

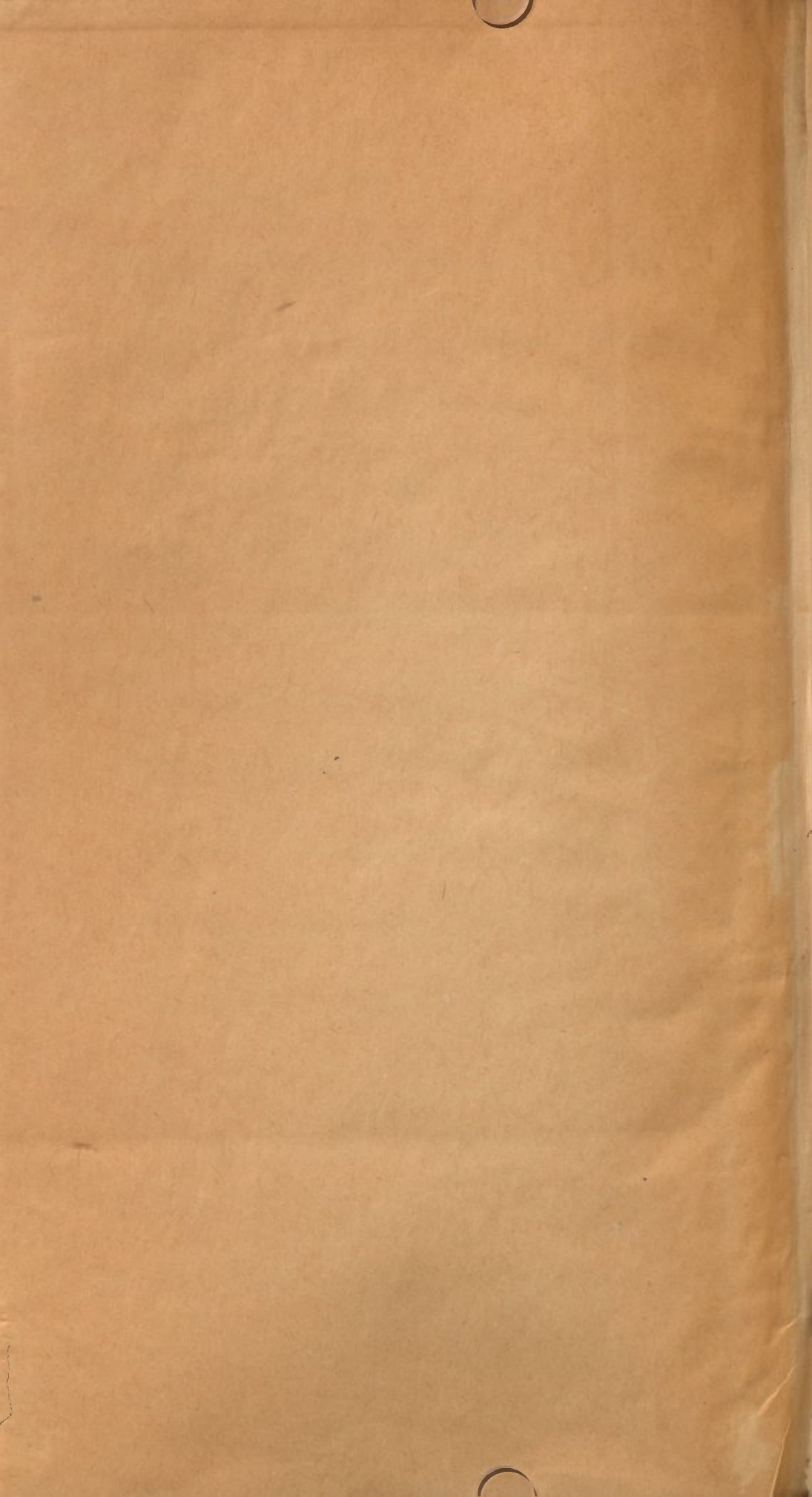
FROM
THE LIBRARY
OF
SIR WILLIAM OSLER, BART.
OXFORD

7785 9

M64

7785

9



Fragment of text visible on the left edge of the page, likely bleed-through from the reverse side. The text is written in a cursive script, possibly Arabic or Persian, and is partially obscured by the binding edge.

مسک

کرار اناج است بگیرند مسکس رخ رنگ جوان و صبح و سه روز آنرا بسته دارد و
 چیزی نخوردن او نند پس خفته کرده بکشند و پارچه نموده در روغن کجند از نند و اگر
 زیت بود آنرا هم است و صد گرم و یک انس عفران و از زیت خردیده و خاک نند نیم انار
 و روغن کجند نیم و از مصلحی دو انس و یک انس و موم شکر نیم انار همراه آن کنند
 و بر انس نهند تا که خوب بماند و صاف کرده بردارند و عطرها را در روغن بمان
 کرده صاف نمایند پس اجزا را داخل کنند بهر است نسجه دیگر قوی تر از اول چنانچه
 را شنج در دست از باز ده سال بود دست او کدی خشک بود که پوست دست او مانده بود
 و در استعمال ده روز ازین روغن اثر فریبی در دست پیدا شد و در چند روز مفاصل
 دست دیگر شد بگیرند مسکس رخ رنگ جوان و صبح چنانچه در سجا اول گذشت عمل کنند و
 باینست من روغن کجند و آب سر انس کنند چون آب خشک شود دیگر بریزند که روغن تا که
 خوب بماند و بعد انوشود پس بگیرند صد گرم زنده که در ظرف مسکین اندازند و بر انس نهند که
 عطر بنا را چشم بگیرند پس در روغن مذکور اندازند و چهار روز در پیش بگردانند و کسند پس
 یک انار خراطین در شراب شسته بر سر آن کنند و برگهای فاروقون و برگ خنجر و برگ کزبر
 مکدی شسته عفران یک انس اضافه نمایند و به برزند تا که همه اشیا خوب بماند و خوش
 کند و صاف نمایند و آب از وجد کنند و از صاف و در شراب تند بر کرده باشند
 نمایند پس هم که بیا بهشت انس و مساق و مساق و مساق خرا اما که بگیری و
 و عطر کجند از امیعه ساییده بخورام سه قاز بخورام بپس بر آن فزوده

در روغن کجند
 و در روغن کجند
 و در روغن کجند

بر آنست که چون در خوش آید چهار انس مصطکی و سینه انس هکله البطم هر شش انس موم
سرخ کردن آن شکر و لاج در و افزوده تا نیم ساعت بپزند و سرد کنند و چند روز
در اجتناب نهند و بکار دارند هر هم نیاید نکور بگیرند فاشتر او بیخ قنار الحار و
اقبل و بیخ نسوین کور بخان و بیخ روسا و بیخ زرخس اجزاء و لاج در و روغن مصطکی
به پزند و صاف کنند و بموم هر هم سازند و این ابن راد در علاج کسره خال بسیار
شردیدم رقی غار و مزج خوشی و حرم مل و بابونه و خطیج و اهلل الملک و ورق انجیر
و سد آ و اطیه بری و سح و قیصوم و ورق بنجنگ اجزاء و لاج در و چند سینه
قدری و کاهی اسطوخودوس و بادرنجبویه و تمام بر آن اضافه می نمایند و در آب
بسیار به پزند تا که به نصف آید و بریزند در آن روغن زیت و هنوز گرم نمود
که در آن بنشینند و بعد آنکه تنقیه کرده باشند این حب و تنقیه دمانه انترنجیب و سیدم
و ارد بوست هلید زرده درم صبر سرخ بنیت درم نکند و درم زنجبیل و شکر طبع
دو درم فلفل بگردم سخم حنظل و درم خردل سه درم قند یک درم بار یک گرفته
در آب کهنس جبهند شربت بکمقال این روغن در فایح و استرخا و
روغن تشنه تر و لقه بسیار مجرب است بگیند خراطین زنده و تازه یک انار و در
ظرفی کتد و بسوس نان خواه بر آنها بپاشند که گل از شکم آنها بر آید این اجزاء
را برداشته در ظرف دیگر کتد و بسوس مذکور بپاشند همچنین تا سینه استر قیس
در یک انار و روغن زرد به پزند تا که برشته گردد صاف کنند و نگاهدارند

وقت حاجت آرد خود بر بیان بان بیا میزند چندان که توان بست بقدر کنار دستی
چینند هر روز یکبار بندد بین اعرار مالیهات که خدا بخش خان در فایده او ستر خواهد
در غش و وجع مفاصل و نظیره است روغن مالک لنگه و روغن کنجد و روغن بیدار و روغن
سرف و روغن زیت مکنج انا را اول شیر مکه در اول مرتبه داخل کرده می برند و
غلبه الشفت شیر بهنگره و شیر برک الکبه و شیر برک و شیر برک کشای و شیر برک
و شیر مندی و شیر بهبل و شیر برک سمنها و شیر ستا و رو شیر برک کاکه کل
واحد نیم انا را اما اوراق که در مرتبه دوم در آن ایمنه یا نیت برک اسباج
اکلیل الملک بود یک گل خطمی گل سرخ مکده و دام اما جوشان که در مرتبه سوم در
او مان ریخته می برند خردل حله انیسون بادیان کرفش حبیب سمان و گونگی نازنین
قدمانا ناخواه تخم پیاز تخم نسبت تخم گذر تخم ترب تخم شنبک مکه بخدرام و گونگی
کنگهی سنبل الطیب با بونه پنج بنفشه خردل سرخ هشت برگ کول از غریب با ریوند
گندس مکدیازده دام سکیبج سبک جا و شیر مکه در حصیه الشفت قنق موم مغز پسته
مغز چار مغز چلوزه مغز خرپوزه اندر جو تخم خیارین مغز تخم مکده و دم الاغون مکه بخدرام
اما چیزی تا که بعد ریخته شدن می آید میزند چندی ستره نقل قاقده اچینی جوز بوا
سیاه مشک زعفران حطر که نه مکده و دام روغن ناتوره حویر حکیم شرف الدین
روغن کنجد پیاز شیر تا توره سیاه ندر البج سیاه تخم ناتوره نیم انا را کرده دام
بطریق معروف به برند و اگر چند ستره و مشک نیم نیم بود در آن داخل کنند

بسیار

در این کتاب

روغن کتان

قوی تر شود جمیع امراض بارده را نافع است روغن اسبند از حکیم مقر خا بیکه
 فالج و استرخا و لقوه نافع است اسبند نیم کوفته نیم انار در پنج انار آب دو شبانه روز
 بنجبتانند و جوشانند تا که نصف آید صاف کرده با یک انار روغن زیت یا کنجد بریزند
 تا که آب دور روغن بماند صاف کنند و بر دارند و اگر بجای اسبند عرق اسبند از آن
 قوی تر شود در این اشفا از تالیف احقر امراض دمانی مثل فالج و استرخا و لقوه
 رانافع است و او را م بارده زخمی و بیخ را تحمیل بر چون ورم استسقا و مانند آن
 را صفت آن سنبل الطیر و اشده خروار بریض قطع در حینی قرقر فل سداب افشانی
 نرزنجوشن بودینه شکر شیطرج شهیدانه و سیاه آنه تخم تالوره بادرنجوبه فخر شکر
 کدش ناخواه و زنجبیل و اسبند خردل اینسون حله به یادمان تخم نشبث یونز با بونه اصل
 الملك مودین بنف و مکی کج و مویه ساید با زرد مقل ارزق سکیج و اشق مکره حار
 شیر بهنگه شیر بهنگه شیر و پنجه شیر و مندی شیر و پان شیر و کتانی از هر یک یک جز روغن
 بید انجیر روغن کنجد روغن زیت روغن کتان روغن مالنگه روغن نارچیل کرده
 جز اول حش بشا ابو کو که به با شیر مات و روغن به پزند تا که شیر مابرد و
 روغن بماند صاف کند و صمغ بارادر و داخل کرده با شرا تندی که هم وزن
 مجموع ادمان بوده به پزند تا که شرا تندی و صاف کنند و بکار دارند در روغن
 اچو شیراب طویس لزه بود طلیح فالج و خوردن دهن الحزج به یاد دهن محلیکان
 یا ماء الاصول معین است و داکشن عضو در آملی که در روغن و با بونه اصل

افشانی

الملك

الملک و حرمل و قسط و مانند آن بخت باشند و این را برهنه تشنج و فاج و مانند آن را
نافع است بر که بجان بگردد بمقتل از زون مسکینه ملک یک انجور بواله که قرض ملک شیم
انس کو فتنه بیخته در روشن خراطین هر یک ده در شکم نه آبی بر کنند و کفن بدوزند و بر تنور
گرم نهاده پیه از و بگیرند و بر عضو باند و بالای آن چرم ملیش که تازه باشد بچند
نافع است و کاورانچ نموده در زخم حلقش عضو ما و و نگاهدارند تا که همه خون
بر عضو شده بر آید همچنان است شکنه کاورا چاک کرده و عضو تشنج با مفلوج را
در آن بدارند تا امی که گرم بماند و ماییدن مغز کفایت نیز نافع است و همچنان
نشستن در آبی که در و کفایت تشنج بسیار و نمک که مهر شود استاد میفرماید
که هر گاه که تشنج را تر آید تشنج زایل شود و تند بید تر آید در این است که حلیت و
جذبید ستر مساوی آینه بوزن نیم مثقال بدیند که تر آید انگبات بر انجور
چنانکه در فاج گفته شد در تشنج بی نافع است آنچه از بیروت بود که مصلح بیدرد
خصوصاً اگر من باشد حقیر علاج تشنج یا بس غیر مستحکم درین باب بسیار مجرب است و
طریقش آنست که پاد و کاورا و جوان را در آن بسیار بپزند تا که مهر شود همچنان کرده
نگاهد از نند تمام شب صبح رو غشی که بر روی آب آمده باشد بردارند و نگاهدارند و
گاهی حبیب نمک و شراب با او آمیخته می پر نیم تا که شراب دور شود و بماند
و گاه تشنج مادی محمی مطبوقه می افتد در آن وقت فصد ضرورت است اما بدقت
در علاج خدر اگر غلط خام بود علاج همان علاج فاج است اگر از غصه بود فصد

کند و تغذیه غذا و احقر علی حد را در دن تب نمودم در یک هفته صحت تمام
یافت اگر چه غذا بود مقدوره جذام با مصلح ان علاج جذام باشد علاج لقوه
علی ان علی فاج الا اینکه حلقه در خانه تار یک نگاه دارند و اینست
از طایفون می سازند در شش نظر دارند و استعمال عطره و عطوسات و شویحات
پنشته نگاه باید داشت در علاج عشه آنچه از کثرت شراب یا خوردن آب بسیار
بودن ترک آن نمایند تقویت اعصاب لازم دانند و آنچه از ماده بارد و ضعیف
قوت یابد علی ان علی فاج الا اینکه در عشه مسهله قویه بدهند بکند علاج
مواد کنند و صبر بر گرسنگی نمودن و ریاضت کردن نافع است و غسل کردن در آب
گوگردی بسیار فایده دارد در عشه و جمیع امراض اعصابی را در علاج اختلاج
الگرد عضلات سردی بود دلالت بر لقوه کند و اگر در فم معده باشد بر آب نیلی
سراقی و در استخوان مایه پهلوی و روم ان و بر باد غلیظ و اگر در تمام بدن بود علاج
بر کارد با سکنه علاج اختلاج اجتناب از طعامهای باد انگیز و غذای که کوبیده
خام از و بهم میرسد و از شراب با افراط و آب بسیار خنک و در اول تحرقه درشت
مانند و طلای از زعفران بسیار نافع است باقی آنچه در علاج عشه گذشت
علاج تمدد و کدر علاج ان بعلی بعینه علی فاج الا اینست استعمال مجاری سرد
عضلهای بسیار نافع است و تدبیر بر وزن زربت نشستن در روغن کنجد فایده تمام
دید و پیه کفتار و پیه گاؤر و خوردن و پانندان نافع است و اندر کمر از نیاس

دوشیدن شیر بر عضو الفخ و مغز سان گا و در زین بوبله و موم زرد و در زین کبود
نیز فایده دهد در علاج فمخج که ابر الیوار تر نیز گویند کثرت تمشی و شکایت سینه
عدم ریاضت بود در امتلائی رود استغراغ باید کرد و از کثرت خون کم کرده موم
گرم مزاج را گاه از غسل بآب سرد فایده شود چه آب دم مواد را بر کسند
و در سرد مزاجان و جثربا بسیار نافع است تخلیل ریاح کند در علاج سینوس که
ان را جمود و اجده نیز گویند بعد از تنقیح و مسهلان سودا اگر غلبه خون
بود قد قیفال و جماعت بر ساق و بعد از تنقیح اگر بخوانی مفرط بود علاج
سهر نمایند و اگر غلبه کثرت غوا بجز علاج سبب نمایند در علاج امراض
عین باید دانست که اگر در چشم اشوب و غبار و نژد و مثل آن باشد و بوی
قوی مستور بشویند و بگلاب بشویند و اگر آب غوره چند قطره چکانند مفید است
یا صبر قوطری یا قوطری یا گلاب یا آب کشنیز تر سائیده کرده در چشم طلا
نمایند و یا عدل و فوفل و حضض و شیاف یا لیشا طلا کنند از غذاها قوی
و حرکات مشدود بر نیز نمایند در علاج رمه و سبیل اگر غلبه خون باشد البته نقد
قیفال کنند و جماعت بر قفا و اگر صفر بود تنقیح سنا و نیلوفن بچوشانند و تر
هندی و آلونخار او شیر خشک تر نجبین بر آن بیفزایند و خوراندند و به حسب احتیاج است
پسیده کابلی و پیلد زرد نیز در شانده داخل کنند و ماده بلغم و سودا را دفع داده
سهبت آنها را اخراج باید کرد و دفع بخار در بیم اقسام در چشم لازم است

در چشم

بجهت تکلیف در د شیرد خندان با سفیده بریضه در چشم کشند و اگر سکن شود شیاف مایه
یا شیاف کافور و اگر بغایت صعوبت کافور و افیون و زعفران و ورق گل و فضل
سرخ و شیاف مایه شایا با لعاب بنه ر قطن ناب بر چشم طلا کنند و بس بر کشند نیز جهت
نفع مواد بغایت خوب است و لعاب حلیمه و لعاب تخم گتان در چشم کشند و در بلغمی
و بودای فماد و بابونه و اکلیل الملک و حمار نفع نمیکود بدو شیره چهار تخم باره که
نزد انهل فرنگ عبارت از تخم خیارین و تخم کدو و تخم تردیه است شیره خوش تبدیل
نزع احار و جبل است و گل ارمنی و دم الاغین و کندر و مصطکی انا یکدرام گل سرخ
خنجر انا مورد انا یک اسکر و بلو مجبوسه در سفیده بریضه ساییده در چشم کشند و از
لعاب بنه ر قطن ناب و لعاب حلیمه که در کلاب آورده مانند پارچه تر کرده بر چشم نهند
چنانچه تخم برید سفیده بریضه و شیر نسفا فماد کردن کوفت پیر یا کوفت پلش کوفت
گرم بود بر چشم تن و باید دانست اگر در یک چشم رمد عارض شود البته در چشم دیگر
بهم عروض بران میشود پس فماد و طلا بر برو چشم باید کرد اگر چه صابم باشد
ضمه مرغی که در زریل و لوز چشم نافع است بستانند شبمانی را یا با یک اسکر
سفیده بریضه بسیار حل کنند که طور بریم شود بر خرقه کرده بر چشم نهند مرهم توتیا که در
دفع درد سوزش چشم بی نظیر است بستانند توتیا در خوره پرورده یک اونس و نیم
کافور یکدرام زنگار دوازده کندم وزن توطیا و کافور را یکی با سیندر زنگار
را اعلی در پس که کا و یک اونس و کلاب یکدرام با هم بپزند و از آتش فرود آورند و

بسیار است

توتیا و قافور در دو سیمانند بعد از آن زنگار را مخلوط نمایند چون سرد شود در نظر
چینی نگاهدارند و سوسن و جبر و حکم را بسیار نافع است قرص چشم را نیز صفت
داروی که جبر و سوسن و در دینج و در مویض و سوسن را نافع است بستانند روشن
گاو و هر نمک بکند و در طرف کمر کرده بر سر آن شراب بنهند چند اکر چهار
بالد است و اگر در خیار محافظت کرده نگاهدارند صفت او هر روز یک بار چشم
زند خون زنگار آب بنشیند و صاف کرده نگاهدارند و در سه قطره در چشم کشند دیگر
بجهت در چشم سوسن و جبر و حکم نه پذیرد ازین دو اشفا یابد بگیرند طریقی به شفا
توتیا به شفا نمک گو سفند قدری طلح در نمک اندازند در یک مس می کنند و بر
اش کشند و در یک ستوار کنند تا محلول است او کوخته شود پس از روشن بر او آرد
و پاک کند و با توتیای کرمانی یا رنگ سینه و بکار دارند و قطوری که اصفیاء در
چشم را نافع است و جبر که بسیار نرم ازین فایده یافته اند و این را در تان
باید خست که بسیار خوب است بگیرد اندر و در چشم دردم حبه جل شیرین چشم
شکر طبرزد نیم درم کثیره ایکه رنگ عفران نیم دانگ شک کعبه شکر حبه یا میزان چشم دو
دانگ باند صاف بخور نشند ما شادی شود صاف و صید ساسم در چشم چکانند این دو کرد
وسل گرم را نافع است بلبلی کبابی مثل خیار کوفته در شمع سفید و روشن گن بیانند
و هنوز گرم بود که باون انداخته بگویند و قدری آب شده بر آن کشند تا یکسان
شود و بکار دارند دیگر بگیرند مغز گاو و قدری افیون و قدری زرد را

پنهان کنند و آن را در شوقه گره بسته دمیدم در چشم مانند نافع است دیگر شب بترابکم
نهند و بخوش آید چون همه بگذارد قدری افیون در آن اندازند تا که افیون هم مانع
زده خاموش شود پس بادسته آهن یا لیمون بسایند بر همان تا به تا که یک گره در
چشم طلا کنند در مد اطفال را نافع و مجرب دیگر باه و هلیله سیاه با سبب دیده برام
کنند دیگر شب تنهات برتابه بادسته آهن بوده بر چشم طلا کنند و دیگر توتیای باز
سایده در چشم اطفال که حر و ستم باشد که آن را در بندر دهم گویند بسیار نافع
مجرب باشد در ماز و سینه بر چرب است صفت در وی که رسد و سبل و چرب
بیاض و قطره و دموع در دیگر نافع است و محلی بصرت است دام افیون در چشم
مرکب بخت نامید آن چنین بخت برگران یعنی بهیت و نیم دام صبر بخت برگران
درخت یعنی کفایت نیم دام برگ کله و نده نیم دام برگ کس نیم دام لوده ۳ مار زرد
چوب کس مار توتیا نیم دام رسوت نیم دام شب با افیون برتابه گره و بگراند
چون گداخته شود مر و صبر بیوت بهای میزند چون بخوشن یا ایستد اجزاء دیگر انداخته
بادسته آهن یا لیمون با سه که انگوری یا آران را ترش بسایند در ظرف آهنی که از
و با سفید بریضه یا بادیان بر چشم طلا کنند گاه با آب حبس ماده مرف در چشم
میکشد مجرب است و دیگر برای سبل فرس و دموع و سلاق و دردی و جرب است مانند افیون
در ظرف مس پادسته مان که در آن پل بند کرده باشند که ل کنند یا شمره بر درخت
را با یکدیگر که مثل بریم شود در چشم کنند نافع است هم چنان است روغن گاو در

مرفان

در ظرف کانه بادسته نیم موصوف کهرل کند تا که روغن سیاه شود در چشم
دیگر شیر به بر نیم و شیر به بر یک کفایت و شیر به بر یک کفایت در چشم
کانه داشته نیم موصوف تا که شیر غلیظ شود شیا ف سازند و آب
در چشم کشند نافع است شیا ف بیون بیابست بیون ذالقرن فارسی در چشم
و دمو را نافع است زریق سرب اشهد تو شیا روت تو تیا دار فلفل مگر جز
و کافور ربع جز سینا در سرب صفت کنند پس هم اجزای را در گلدان آب
شیرین کهرل کند و شیا ف سازند و آب بوده در چشم کشند و برای مردم که در چشم
طلا کنند با آب شیر دخترا ن داروی دیگر نافع سبل و سلاق و در دنج و
غشا و ضعف بصیر را بتانند آب بادیان چهار نسیم اینند چینی سطل از آب
سداب و انس گل خط از نسیم صبر قوطری یکدم تو تیا و سنبه دو اسکر و بلوم
دوده جبرانه که بر طبق تعرس یا آهن کوفته یا شنیک اسکر و بلوم بخیل و داری نسیم
نیم اسکر و بلوم زهره مای روی و او اگر زینا زهره گاه و دود درام قند سفید و
اسکر و بلوم مجموع طبع سنگ داده صاف کنند و در ظرف شیشه نگاهدارند و قطره
در چشم بچکانند دیگر گل سرخ دود درام تو تیا ی سبز محرق و زنگار محرق اما درام
دار فلفل نسیم درام قند سفید نسیم از نسیم مجموع را با یک کوفته شیا ف سازند و با
آب بوده کرده در چشم طلا کنند و برای سبل و قطره در چشم کشند شیا ف سبل
تا که حقه اکثره افه چشم نافع است مغز خسته بلید کفدر یا بلید سیاه

پاهن کل واحد جزو آن در موشن جزو کاهن بجای آلسه توتیای در جزو اقل مکمل
 و اصل الوس که جزو دو در چهار جزو ما میران چنینی در اقل فضل زعفران مکمل جزو سینه سفید
 در جزو آب سائده شیا ف سازند بآب یا شیر دختران سائده در گرد چشم طلا کنند
 و در چشم هم کشند شیا ف ابرص مستعمل کلان کثیر که بسیار بهای حازه چشم را نافع
 است بگیرند توتیا و مغز خسته بلیله کفدر یا اصل الوس فلفل ابرص مکدر و دام
 دو در چهار دام سر و سفید ده دام بعضی توتیای سفید یک دام داخل کنند بآب
 با گل ب سائده شیا ف سازند بآب یا شیر دختران سائده در چشم کشند
 طلا نمایند شیا ف اصفه هم کلان کثیر که بسیار بهای ماده مرکب را نافع است بلیله
 از اجزاء و شیا ف ابرص نیم مقدار و زعفران و ما میران یک دام مشک خطاک
 چهار دام کبریا بیکتوله با ف و مرجان مکدر نیم توله احقر مشک یک دام داخل بسیار
 نفع بسیار دارد شیا ف الونیز منبهم ابرص بارده را نافع است در موشن توتیا
 تیا و سینه توتیا و کرمانی فلفل مغز خسته بلیله اصل الوس اجزاء او و شیا ف
 سازند دیگر سر و سفید دو دام دو به یک دام توتیا یک دام کفدر یا یک دام کافور
 یکا شمش شیا ف سازند یا زرد در نمایند احقر سبل از زتنها شت یا یک سائده
 بیماری پدیدم در جزو و در صحت یافت که تمام چشم یک خط کوشش و توتیا
 بصارت نداشت و چون همه سین بریده شد و ملو و قرینه نمودار شد در وقت
 احوالین علاج نمودیم هیچ اثری از مرض نماند و این بو شکی نیز نافع است از بیماری

ادانک الی...

مردانگ بملدی زیر ایک یکثانک ایلم چنانچه هر چه چارموتی برابر

ینلادار که بدون رمد ویرقان باشد پس اگر سرخ بود با تمده و امثله

رگهای چشم خون کبوتر که هنوز گرم بود در چشم چکانند یا شیرب و کندرو

گیر و زعفران در زرده میضه و شراب بر کرده و خرقه از آن بر کرده بر

چشم نهض باقی تدبیر مدبکهار دارند و اگر زرد بود بخار سر که جوش از دفع

است اگر سفیدی بود که برگرد سیاهی چشم پدید آید بعد از تنقیح حلیه مواد و مواد

مایه ان چنین و یادبان در آنخته در سفنج در آن تر کرده بر چشم نهض و اگر سفنج

کنگی یک انس و برگ خطم و برگ مور در تانک کف سما میران چنین بگردم تخم فلفل

مجموعه در آب خمیر کرده نان به پزند و چون آنخته شود نان را شفافه بخار از آن

بر چشم رسانند سرخی و کوز چشم را نافع است اگر آنرا آب یادبان تنها مان

بجده و شفافه بخار آن چشم رسانند نیز نافع است تخم خمر حبه یا ربیک ساخته

در چشم کشند در وقت دیگر آب یادبان دو مثقاله قطره در چشم کشند سفیدی چشم

از ضرب بود نافع است و اگر صبر قوی و عاقون در خرقه بسته در آب کشند و آن

آب دو مثقاله در چشم کشند نافع است انشا و الله تعالی در علاج نظره اگر نهضه بود

بسیار گفته شده باشد بر سارا نارک ساخته بر ناخنه باشد نافع است چنانچه

کندربار یک ساخته یا با بوی و غسل با زهره نیز ماده یک ساخته مخلوط نموده

در کشیدن تا خون را برود و در وقت که برین بار یک ساخته نیز نافع است

سوخته و بار یکساییده بزناخته پاشیدن مجرب است و این عسلج از جگر است
است بگیند حنا و آب خمیر کرده قرص سازند و دو ساعت بر کوزه گلی که بر آن است
بس از آن جایرداشته چیزی که ناخنند داشته بپندخواید هر روز ناخن کم شود اگر این
ناخن نرود نشیاء و شنای و سلیقون و شیاء و عسلجی کند و اگر کوبه عسلج
کنند بتکاری است در ظرفه از گوشت و شراب اجتناب نمایند و شیرینی بسیار نخورند
خون پر کبوتر در چشم کشند و دفع شود مجرب است هر اراد عسلج غش بعد تنقیه در آن
و فلفل و قس با سویه بکوبند و کبر بگذارند در چشم کشند و بگیند جگر تیس و بریان
و الحال نمایند و چشم را بنیخا جگر داشتن نافع است خوردن جگر بز نیز فایده دهد
و اینکافند جگر بز را و پیکند در آن از فلفل حقیق و باز بهم بسته بریان کنند بر
سپاجه که بر اخگر نهند یا بر تنور پس ازند در فلفل او حق نهند و قدری مشک
او بیا میرند و بفشارند همان جگر او با آب او آمیخته در چشم کشند نافع است البته در
بز با عسل مخلوط سازند و در چشم کشند و شخص نمیدید کواکب را بقدر عسل از طایفه
روغن بگوشه سوط نموده او اول نفع کرده و بعد او است صحت تمام یافته و آب
در چشم کشیدن نکواری ای بر در خاطر صلحون و لایتنی که هر شب بنهند در چشم کشند
عسلج چهار تعد بنه کند از غذای غلیظ چون هر چه با چه در آب در مخلوط زده آن
در آب کشند در قرصه عین اگر در ملتجه بود زود عسلج پذیرد و اگر در قرصه نبرد
نای دیگر افتد و ثوار عسلج پذیرد در ابتدا فصد کند و سهل صفر دهند و ما در جگر است

عسلج

۲

صه

انفع است پس بگیرند شب بمانی و ما میران چنین و بادمان در گره خرقه بسته در آبی که
در آن گل مورد بخته باشند تر کرده چشم بمانند نافع است البته دیگر در اولیازرد
جوب صبر و سرگی انا یکدرام شراب انگوری سه درام اول زرد جوب در شراب
ریزند بعد از آن صبر و مررا و چاردرام غسل بر سران کنند و خرقه بسته چشم
بماند باید که خرقه تنگ باشد در بشور قرین بعد تنقیه خلط غالب لوب بگردان
چسپانند و گوشت چوجه یا کبوتر بجز مجاری بشور بر سر بندند شقاق قریند اگر وقت
بسیار بود بگذشته باشد سفیدی برینه کبوتر است کرده در چشم بر کنند نافع است
شمره جو کراد چشم کشیدن قره تاره را مندل سازد چشم بر ندان از بوده
که زخم پر شد و نور برسد مانند سیم سفیر جل نیم بسری گل مرغ زرد جوب یک
اسکر و پلو محمود را در شراب شیم سفیر جل سیرانی بخته چشم فهاد کنند نافع است
و صبر قوطری تو تیا بی برورده اند زود در شیر است کرده انا یک اسکر و پلو
زغوان پنج جوب العای کتیر اشیا ف سازند تفرق اتصال اگر در چشم افتد
نافع است و مجرب است در علاج غم بگیرند ایک مطبق و در آید اخته حل کنند
حل کردن بسیار و بگذارند که ته نشین شود پس آب از بالید درازند و ازین آب در صورت
تقطیر کنند نافع است اگر ماده از دماغ میریزد این مرهم پیش از ماندن انا یک
انار و اقا قیا و ماز و تخم سر و دشت بمانی و گل ارمنی انا یکدرام موم سفید چهار
بازر که تر سه درام مرهم سازند بگیر استخوان کمانه سر آدم و یا استخوان کبوتر

در علاج

روغن کتان مسایده و تقطیر کنند و استخوان گربه هم اگر از سر گربه باشد بهتر است و نیز استخوان
گربه و هیدسیاه طلا کردن و تقطیر نمودن ناصور که نه را به کند دیگر شهد و صبر و انسرد
جو یک درام و نیم بر مکی یک انس در دو لبری آبت بزند تا که نصف آن بماند و نشسته و
اسفنج در آن تر کرده بزن ناصور نهند و بار بار تر کرده نگاه میدارند شسته با دیگر استخوان
خورد که آن را که نگه گویند با یک مسایده دو درام بر مکی و صبر و کند را نانیسم از مس
و سفیده از زیر ناصور درام اشق در سر که حل کرده طین سفید ایک درام و نیم ز جو
اسکر و بلوموم و بازروان مس ۳ اولس امیر است ساخته بزن ناصور نهند استاده سفید
که بخت ناصور چشم بو صبر هم چنین نظیر است صفت آن چنین با یک سینه که مثل
شود و در آن آب گریان حل نموده در اندرون کوزه سفال که آب سیده با طلا
آورد رسای خشک سازند چون خشک شود باز بسایند و در آن کوزه حل نموده در کوزه طلا
تاسه ۳ مرتبه بسایند و بکار دارند و اگر در موم و روغن مرهم سازند جایز است
دیگر زبان رگ بسوزد چندانکه خاک شود بخت نهند و لعاب همین تر کرده بانا ناصور نهند
و مداومت نمایند مجرب است و اگر از این تدابیر به نشود تمیل طلا در آن کند و باید که
بوقت در آن کردن لقمه یا اسفنج یا شیز زان تر کرده بر چشم نهند که از آفت آفتاب
مانند یا آرد میدید لکین در علاج بیاض آنی که در وقت غسل از عفران و کند و صبر
و اندر وقت وجودت بکشد چخته باشند بگینند از آن چهار اولس و نیم اولس از غسل در آن بایزند
و چشم ابان آن نشویند دیگر برضی نهند از آن بخت نهند تا که همه بند شود پس بپوشند

از راه از آن آرد

وزرده ازان دور کنند و نبات مصری کوفته در آن بچرخند و بهم بزنند و از ایشان
مطبوق کنند و در جای نمناک نهند و آبی که بتر او در چشم کشند و اگر تو ایند که قوی
تر شود قدری مرکی با نبات بر کرده دیگر سفیده برین برادر افتاد خشک کنند
و بسایند و در چشم کشند بیاض را بی ازیت ببرد و دیگر اندر وت مدبر بکلاب و
سفیده بریزد و صبر سقوی شسته و مرکی و تو تیا انایک درام قند سفید و درام مجموع را
باب ساییده بالحاب کثیرا در کلاب کشیده باشد در چشم کشند نافع است و مجرب دیگر تو تیا
و شبکائی باب ساییده از نم با سفید بینه موقوف نموده در شیشه نگاهدارند و در چشم کشند دیگر
ناخن فیل و دندان خنزیر و شبکائی و حوض هندی و سرمه صفهائی و مغز تخم گرنی و
شبکایم بریان کنند و سیرا خام نگاهدارند پس مجموع را در شیشه زنان ساییده
شیاف سازند و الکحال نمایند بیاض ایدر دیگر جگر خطاف و اخنک کنند و بار یک
کوفته الکحال نمایند مجرب است تصدق که بر شفاوار وید بسیارند و به پزند و در چشم کشند
بیاض را نافع است در علاج دمو تو تیا را بار یک ساییده چند در شیشه نگاهدارند
بعدان در زرده بریزند و پزند همان دستور تا هفت مرتبه پس سدس الکحال خود درو
داخل کرده در حق بمالند نمایند و در چشم کشند دمو و سوزش چشم را نافع است دیگر گل
ارغنی و دم الاغین و عیجه انار بر گسودد انایک درام کند مصطکی نادر و آشکر و بلوچوش
را در سفیده بریزد ساییده بر شبکائی ملا کنند و اگر قدری سرگردان آید نهند به تود
اگر برودت بود دیگر نهند و مصطکی انایک درام و نیم باز در مرکی و منوم بقدر حاجت

اینرا خسته بر پیشانی و صدغین بچسباند دیگر تو تیاوده درم پوست بلیله زرد (درم ۱)
صبر بگذرد در فلفل دو درم بار یک که فته گل نمایند دیگر بلیله زرد در خمیر بکیرند و بر خشت
نهادند در تنور نهند تا که نخته شود بر آزند و پوست او بگیرند و با یکدانق زعفران باز یک
کوفته الکحال نمایند مجرب است دیگر آب انار ترش بکمر طبل بخوشاند تا به نیمه آید پس حوض
ملکی و مایه شاور زعفران و صبر و فیل زهره بکدر یکشقال مشک دانگی در شیشه که ده چهل
شبانه روز در افتات بندازند پس استعمال نمایند مجرب است شیاف زینق که در گفته شد
دمور انا فاع است در علاج آسما اگر بعد در دگر شد بود در علاج است و اگر بترنج
واقع شود بیدر دگر بعد تنقیه شیاف هر را از آن بچشم کشند و اگر از ضرب و نقطه باشد
فصد کنند از قیصال و حجامت بر ساق و سهیل قوی نماید و در چشم لعابهای بازو کشند
و بشیر و فتران بدوشند و بر فقا بخوابند و از آرد با قلا و یا بونه و خطمی ضاد کنند
علاج نمودم از زنبه که نه زیاد از نیم سکه بچشم میسزم و مسرود و یطوس برای قوت دانه
بخوردم میدادم دیگر گل سرخ مشک و اسکر و پلوز زعفران و نسیم و کندر و زرد چوب که کشیدم
از س تو تیا می خوره و اقا قاقا کستر دندان فیل مکد نیم اسکر و پلو کوفته بینه خوریط
و از ریاضی بر کشند در سه از گللات کشند و از شکله آب از بگیرند و دو سه قطره
از آن آب در چشم چکانند و باللی چشم بینه بکنند بینه بسیار نافع است در علاج
چگونه برون بر آمدن چشم اگر بعد قی صعوبت و او ار شدید باشد یا از ضرب فصد کنند
زود و سهیل بضمیر لب و طلا کشند و بصبر و اقا قاقا و حوض و عصاره الحیه التیس بر نهاده

علاج

بینه

قهارو

قطره سرتین به مثل فلک به بندند و بخوابند و می چهره قفایند و از خطه و آواز
بند منع فرمایند و ضری که بر چشم رسد هیچ نکرده باب سائده طلک در نافع است
و مجرب است در علاج حول اگر طفل را عارض شود بجلد جهت چهره نگاهدارند در
نبرد روز چیرنای سرخ و درختان و اگر در کلان سالان واقع شود اسهال
و ایاریجات کبیره و استعمال فراخ و عطوسات نخام و رفتن در پهنه از آبیاد
منانک و زعفران با گلک طلک که در نافع است در علاج جبارت اگر بعد خواب
چشم را کردن و توار شود و چون و آنگذودر باید که در چشم رنگ است ملاوت
نمایند آب گرم بسیار بریزند و بر سر تدبیر ز روغن گل بار و روغن بنفشه نمودن
و انکبات بر آب گرم نمودن و بر صندل نهاده در روغن گل است که ده بر چشم نهاده
لعاب تخم کتان تخم حلیه یا نیز زمان تقطیر کردن و سوط بر روغن گل و روغن بنفشه
نمودن نافع است اگر با او غلیظ و حمرة بود بگیند عدس معشره و سم انار و بگویند
بر دور آینه بنفشه بار و روغن گل در زخمها کنند در علاج زرقه فندق و خسته روغن
زیت آینه بنفشه بر تارک نهاده هم امکان بدان نمایند و روغن زعفران در چشم
کشیدن نافع است و میل را در جوف حفظ نیز فرو برند و در چشم کشند زرقه را
سیاه کند حتی اگر در چشم کشند که به سیاه چشم که در اند و فندق و خسته آب کحل
کردن نیز نافع است در علاج سموزاید پس افکنده کبریه و کافور و اینون با
آب سائده موسی زاید یا منقلب را بکنند و در کوراج آن در دهند موسی بر نیاید

و روغن زرد سفید رسیده آب بسوزند و خاک آن را در کوره آج موی بسوزند موی
بر نیاید افزون خالص با خون رگ گشته ساینده در کوره آج موی بر کنده در دهن
مانع اینهاست می شود چنان است خون کهنه رگ و خون ضعیف و نیز همین عمل کند و بر
صدف یا قطران نیز نافع است قنفذ درین باب فصل عظیم دارد خاصه با جند سینه
و خون کبوتر در علاج سقیره مهم و با جلیون و مهم کبچین درین باب بسیار نافع
است میل را در شمع که آخته فرو برند و بر سقیره مانند دیگر بگیرند مغز نان اصل
بیا میرند و بر سقیره بنهند و مالیدن میوه نیز نافع است و از همه قوی تر روغن
بلیسان است بر سقیره نهادن دیگر مگر او در کرده بر سقیره مانند نافع است
دیگر گشاد او پاره کرده یکپاره را گرم کرده بر سقیره مانند و دیگر در نه را با
ساینده بر سقیره بماند در علاج فعل بعد تقیه صبر و مویرج بر اشغای طلا کنند
و سر که مختل نشستن در شایو زیق طلا که در مجرب است در علاج ضعف بصراجه
از بیبوت مزاج بود و تر تیرد با نه بود و خوردن شراب مزاج با و تنطیل و
انکبا با آب گرم و جینز نای و طخوب ده حمام رفتن و عروق نکردن و قوطا و
کوش از روغن بادام و شیر و خمر آن در چشم کشیدن و شلغم در غذای چنین ضعف
بصر در حل عظیم است که تخم را از ضعف بصر بر دیدن می رسیده بود از خوردن
خام شلغم صحیح یافت اگر از رطوبت بود بعد استخوان حواشای اطراف صغیر
و کلتبیس که هر روز در دم با آب گرم خوردن این معجون بسیار نافع است در تبخیر

دانه در لانه فوما

ووج وایارح فیقر اجزای سوا ایات از یانه تریا جوشانده و غسل هر روز بقدر
فندق که ابتداء تروال است با هم خوب است و این دو انیز در تقوی بصیرت عظیم نفع
دارد انار شیرین و انار ترش صادق الحموضه پس بخشارند هر دو را در شیشه
جداجدا نگاهدارند و سه سبدر افتاب بنند در اول عصرین تا آخر آب
ماه و در بر ماه صاف کنند از ثفل پس در دو ایکی کنند و بگیرند هر یک رطل ازین
یک یک تمام از صبر و فلفل و نوشاد بایند و به پیرند حکم سیر و بیامینند در آن و در آن
در چشم کشند که هر روز در روشنی می افزاید و این دو اویخته از اول صبح بگیرند کل
و بنویزبان بسیار بر تبه و لب بیزبان آن تا یک هفته هم چنین توتیار اصلایه کنند
پس بگیرند از اقلیمهای مغسول و تران برود و وارده دو از ده درم مارشیت مغسول
ده درم مروارید ناشفته و درم بسد و درم ساج هندی زعفران یک یک درم
کافور نلت درم شک یک لاق مجنوبه را بر سنگ سماق صلایه کنند بآن باران ناکه
بمثل سریه شود و الکحال نماید صبح شام نافع است البته کل الجواهر دهند فزادند
ناشفته و فیدوزه و ما میران چنین توتیام قلی اخر او سنگ مغسول سازند
و ما میران را با انار شیرین صلایه کنند چنانکه شرط است بگیر زعفران چهار جز
و فلفل پنج جز و کافور نیم جز با یک بسند و الکحال نماید ضعف بصیرت نافع است
دیگر تخم کهنی یا زده عدد زیره سفید بهریت دره برگ بیان صلایه در و نیم در
یک بسیم باب مقله ساییده سیاف سازند محلی بصیرت و بیاض اناف است

درم

Handwritten scribbles and marks at the bottom of the page.

دیگر سرت که خسته بیهوش یکبار در روغن کنجد سرد کنند پس همان زده بار یک نمایند
و هموزن آن فلفل در از میمالند و در چشم کشند و دیگر با قوت شش مار شده و اید
شش قه فلفل در جوز و او بخت شش مار شده عاقره قمره در شیره تخمه بکتوله و نیم در سفیده میضه
ببایند و شیاف سازند در شیره خمر آن در چشم کشند دیگر و اید ناخفته کافور زجاج
محو دهند فلفل گرد در فلفل نمک لادجی خورد تخم کبرنی سونته هر چه کنکول کاش
قلو خالص میان سبب کنیری ناف سنگه نیمه هوشه و شیره میضه ز جوی سوغ خسته بیلد
زعفران پوست بیلد مله شش سنگ لادجی در بر کباب تخم کبرخوده کلان سر و مو منها
براده مس سوت تخم تلخ گل جنبی اجزاء لواء جدا جدا ساییده باشم بر حق
کشند و سیاوش سازند و با ساییده در چشم کشند جوهر سمرمه تالیف احقر با قوت
اصل بدخشان سرور از ناسفته فیروزه بسد لازورد مکدی یک جزو اقلیمای خوب
واقلمیاضه و توتیا و اشمد و دونه و کفدر یا سمرمه سفید و جبر یا میران
سفید تخم بیلد اصل السوس حفض ملکی یا بندی در فلفل مکدی سه جزو شک تبتی
و نیم سنگهار اصلیه نموده بشویند و با اجزاء دیگر کوفته بیهوش نمایند و با صلابه
کشند و در چشم کشند که در تقویت و جلدی بجا رت می نظیر است آرد و شرف و طوب
می نمایند حتی ابتدای نزول را نافع است و هر که ازین کمال استعمال نماید از انواع
بیماریها چشم مضون ماند کل جعفری توتیای یکدام گل سرخ تازه نگاه
عد و فلفل عد و صلابه کل مجتمع احقر بگیرند سر را و یکد از زده بار در چشم

الذی

برگ بان وده بار در شیره برگ سرس وده بار در شیره بهنگه وده بار در شیره
مندی وده بار در آب بلیله وده بار در آب بلیله وده بار در آب بلیله وده بار
در آب بلیله وده بار در آب بلیله وده بار در آب بلیله وده بار در آب بلیله
کنند و هر قدر که بماند بوزن آن سیماب خالص جفت کنند پس با هم چند روز داشته و نوبت
گرفته بکله سخن بلیله نمایند و در اخر سخن کافور قیصری حدیک مجموع آینه بر دارند
بجلی بصرت در خیالات آنچه از قوت بصرت علیحده او نماید کرد و آنچه از خار
سوده بود مد او مت اطر بقلل نماید و اگر از بیروت بود در ترتیب آنچه از کثرت بود
بود مسهل مخصوصا ایارج فیه در چشم کشیدن بآب دیان و غسل مخصوص نافع است
و آنچه مقدمه نزول بود علیحده آن علیحده نزول در علیحده نزول مادی تا بپایان لطیف و محقق
بکار دارند و نیز از فحش در چشم کشیدن آب دور کنند و آورده اند که در انهار امقنه
و شتران صمغ عربی همراه کنند و بیول کود که صمغ سازند و در چشم کشند ابتدا نزول
را مفید است و مجرب است و این عمل نیز در ابتدا به تجربه بر رسیده است و بیاض را نافع
بلیله در آره بقدر شکوره کنند و یکدم حلیت در هر سه بسته در و بماند و شکوره
کرم بکار دارد تا که تمام حلیت حل شود پس یکدم روغن بلیسان در آن آمیخته بکار دارد
تا که غلیظ شود پس شفاف سازند و در چشم کشند که عجیب است و این معجون نیز در ابتدا نافع
است بلیله در و ج حلیت و زنجبیل و تخم زازاز یا زاج اخرا و او و غسل معجون کنند و هر روز
بکار فرزند خود نافع است بوییدن مرزنجوش و شمشاق بدین من این مانع نزول است

دو او دیگر منفرجه بنام کلدن با غسل در ظرف کمال با دست نینم که در آن بنزد که باشد
و تا به وقت زهر که کشند پس با نظر ف باشد که دور بر کت است بدینکه چهار کهری با غسل
طرف مسایده در چشم کشند نافع است دیگر هر روز طفل را بغیر باینکه علی السبیل چشم
صاحب دل را بلبه نزول را ابتدا دفع شود مجرب است فهاد که چون بر تارک بنهند منع نزلت
نماید و بر وقت در طوبیت دانه را دور کند غنچه لادن جاوشمیر پسته گاو کند میوه مسایده
یعنی لوبان اناد و در ام باز در تر که در آن کتخت سخت کرده باشند انقدر که جهت است
در کار شود پیش از آن نهاده اخرا را بر بیا میزند و بر تارک دهند این فهاد بر هر عضو که
داشته باشد که در کندن نافع است مجرب است و دیگر قوی تر از اول باز در که صد رتبه
در شش شسته باشند و چاکبک حبه سوم کافوری اناسه انس موسیایی ان کتخت
و نیم اول باز در و چاکبک حبه سوم را بر شش بپزند که آمیخته شود پس موسیایی بپزند
تا بپزد چهار چاکبک شش را انگوری ترک کنند پس بر آورده در ظرف نقه بپزند و بر تارک
بپزند طلای که چون بر شش چشم مالند صاحب دل را نافع است تخم خلدی یک کلس صبر قوی
نیم اول انس زعفران کدرم با آب دیان بسایند طلا کنند و اگر ازین بر طرف شود مرهم در
یعنی تو با که در صد ایه گذشت بر قفا بنهند یا فوت بر قفا دهند گاه چاکبک بر
تمام سر مرهم مذکور نهند سیافات که اکثر در علاج چشم بکار آید مثل سفید ابروی و سیاف
اخضر و سیاف الود و سیاف العریس و امر حاد و سیاف باسیقون و سیاف علی و
در علاج در گوش آنچه بخواهد است بود در گوش گل و سر که انگوری مساوی بر شش بنهند

نادره الیوز

تا که سه بسوزد پس قدری افیون در آن حل کنند و چند قطره در گوش چکانند و بر
گر گوش همانند و اگر حرارت بیشتر بود در روغن بنفشه و کافور در گوش چکانند و اگر
و اگر از برودت بود در روغن بلیسم روغن بابونه و روغن خردوبه با چند شدت در گوش
چکانند و برگر گوش بهم مانند و زهره ماهی بر روغن زیتون خام در گوش چکانند
و روغن خراطین در دفع درد گوش خاصیت دارد و آنچه بسبب غلیظ بود در غشوه
کردن و عطسه آوردن نافع است بگبیرند و جو این و زنجبیل و بادیان و زیره
و فلفل در ظرف سفال که خورده بود بچوشانند و بخاران بوسیدنی در گوش رسانند
زود تسکین در نماید و هم چنان است جو این و بادیان در بول کودکان خنده در گوش
چکانند و نیک بان مسکن و جع گوش اطفال است دیگر هر کس در سر که تر و تازه
بود بفشارند و آبی که از آن بر آید میل آن آب جایز در آن داخل کرده در گوش
چکانند و باید دانست که هر دو اگر در گوش چکانند باید که با انفعال گرم یا اگر چه
دوای بار بود چه مزاج گوش یار است و اگر بر درد گوش منم شود و اثر درم
بان نباشد گوشت بر آتش بهند و آب فشرده در گوش چکانند و آب برگ
زحان سبز در گوش چکانند مسکن و جع است خواهد در درختی و آن را در اوق حظل
تازه بار روغن بادام تلخ زود تسکین در نماید هم چنان است آب برگ کفنج که سبز
و آب شهد تازه در تسکین درد دوی و روغن سداب و روغن خار و
بلیسمان و روغن کوس و روغن نرگس روغن بابونه و روغن شنبلیله و روغن نعناب

و آب قوّم مکن در دست و افضل از همه روشن محقر است که دو سه قطره در گوش
چکانند یا پنجه از آن جرعه در گوش نهند و در یکس در دینمایند و این دوی
بحجیب الفعل است در یکس در دینمای مجرب است بگیرند بر نجاسف هر مکی و عری که
ان سر شمش است در روشن سوسن به پزند و در آن قدری جند بیدستر بیامیزند و در
گوش چکانند و آب آبله غسل آمیخته نیز نافع است دیگر بس افکنده مکن هر گاه
که چه پیر باشد یا تشنه در گوش اندازند نیم گرم که نافع است اما در گوش لبم که
دموی بود بود فصد و مسهل و مطبوخ بیلیم بیاض برضه نیم گرم در گوش چکانند یا
مایس یا ریش ابریز در گوش طلا کنند و آب شکر که دو بار و عمل کل در گوش
چکانند یا حشا بسیر جاریه و دوشیدن شیر ناس در گوش نفع زود در دست
ساکن کند اگر درد بسیار صغوب بود قدری افیون در گوشهای بار در مثل
و نیلوفر و گل سرخ در آن داخل کنند و عصاره بقول بارده مثل عنب الثعلب
و باد بقله الحقا و کنز بره تر نافع است بگیرند آنرا که نزدیک رسیدن باشد
و از مالیدن نرم کند و در خمیر گرفته در تنور به پزند و آب سرد در گوش چکانند
نفع عظیم دارد و اگر سر آنرا برداشته و گلنار درش و نوشار در گل سرخ در آن
پز کنند و باز سر آنرا مطبوخ کرده در خمیر گرفته در تنور به پزند که نفع شود
و آب زو گرفته در گوش چکانند قویتر بود در دفع ورم گوش اگر از سه روز
گذشته باشد پس در روغن کنجد پیله بطا و بید و حجاج گداخته در گوش چکانند

جمع شود و مدینه ضرر نماند و الا خوف بسیار و اگر ضربان بسیار باشد و کم نشود
برگردگوش از آرد جو خنجره با قوی با قند که با بونه و بفت خنجره و آرد جو و خطم و اکلید
در بود ضما کنند و در دیگر که زود لیسب بان را بنشانند و در جمع نموده بر افتخار
بیار دیگرند آرد جو و آرد با قند و آرد عدس و قشر و طین نمقره ابرو و غن گل چمر که در لبه که
و آب نرم کنند و بر آنس نهاده غلیظ کنند و سر خرقه کرده برگردگوش چسبانند چون ایم
ظاهر شود پس شیاف مامیثا کوفته با غسل تقطیر نمایند با انزروت کوفته با شیر
تقطیر نمایند با هم انرا که چو حیو گویند سر و غن گل نرم کرده در گوش چکانند تا
را بجن میالیند و انزروت میباشند در گوش بفرستند و اگر مدینه منین بود در
جنت الحدید بار یک سایده با سرکه شحی نموده در افتات نکاید از ن تا که گرم شود
غلیظ گرد در گوش بریزند و اگر در کشته دوا می مصری عجیب است صفت آن نکاید
عسل خالص با سوسیه بریزند تا که بخواهد آید فستید از آن آلوده در گوش نهند یا بگرد
عسل سه جز و خل خمر هفت جز و زنگار دو جز اول غسل را بر آنش نهند و کف
از و بردارند پس که اندازند و بریزند و زنگار را در و داخل نمایند که خوف مخلوط
نوند فستید از آن آلوده در گوش نهند با مراره بقره و سرکه و غسل مخلوط نموده
نمایند که بسیار نافع است و جبه البته و ملح اندرانی با شیر جاریه در گوش
که زخم باشد بسیار نافع است با نمک سینه یا آب مهور تقطیر نمایند و اگر زخم
بسیار جاری باشد خشک بار یک کوفته در گوش بریزند نافع است و اگر از گوش جاری

نود و در جبین بکوشند و خون بسیار روان را در سر که به پزند ماکه نرم شود پس
بغشارند و آن در گوش نقطه کنند با طبع محفوظ و آن محل و اقا قیاق و اقلیم تقطیر کنند
و اگر خون بسته شود در گوش شماره که آن داخل شد نقطه نمایند در علاج قرصه اذن که
نرمین بود اول شخم نان یک لیبری در شیر به پزند و زرده تخم نه دو عدد در روغن
و دو انس زرد چوبت اسکر و بلو کوفته در ویامینند و بر گوش ضا کنند و گوی اول
از شکم می شویند پس از او نگر دو پوت نار و ما زوانا نیم انس در نیم لیبری آب
و ربع لیبری شربت پزند و چند قطره در گوش چکانند و در گلیه بگیرند انزروت یک
اسکر و بلو باز در تروم ملی بکدرام اجزای را کوفته در باز در ایخته قرص سازند
و بر آنش نهاده و در اندرون گوش دهند قرصه زود خشک شود و خوردن
معنی زخم گوش را به کند و اگر در گوش از ضرب بود چسبانه کند ز سفید را در
شیر تا که حل شود نقطه نمایند زود تسکین در نماید گاه در شدت درد که نیم کله
شود اطبا مخدرات را جایز داشته اند اما در آن خوف تشنج و اختلاط بدن
است پس هر گاه که بعد استعمال مخدرات ضرر ظاهر شود از چند بیدسته نقطه نمایند
که رفع ضرر میکند و از گوش اگر مده جاری باشد قشر زمان در بول آن
صاف کرده در گوش چکانند نافع است اگر درم درین گوش باشد موج بود
علیه آن بضماد باد محله که در علاج خنازیر گفته شود بکار دارند مثل مرهم و با
حلیون و مرهم کیمویه طلا و سرب مانند آن و اگر قابل تحلیس نباشد آن را

فضیحه داده منفی سازند در علیج ما فی الذوق بقدر مایند که بر بای که در گوش است
آن بوده استاده شود و سر بر ایمن جانب مایل از بجهت آستن آن بعد از آن آردن
و بینی اگر فتن آن بیرون آرد بایک سر در بوی آغ گوش نمانند و اطراف آنرا کشند
و سر دیگر در دهن بسته بکنند آن بیرون آید در آمدن حوان در گوش است که بر بای که
در گوش چکانند گرم کشته شود هم چنین است آن درخت نوع طبع خرب در گوش چکانند
و نظرون در گوش انداختن نیز نافع است یاده از همه و درین باب صحت است و اگر
یک در گوش رفته باشد چشم گوش جمع کرده در گوش نهند زود بر آید البته تو گویم
در گوش جو صفت در بند که انرا علیهم گویند بار یک رفته در گوش اندازند که مہارا
زود بشد و اگر چیزی دیگر در گوش رفته باشد بچند سه میل تخم قره و سیالیند انرا
بر شیم یا بشم و در گوش در اندان چیزی بر آید یا دهن بسیار در گوش بر کشته و بخوابند
تا عطسه یا بزور بسیار و مہرات با باید که بر چه درین باب بکار درازند بکشد شود والد
خوف ورم باشد در طرش اگر از ضعف مزاج از تقطیر روغن بادام تلخ نهند چیزی نیست
و تقطیر روغن بادام و روغن در اکثره الواج کبری نافع است خاصیت در روغن مزاج بار
و اگر برودت بسیار بود بجای روغن گل و روغن بابونه کشند و اگر با باده بود چیزی نماند
محل بکار درازند مثل چند بیدستر که در روغن شبت یا روغن حب الفار یا روغن
سداب یا روغن کوسن یا روغن افستین کل حل نموده تقطیر نمایند گفته اند کثری
از اسهال و اسهال از کثری بر طرف شود و در باده عا اگر دموی بود بعد قصد

روغن بادام یا روغن کدو یا روغن نیلوفر یا روغن کما به تقطیر نمایند و بر اطراف گوش
بمانند و آنچه دانه انار در گوش نهند سریع الاثر است در ماده رخی روغن بنفشه بهترین
قطرات است اگر فئید از روغن جوی که به جذب بیست و خردل بر آن شند گوش نهند بهتر است و انقباض
از ریاحین لطف در گوش فته فیما حفظ در گوش چکانند نافع است صفت این تخم حفظ و در دم بورت ۳۴
جذب بیست و نیم درم زرد آوند مدح نیم درم عصاره فستق نیم درم قسطریج درم فرقیون دانج در بقدر
شیش ازند در روغن بادام تلخ حل نموده در گوش چکانند دیگر هر مثل تا سه روز در بولکودک خسیانده
بصوفی در آن تر کرده در گوش نهند یونان از بی در گوش بقوت طریس او کند و اگر از روغن بود
اول بورت در حل کرده در گوش چکانند بعد آن از مین پاک کنند بوضه در آب جاز خلکده
در گوش چکانند زود گوهر را به برد میگزنان که تازه بر تنور آورده باشد بورت برین آورد کرده
شتر انگوری بر آن بنشیند پس آنرا افزوده در گوش اندازند و روغن جذب بیست و روغن بادام
و روغن قرفل که هر یک را از رطوبت آورده باشد در گوش چکانند استاد میفرماید که قضیب روغن
بریده در گوش نهند گریز ایکنه مجرب است و از سر کین شتر افزوده در گوش چکانند زود اثر
کنند خاصیت ری آب جاز و زعفران بر آن افزوده زود کند در زمین روی بعد تنقیه نماید
طرش نافع است و آنچه در آواز گوش بیدل است آب کین که افزوده در گوش اندازند یا بنده
از عطر گلده حب کرده در گوش نگاهدارند که طرش و وجع را نیز نافع است دیگر فستقین روی
یکدرام با بونه یکدرام در سر که بخوشانند و گوش به بخاران نهند پس ستانند زهره ماه یکدرام
آب کند تا بهفت توره و کلید توره و حبه شفتالود و توره با آتش ملایم بخوشانند تا که

در کتب آنرا در علاج

آب سرد و در خوش ماند صاف نموده بخوردم اینون فالص در آن حلقه در گونج چکانند و اگر او از
گوشه عرق تن بود علاج آن فرود است اگر از سده بود تقویه سر از غیره و عطسه است و عوطا از
آب سلق و انکباسب بخار یا حین لطیفه و ثونین را با ریگاید که مثل عیار شود در دست
بیامینند و عوطا سازند بعد از آن که در دهن آبت کرده باشند سر را بعقب مایل در آرنج تا ممکن
و ستر در استعمال نمایند و اگر از این خرقه بهم رسد شش از رو خوش نمایند و انکباسب بخار
سه که مره بعد اجزی و انشود عوطا از ثونین اگر مره که می شخم منقل و خرقه سیاه نماید
که مساوی گرفته بگویند و بیامینند و بول شتر بر آن بریزند انقدر که پوشد اجزا را
در افتاب بنهند تا که خشک شود شیا ف سازند بقدر عرقس سازان در قطره در خوش بخورند
حل نموده عوطا کنند و اگر خرقه پیدا شود در رو کیده و عوطا بگیرند و آب سرد بریزد خرقه دفع بود
میرت احقر تخم توری جنگل با ریگاید گرفته در خرقه بسته است تمام نمایند زود و انشود ^{علا}
شق الانف بر گنار بورا در شراب نخته عوطا کنند و اگر نیم از قصب الزیره در شراب نخته
عوطا کنند و اگر نیم از قصب الزیره و یک انون گل و دو در امهر مکی در شراب نخته
عوطا کند النفع است فطول از شبت و اهل الملک بر و پیش از نماید بسیار فایده دهد
و انکه شیار منقن او را محسوس شود و خوشبو محسوس شود بعد تنقیه بسوی بهاء معنی الف با از بند
و انرا که بوی خوش و اقومه ملام شود و جذب ستر همیشه بویید و بوییدن تریان و خوردن
در هر هفته یکبار اصلاح بد بوی آرد اگر در حیات عاده میوه و خوش چون بوی
مشک و طوقر و گل آید هر گاه از نزدیک رسیده باشد آید بوی تلخ و سست قطره در ^{علا}

در علاج سینه

بدیوی بینی زلف است و خوردن شراب نیز در خیل است و تصبیر بره و گل سرین سفید و سبیل
تنها یا محمود در بینی نفع کردن نفع است خاصه اگر با بول شتر سوه کند که در او سبیل
بوی میرانف که کند و سخت شده باشد بگردد انداز شیرین و انار ترش و انار زرد رسیده و بگوید
موانع را بفشارند و صاف کنند و در ظرف آهنی بپزند تا که سیاه غلیظ شود پس بردارند
و فستق از آن بر کرده بزنند و صوفی بپزند در آن عدس و سبیل بپزیده شود و اگر از انار
تنها این عمل کند جایز است و اگر قدری از زنگار و نوشادر با وی بیامیزند زود عمل
دورم کنند و اگر کند و سخت شده باشد بگردد نذر زنگار و زنجبیل و توتیای سبز و زخم جام انا
یک انس و نیم سرش در ام محمود را مصایمه در سر که انگوری تر که در خشک کند تا نه تب
و چهار انس در استگ طلای رسانده در دو انس و زنجبیل بپزند و ادویه را در آن بیامیزند
و مرهم سازند و باید که چون خواهند که مرهم را استعمال نمایند اول ناله و بینی از سوزان
بخراشد که چیزی از وسایل شود پس مرهم بمالند زود عمل کند و اگر دانه بویاس
حول صورت نوبت باشد بقدر گنجایش اندازند انبویه از نقره یا سبیل ریزند و در اندرون
ان مرهم طلکند و دانه را در این انبویه بگردد و اطراف لب و سوراخ از روغن گل و سفید
بریده طلکند که از مضرت مرهم مامون ماند و این عمل در شناختن سوراخ و لکه قرمز
نیکی بود در قرصه الف مرهم توتیای را روغن بنفشه در ظرف شیشه و بر آن نهند و بر
بینی گذارند ناف است و اگر زخم کند بود و بدیوی باشد و توتیای را در آب حل کنند و بینی را
از آن شویند و بستانند از فشار زمان مرهم درام و مرهمی در شب در دو درام توتیای سبز و

نذر بگردد در ام محمود

کند ریگ درام در روشن موم بر هم سازند بر ریش بینی نهند یا گند از دو گلاب زین پاک شود
سه لغار دوازده گندم در تکه کل چهار و نعلوش و پیر بند بر دور آرد آفتاب کوه زرش
بینی را بشویند و اگر ازین هم پاک نشود لودوی خواش که صفت این در قلعه گفته شود
بر ریش بپاشند زرد پاک شود از پنجه خشک کردن زخم عراق گل را بار یک بار آیند
در بینی نفوخ کنند و کند و منصلگی و لوبان بر ریش نهاده دوده ان در بینی دهند
و دوز پنج زرد و شکر فرو در ریش آخک کند و دوده چرانه که بر آهین گفته
باشند و شکر مساموی در موم بر هم نموده طلا کند الفح است باید دانست که صاحب
ریش بینی را گاه حالتی روی دهد که هر چه خورد و بیاشامد از راه بینی بر آید ^{الشیب}
سوراخ که در کام است گاه بدون ریش این حالت روی دهد در آخر نزله اندوز
بارب تجربه احمد بار بار رسیده است که خاسته چوب که یکدم در بول میوان
که بچهار آید شده عمل نموده ناشتا بخوراند و چهارده روز صحت تمام یابد شیخ نخل
بول پیش راضی نشد با بکلمه کل خورد نموده شد نافع آمد و این دو نیز تجربت گویند
سوخه دو از خراش کشنده هفت جزر سموت چهار جزر خربزه یک مد بر چهار جزر نبات
بر آب محموله در غسل خالص استند بقدر نخود از سینه است این پنج جزر بخوراند و ریش بینی
خشک را سوطا روغن بادام میدهند در علاج رعا ف در ابتدای فصد کنند و در آخر حیا
بار بلا شکر موضع تار کنند و در دستها و پایها در موضع که فونیت میدهند و
بزند سر از خرقه که در گلاب که که تر کرده باشند و بسازند فصد از قریه بیض و صبر کنند

و صمغ و سنج و عنکبوت و موی خرگوش معترض در بینی دهند و گل ارمنی و سفیده بریده
و سرکه بر سر نهادند بر قامت رو نکند یا از بر خلد و بر کمر و بر کس سفرجل و
گل تازه و آرد جو و اندک که ضحاک کند و قدحی پر از آب گاه بر روی او زنند
او در کوشی که خون از مجرای بینی آن باشد که بچکانند و قرص از نقره یا مانند
ان بر استخوان بینی او بزور بر بندند چنان که از مساوی شود و اسفنج یا پنبه
در مواد تر کرده بر پیشانی نهاد و صوف و ادا که از روشنای منزل بود فقیه رخته
در بینی دهند و ماز و شکر یک ساییده در بینی بدمند در وقت حار خفا کرده کوفه
کنند و خونی که از رخافت بر آید بسوزند و بر بینی دهند و سر و پیشانی از ابله این منی
اقاقیا و آرد عدس و گلنار و ضدک کافور و افیون ضحاک کنند و شکرانی و در دار
سنج و سفیداج مانند گل بار یک سوده در بینی نفخ سازند و آب سرد بر سر زنند
و از روت حمار فرده سه سوط کنند و مازوی سبز بار یک در بینی دهند و غذای شیر
نافع است شربت انار ترش بر صبح بخورند و از نظر کردن در چیزهای سرخ مانع
ابتدای و انرا که عادت رخافت شود این شربت نافع است تمهیدی تکه گل یک
کف در یک لیبری آب بنفشه چهار اونس مانند ضحاک کنند و یک اسکرو و بلوئیل
الطیب چهار پنجه سیانده ضحاک کنند و یک اسکرو و بلو و ریونند خطاط و یک اسکرو
شربت روزاد و بران اضافه نموده بخورند و شراب منجم با آب دهند و شراب گل
کادی افضل شربت مداومت کند و اگر رخافت در بجران افتد تا که ضعف

بیاورد در غنودن

بیار در ضد و بند کردن آن نشوند پس بجز بر بند و اطرافت بندند و مهور و شوکلند
نیم نیم درم کافور در کوه در آب حل نموده سحر سازند و آمله یا آب سبزه بر سر طلا
کنند در علاج امراض پستان و ورم پستان دسوی را فصد فیفان فصد عرقین تحت
اللسان نمایند پس تنقیه از طبع بلید مضمضه از آب غنیمت یا لسان الحمل یا انزیره
رطبت یا طبع حدس و گل سرخ و قشور رمان و غسل السوس و چون مضمضه نماید و اگر ورم
صلب بود از شیر خرم و ماء العسل و طبع و حله و انجیر نماید و از آب کاه بود و کلمه کل و بود
انار باشد شب و در مزوج مضمضه بسیار نافع است در درین نگاهدازند و بچین
با قدری زنجبیل و نمک درین داشتن فایده دارد و مضمضه در آب لیمون و آب انار
ترش نیز نافع است همچنان از لعاب بیدانه و ایسبول کاه حاجت افند که التوبه
زبان گذارند و حاجت برشته نماید گاه ورم و غلظت اللسان بخدی باشد که درین
و انتواند که دو گاه در درین نیک مضمضه بهتر ترش نافع باشد و از عرق کوه کوه در آب
مزوج مضمضه است که ثانی ندارد در در بلغمی بعد تنقیه یا مارجات نوبت در و نمک
و قمر و کس که بر زبان مالیدن و مالیدن فلفل و زنجبیل و دار فلفل و نمک مفید
است و اگر رجع اللسان را بسوزند و بروم نسان حتی سه طان حلق نبات نافع
در علاج صنفیه اللسان بعد فصد و سهال بود از آب شترده انار و شترده و صمغ
بر زبان مالند و غنی و شرب و اجزاء سواد در آن نخته در درین دارند و نمک قمران
مانند و اگر ازین نیک بجز بخل شود بید تنگاری بشکافند و در کوه ایما که سر نینش زبان نرسد گل

فصل در علاج امراض اللسان

روغن

خصله و نثر انگوری در دهن نگاهدارند با گوگرد یا کلاب مخلو ناموه دو سه قطره در شش و پنج حبه
 ز قویه شود در علاج ثقل لسان و استرخاد اگر لبت طویله و صبر قوی نیم او ترسد و غار لقون و
 در ام قوی نیاید فتوی بکدر از تخمیل قوی نفل نیم اسکرو بلور در حور نیک صفت کفایت کند کوفته و پیخته
 یا آب گیک جان حبه نند و از نیم در ام تا بکدر ام قبل از طعام بدوست استعال نمایند و دیگر این
 وجود چینی و خشید انار و دو انس چهار سبزی آبی نموه در خاسته که یکشنبه روز نگاهدارند
 و صاف نموه یک انس و لاشخور اند و لوبق نماید و عرق که بر آید که از کرباس در شش خنک سازند
 و هر سه کبریا بر قفا گذارند صفت این کبریا و کندر و مصطک بکدر ام و نیم بازر دیک اسکرو بلور در
 هر سه سازند یک صفت آمیز است نافع که بر قفا و بنهند لکن نافع بودستان پنج سوسون
 بینحال کبریا تر خردل انالیق جوز بلو اقر نفل اچینی در نفل نفل گد مسادی در میوه ساید
 سازند غره که لکن زبان را نافع است سیخ کوس کبابه اصل کوس در شراب و آب المصفا
 بر نند و صاف کنند و یکس شکلی عسلی در حلق نموه غره نماید و اگر عاقره قره و خردل
 بکدر ام و چند بیکتر در و بیامیزد نافع است صفت این حبیب که چون بزبان نگاهدارند
 ثقل زبان را نافع است بستاندر اسکرو بلور ام و نیم و چند بیکتر و حلیت بکدر ام جوز
 بو اسنبل یک اسکرو بلو کوفته پیخته بنند و یا شیره کز تر و نیک قدری خورند نافع است
 غره دیگر بستاندر نوسا در نفل و زنجبیل و خردل و عاقره قره مویز و ولون
 و صحت و طبع هندی و تونیز و مزاجشین بال در آب بنند و غره نماید لکن ملاحظه
 که از حلق خورند و در هر کجای بناشتا با کبابه و مسکه و خردل بسیار نافع است

در کبابه

اگر با ثقل لسان ثقل اعضای دیگر هم باشد باید فرج المصوبه شود و در عهد انجیر با باد
الاصول دهند در علاج شقاق لسان زبان را کفنی که از خیار بعد از بریدن و به هم
بندیدند و ایند باقی غلیج قلعه کنند در علاج قلعه در اطفال اصلاح شیر ضد بیست
کته پاپه انرچو طباشیر قاقله کباب گل سیوتی بذر الورد اجزاء مواد کافور قیصری
قدری کوفته پیخته با کله قند ص س ازند بوقت حاجت سائیده در دهان نهند بوقت
دیگر مس بات که انرا با کاک جنانی نیز گویند عصاره انرا بر قلعه مانند تجربت و با
شیدن سرمه سفید نیز نافع است دیگر مازوی سبز آب سائیده بر قلعه ظاهر کنند
و از خرقه سرخ که انرا شالو گویند بردارند بسیار نافع است و مجرب بیکر خرقه سرخ نافع
و مجرب پوست بومادران بر کرم و اکلیل الملک سرخ کل بنفشه گل بنفشه انرا سحر
موقت علیه یک کس الحسل سده انرچو از سرخ و آن بچوشانند و صفا کنند و غسل درو
بیا میرند و بنیم انکس شده در ان افزوده اگر جو شش زبان بوجوه مضد کند و اگر زخم
حلق بود و خرقه سرخ ازند خرقه دیگر بر کرم رود بومادران تکمه کل جو موقت پوست
انار همه در آن بچوشانند و کاهتمه و سرخ غسل و باد و بنفشه ایند و این بزرگ
نافع و مجرب است کل سرخ و سماق و نشا شده و طباشیر و تخم خرقه و عدس و ضد سفید
و صفا و کلنار ماسویه کافور قدری با یک سائیده بپاشند دیگر بتانند و روغ
طباشیر لسان الحمل ندر و در هلیله زرد کلنار شماره اللطراف و ورق زیتون مالویه
قدری استعمال نمایند نافع و اگر بلغم بود مایه کباب و هلیله زرد و طباشیر و قاقله کباب

و گلزار و کبابه و خاقرقزها و عفران و سنبل الطیب و بعد ما سویه کوفته پیخته بعد تنقیه
ذرو نمایند و مالیدن نیک و شکر هم نافع است و نجیب در دهن نگاهدارند از نریارند
زجاج سبز ساییده با شل امیخته با بازو و آرد جو صنم کنند یا اگر کت که بماند
و اگر متعفن شود قدری ز لکهار و فراک و بازو و گلزار و سرکه حل نموده غرغره کنند
لکه از این نوشی پیدا شود و بلعاب بند قطونا و روغن بادام غرغره کنند و آنچه از
بود انود برنگ سیاه بود بدترین قلد است بستاند ورق زیتون و اقاقیا مک
بسیار است اما در وقت بلغم و قلع چار درم اصل الیوشن است درم بعد درم زعفران قدری
یا یک کسب ایند و ذرو نمایند و غسل در میر با هم کوفته و آسون در آن امیخته در
نگاهدارند و اگر این اصلع نه پذیرد بسیار متعفن بود بستاند قلد فیون نشن درم
مرو نشاد در اصل الیوشن مکدر میسایند و بکار دارند صفت قلد فیون بستاند
زرین کرم و زرد و شوره و شکر و مفضل اجراء و کوا و اقراض سارند و بکار دارند
دیگر زرنیج سرخ و زرد و زرا کج و اقاقیا مکدر و شوره مطلقا مثل جمع بگویند
و به پزند و سرکه انگوری بر آن ریزند و در افتا گریه مانند که خنک شود و باز که
ببریزند و خنک کنند تا سسته بر تپس صسازند و بعد از استعمال آن بطبیع شمای
قابض مثل رب و طبع سماق و اطراف آسون و طبع عسل و گلزار و گل سرخ
و شمر اطراف و مانند آن استعمال نمایند و صفت بومی جوان کسی در اکل المجرحات
عقده و خیمه و الفحل است و در آن باشد خواه در جای دیگر بستاند سیاه

بومی بزرگ از نریارند

۲۰
سبزی در دو لیبری تیز آنرا از نزد در ظرف خانه باز جاج که بقل حکمیت فته باشند
و در هر بند کرده بر آتش بنهند تا که تیز آن خشک شود و بیگانه بماند سرخ شده بر آورند
در شبته نگاه دارند و اگر خواهند که حده او کم شود در ظرف چینی یا شراب و آتش بر
اتش افکند بنهند تا که شراب بسوزد و ملائم شود چون قلع با کوشک و خاک در کلاب
بجمله غفره کند زود خشک شود یا آب مان حاصل می شود یا محصور یا شام و پوست و کلاب
غفره کند و اگر سماق و زرشک یا کشتی خشک یا عدس مغز با ضدل سرخ یا فوفون
در آن جوشانند قویتر شود و در وی هیچ و حفصه و در عالج قلع خاصیتی است
عظیم و اگر بسیار جاری باشد و اندان بر کثرت وجع کهنه پس حفصه و در آتش
الغلبه کرده مضمضه کند با حل مزاج یا آب مضمضه کند و اگر بعد از آن بیرون
برویش گل فانی مضمضه کند و کثیر او نشسته و طباشیر و شکر ساییده بر زبان
نهند و قلع اطفال را مار و غوفل و کاهته و شوی پوست انار و سردانک
سایده با آب در بند نگاه دارند دیگر پوست انار و پوست درخت کوندی و پوست
درخت نرگه کاهته با آب ساییده در وید بپاشند و دیگر بپاشند باز و یک عدد
خوفل و کهنه نیم عدد از نمک یک عدد کاهته یا بر و یک شمش پوست انار و دو شمش نیم
باشه خوب کتبل شش باشد مجموعه با آب ساییده در دهن همانند و از خرفه شالو
بر دارد و پوست درخت کتبل در آن فاقه که با آب ساییده در دهن بپاشند
و از چوب کتبل بر او از چیزی سنگه طور از درخت تمبر شوزه چوب درخت عالج

قلعه که در کهن میشود که انرا چه گویند است که چون پان قدری که در دیگر بیره
توان خورد و ز چوب قدری که در دوا انگشت کنجد را بی که سه در مضغه از آن میتوان کرد
آمیخته مضغه کنند سه روز متواتر قلعه دفع شود غذا خشک و دروغ هم چنان آفت است
قشر بربخ کوخته بزبان مالیدن نافع و بجز آب و اگر از دندان بپزد رنگ و فلفل
فلفل و سرکه و عسل مانند مصطکی و کنز مازج و مساج و سد ارجا قرقره جانجیند
بهر او مت نمایند و اگر از بخا معده بپوشی کنند و با یا حباب معده را پاک نماید و اگر
ماده صفرا بپوشد آنرا و آب تمیزی و آب کاسنی هر صبح بخورند و آب لیمون و
قرص زرنگ و قهوه کافور خوردن نافع است شیر خوردن مفید است و اگر ماده بلغم
از قرص نفل و سنگ مصطکی و کندر و پوست اترج و سیب اسفند و نارنگ و عنبر مسحوقی
سازند و با او مت نمایند لیکن آنرا که سسی درم خندل و معده ده درم بیخ
از خنجر درم قرقره و میوه سایه و کندر یک درم درم قرص نفل کباب و دو درم کافور
درمی سنون سازند و دندان را با آب بشویند و دیگر قرقره باشند و قاقلی و بلخ
بندی و جوز لواء و مازوی عدد درمی صبر بر ابر کل حساب سازند و شربت سه درم
در علاج تفرس آن بعد تنقیه مضغه کنند از سرکه در در آن کلنا و کل سفید
جوشانده باشند و موم روشن مالیدن فایده تمام دارد دیگر سنگ کبکج کافور
و جیز لوبان چهار جز با حبه بند بند یک سکه یک بوقت صبح و یکی بوقت
در روز نگاهدارند بجز در غلظت بخورد در قوط لهابت اگر دموی بود بکنجین کبکج

انلی که از آن

بیشتر کرده باشند غوره کنند و ماوی الجبس و محض و بار توت نافع است یا بطبع درود
غذورت و کله غوره کنند و خوردن سفرجل و مکشی و غیره اینها نافع است و قویتر از
عصاره حیینه القیاس و حب البس و شیره الطرفه و عصفور سماق و حشاشه غوره کنند و
اگر این ادویه کوفته در ورسازند یا در اینوبه کرده نفوخ نمایند بهتر است و بکنند ملازه
را از آنکه بسوی خارج و بیبالید دارند فایده تمام دهد و اگر از غرافه قابضه
نمک در دهانت جمع پیدا شود شسته و صبح معزلی در لعاب بزرگ قوطا و یا بهر آن
و خطم غوره نمایند و اگر از بلغم بخواه با کثرت از غوره اگر شکم بجا کند و آن
که از قشر آن گرفته باشند غوره کنند که بالخاصیت نافع است در اج و نوشادریا
ریک سائیده نفوخ کنند و روغن تربت با کلد آسمینه غوره نمایند و تا گل
استنشاق نمایند که عطوسات و دجال آرد باید که بر آن مداومت نمایند که
علاجه قوی و کشیدن که با سفید بطریق تمام کوب بسیار نافع است و شکم مصطفا که با
سفید در سفید بریضه آینه بر تارک طلا نمودن فایده عظیم دهد و افتادن ملازه
اطفال را بریضه تمام برشت در طول بوییده هنوز گرم بود که بر تارک بزنند زود
فایده دهد در علاج آنچه مخلوق پیدا شود اگر آن نفی بود بر گردن او شش از نزد
بر آید اما اگر خامی یا استخوان بود در هام زود و روغن گل اندک اندک
نماید و لقمه گلشن فرو برند همراه لقمه فرود و اگر از این فرود گوشت کبوتر
بچه پرسان استوار به بندند و بلوغ نمایند و با کثرت چند مرتبه تا که بر آید لعلق

علق فی الحلق در روشنی دهان بکشید اگر نزدیکی بود در دیده سیوم به این روش
بر آرند و الا با یک به با قلامی باشد شیر نخورند و بخورد غوره بسیار کنند و هم
بدان نفوخ نمایند و آن خواه در فلفل با یک ساییده در حلق نفوخ نمایند که از روی
ناخن آن زلومیگر برد چون در معده رود سرکه و نمک خوردند که قابل زلومیگر
بگیرند که فع شود در سنج فلفل و ناخواه نفوخ نمایند یا بنفش مالیدند در حمام رود
بسیار مانند که بدن گرم شود و تشنگی پیدا شود پس آب سرد و یا برف در زمان که نیز زلومیگر
بطلب آن بدن آید اگر طلب در دهان بهتر است که زلومیگر طلب است و اگر بعد از دفع
زلومیگر احتی در حلق بماند لعاب بر قطونا بند بآبی که در کلنا و پوست انار
جوشیده باشد در علاج وجع اللسان در حاره بعد تنقیه از فصد و مسهل و غرغره با
قابضه کفار از زلومیگر است دهند دندان را که قبول باشد نهند مثل اس که در دهان
نگاه دارند یا ترا خالص یا ورق زیتون یا خمر یا حلاسن یا سماق یا
آب شوررمان یا آبی در زخمه باشند قفاح از خمر یا جوزه که نهند باشند در سر که
و اگر ضربان بسیار بود فوراً حاقه و عابار یک کوفته بر بیخ دندان بماند بعد
از آن پنبه در روغن گل تر کرده بر دندان نهند و اگر در عظیم بود پس بکوفته را در
در روغن گل بر بیخ دندان گذارند و اگر از این هم تسکین نشود بر بیخ دندان بمانند
حجاسموده و اگر از بیخ بود بعد تنقیه زنجبیل معاقه قرم و خردل و شکر و
بورق و سقره و قوتنج و بعد از فلفل و اوایا مجموع حوشانده غرغره کنند یا شکر کوفته

بر دندان بماند یا تریاق فاروق بر دندان بماند و جذب بیستر و حلیت و قفل و نجیل
و میوه ساید و افیون مالسویجیل بیامیزند و بر دندان بماند و صبر بر سنگی در تسکین درد
دخیل است و اگر تسکین نماید این اگر نموه موضع دندان اداغ کنند یا بکنند و گویند که افیون
و جذب بیستر در گوش چکانند و در دندان ساکن شود و افیون و بیدریج در حل خمر بر دندان بماند
و فلو نیما خوردن و در دندان داشتن نافع است و طبع خشک باصل مضمضه دندان جذب مواد
از دندان نماید و حل در روزها باصل النفع است و اگر در صرع عظیم بجا آوردن زیتون
جوشان در گوش ها و گرفته بر دندان بریزند زود در اساکن کند و دیگر بر اداغ گوش
و مصطکا مالسویجیل با یک کوفته در شراب بنه به برند و خشک کنند و باز با یک یا چند بر دندان بماند
تسکین آرد دیگر کافور و باسی متعارف آینه بر دندان بماند دفع درد نماید خاصه در
دیگر بستانند حلیت و کل سرخ طین ارمنی انا بکدرام و نیم کوفته بیخته در سرکه تر کنند و
خشک پس بگیرد افیون در شراب بکدرام درام قهیر و به زرد بکدرام و مسوم در در و خاشاک
مرهم سازند و بر دندان بماند و هم در زیر گوش و بنا گوش و قبضه است مضموعی که نبض می بیند
بماند در دندان را ساکن کند و دیگر تنهار و قفل کوفته بر دندان بماند نافع است
و آنچه از باد بجه مویز دانه بیرون کرده با قدری کشنیز کوفته بر دندان نکاهد از زنده بماند
سنون حافظ دندان و مقوی آن نمک طعام نشود مثقال در یک سنگین مالکلی کرده بر آن
سرکه بریزند چندان که با بدان آید پس بر آنش نهند تا که سرکه خشک شود همین دستور است
مرتب پس نکاهد بر آورده بار یک بند و یکلف است که در ترخوخته و یکماز و نیز ترخوخته و یکتوله

مصطفا جدا کوفته با نیک میا میزند و بر صبح با انگشت مردندان مالند و اگر از لثه خون می آید
بیر که و آب مضمضه کنند و دیگر بلادر و تو تیا و سبزه و خاک قره را اجزاء ایسوی بلادر را سوخته کنند
و بااد و بر دیگر کوفته بر دندان مالند نافع است و دیگر صمغ درخت کرس و فلفل کوفته زیر دندان
نکاهد از نیک بسیار نافع است یا تخم کرس در آب جوشانده مضمضه کند گاه باشد که در دندان نمود
بلکه لثه از بعد از تنقیه دم الاغوس سه درام شود کل سرخ خاکستر شاخ گوزن و تخم و
ایسوی یا یکدرام خاکستر تا کوا سکر و پلوش یکدرام بکوبند و بسین میا میزند و بر خرقة مالیده
و دندان نکاهد از نیک وقت نیک بسیار نافع است و بر ضد اجوشانده پوسته دور کند و در
طول دو پاره کرده براده دور کند و بجای زرده مرو قد مساوی بر کند و هر دو
بهم بسته بر شمان بیاورد و در زیر آن طرف جنبی نکاهد از نیک و آملی که از آن بچکند
دندان مالند نافع است و درم لثه و درم دیگر شکلی است و کلاب کبر که بهم آمیخته
مضمضه کنند خارش بن دندان را نافع است و مچرب استار میفرماید که دندان فرگوشی
را بر دندان در دندان بربندند در سکن شوق لیکن باید که دندان موافق باشد و اگر
ماده در پنج رنج باشد و درم هم بوجو کنو چیر انا که بکعبه بدو آب خمیر کند و بر پنج دندان نکاهد
در شب همان طور خوا کند تحلیل دهد تا نفع ریم بر آرد در رواد اسنان بستند فلفل چار
درم حماما سه درم مساج بند و درم حص محرق هشت درم بکوبند و بر دندان نکاهد
و دیگر خاکستر تنباکو بر دندان مالیدن سیاهی دندان را بریدد دیگر نیک بود چنانچه
در جنبی بچکند در کلاب نیکه نفع از حریر از آن تر کرده بر دندان نکاهد از نیک سیاهی

نود و نهم

نمود و در علاج تا کل استخوان و جفنه آن در سوراخ دندان حلیتیت یا بورق یا سنجینیا
یا مریا قطران یا میوه سیاه یا افیون و مصطکی یا بازر دریا زرنج یا مویز یا نمک یا
بگیرند شونیز و بسایند از البر که گفته تر کنند در سوراخ دندان نافع است یا بگیرد و غرض و نظر
بر دور بسوزد و بیامیزد و بسجیل در سوراخ بنهند یا بکوبند خردل و تمر قوی که جمع شود
و بر کنند از در سوراخ دندان که بسیار عجیب است یا مویز و فلفل کوفته بر کنند دیگر مضمضه
از زیر گشتالو در او نگر در گرم را بکشد و در خان پوست جو زندی بزدن کرم خورده
برساند کرم را بکشد دیگر پوست مینج که طبعی تنباکو بکشد یا پوست فکود زرنج در دندان
نکاهداریا نوشادر و پنبه پیچیده در زیر دندان نکاهداریا کرم را بکشد و در دراز
کندیام و زعفران و عاقر قرقا و افیون را بکوبند و بیامیزند در قطران و در سوراخ
دندان بر کنند یا بستانند بزرگ کرم و بزرگ بنبج ماسویه و بکوبند و بیامیزند در موم و در خان
این بزدن رساند کرم را بکشد دیگر صید بکیرام کافور بهم سینی نیم اسک و بلور آب
نیم درام بهم آمیخته پنبه در آن تر کرده بر دندان نهند که کرم را بکشد و در دراز
کنند اگر در یکیم بسیار شدید بود از زردار و داده بسوزاند مثل این که بکشد و فلفل
آمیخته در سوراخ نهند یا زردار و کرم در سوراخ دندان بچکانند و اگر در دراز شود در
قلع آن کوشند بستانند کند روز نشسته و بکوبند و در شیر قوم بنهند و در دندان
نکاهداریا بعد از آنکه دندانها کرم را بکوبند گرفته باشند و دیگر از پوست مینج توت
حبه در دندان نکاهداریا و در کشته شود یا حاکم اطیوم و عاقر قرقا میوه

در سر که چوبندند و در دندان نگاه دارند دیگر خاک قره چار در سر که کهنه نگاه دارند تا چهل روز
در دانه از دندان نهند ز گوینده شود و اگر درم خسار بیب دندان بهم رسد که بوی
سرخند و بیج کوسن زرد چوب و زرد بادام طلا کنند و اگر بوره بان در سر که سائیده ضماوت
نافع است در علاج دندان نقره کمر و نقره در و زلف داشته مال کوی کوفته سنون ازند
و شنبلیله زرد مال کوی کوفته با قطران طلا کنند بیج دندان در دهان و اگر کرده
بیمبر در دندان تار طرب از دندان سایل شود دیگر سماق و قشور رمان و خشک بید
زرد کل سرخ و مک و جفت بلوط و گلنار و عصفور کنز ماز و و شنبلیله کوی سنون ازند
این سنون از زبان اللغات حکیم علی کیلانی است عاقله قره حاج کنز ماز کوی کوفته سنون
انار و بلوط کنز ماز و گلنار کل سرخ مکده غبر و کفدر یا و نمک سنگ شنبلیله خلد
سوخته نقل سفید صمغ شویبسیان مکدی بجز و شام گوزن و دندان فیل تخم نیمه
زرد و مکده هفت چیز طایفه تخم خرفه زنده کتیرا کشنی نیز سوخته آرد عکس مکدی بجز
باریکه بسایند و در هر یک از دندان بار در باون بگویند و در هر یک حکم بسایند بعد از
قدری کافور اضافه کنند تا خشک شود و باز بسایند و با حنیان نگاه دارند
جهت تقویت دندان و دفع درو یا نیدن گوشت بیج دندان و دفع نزل بی نظیر است
که بار که مخلوط نمود بر دندان بماند و برای خرد و استرخا و لسته مرضه کند و
دفع نزله بروخی زیت خجیر کرده بیج دندان بماند و این سنون نیز از دست گوشت
بیج دندان بروی باشد و بسیار قوی است قوی طایفه کرده سماق و کاه تهنندی

نازک ساینده برین دندان پشند بوقت نشوختن کشتن کون که بوی مان خشکند و مقوی
دندان است بنیل الطیب ساج هندی قرنفل حما اکل سره زیره جو مصطکی نک بوخته اجزا بود
سنون سازند طریق روختن نک بوخته و باسل خیر کنند و در غرقه کتان بسته بگل حکمت بکنند
در تنور نهند و چون تنور سرد شود بر آرد و طریق روختن نک اختیار اهل فرنگ این است که
نک در دیگ گلی کرده بر آتش نهند تا که از نک صد ابر خیزد بر آتش نهند چون خموش شود بر آرد
ماییدن اینهم نافع است در علاج ضربه اللسان کندی دندان که بر تیشی بود یا بدون آن
مصمغ بادروج یا بادام یا جوز یا مستحق نافع است یا ریت تازه یا روغن بادام در دهان دارند
با موضع خلک و موم ماییدن در آوند طویل و حوالغار در زوزیت گرم کرده و اگر از بلغم
حاضر نشود در فرم معده جمع شود و بخاران بزدانند اول تنقیه معده از ایابراج ^{فیقار}
نمایند بعد از آن استعمال ادویه مذکوره کنند و قی بعد خوردن طبعه تصفیه زیره و آب سرد
تنقیه معده بغایر تصفیه صورتی کند از بلغم و زهر علاج دندان از مثل جنین یا بار در در کنند
برضه نه نشوی که هنوز بسیار گرم بود دندان بیزند و گرم گرم نخورد یا بان گرم که از
تنور بر آمده باشد دندان بخاوند چنانکه از گرمی آن شک از چشم جاری شود بار دیگر گرم
در دهان بکنند و نگاهدارند بار دیگر روغن کوس و غن بلیمستان و روغن بان بر دندان بمالند
و از روغن بادام و برضه نه و غسل حلوا چخته گرم گرم نخورند در جلای آسان و حفظان
زیر سنون مسبغی نمیکند درین بار از سنویات دیگر اهل و قشور رمان و قشور سنج کبر
و حقیر نیاید زبده البهره و غیره و نک اندرانی اجزا و سنون سازند و چون سنج نیاید

خوردن در دندان مالیدن نافع است در لثه دامید بوی غیره قیحا و چارگرگ و لثه این روشی و همین مختوم
دم الاغویس کل سفید کردن را که می گویند مجرب است با آنچه پیشتر بود در سفید بر لثه مان و دیگر
باین کما تها به بسیاری هم کوخته مکده بنزد در سنگت هم حصه بجز سنون سازند و تو تیار بر دره لثه
پاشیدن نافع است صمغ عربی یا ریک سائیده پاشیدن هم چنان در ناکل لثه چون لثه سیاه
شود هیچ بهتر از حرق گوگرد نیست که بر لثه بان که گوشت در این می خورد و تازه میرد و باند در انبات
لحم لثه اسیل و پوست میخ کبره حاقه قرمبا و ایرسا و دقیق که کشند و سقه سنون سازند گوشت
برویانند و کز در و زرا و نگر دو دم الاغویس دغل و غصص و حل ادرین با خاب صینی است این
در انبات لحم لثه فی نظیر است و دقیق که سنده درم بعسل غمیر کرده قرص سازند و بر سفال هدید
نهند و در تنور گذارند تا که نزدیک بخوش رسد پس بگویند و بیامیزند و با او دم الاغویس چار
درم کند چار درم ایرسا و زرا و نگر دو درم سنون سازند و قبل از استعمال این سنون
کند و فخل غصص در ناصور لثه اول با گند از فلد فیون با بودی جواز که لثه در فلد
گذشت به باشند این دو که اصل است ناصور و قروح لثه را و حرکت دندان در در ضربان
نیز لثه ناصور و حاقه قرمبا سه درم مایه ان یک درم و هلبه زرد و درم کل
دو درم قلی نوشادر که با به کفدر یا مکده نصف درم کلان زعفران یک درم کافور ربع
درم بگویند و سنون سازند و اگر در دندان پس در کل و در مصطی با مالیدگی در نماید
مجبور است در که براق در خوار که از حرارت باشد خورد کاسه و آب کما در چند روز
شفا یابد و فی کردن نافع و مویز شعیر و حنظل و حل است و مداومت اطریقی لازم و

الکراون

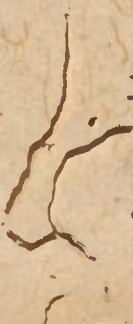
اگر از برودت بود در اولین قدری خمر دل بیا میرزند ایگام با شنا بخورد و کند رو و مصطک
مضع نمایند و آب فتن از دهن اطفال را افاقید در شراب پیزند تا که حل شود و در دهن
کودک بمالد در شفاق لیمها و درم آنها لعاب بماند و لعاب کثیر بر لبها مالیدن نافع است
و کف که از خیار چون بریزند و بهم مالند بر آید بر لبها مالیدن زود شفاق را دفع کند
البته روغن بنفشه و پدید بط گرم کرده و شاخ بزگویی سوخته با آن آمیخته طلا کند بسیار
و پوستی که از اندرون بریضه بر می آید بر شفاق لبها چسباندن نفع عظیم دارد در ابتدا
ابن کافان نیز روغن کهنه شسته بر شفاق و درم لبها بماند خاصیت تمام دارد و مغزانه
تر نیز باب کلاب سیاه بر شفاق لبها که از حرارت بودنی بدل است و این از مخته
احقر است اما درم بعد قصد نیغال و چارگرگشیت شنا بد او نماید و مطبخ فواید بسیار
دهند و فلفل و گلنار و ورق گل و جوزال و یا سرکه و کلاب طلا کند در بانو لبها
و درم لبها که لوب السیر بود درم و مطبخی لوبو که در آن نکافی ظاهر شود یا سیم نایلین
از مطبخ آقیمون تغیه نمایند و ضمادات محله بجا دارند و مسکه در صلابت
بسیار تا که سیاه شود بر لبها طلا کند یا سفید بریضه و کلاب که بر لب سیاه
که سیاه غلیظ شود از تصرفات احقر که سیماب که با جفت کند و با سفید بریضه
و کلاب صلابت کند تا که سیاه و غلیظ شود برینا شود لبها و حصار نیز درم بود او ای
طلا کند فایده تمام میدهد قروح لبها را بعد تغیه بم سفید نهند و در دستک و بازو
بگویند و با سوس آمیخته طلا نمایند و در دستک و بازو و در دستک و بازو و در دستک

در ابتدا جذب مواد نمایند بوی افسل استعمال ادعای درد رموی فصد رک
زمان روز اول بلا تاخیر و اگر غلبه خون بسیار بود فصد قویا بدفعات کم کم خون دارند
تا سقوط قوت شود و غش نه افتد و اگر ما لعنه فارجه است سابقین و دفع مجامع ایشان
فقرات است در هر اقسام نافع است استعمال حقه لینه و خیل از جستی حقه جار بعد
از تنقیه غرغره های قابضه چون عنب الثعلب و طینه و عود و رب فخر جمل و گل سره و عطار
و ضدل و فوفل در وقت رادر غرغره این مرض خاصیتی است عجیب در عار از نوبت جانص
و در بار د از شیرین هم چنان است رجز و اگر التهاب است بر لب و غرغره و در بار د دارند
و الا فتر و اگر تار و ز چهارم به تحلیل نرود پس در نفع کوشند و استعمال محله نمایند مثل
طین و زبید و اکلیل ملک و شنبه و اصل الصوم و شیر و شیده و خیار سبز در آنجا که غصه
سمید که فوج ببری در وقت باشد و اگر بعد از این هم التهاب باقی ماند و قویه تحلیل
بکار دارند چون خرمن الکاف و طریق استعمال او این است که بگیرند یک سفید رنگ
و ناسه روزی نهم استخوان چینی نخوردن نهند پس گاه خرمن سفید رنگ از او بر آید
انرا خشک کنند و با نهند و انرا در حلقی نفعی کنند مدفعه انرا را خشک کرده بمحاره
قناری الحار با مانند ان از روی و ان ملا نمایند و اگر از ادویه قویه غرغره کردن و نته
پیدا شود از شیر و در کل غرغره نمایند استاد میفرماید که کافور و شیاف نام است و
حفظ بلکی و افیون و صیدر آن را برنج و کشنیز و رب عنب الثعلب و رب که حل کنند
و طلا سازند خنان گرم را بی بر آن است و دیگر کل خطم و تخم ان و برگ ان به پزند جدا

۱۹۰

بطریق غیر شود پس قوی کلاب در آن ریزند و بنور گرم بود که طلا کنند و شبانه روزی
 چهار بار و از ایشان خطاف که فتنه میخندد در غسل ضما کند در اکثر اقسام اختناق
 دخیل است ضما دیگر اسبانه خطاف یک عدد بیک خطم کفگیر کنگلی کفی بیک است
 از آرد جو آرد حله آرد کتان نان سه درم مسکه یک انبش بزنند تا که غلیظ شود ضما کند
 که در نفع بدل ندارد و این دو انبش و رم را نفع داده میخورد اندکی از بیهوشی
 و کشش یک انبش خرمایش عدد پنجم کنگلی تخم سه درم و درام در تخم ها بپزند و صاف
 در این نگاه دارند نفع عظیم باشد و اما خطاطین طلا کردن بغایت سودمند است در ^{عفا} _{فایده}
 بخشد و بر رود و گل سوسه و طباشیر و کاه تهر و قاقله کبار کوفته در حلق نفع کند و این
 نیز از تصرفات احرار است پوست درخت حمیت طلا کردن زود نفع بخشد خاصیت
 در ابتداء کاهی با جود و طلا میمانند و تریاق حار و جوز با جود و آرد سر طلا نمودن
 بالغایت خنای و آنچه خطاطی با بر که هم چنان است و امر بیل تازه را کوفته ضما
 کردن خنای و دیگر نافع است همچنان او را م جای دیگر را و اگر خنای بلوغ بود
 و سیلان آید باشد از دهن و حرت و بوزنش سهار نبود بعد تقیه یا یا به غیره کنند
 بماء العسل که بکر طل بود و یک و قید در خوردن ^{در} _{مرد} کرده باشد با آب که کوفته آورده
 باشند لطین لطین آینه و افضل از همه آب است که از پوست تازه گرفته باشد و خوردن و نوش
 شاد و عاقره و نظرون و فضل و فودج کوفته و میخندد نفع کند با جود و زکورا
 کوفته در ماء العسل آینه غیره کنند و النفاطین درین معاده بسیار نافع است بدانند

فطای



گرفتن و نینون و نان خواه و قفاه ادخرا اصل الصولس و سینه و شکر و بذر حرمل ^{حش}
 و مرور از او ندر طویل نکند او قیه گل سرخ و او قیه قطره را در خطا طیف ^{نیزان} مکرر او قیه
 او قیه نشسته کند سنبلیطی که نصف او قیه غصص و صندل و صندل و صندل و صندل و صندل
 بیا میزند و کف اهدا زنده در وقت حاجت بگذرد و در راه و عمل بار بار آب کربد
 عدس اصل الصولس حش شده باشد کنگر بخره کند داشته در روز سه بار یا چهار بار و جو
 که انرا پس مار میگویند باد و سه فلفل آب سائیده طلا کنند بسیار نافع است و جو حیات
 تخم قاق و دیگر او را م جای دیگر انیز بسیار نافع است انرا در بنگاله زمین کونین کوه
 که فرورد و برون دو او غذا شود انرا شود سی تخم یا مار سر مهره های نشسته نهند اگر ازین
 سنی یاری کند که از نقره خسته باشند در حلق بفرستند و از ان راه غذا و داند و
 بفرستند و غذا و محنوق در حار انش حش شده باید در بار آبا نشسته و هر
 از این محنوق کف آمدن پیدا شود و خلاصت در او زنده ای اختنا و خنای انکه با او
 ضیق النفس باشد اهدا اختنا و یا بست شدید لیو بد باشد و اگر در خنای ظاهر شود در
 سرخ یا سیاه از گلو و سینه نیک باشد و اگر کوبه خلاص از و کوبه هم سوی لبه بر روز
 برفتم بمیرد و اگر خلاص شود از ان وقت هم رسد و این در او را م عظیم محبا و خنای که
 بعد قطره و ضربیه خلع نقره کرده بود بد باشد و لا علاج باشد علاج نزل اگر سرد بود
 خرقه گرم کرده نمایند تا که بدمان احتیاج است و انکبات بر نخار با بونه و اکلیل
 الملك و زنجبیل و صفت نمایند و نونیز بریان کرده بپزند و یا چند بیدستر بپزند و بپزند

اینست که
 اینست که

انیسون نیز نافع است و دغان با قند منقوع در شراب فایده تمام دارد و شراب انیسون
بر آن انبات نمایند بر و الساعت است و دغان قرعاس و کندر و زعفران نیز نافع
که در دمان بگیرند و اگر کثرت عطش در تصدیع میدارد آب در و ج تقطیر در آن نافع
عطش ساکن شود و بعد نفع دارد عطوسات نیز در خیال است خاصه بیوست که در غده سواد
و اخراج می بداند است و از جوز بواو مصطک و صمغ عربی در کلاب بسته در در نگاه
دارند و اینست آیه آب ترا فرو برند و کشند خشک در سر که پرورده و جوز بواو با زرد
خشک یعنی کندر اما سدر ام اصل السوسن و مصطکی بکدر ام گلقد یکبار کوفته بپخته
حسب سازند باشد بیتی سدر ام زکام حار و بار در نافع است و اگر کبریا با یک کوفته
در خمیر آرد کنند آینه بر سر نهاد کنند سیلان رطوبت از دمان نماید و از سر کسوم
وز نجیل و باریان و نک و انیسون کوفته بپخته در خراطه کنند و بر سر بندند نافع
گاه از نزله بار در حالتی بهم میرسد که هوای سرد بسیار نگرند و چنانکه در تان
پوست از مستاز پوشند و آنها را که این را در اچیه گویند بپزند و آن از آن تسبیح
بستاند یکدانه را که ناسفته بود کوفته چهار صدمه کنند یک صدمه از بریزند و در صدمه
در ستر روز نخوردن دهند و بعد از سه روز اگر از آله دیگر صدمه از سه روز
بخورانیدن دهند و بعد از سه روز صبحی کمال یا بداحتر این را بسیار تجربه آورده
بعد از آن از همان دانه در غسل یا نبات جوارش نموده بخورانیم تقویت معده
تمام می آرد و در زکام حار طبع بگفته و شربت خنک بسیار نافع است و ماء

الشعیر در روغن بادام مفید است در ایند شیرین سخته انفع و بر کما نخاله منقح بود که
 بینی بدیند بانک سیاکرم کرده و سرکه بران پاشیده سر بزنجار دارند و در نفع بد
 ما جو مقشر در روایت ترخمسانده و کرم کرده انگبانی بند و ضد لکله سرخ و کما
 و گلاب بویند و از جنیزهای روغن بر پذیر ضرور دارند و اگر خون غالی شود بود سه روز
 وضد کنند و نزل نرسد این جنین است از تصرفات احقر است بگیند مقوی
 چار اوقیه تا سه روز در گلاب و عرق بادیان و عرق کاستنی تخمیان پس ربع اوقیه
 صمد علی و نیم اوقیه ترید مفید موصوف و دیگر و قیر السوسان آمیند در آب زرد بقر
 نخود شربت بخت تنقیه دمانه در صد اهد کمقال و در منع نزل از یک تا سه روز بوقت خواب
 دیگر چهار زرده بر فلفل نه و شکر نیم چندان در آب میزند و بر آتش نرم بپزند و بخورند
 نفع عظیم دارد و فربهی آهورد دیگر جو مقشر در آب تخمیان شش ساعت در ظرف چینی
 نگاه دارند و بگیرند بادام شیرین سه اونس تخم بطینه هندی یک اونس و نیم تخم خردیزه
 تخم خشتی پس تخم خشک انالیکس مجموع را با آب سایده بشند و با یک لیتر از آب
 جو که نگاه داشته اند بپاشند و بپزند و بخورند هر صبح ده اونس تخم بسیار نافع است
 کتیر او صحن عینی و کل محتوم در کل در منی اناد و در ام خشی شش و رب السوسان انالیکرام
 و نیم قندیک اونس کوفته بگلاد قفس سازند و در این نگاه دارند دیگر بگیرند که با
 و مصطکی و لوبان و جوز بلو انالیکس مجموع را کوفته از حرطه بکنند بر بپزند
 و قوت مانده بقایست در و منع سیلان رطوبت نماید و شیر زنان مسوط کردن مفید

این بوی بسیار است

شربت یا قور بسیار نافع است و گاه در کثرت سیدان افیون و بند البنج در آن اضافه
میکنند و آب حله مرصه و حلق را اس بسیار نافع است و شراب مغزج با کافور نافع
است جهت تسکین دمانه و بعد از آن بجمام و شمشیر باطل میکنند نزله را تا نفعش از فصد و اگر حله
و عطاس زیاد باشد مجامی کلان بانا سر فقه کردن نهند همان وقت تسکین دهد مجرب است
و در نزله نرسن نخودان و افیون و ما میران چنینی مجرب بود و حفاض و شیاق و ما میشتا و صمغ
عربی و هذلسرخ و هذلسرخ و هذلسرخ و هذلسرخ و هذلسرخ و هذلسرخ و هذلسرخ و هذلسرخ و هذلسرخ
خود مگر بجز دو انتقال کوفته و بیخته در زرد بریند شیاق سازند و با آب کلاب بود و هر
طلد کنند و بوقت شرب صبح بخام رود و اگر درد و نزله قوی نبود تنها بر پیشانی طلا کنند
کفایت بود در علاج سعال خجسته بی بود که در مجامع شده باشد از سر محاسن
بنفشه مغزی نخورد بار و خش حب صنوبر یا زعفران و فستق یا زعفران یا دام و انجیر و خرما و مویز
تناول فرمایند و سینه را بروغن کوسن روغن برگ در شمع و کشنیزه و کوسن مال و طنج زوفا
که در بارب ادگفته شود بنوشند و تخمیه کنند از کندر و میوه ساید و دمان را بر دهان
ان نگاهدارند و اگر نخورد بچون سعال و صفت چنین فستق پنجدرم پور سفته ده درم لقا
تخم گتان ده درم فایند مثل جمع همچون کنند و نخورد بقدر زور در کلنگین سعال نخورد بمانی
که در انجیر و مویز و پنجه از این نفعه باشد و اگر نرسن شود سعال تخم گتان کوفته با سل
نخورد و باید که استعمال کنند در سعال رطوبت که چیز الیمار از و بر آید خشک افیون و
بند البنج و اگر کوفت بخلیط باشد طبع زوفا این قرص نخورد و بند را زیاده و بند کرفش

و رب الصلوس و بر سیاوشان یاد ام تلخ یا سویه قرص سازند بلعاب بزرگان مسه درم ازین
بخورند و تطفیف نمایند و زوفا اگر قیون باشد تعلیظ نمایند از نشیاء و صمغ و مانند آن و اگر
ترج بود تطفیف آن نمایند بخیس و اشیا و حریره و اگر بسیار بر آید چنانکه ضعیف سازد
تعلیل مواد نمایند و بکین و اگر عللیل از چیز منوم ثقل در سینه صلیب النفس عهد شود و اگر
چیزی برای تنفیه دیند تعال زیاد شود پس باید که ترکیب بجزیره منوم با و بزنه انگیزد تعال
با چیزی تطفیف نماید و با سازد بر آرد ماده را در ترکیب احتیاج هر چه بیشتر افتد بیشتر
اگر تعال شدید بود و کدی که قی کند پس بجزیره فقره دوم از فقاهند و بگویند بخورند
تسکین باید تعال البته که تعال با بس از این و ای نعمت و نیت در تعال با بس یا خنوت
بود و گاه تبیم با و باشد اگر نفث بر آید بسیار قلیل بر آید و بذر ازین پس علاج
شراب حاکس است با با و الشعیره و پیستان و خناب و بنفشه و روغن بادام و اگر قصد
واجب بود قصد کند و بخورد ملوخیاء و قطف و خیار و قشاق و افغان و کدو و بارون بادام
و شکر نموشند شربت قند و گلدر و شربت بنفشه و اگر تریب شاد زردی بریند نیم شربت
و در آج و بیرونج با بد بر سینه شمع در روغن بنفشه و کثیره الهوجب السعال که در دهن نگاه دارند
نمیشد در تعال با بس کثیرا صمغ عربی شکر تخم خنک شکر تخم قشاق و تخم خیار و بنفشه
مکدی بخورم از بوزیریت درم شکر بوزن جمیع بلعاب صمغ عربی سازند و در دهن نگاه
دارند چون نرسد او ترا منع کند نوم را بس بدهد صمغ عربی صمغ قند موع
سایه و اقیون یا السور کند بقدر خورد خورد و یک یک است باد و در خوردن آن غیر

فقد بادام

خون بادام با جوز قطع میکنند معال را بخوری که معال مزمن را که با نفث منتهی بود نافع
است زیراوند عبیه بر سردی با بسوی زرنیج احمر مثل جمع در پیه گاویا میزد و بنا بر
سازند و بخازان در زمین گیرند بعد آنکه قوع بر سردی و خسته بگذارند و که کنند سر را بوی
حقنه قمع در آبی که خوردن دهند صمغ عربی و کتیره ایبا میزند جفت حب میوه از جالی کوس
است رب السوس و منقال میوه یکمقال افین در زعفران و مریم نیم نیم منقال فقویم
منقال کند اراضه میکنم در شراب انگوری چربند بقدر خود مفعه گاهی در مویز
حیث سازم در معال شد بدین اطراف شدت قوت نافع است صفت سهیل چمن
معال پستان عصاب یک سهیل اصل السوس مفسده درم در سه رطل آت بنزند تا که
یکرطل بماند پس درم بنفشه خشک در واقع کنند و بچوشانند پس درم تبرنجین دره
درم فلوس خیال شیر افروده بدنند گاه بحاجت بیک درم تبرنجین داخل کنند
گاهی مگه در آن التوریم بیغیریند سمع ابیض مغسول در روشن گل بگذارند
و پس ستانند آخیار و ابیج و آب بقلته الحما که گرفته و فشرده که فده باشند
نموده بارونش و موم دریا و ن یکونند تا که یک گن شود پس بار چمدان میالند
و بر سینه نهند ترختی سر فز مری نافع است ~~در تبرنجین~~ ~~در معال نافع~~ ~~در مویز~~
صمغ عربی درم رب السوس درم فلفل نشی کوفته و بیخته با شیر گیو در بر کبر
کنند بقدر کنار شنی حساب از یک صبح و یک شام در زمین کاها دارد و سر فز بلغمی در
روز برود دیگر تنهار یکجور و تنهار خام یکجور فلفل درم جز در شیره کنوار کبر کند

بقدر خود حسب از ناسه حسی صبح بدند سرفه بلغمی را مفید است حسب که از تصفا
احق تنقار نصف بریان و نصف خام یکجز و فلفل یکجز و رب السوسن و جز مغز بهند
دو جز در شیر گنوار دو پیر کمال کند و بقدر خود چینی نرسد حسب از ۳۳ در شب
همین تفاهد اردیکی بعد دیگری و اطفال اینک شیر دایه بدند موجب است و دیگر طایفه
وصح سوزنی و رب السوسن مغز بهند که کثیرا گل غنچه در چینی نشسته از بر یک یک گرم نبات
مصری چهار گرم کوفته پیچند در عرق گاو زبان حسب از ندر سرفه که ثابت باشد
نافع باشد کاهنی بهرست منع نوزاد یک گرم افیون داخل میکنند و دیگر فلفل در از و تنباکو
سوریه یکجز و مومیزدانه بیرون کرده دو جز با ساییده چینی ندر بقدر فلفل معال بلغم
را نافع است یک صبح و یک شب نام نخورد قرص خنثی شش در در که از بیوست بود و نوزاد سرفه
حار و ضیق النفس و سلس و نفث ندر در فیون انافع است خنثی شش سفید تخم کدو تخم خیار
و بذر انج مکه در م شسته کثیرا صمغ عربی مکرده در م بلعانی قطونا قرص
سازند و هر قرص بوزن سه درم شربت یک قرص با شربت خنثی شش حسب دیگر نیز بود
چیزیات مصری یکجز و اصل السوسن کوفته انقدر که حیوان بقدر کنارش چینی چینی
شیرین یک صبح و یک شب نام قطره در دفع معال نافع است دیگر شسته چهار جز
افیون یکجز با ساییده چینی ندر بقدر فلفل که برای اکثر اراض صدر و دمان نافع
است استامد میفرماید که در حلیه و در حلیه بسیار داخل کردیم نافع تر شد صفت
مرکلی افیون یکجز و فیون بسیار و زعفران نیم نیم جز حسب از ندر احد در

و در از ان

میوه‌های بسیار بلغم بسیار با سرفه افیون داخل نمیکند و کندن بجای محو افزاینم نافع
می آید و در حبس بلغم دیگر دیگر دفع کنند با شربت‌های زوفا و برفه و غیره بنوعی چون
ظاهر شود که مواد کم شد حجب السعال جالبین بدین نفع کنند و باید دانست که با اولاد
مات غلبه خون بود اگر قصد کنند شربت لیس و بادرات البریه شود پس در قصد اکل کنند و در
راه چند ماده بلغمی باشد که است که بلغمی حدتی باشد پس اصلاح بنه‌ها و عرق نیلوفر
باید کرد خاصیت در اطفال که منازج حال مزاج ایشان از شیرین رسو اطفال شاکرند
و بنی با شیر آمیخته میدهند و گاهی که بلغم ظاهر شود قرفل و وچ و نان خواهد و نمک سارنگ
سایده بوزن پنج بطفل میدهم یا در آب حل کرده قطره در گلوئی طفل میبریزم و گاه
قطران از شراب رسو اطفال میدهم و در از یازده و ورق چون در سه بریزند بموق
سازند رسو اطفال را نافع است دیگر لادن را در روغن مناسب حال حل کنند
و بر یا قوچ طفل طلا کنند سوال را نافع است دیگر زرده گل کنای و گاهی در این قدری
بطفل بدین رسو تر را نافع است همچنان لوت انا و الادی رسو اطفال را بی بدل است
در علاج تحته الصوت شمع به از روغن بادام عمیق و در حمام بادام خوردن بسیار نافع
است و بعضی نیم برشت ربه تازه مغول یا بخت که شوره که کش شده و مالشغیه
سازند صفتی حبیبی که تحته الصوت یا در اطفال است بادام شیرین تخم کتان بریان
کرده حب صنوبر مکره و درم نیمون صمغ عربی اطلال کس مکره درم فایند سنجدی ه
درم یا آب از یازده حبه بندند و اگر برودت بار طریقت است که این است بعد از بیرون

کرده در روغن بادام نجسیانند تا که نرم شود بخورد صبح و شام از زده درم تا بیست درم
 با یک انق در در بر صفت بیست مهندنافع است اگر رطوبت بسیار بود چنانچه در کلام
 او جبر باشد پس شکر کندی از کوفته دل در جلاک با فلفل العسل بیا میزند و حب
 در دهن دارد و ای قوی حکمت بطوریکه بسیار بود فلفل حلیت و فلفل در با نسوید بسیار
 و بقدر نیق بکوفت بخورد و ای دیگر چند خود بریان مقشره در و اب کوبند و از هر یک یک
 بگیرند و حب صنوبر مقشره درم مویزدانه بیرون کرده بیست درم و در نسوید دیگر درم مویز
 بکبورا بکوبند و او در ابان بیا میزند و جبهه سازند بقدر نیق و بخورد سه روز
 و سه شب و ای مجرب اجقه خمره موخته که سفید شود فلفل عاقره قره با مسوی کوفته
 بیخته بوزن یکماشه با آب گرم خورد و در ناشتا و بعد از خوردن تا یکپاس طعام آب
 بخورد و هفت روز صحت یابد و او در مجرب است پس بدان که چند مقشره زو فای با کوفته
 بیخته در غسل رشته هفت روز صبح و شام بخورد و صحت تمام حاصل شود او در مفرده
 نافعه کوحه و حال و تنفس و هدر بذر انجیره است و دو قو و خشی اسبیه تخم ترب
 فندق و بادام و شراب شیرینی اصل الوسل و جنطیانا و قریط و حب صنوبر و مقل بود
 و حکایت اینها پس در کتاب حکایت که فایند زرده بر صفت در مانا فلفل کندی حلیت
 که فخش از زبانه و آنهمون بر سیاوش فرایشیون زو فای با بس حلیت سفید برشته
 سلق که سب سلقین حراد کرات تخم کنکنت و باد نجان با الی حلیت فلفل با و از
 ادویه دارد که سببی نیز در علیج خروج الدم من العم اگر با نسیج باشد از سر آید از

ایامی فالق

آبهای قابض مثل رتوبت و آب انار و سماق و مانند آن نمایند و اگر بقی بر آید از معده
باشد فقد کند بقی ایضاً مثل سماق و حصه و حب الیمانیه که در آن سفجیل و لغضاب بود
و از اثر بزرگ آن سفجیل فجاج و از ادویه طین ارمنی و صمغ عربی و کلن و دم اللوز
بر رتوبت و سفجیل بعضی از مردم می پند که خون قوی کردن موثراً می باشد بورت آنها
ضرر ندارد بلکه نفع میکند و آنچه احقر در نفث الدم و قی الدم بسیار از نموده ام بورت
درخت سنبل است و کوفیه از تازه التمش با سبیده بخورند در پیکر و زمیند میکند خون
و این از کراکتوم است اما خونیکه با سعال بر آید امری خوش بجا ریه و سینه
آید علاج نفع است از باسلین و تنقید بدن از خلط غالیست پس نوزادانند حل نموده با
دریا سست درشت دو بار یا سه بار در رسال بعد از اقرص که باید در صفت دهند
کند دم اللوزین مگدسه درم و ثلث درم که با پنجدرم مشاونه و طین مختوم مگدسه
درم شبت انصوب گلشنار سکه در افیون دو دانق در چینی دو درم کوفیه و بیخه و باقرص
هر روز یکقرص بار پنج بدیند یا آب بقوله الحمقاء اگر در توار شود یکقرص صبر و یکقرص
مشام دهند در معده همو درم هر گاه در معده امعاء و مثانه و سینه باشد نیز خورد
خضهها اگر در سینه باشد علاج ان الفخه جدی میکند از دوشه بیشتر را که منعقد در حشا
بر آید و بقی یا باسهال و تریاق طین درینیاک بظرف صفت طین مختوم
الفخه از شبت درم الفخه ابو جنطیان از رازندله طرح مگدسه درم بوسل و قلع سخن
سازند و لب طم هم درینیاک هم خوردن بسیار نافع است یا با بوی سائده انجیر

جود دیگر حکایت چنین نیز انفع است اما خوبی کنی احوال بر آید که مخروج بآید بنزدیک در حال
جود کنند از سر که در از موصفات مطلق این بدین انفع از نیکم بآید که بجز انفع است
دیگر که بسیار نافع است در نفث الدم را بستاند از خون جدی که هنوز گرم قبل از انجماد
بوزن نیم اوقیه در زخل مثل آن هر دو را مخروج نموده ناشتا بخوراند تا سوره و در لیست
اطراف و کتب استرحمت و خواب نافع است در عتس و کثیر انجماد و در لیست
مختموم بعد و گل سرخ مکه و در دم به بعضی شربه قابضه بدیند و این یک شربت است و ما
الشحیر با کندر و آب اربر ما کندر و آب شیر و آب الحبل نافع است و غذا افالوده
و پاچه و مانند آن و گهای ادویه مخدره نیز میدیند مثل افیون و نذر النج و نذر الغل
و بیخ ببریج و مانند آن و بر سیند از ادویه قابضه فماد نمایند لازر و روبر کوبیده
بر ساق دهند در دم هر قسم که باشد نافع است و بستاند سفیده برضه بقاشق زده
دو درام گل قندیک از نشسته در ام مخلوط نموده خورد و در دم که باد و سه قطره
اگر در آب تکرار بدیند و در حدی خون نماید و موسمی کافی و در صفا که در ام لعاب
عربی و لعاب کثیر او در ام در گلخانه بنیند و در دم لعاب دارند و بنیند و فریبند
و دیگر سفیده برضه یا در ام مکه و در دم که حل نموده بخورند در دم باز دارد و اگر
دو درام نشسته در و بیابان نیز نافع است دیگر جان مدبر طین مختموم طین ارمنی
طین نمور که با مدبر علی السویه گرفته و بیخته بآید تکمیل قرص سازند شربت در ام تا
سه درام در این قرص نیز نافع است که در تخم خاص در ام و درق گل سرخ گلنار و

ساق و قندیل

سماق و ضدل سفیدان چهار درام ز آقا قیا کهر باید که درام با سماق و گلاب قی مسازند
شریت کنگال یا شیره تخم خرفه بریان کرده و بر معده و سینه از ضدل آقا قیا و سماق
را اندک و گلاب در سازند و پوست درخت سیاهل باب سینه بهترین علاج است جهت ^{تقریر} الدم
که خطا ندارد مجرب است و قرص کافور درین باب دخل عظیم دارد خاطر ^{ازین} لطیف
احق کاهای شیره بادام نیز داخل میکنم و کهای از تخم خرفه پوزه و تخم خیارین شیره کشیده
و آب نار داخل کرده میدهم نافع است می آید و خذ از هندوانه باندک نبات فایود
منغز بایم و یا قوی بار دیام معتدل بحسب حاجت و احتیاج بکار می برم و گاه شردوی
طوس و تریاق فاروق احتیاج میشود اگر حرارت قوی نبود در قی الدم که با برو ^ت
بود قنطاریون و قیون در آب نخته میدهم با پیز مایه خمر گوش بکدرم با دروغ
میدهم که آن رخمان کوبیده شربت نجیارد در قی الدم که سبب ناصور معده با نخراق
کل باشد داخل در قرص سریشم مایه که صفت آن در سل گفته شود نافع است
بویدار لوخته یا خرقه نافع است در خون بلیسان برزبل نفت الدم و نفت بیه
را بدل برادر در علاج زلیو و ضیق النفس اگر از رطوبت غلیظه سرجه بود که در
ریختن جمع آمده باشد کنگ عین غنصلی بدهند با غنصل ششوی سیر که مخلوط نموده بدنگاه
غنصل صرف بقدر یادام فم و بردن نفع کند خاصیت آن بعال بود و ایارج فیقرا
درین مرض دخل عظیم است و زراوند که نافع در زوای خشک و شویند نیز مفید است
و اگر از حرارت بود بطبع زوفا دهند بدین صفت ^{از} زرد تمندی برون ^{ده}

ز سبب آنکه در دهانه بذر که فتن بذر از میان او بسیار و شان اصل السوس و روفای و خنک و
فراشیدن مکه بچند روز در سه رطل آب بزند تا نیمه آید صاف کنند و بخورند در سه
روز بخورند یاد و انتقال همچون زوفای صفت این السوس و روفای بالمش بسیار
ده درم قدر مانا فضل سه درم بادام تلخ زراوند مدیج بذر انجبه مکه بچند
غسل بقدر کفایت همچون کنند و این اخراج میکند از سینه مده و بلغم لزج را اخراج
بجود و بعد خوردن این مطبوخ و همچون یک هفته که کنند بعد خوردن خود را غسل و تریز
و شکنجی اگر بر دست خریق تواند نمود بهتر است و الا قلد و بعد قی اسهال کنند بدین
حبوب بخاری قون سه درم در بانج و درم ششم حفظ را بعد درم و این یک شربت باز
اعاده کند بخوردن مطبوخ و همچون مذکور تا یک هفته باز قی کند و اسهال آورد
چنانچه گفته شد باز مطبوخ و همچون بکار دارد همین دستور عمل کند تا مده صحت
نخدا خوردن آب قلد و لب خیر نماید و اگر در قاروره اثر حرارت بیشتر بود
علیج کنند چینی که مایل به سرد است بود که اضافه نمایند بر اجزای مطبوخ و همچون
و کونستار نسبت بهترین غذا است صاحب را از ماء العسل و شربت شکر از الفخ
و بعد طعام تاد و عشت تا یک شربت آب بخورد و خواب را از ننگ و سر بر بخار
زایل از زنب و ملو صفت و پوست پسته و بذر الینج بریزد و مصطکی و زراوند مدیج
و در وقت و سلینج و زعفران نهادن و کزبر درین باب النفع است و این همچون
نیز اخراج نمود بر سینه کند روز و فوف و فوج و اصل السوس و خوردن قدر مانا و

نصف درم از آن

فلفل بندراخچه و شیون ماسویه همچون سازند بعسل و بلیند و در خامی ماده ^{سازند} ~~سازند~~
 ضرر دارد و بعد نفع نیکوست و غاریون و اقیتمون را حاجتی است در دفع این علت
 و اگر از حرارت لاجو علیج ان علیج خفقان که حار است و در ربو از غلیظ نیز بود
 علیج ان اصلح نبر و آنچه از استرغای عصله سینه بود علیج ان علیج ربو بارد
 است بادویه که ادویه مایل بود از حرارت لاجو شدت نفع میکند او را نشن رو باه
 خشک که ده کوفته بعسل یا سرکه غرض آنست که بوزن دو درم بآب میسب و هم چنان
 است ریه حار و ضار و گرم و تدبیه بادان حاره نمایند و آنچه از هوای سرد
 آید در ریه رسد قدری سنگین نماید و آنچه از هوای و غذای و دمای حار بود ^{ان}
 لجاجت است باید که در علیج ضیق النفس حد کنند از مخدرات مثل افیون و
 بنزنج و امثال آن الادرک بکبک عظیم چون سرد و لطوس صفت است منقی صدر و مجاز
 تنفس و آهسته است انبساط یکنو بند و در قند حب زند در دهان نماید از زرد می نماید
 کاوی سبب جمع آمدن ریم در سینه از مجاورت است لریه ذات الصد ضیق النفس
 شود و دفع نمودن آن ریم است بطریق ادرا کرده اگر چه از راه درونه دل باشد
 کند از طریق شریان و ریدی لیکن در آن خطر ^{چنین} ~~چنین~~ بسیار است
 و طبیعت آن از آن تر سرد و بسیار بلذت شود صفت همچون از استاد زراوند گردنم
 آنچه قدما فلفل نامند از هر چه از رو فای از بس بسیار است و مکر در دم
 در آب کوس چا در دم کوفته و سینه بعسل کف کف ^{در} ~~در~~ چون کند هر روز در سه در آنجا چا

بخوراند و بالادی خمیره بنفشه در آب حل نموده دهند که قبح و مده و در طوبت سینه و معده
را پاک میکند و دل زرد و رو برود و قاشق نشربت تنباکو خورده قوی کردن همه اقسام
نافع است بعد از سوختن در چینی ناکلاریت بدند بنیر و یک انس جاج و شیر و از گل
گوگرد یک سکر و بلوکوفته حبه بنند بقدر فلفل و در نصف روز حبه بنند بحریب
گل لوبان و گل گوگرد و در چینی زعفران مروارید ناسفته صلیبه نیمه شک خالص اجزاء
سواد کوفته بهم آمیخته بقدر فلفل حبه بنند از یک حبه بنند می توان داد و گل لوبان
در بلوکوفته از رطوبت غلیظ بود نافع است دیگر قرفل یک دام هر یک دام صبر قوطی نیم دام
توتیای سبز خسته ادام بقدر فلفل حبه بنند یک صبیح و یک شام بدند دیگر گندم در سیر
سه روز و سه شب خسیانته بریان کنند و بقدر بر داشت طبع بدهد و دیگر خاشاک
که بایر و یا بوخته باشند در ظرف گلی چنانچه در بدیرون نرود بوزن یک ماشه
ماشه نافع است دیگر خاک کلان زنده و در شکم او نمک کیند پس در یک کلبین بدند
کرده آتش بد تا که بسوزد خاکستر آنرا خوردن دهد لوبان بسیار نافع است دیگر کینا
و سر و لذیز و جسد از هر یک صفت یکیز و زهر همیشه یکیز فلفل چار جز واجب را
بگذارد و سیارک را بر و میریزد و چوبان حرکت میداده باشد تا که همه خاکستر شود
و فلفل را یک نخورده بیا میریزد بوزن یک سکه بر بدیون نفس نافع است دیگر کندر و زرقا
بودند و هیچ نوعی گل کس که بلوکوفته غسل یازده او قیحه چون کند نشربت از یک دام تا
نافع است ضمیر النفس اطفال را که از انتقال لطن دفع شود در بند آنرا آید گویند

فاز کلان

قدری گایروهن مجذبه ستر با سیاه بده بدیند دیگر بچال کبوتر بوزن یکسره در شیر
پان نافع است و کسب حدیث در بون نه حکم کرده در ناف تا لذنا یک هفته عمل آورد دیگر
جو بیست که در بند از اجوکو کند بقدر فضل قبض اطفال او امیکند و واقع در دست
دیگر قوی که بطن نوز و غلیظ را از رسیته بر آرد و عمل اهل فرنگ بگینند توتیای
سبز در بیک گلی نهند و بر آتش نهند تا که سفید شود و برخی گرا آید پس کما جینی کنند
و بر از آب نشد و زود هکند چون خوب عمل شود یک بگذاردند که تنه نشین شود و آب
انرا از هر تا صوف صاف کرده بگینند و در ظرف سفالی بر آتش کنند تا که خشک شود و در آن
و بایند و نگاهدارند چون احتیاج بقوی افتد در قوی مزاجان بقدر یکدرام در یک
حلن شراب بدهند و بالای آن خود آب یا شوربای بر نهند قوی تمام آرد اگر هنوز
مجر حق بگینند شوخی را از زنده در دیگر گلی بکنند و بگل حکمت مطبوع سازند
و در تنور تافته نهند که خاکستر شود پس تمام خاکستر انرا در صره که از دارای ساخته
باشند بر کرده در گردن حصخفقان او نهند با الی صیده نافع است و دیگر ریو خطاط
را با آب بایند بین الکعبین طلا کنند فایده مند است از رخ دقاغه صفار انهای
بر آورده بگویند و بگلدت بخورند که درین باب نظیر ندارد و بسبب یکدرام با شیز
بدیند بسیار نافع است دیگر بگینند کرده بزود و پاره کنند و بر تابه بریان کنند چنانکه
بمطوبت اجذب شود و بخورند نافع است در علاج نخیج بالالدی طلبه شود و فیها
بکشد و اللبر نهند و برای ویرس او آب سرد با کلاب سبزه و اگر ممکن باشد نهند

اوراد و المارک و تر خش بود و لکنند بر دو قدم او را ابتدا یا آخره در چند مجام
 بر معده و کبد و فغرسند در حلق او بر سینه باشد که فی کند که قوی تر از غش است و تر نکند
 بمرد و در بینی او مشک بکشد و عطوسات بکارد در اندام مثل غبار فضل و بلوریت
 بانگ بلند او را بیدار کنند و نزدیک بکوشش او در بل و مانند آن تو درند و در بغلها را او
 در غده کند گاه جهت افتد و لبوزن خردن در آن اندک بسازد آنچه درین بجز
 احقر آمده است معابد بسیار در چشم کشند که در او بسیار است آرد و اگر ازین حال شاید
 در بر دو باشد او تشنج دانه کشد محاری کوفت بنه حال آید بعد از آن بتقویت آن بکوشد
 از چیزهای که در خفقان کشد این قرص در غش شدید فایده تمام دارد و هم در غش
 و کس که طعام نمی کند و برای او جاع باطنه و میزد و در وضع و معا و امراض محال را
 سود دهد بگیند اندک شمشیر از جنسی مصطک و کدو چرب چند بستر افیون و
 دو جز قرص با حار سازند با شربت بلشقال جهت شکسته با تخم سبزه جهت نفخ معده
 بشرا و جهت لهیب آری در در قی با حار و در او جاع باطنه با شرا و جهت
 میزد با فاقتر و در قرص امعای الطبیخ حرب الالوس در علت های محال یا شکست ساده اگر
 غشیان کند خود آری بند قی باز ایستد در علاج ذالجنه و ذات المریه و ذات الصدر
 و ذات العرقی بترا کند بقصد با سلیم از دست محازی بگرانکه وجه شدید بوجه اول
 لکنی از زمانند بطلد های بار و سکنه و وضع بعد آن قصد نمایند و خون روز یا بگذرد
 قصد از دست محال نمایند و ذات الجنه پس مطبوعی که سوال کرده شد سه سال تمامند

افولان
 در غش

و خوردن مایه‌ی شعله‌ی نمایندند اند تا روز چهارم و چون نفخ آید ابتدا کندی‌های شعله‌ی و
و پستان و زیم بید و بنفشه و خنک اصل السوس و انجیر بارخوردند و مایه‌ی کندی‌ها را با نفخ
و نفس اگر بد ثواری بر می آمده باشد شربت در فایده‌ی بند که در رو گفته شد و اگر بیماری ^{ضعیف بود}
غذای خرمای محض فرمایند و حقنه‌های نرم جایز است و صفای موضع در روز یا نوبه و آرزو
و بیخ خنک و بنفشه و اصل السوس و روغن کنجد نمایند و شربت بنفشه و شربت خشی خشک و است
اما در ابتداء بعد از ظهور نفخ خصوصا اگر بیخواتی هم بود و اگر نفخ اجزای جمع بود روز
چهارم نفخ شروع کند امر اسان شود و بجز آن روز چهارم افتد و روز یازدهم و چهارم
تا خیره نشود و اگر نفخ شدید الصفرة بود یا سودوزبان نیز مایه‌ی سیاه باشد ^{منطقه}
شود مجوف بود و اگر در سینه خمره بود و رنگی سرخ نشود و شمه‌های بر آید مالک
و اگر در موضع درد سرخی و برآمدگی ظاهر شود هر گاه که دست فرو ببرد و در گذشت
بر موضع درد نهند و مرص کنند و اثر خوب دارد و بر دست است و صفاد سازد از انجیر و مال
تا که قرصه شود و نینوشاند بر این در اخر علت مایه‌ی العسل رقیق که بمش آب بود تا پاک موضع
را از راه دوش و نشوید آنرا و اگر نینوشد نفخ حتی که اذا تغلیظ و خمره زنجیر نشد
و زوفا و خمره و صرف مایه‌ی غسل و صفت کنند و نینوشاند و از الوان نفخ بدترین
بمه سیاه است فاصه که بر بد بود و بعد از آن شدید الصفرة بدترین انوان است
روشن است اما خمره در اول امر مخوف نیست در اخر امر مخوف و اگر بان نفخ بود
دلالت بر قریب است که خاصه در وقتی که موضع درد سیاه شود و صاحب حی حاضر

صاحب نیش لطن از ذات الریه و ذات الجنب و جمعی ملینه مضمون باشد و امراض حاده و غیر
 و ذات الریه که بعد از ذات الجنب باشد و نفث سفید سرخ مستدیر بد باشد و تخفیف ناشد
 زده بعد خروج نفث بد بود و تکمید از آب گرم که در مشام برگردانند نمایند نیکوتر است یا شکر
 کرده تکمید نمایند در گاه که این درد را تقوی احد کند از دوا سهال استعمال کنند فعلا که
 در فصد نفع کمتری از سهال است و حل مزاج با ماء العسل نیکوتر است و جهت بر فقره های
 بسته قایم مقام فصد در این مرض اگر مانعی باشد و ضما در دل جذب میکنند مازده نسوی
 خارج و باز میدارد از نضح و درد اگر احوالی اصلاح بود فصد نیکوتر است و در اسفل
 سهال بهتر است و بخورد شکر از نصل سنا و تر و در ضعف باید دو آب بخورد اگر
 وقت که اصطرار شد چه آب در نضح دیر کند و خطای جهال در امراض از که در
 ریخی دانسته و دوا المذمومینند تا چیزی نای حاره که آن مهملک است لذر لویر گوید
 بعد فصد شربت درو یا شیره تخم خشکش نافع است و بر موضع ورم روغن بادام یا
 یا پدیرینه مالیدن فایده دارد و از تخم خشکش سفید ضما کردن نفع عظیم دارد و
 غسل و مسکه مساوی مزوج نموده در دهن نگاهدارند و آهسته آهسته فرو برند و چون
 ماده بریم کشد دانسته نشود که بریم در کی است غرقه تر کرده بنهند از هر یک که زود
 خشک شود بریم در آن موضع بود پس بگیند پنج گنگی مسکه اولس بخیزد و عددش
 از کل موزهره یکف در آن بچشانند و ضما کنند و در آن آرد کتان و آرد حببه
 و آرد کدوم یک آنس روغن بادام و باز در مسکه و دوا اولس اضافه نموده ضما کنند

نماندگی

بیج ننگی یک اونس بر سیاوسان کفی چار تخم بادرنگیک اونس انیسون یکدرام حلیه و شش
یک اونس در یک لیبری آب بنزد و صاف نموده قدری قند اضافه کرده بر آتش نهند تا که خوب
حل شود از آتش فرو آورند و یکدرام بپزند افزوده بقدر حاجت رغبت فرمایند و
بگیرند آنچه یک اونس مکه و اونس و عن بادام شیرین آتش ناید و دود و اونس شسته
درام بهم بیاورند بقدر حدس طبیب بپزند باز در آب جوشانده آرد حلیه در آن مخلوط
تا یکدرام بخورند و اگر ازین تخمین نرود و در زیر استخوان پهلو از داغ بکافند و
ریم بردارند پس اگر آن ریم سفید بود عسل بخوابد است اگر سیاه و بد بود بر آید بدن
و گاه باشد حاجت افتد یا آنکه بنویسند زعفران خسته در آغ بنهند که ریم از آن
بر می آید باشد مجرب است در ابتدا بجرع از لعان بپزند و بعد از آن بقیع
ترسیده باشد کشته استخوان که مابین دو عظم ساق در آن سیر می کشد بار یک کوفته
یا آن بخورند که با الی صیت نافع است و آن بقدر مهره بود کشته تمامی او یک شربت
به نگرار تجربه بر سیده و اگر درد آن موضع می درم طبیب بپزند پس بقطر بهار سبج
الفعال است و کما در از رزن در خرطیله بر کرده نیز نافع است و گفته اند که اگر ظاهر شود
درد در ریه در اطراف ایها مخرطه و در حبه اولش سه رخ که ترش است کند از و چینی
شینه بخون و طارقی شود او را در ابتدا در وجع عطاس بسیار پس مردم در حدی و در ایها م
که بخوران روی است و میگویند که می کنند دل از ریه سوی نزاج او را زود از آنچه
میکنند از اعضا دیگر و سرسام بعد از آن لاریه بد بشود و نرم قد بی درین امراض است

در علاج سل بزکله بعضی بیماران پسند که در ریه آنها زخم نبود و حال آنها بحال سلولان
و طبیبان ناقص دست از علاج آنها باز دارند و بعضی سلولان را از طول بقای مرض
ندانند و علاج سل ننمایند لهذا درین باب عجب بسیار باید کرد و از کتب سبب و طالع
باید جست تا خواننده افتد و احوال در کتاب تعلیمات طب که از کتب معتبره عشق و فارسی
و فرنگی و هندی تالیف نموده ام و بشرح و بسط این مرض پرداختم باید جست پیدا و مختصر
که اراده در ارقام بکیر کجرات استادان و تجربه خود چیزی دیگر نیست در علاج این مرض
اختصار برای دو نمودم که بر نوع اول از قبیله خود از مودم و شفای کامل یافتن
اینست که قبل از طلوع آفتاب حب البوق تالیف خود میدادم صفت این طبع شیر
ضدل سفید و ضدل زرد و ضدل سفید مکنه بکیر و کل ارشی یا کاسه بندی در وجه و کاسه
چهار چیز کافور هم سینی نصف جن و بلعاب اسفنج و حساب از زرد شربت بکثرتان بعد از
شش ماهی که از نشان او ختم باشند چهار ماه در ربع رطل آرفا تر حل نموده
دو دام نبات مصری دو دام گلاب اضاف نموده بکیر می نمود هر شربت بقدر خوردن
بلیسان که از زیر زیل می آید بخورد صبح کامل یافتن گوشت فنقد سلول آفاید
عظیم دارد و هم چنان ملازور و بنیر کویید شربت بر جان با لعاب بکیر از مودم نمودن
نیکوتر و شربت ضدل زرد یا مخلوق کفنه مده سار نافع است دیگر بکیر زرد شیر و خط
و شیر و محاض ملک چهار لیبری ضدل زرد و اسفنج ضدل کوفته و شیر و بکیر
و در دیگر کنند و آن دیگر با بومازان شربت آتش دهند و بر دارند و نگاه دارند

از این کتاب

شربت شسته اولس بوقت صبح و قدری در آب نمزج نموده دیند و دیگر بازر و یکدram
مرکی یکدram کهر و بایک سکر و پلو بوعا کتیبه اقرص سازند و بطور خاکو دود او بکشند زخم
شش را نافع است دیگر کتیرا و صمغ عسلی یکدram در کلاب کتیبه بخسیند و یکدram
گل و نسیم اولس سکه و شوره محرق و دو درام کافور یکدram و پلو با شیر خرباشیر بند
ضماد بر سینه کنند و این قرص معال و مسل را نافع است تخم خشخاش سفیده اولس صمغ
عسلی زشت کتیرا سسته درام تخم خرفه تخم خطره درام چهار تخم سردیر تخم بیدانه
شش درام اسپودا پور السوس سسته درام قند پنجه درام قرص سازند با سنوف
دو درام با شیر سبب خشخاش و این قرص نیز بی بدل است تخم خشخاش سفیده درم طابیر
کتیرا صمغ عسلی سسته درم تخم خرفه بیدانه صمغ درم سرطان سوخته یا زده درم
قیصوری یکدram در امراض قلب بعضی مجابا بکشند مثل احتیاق القلب و الخراج جلد
علاقی دل همانندان ذکر آن فضولیه اما این پنج علاج پذیرد خفقان است که از استلزام
بهرسد علاج آن فصد با سلیق از دست چسبیدن بترتد کوشیدن بضادای و بار درون
صداین و گل سرخ و کشنیزه و کلاب کافور که بر موضع دل نمایند و زنجور نهند قرص کافور و قرض
و مانند آن و دواو المشک و یا قوی بار زنجور در است نصف رطل یا درم کفکس و کافور
در است بقدر سسته رطل بود و خواص طباشیر درم و گل سرخ و کبابه و قاقله و غیر
سسته درم بخسینند و در سار روز یا در روز زنجورند و تصفیه کنند بر سیند از شمع مصف
که گدخته باشند در زخم گل و یکدram و آن باقی به و بقلمه الحقا و خیار و کلاب

کافور

و فصل تا که جمع شود وضاد کنند بر سینه و غذای آن حصصیه و حماضیه و اترجیه و مانند آن بود که ^{غل}
کرده باشند و در وصفه و ثبت و مانند آن بخورد شراب سفید رقیق مزوج با آب الخبث از رطوبت بود
و دوا و المک حلو و در وصفه یا قوتی گرم دهند و غذای او ما و اللحم یا قرفل و در اجزای ^{التور} لسان
و مانند آن و شراب ریحانی باید و ما و العسل و انا و به عاره مثل قرفل و در اجزای ^{الجنی} و قلیا
متطینات و بویدن عنبر و مشک و عود و خالید و این قرص مصطکی نافع است مصطکی ^{الجنی} نازکی
مخوردند قرفل یک سنبلیله جوز بوا بسیار قاقه صغیر قشور اترج قاقه کبیر مکه شقال
مشک انق قرص بندند شراب ریحانی صفت دوا و المک کبیر نیکوتر خفقان رطوبت ^{را} و قرفل
بگیرند لسان الثور یا البس بقرم زرنبار در روخ چهار چار درم بگویند و به پزند
و در هر ماه سه بار بخورند شربت بکدرم با شراب ریحانی نخیسانند و لسان الثور را در
شراب قوی بخورند و یا بگیرند نعناع یا البس کبیر یا مقلو مکه بخورم بس مقلو و خبث او
مکدر و درم قرفل سه درم بگویند و به پزند و شراب ریحانی و آنچه بزبان حوامل شود ^{مکدر}
آب گرم تسکین دهند و مس بر فویوشند در الف و در الف و در الف و چون در خفقان
در اغلظ واقع شود میتوان افیون بکار داشت لا زرور و به گوید بگیرند خندان
ده درم مشک پنج اشکر و بلو شود بکدرام و نیم لوبان سفید که میوه یا ^{سه} است
درام کوفته و بیخته یا خمیره نان در ظرفی کنند و بر آن چندان شراب ریحانی که چار
بالا ایستد و بر آتش نهند تا سه شت فرود آرند هر روز یک قاشق بنوشند و فرمایند
دیگر کوفت در اجزای چهار و نس هرق کل نارنج و کلاب مکه شش اولش یا قند یا قوام

از هر دو قاشق

از نیک قاشق نوش نمایند و هر ق غیر قوی و بهی است لغایت غلبه شهر در دم نیک
یک درام خود در قی یک درام میوه یا لبه غلبه درام خود را گرفته با اجزای دیگر در شراب
بخسایند و در خاک گسترنگها دارند تا در همه حل شود از رطوبت بکشد و بعد نصف
و چار قطره از آن با شربت در اجیندی بند نصف شربت در اجیندی بگیرند و هر ق در اجیندی درام
عرق گل نارنگی ده درام کلاب درام با قند سفید بجوم آرنش شربت با قاشق دو انگشت
حلوه و عفران در پنج خود عرقی بسبب سرداریدنا سفید ابریشم مقرض با خام محرق که با
مرجان در پنج عرقی مکدر درام غالیه مشک کی تخم زحمان زنجبیل کبابه در فلفل یک درام
و نیم بهی فبرک تنبون یا بسنبیل قر نفل یک درام مشک در اشک و پلویا بسبب چندان
کف گرفته چون کتد صفت غالیه کی خود غرق غلبه شهر است که تراکام دی بقلاب
ببایند و در صحن سازند و ماء اللیم نافع خفقان و ضعف دل بگیرند و منه کلاب که از
کلنگ خوانند و پنج نموه بورت و پیه انرا دور کنند و پر چه با کرده در دیگ کنند دور
گل و ورق نارنج و ضدل در اجیندی و قر نفل و بین بر سر آن کنند و عرق بگیرند
دو قاشق هر روز در غایت فرمایند ماء اللیم دیگر منه کلاب فر به یک عدد غلبه شهر
ده ماشه منک ده ماشه خود عرقی ده توله ضدل چار توله بادام نیم آمار در اجیندی
نیم توله قر نفل شش ماشه کلاب یک شمشه میدن یک شمشه در قریع و اسون عرق
بگیرند و دوا المشرک حار تالیف از حقه خدی بیدستر قرطشیرین سر ملی حفت بلوط
عاقه قره حار ابریشم قر نری مقرض همین ساج سنبل قاقه قر نفل زعفران شسته

زنجبیل در فلفل صندل سرخ و سفید و زرد زرنبار در روغ از هر یک چهار جز که نام دارد
 در جان مشک از هر یک یک جز به جندان غسل افش نادیده بیایند زنده شربت بگذرد نام دارد
 قرص عنبر بار در خفقان حار و هر یک نافع است چندین دور در ام و نیم صغ صغ و کثیرا
 براده دندان فیل اناد و اشکر و بلونسل الطیب مصطکا قاقا صغارفه ان قرص نقل
 در چینی اصل لوس یوندر زرنشک تخم ریجان تخم خوش خرفه مغز تخم خیارین مغز کدو
 تخم بزوز و تخم خرنوزه انایک اشکر و بلو و زعفرانی سه اشکر و بلونبات مصری گلک
 یک اونس عنبر یک اشکر و بلو و در یک اشکر و بلو براده شاخ گوزن نیم اشکر و بلو
 کافور نیم اشکر و بلو جدا جدا گرفته قرص سازند شربت از بگذرد نام تا یک انتقال از روغن
 دل و جگر اینها جنتی تر است شربت گاوزبان عنبری در تقویت دل و معده بسیار
 بدل است گاوزبان یوقیه در رطل آرو و بکر طل گلک است سیاه است زنجبیل شانه تا
 به ثلث آید بدست مالند و صفا کنند و بگذارد تا سفل فرود نشیند پس بروق انرا
 بگیرند و اگر به پنبه تر و نون نمایند بهتر بود یا یک من قند بقوام آرند و اگر وقیه در
 و در انتقال مصطکی بنام سیک سائده و در دو وقیه گلک و شکر قند بگذرد
 نموده نجسیانند و داخل شربت نمایند قوت می زیاده شود و اگر قویتر خواهند
 عنبر و وقیه بران بیفزایند در روغن معده اگر از انصاب موجب بود در معده و کثیرا
 عطش و سایر علامات صفرا بیان بود و در خلط معده در و شدید شود بسیار
 بول غلیظ و شکنج عیال کثیر ایشان یا و بود دلالت کند که مواد نفی معده رتخت است

روغن معده

و اگر ایشان

و اگر خشیان نبود ماده در قعر معده میباشند قی فرمایند از شکم بیخ و مای تاره و مای
الشعیر و اگر قه نیاید بخورد ایارج فیترا و اقوی است که در دم بلبله زرد از او بیایند
و هر دو را در شکم بیخ کند و بعد از این طبخ بخورد اجاص و تمر هندی و شاه تره
و اینست منقح از بجم مایل جموت و اگر مساوی باشد از ایارج فصد کنند از با سلیق ایمن
بخورد شکم بیاید زرد و معمولی مثنوی و مای هندی و غذای بارده مطفیه مثل
در اج و فراری و حداد حملان شیر خواره که نخسته باشند با ایاردانه و آب حصرم و مای
ان نیکوترین چوبی است که خورد بود که تسکین است معده دارد و شراب شکم
شکری و آب مان مرواحاص و نفخ شمشاد قرص نان و جمع معده که از حرارت بخورد
تسکین می مستهید نماید و عطش را این کند صفت طباشیر ضدل سفید مغز دانه کدو و
مغز تخم خیارین و بقلله الحما مکد بخورم گل سرخ کوفته درم کافور دانی انبر با
ریش درم گل ارنجی چار درم دشیره خرفه و آرد و قرص از زنده با شربتهای
مذکوره بخورد و ضحاک کند معده را در اج بقتشور قرصه و بقلله الحما و ورق خلد
و طلب ضدل ابریز و مای و رد کافور و بخورد مغز خیار و قسا و در مان سر و خوخ
و احاص و هر چه تبرید نماید و اطفا و صفر اندر از می گویند دیدم بهج خیر در امر
معده صفراوی به از ایارج فیترا و طبخ افشین که بر آن اردو اگر در و حار ^{تغذیه}
باشد البتة استیلا و جرات بر مزاج معده و خلالت آن تسکین رود است نزد تناول
ادویه مبدل مزاج و انتفاع نیافتن از ادویه بر طبق بلکهای زیاده میشود از

استعمل ادویه مرطوب از دیول نباشد علاج نخورد و محض بقربان آب ریبار و آب
حاض انبج و مضامعه بکلهت و فندل و کافور نخورد و جلین شکر می نماید و طباشیر
غذای جو محض قابض نجوم درج و کبک زانی گوید غلبه حرارت باطل میکند و آنها
و غلبه سردت بر موی انگیز از چنانچه دیده میشود که آب کم باطل میکند و آب سرد
انگیز اند و فصل شتا و باد بخان و سفر جل سرد کرده و رنج سرد زیاد میکند شتهای
جالی نوس میگوید کاهای پیریز در ار هر سوی معده نژد و خج شدید بلاد کثرت
حسن معده و قران بدل و نیز میگوید که هر که خواهد که معده او خالی شود از اخلاط
که در او بود پس بگیرد افشین روسی پنجدرم گل سرخ بیست م و سه پزند و انرا در دو
آب تا که نصف ماند صاف نماید و نخورد انرا با شکر یا صبر اگر در دراز برودت بود
با ماده و سبب بلغم رحمت بود در معده خلط آن قلبش و وجع معده است و از
تناول چیزهای سرد علاج اول فکند چنین علاج آب قضا شبت بل قوی در آوردن
ان ماده نخورد اما رنج تا که پاک شود معده بعد ان بپوشند روشن خرد و با ماء اللؤلؤ
و اگر احتمال نباشد علیل پس روشن با دام با ماء اللؤلؤ و امر و سما و جلین علاج با
مصطکی و نسون و غذا اقلیئهای و مطنجینهای بارد با تو ابل و ایار نیز و اگر در دراز
برودت بر معده خلط ان قلت شهوت طعام و کسل و نقل بلادت و نیز ال بدل
علاج و اگر بتواند قی کند سماک مالج و شربت اسهال محسب سطنجیون با جبر صبر و نخورد
النج و نه با ماء اللؤلؤ و بخورد تر یاق با شراب کهنه با سنجه نیاماید با قند و قیون و

اندر بیان

۵۰
و در سیاهات نفع با مشرو و لیسوس یا بنی بخته باشند و در مصطکی و این دو نافع است
چند مصطکی و اقراص گل سسته درم کبریا و نفع و مرما جوز و جوزی می کند و درم
شربت و درم با شراب بجمانی عقیقون نفع بلبل دارد با شراب افشنتین که خسته باشند
باشند همچنین است کمونی و فلد فلی و زنجبیل و مر یا و هلیک کاهلی مر یا و نخود و آب کوه
کهنک و عوجس نه نیکو است او را که نفع است و شراب بجمانی کهنه و خندیقون و با ما و ابل
یا فادیه و شراب که ساخته با از زربیب و غسل نماید کنند بر موده او از اشیا و حاره و ^{بمشل} خستبو
روغن کوس و خنیز و مشک و عودنی و نندیس کنند از روشن بان بر روغن زنبق و قطره ^{نافع}
او را این با خجست برین صفت بگیرند بزرگش را از یانه و کمون کرمانی و کمر و یابک ^{کف}
سد است و نفع و کرفش مکدی باقیه خور خجست الحیدر مثل کحل بار یک کرده درم بریزند آنها
ده رطل این و بگذارند و دوروز بنوشند از و ثلث رطل و زیاده کنند هر روز تا که ^{بشد}
بر رطل غذا بعد چار ساعت از غذای نماید مثل جدا و در حاج و کباب از گوشت نرم و
زردی بریضه بریزند از رطل و بقول گوشت قدید و مال و وقتی که بود علیل ^{بشوند} هر روز
باین صفت که نخیسانند خجست الحیدر با باطلیفیل در آریست تا که قوت او بگیرد این بنوشند
و همچنین است اگر نخیسانند خجست استنها در شراب که قایم مقام شراب خجست الحیدر و قنق که
طعام در موده نماید بسبب آن پس بگیرند زردی بریضه و ملعوه غسل و دالقیقین مصطکی را و
بریزد در صدف بریضه با غسل در قشر بریضه و بپزد بر یک و نخورد سسته روز یا بکند
کمون و فلفل و سدر قلیل پیا میزند و در حل مری و اصطیاب نماید از و نفع بان

خورش که در معده از رطوبت بود یا بیروت این میس در طول زمان بجاوت
میشود از رطوبت استمقاوار بیوت بولس علامه رطوبت قلب است کثرت
بزاق علاج بادیه مبعده نماید مثل ایارج و حبس تخم کون و حبس و نموشند ما
الاصول و شراب مثل و خذ انما ید از با قد و طیبها با ابار نیر و افادیه و اخذیه
و مداومت اطریفل صغیر که از شان اوست سفلیطومات معده و اگر بیوت
بود علامت او خشکش داریم و تریب گرم و ذبول بدن و ان بجزت میورد و اگر بیوت
حرارت بود علاج ان دشوارتر بود پس علاج ان تبرید تریب نماید بماء الشعیر بلعاب
بدر فطونا و شراب رفیق و ماء المشک رفیق و ماء الشکر و این نیز مداومت محام
معتدل و جلوس در این زمان و معده را بر و خنهای موافق تدبیر نمودن و غذا بوجه
سرخ و ماهی خورد و قریض با چه جدی بر قدر حرارت و برودت لیکن اختتاماً
بر شیر خراست با ماء العسل رفیق باقی همه تدابیر اصحاب بل و در ازی گوید
اگر بیوت قلیل بود علاج دشوارتر و آنچه است علاج میور قوی پس وقتی بود معده
او هم چون معده مشایخ لهذا قادر نمیشد بر استمرار طعام چنانچه می باید پس
شود بدن و اگر بیوت با برودت بگو طعامهای قابضه که از غسل کوفته
سازند و با شیر تا خیره کنند و طلا کنند بر معده زفت گم هر روز بر دارد قبل از خوردن
و بریزند شراب رفیق بفرمایند او را که صفتی حسن اللهم را در ان خورش کوفته بخورند و در
طلا کنند بدن جیبی را چیزی که از و عرق نماند چه ان ضرر دارد او را و اگر صفتی ممکن

نور الابرار

نمود که با تور فر برادر بر گرفته بخوابند و گویند که تکمید ضرر دارد و ج معده را
که از رطوبت بود یا بیوست و جالی نو کس گوید ایا ج نافع است در معده و آنکه از رطوبت
بود که اخراج آن احتیاج افتد یا استفراغ اما بسبب مزاج یا سن و در دیاسورین ضرر
دارد و اگر در معده از شدت یا از ریح غلیظ بود یا سردی که رسیده با او را بس
ان از شر صرف بود که رقیق یا خرد و خواب در هر گاه بر خیره خلاص یافته باشد و اگر معده
صرف سیده باشد بگیرد که با ده درم گل سرخ پنج درم اقا قیاسون سه درم اسفند درم زعفران
دو درم جوز السور و سه درم بابلسان الحن بیا میزند و نیم او قیبه با جلدت شکر نمی خورند و اگر در
با حرارت و گرم بود یا آب غلبه الشعرب و آب الحن خورند و ضحاک کنند یا کله
لقاح و ولدان و مصطکی اقا قیاسون جوز بویا السور و شمره طرفا و شراب قابض در معده
از استلا و خون نسیب علاج فصد یا سلیم بعد از آن غلبه الشعرب یا تنه یا کلاب
خیار شنبه اگر طبیعت یا بس درم بود یا کجین ساده غذا اس و قهوه و قهوه نریج یا
روغن بادام و آب غن در او با جلد و در زمان مزوج باید وضحاک لسان الحن
و قهوه و در قیق سیقه و بغش یا تار و هفتیم همین تدبیر بکار دارند و روز ششم
باب غلبه الشعرب بند با قدری زرا زبانه و آب کرفش یا یک درم از قرص گل و چون برای
تفیه بگذرد و حرارت باقی بود پس بگذرانند از زبانه و کرفش و بخوراند یا قرص لاد
حصاره یا ششدر و مصطکی وضحاک کجین که گفته شد و چون ساکن شود حرارت بود هفت
پس بعد تفیه یا بس بیا میزند یا جینه که ضحاک کنند ققاعه یا بونه اکلیل الکافور

و ضد اسخ و فوغل و زعفران و با زرد غذا از طبع ما شن با سلیق و لبلب در شراب
 شکنجین خصوص در وقت که ظاهر با کورت آرد باید که در درم کرم معده سهیل نندید که بد است
 و اگر ضرور افتد بوسی اسهال اسسهیل الذمیر دهند با شکنجین ایله قرابیر گز جانیزند آسته انز که نیکو
 ترین سهیل در درم کرم معده آید یا است خیار شکنجیر و قلیل افستین و اگر ضرور افتد
 یکد افق صبر یا یکد رم هدید و گویند که در روح معده هر روز نیوسبت آید مثل سلیق
 و اسرافش این برد و تر سبت هم میسبا و فرق در برد و است سبت بلوغ ناقص میسبا و با
 این سبت ناقص نمیشد جامی نو سبک و کویده خوش زبان و سرخی ان دلالت کند بر درم معده
 و نیز میگوید که عادت من در درم معده ضما کردن است از صبر بر صطکی و موم روغن
 نار دین و اگر سیاه بود و روغن گل اکثر ضعیف باشد باید که شمع زیت مثقال بود و سبب
 و سایر ادویه او قیده بود که کثیر مثقال زیت نتر داخل کنند و اگر معده ضعیف بود در ان
 ضادات نخوره خشک با عصاره افستین کثیر مثقال بیامیزند که قابض تر شود و اگر درم سبب
 و اگر صلب شود طلیح بادویه خوشبو ملینه کنند و محله مثل اهلل الحاک و با بوزنه درم
 سینه و این ضما درم صلب معده را نافع است بنفشه خشک درم گل سرخ بخورم
 سنبل الطیب درم معده از خرقصه الزیره مکده درم مصطک اسه درم دقین حلیه
 بیست درم فجاج با بوزنه خطم دقین الشعیر مکده درم بیامیزند بعباب بنز کنان
 کنند موضع را بر روغن نار دین بوقش و ضما کنند چارعت پیش از طعام و بعد از آنکه
 هر ضم شود غذا صفت روغن نار دین بستانند روغن بان که از مغز خشک او گرفته باشند

یا یکد افق

با یکدیگر بنی نصف او قیه مصطکی قسط بعد از خرقه صلبه سیره مکه شمن و قیه یکی کند و
 در اوقات نگاهدارند در این بسته تا یک هفته و صفا کنند و نقل اجدد نگاهدارند تا از اجزاء
 مذکوره بوزن مذکوره در دو افکنند و در اوقات نگاهدارند همین طریق تا سه مرتبه کسی کند
 باین دهن معده را صوفی نقل را در خدادات داخل کنند و وقتی که در معده کهنه نماند
 قوه سبل صفت فجاج از خرقه و گل سرخ و ریونند خطائی و قصبه سیره و سبل ^{الطیب}
 درم زعفران درم ششون قسط مخلوط مگر درم در نفع معده نولد ریاح از رطوبت بسیار
 که متعلق میشود باین حرارت قلیل تر شود بر مقدار است سعادت شود از آن فایده
 حرارت قویه پس آن تعبیر میدهند غذا را تطهیر و بدیع نمایند پس متولد شود در انجا اما
 برودت قویه تطهیر و تخلیص غذایی تواند کرد و وقتی که باشد غذا که از آن او بود تولید
 پس یاده میشود در آن وقت ریاح و اگر نباشد نفاخ حادث میشود در آن وقت
 قلیل که متعلق میشود در دست احشای علیل آن خوردن ادویه سخته سلفه است مخلوط
 بدین ماردین و حقه کردن نیز آنها ضما و کردن معده را بمسل کون و از این
 بر بزرگترش و فطر اسایون و کرم و یا و اسون و کاشتم نیز جوزبری پس اگر شد در
 انجا برورده بیامینند است شیونیز و حار و جندبید ستر پس اگر باشد نفاخ و ریم
 درم پس اجتناب کند از این ادویه و بخوراند چیزی نیکه که کین و قلیل کند مثل شبنم
 شمع ریاح و اگر در قوی بود و اگر در ضعف بود تکمیل کند از از آن کافیست که تکمیل از
 افضل است از تکمیل به نماند اصلاح نماید و بری آدر ریاح را و از معونات تریاق

تجربین

و سفیر نیا و کمونی و فلاغلی و فودجی و آبی که طبع کرده باشند در او نمون و مصطلک و غیره
باشند باین ریح در دل پس بدید بر او نند و صبح و تخم شبت و ناخواه و تخم سد اب و نعنع
خاک و خجید بیدستر که نافع آید البته و اگر باشد از مره بود که شسته باشد مره غلا
ان جثا و حاض است و پراز یابیل بود او کثرت قبض و قراقریس تکمید کند که
بخته باشند در ان عوده و با بونه و شبت سد اب و نیز از نخوش و حنغ و ذوق و
بذکر فشن ان بلع الفح است حالی نویس میگوید اگر باشد تخم که باقی ماند در جوف سکونت
که فته حادث میشود و نفخه اگر باشد متحرک حادث میشود از و قراقرص صفت
ورق سد اب پس فوزه و قفل و ناخواه و کرم و یاد کاشم و زنجبیل و در چینی و در
فلفل اجزای سولی کوفته بخته بعمل کف کفته معجون سازند شربت بکشتقال این
سوف از تالیف احقر است بلیله بلیله انما زنجبیل فلفل دراز فلفل کمون راز
ناخواه کفدر یا نکه جگ نخود در چینی قر فلفل قاقدمک نکه یک طعام سیاه
شیطج و ج و فلفل سوی اجزای سوا شربت از یک گرم تا یک شقال بر سر طعام
و قبل از طعام میتوان خورد قراقرص نفخ ببرد و ماضیه بر افروزد سوی مضم انافع
است قولنج ریح بکشد ریح فواقی معنی فواقی جمع شدن اجزای موده
بالتمام جهت دفع شوری از ان پس منفع نمیشود و حادث میشود از فواقی
و سینه ان امتداد است با استفراغ یا نذیه یا سردت کجای بارخ غلیظ پس
اگر از امتدادی بویس ان از امتدادی غذا بویس یا از کیموس ایچ از است استفراغ بود

باین

یامب شلزار استغریض خارج از لشدال یا از جوی و صنوم طویل المدت اینج بود از نخل
بود یا از غذا بود یا در حریف اند که خورده باشد سابق یا از کیموس مری نذینه از آن برد
مزاج انجوشنی که عارض میشود بسیار از اشیاخ را یاد بعضی امراض نذینه پس از امتداد کیموس
بارد بود علامت انقباض است و علاج آن قوی به تبرک آب گرم که پخته باشد در وقت بلوغ
و ریاضت بعد از بر تریا مثل مخنه که فوش و دو قو کمون و نخیل و سیون و اسارون و سنبل
زراوند در جرح و وج و چند بیدسته که نخورند یا سر کاهی غصص و صفا کنند بدن با رب کینه
و کهای نفع بدیع بکنند این که بگیرند چند بیدسته نصف دریم قطره صرا نصف دریم قطره سیون
دریم نخورد آب یا آنی که پخته باشند در رو فودج و ای سیون یا آنی که در رو پخته باشند نفع و
با شربت چند بیدسته نصف دریم حل کرده داخل ثابت گوید بوییدن انجودان نافع است این نفع
فوق را یا بگیرد بنام دردم کمون که مانی درم نیز از صفت بخورد و خواب در دو گوید
که خوابد و تکمیل کند شکم او را و فاقه فرماید و چون یک در نخوره باشد غذا بحکم رود و غذا
یا بس خورد که تا شرف رطوبات بود مثل اقل یا و بطحنات و کباب میزده اگر کفایت کند
بهتر و الله بخورد این اقرا ص کنیز بخردم را سخن سکه درم فودج یا بس سکه درم در صواب
سه درم سحر درم و نصف قرص منبذ یک شقال شربت بقرص یا کمون این را فودج
گوید مجرب است این که خورد از شش و طبع محفوفه یک شقال یا با فودجی که حادث شود از
استغریض پس این اشیا که گفته شد ضرر دارد بلکه اول است او را تبدیل کردن بتدبیر
ناقصان پس خورد جو صبر نه و در راه و گوشت جلدی و برینده نیمه شب با نفع و فودج

و بخورد شراب قوی و این در هر یک نفس از زیاده دهند با و بکنند و غنهای خشک و بیبها معتدل
و اشتاق نماید بر و سخن نبفته اما هادت از لذت پس علامت و مخلص است و التها که در وقت
ان فی است با گرم و بچین بخورد بعد این با و الشعیر با آب شیرین و آب کدو و کدو خشک در آن
پس بخورد آب که با روغن بادام شیرین در و سخن نبفته اول بعد آن ماء الشعیر و آب کدو و خیار
و نفع عظیم دهد و اگر بخورد لعاب بند قطونا و لعاب هله نه بار و روغن بادام شیرین در و کدوی
و این به تجربه فقیر اکثر رسیده است و فضا کند مغده را بفضول و کلاب و گل سرخ یا قوی
و خطمی و در قطونا آمیخته آب غیب الشعیر در و سخن گل و غذا کند و اختلاص و سرسوی و کدو خیار
چون نخل شود طبیعت پس غذا کند شور بار و جادوس و صمغ و دیده کرده اما هادت از زیاده
مزاج پس علاج آن علاج فوای است که از امثال جو اما آنچه هادت از زریخ غلیظ بود و علاج
قرقر است در آن و انتقال آن از مکانی مکانی و کهای مقدوم بود از و خوردن طعام و نفع
علاج آن این است که بنوشند آب خنک یا بزرسد آب با شراب با بوری یا غسل و کهای با
خواق از درم کبد و علاج آن علاج درم کبد است بقراط گوید هر که آن خواق بود او را
بیا فتنه عطاس ایل شود خواق او را ازی گوید نفع میکند عطاس و بند کردن نفس در آن وقت
و گوید آنچه تسکین میدهد خواق را بستن دهان و بینی او که نفس بگیرد زمانه اما خطر دارد
زردی گوید بچینی شرط یا شیشه حجامت بر پشت مجاری خم موده گذاشتن نفع
و سینه را بزرگ است آن اطراف را نیز نفع دهد بچینی نه با آنچه کبوتر را زنده بر معده
بستن فایده دهد یا گوشت نیز خال که هنوز گرم بود بر معده پس منع خواق نماید بچینی

بسیار نافع

سبوس ناخواه با قرفل مطبوخ کوشیدن و در آنرا از طرفی بینی گذاشتن فواق تنگی
و امتداد بار در انفع هم چنانست بجز از زمان سیاه نمون یا از اجندان بود که فتن
صنیع است که آنرا در بند هماد گویند و بجنبه تر کرده و خشک کرده از آن میفرشند بطور تانگو
کشیدن بالی صیت منع فواق نماید و خائیدن زیره که مانی نافع فواق است همچون
گونی نیز و مصطکا و انفع به معنی بود و اگر خوردندی را بوزند و غسل غرغره فواق
زود زایل کند و بدانکه فواق در اخر شبها و حاده فواق صغیر بود و اگر بکشد زود
مخرج را بدترین باشد فواق را از پیر اکیش بکاشته نموده در یکمانته جزا خردن نافع
است دیگر خوردندی را چنان بوزد که چون انگشت شود کوفته بعلین بپزند یا بر طاق
سوفته بعلین بپزند و اگر از بیروت بود مسکه و سفیدی میخورد بر معده بانند و مسکه و روغن
بادام بخورد و در بطلان شهوت حاد و بیش شود بطلان شهوت یا از حرارت در معده
بلا ماده یا با ماده پس وضعیف میشود از حد و علامت آن شدت عطش و مراره
دمان و احتقان در معده و ضرر یافتن از اشیاء حاره یا از برودت بود در آن
بلا ماده یا با ماده و علامت آن قلت عطش و قلت حرارت و التماز و بر دو حالت
و یقلب نف بیشتر بطور قهه علاج آن همان است که گفته شد در علاج او حاجت معده که از
حرارت بود و از برودت الا اینکه حالی نوس وصف کرده است در او شرفرا که گفته میکنند
شبهت طعام را روزی میگرداند و صبح را او بضم میکند طعام را اگر در بضم کمی باشد
صفت آن بگیرد و فرجیل کباب خشک و قلیل محفوظ پس بگویند و بفتش اردو آب در آبگیر

از وسط و بیامیزد در و از آن حاصل میخیزد آن و از خلط و نفوس و سپرد با آن
و یا تشنه و بکیرد کفان و سیافزاید در و زنجبیل سبب او قیده و فلفل سفید و او قیده
تا که بخواهد از قوام غسل و نافع است معده را و کبیرا که برودت است شسته باشد و اگر از حرارت
بود پس ساده سازند یا شکر طیز زد و غذای او جو جوینند که کوفته پنجه با شند یا بر این کرده
با آب انار ترش و نعنع و بخورد سبک تازه و جغرات و خل مجزوع با آب بصل محلول و سرکهای
که در نعنع و فرفنجک و نمک باشد و البهاره و سرکهای نافع است و اگر از سردی و بیخوشی
ان جو جوینند یا پنجه یا زیت سداب افارویه و لوم دسری و بیند کتبه و بصل و لقایف کرده
یا شند در در گوشت نره یا نعنع و کمون کبریا و کز نره یا بره مانند آن اما بطلان
شبهت از امراض زنده خصوصاً که با قروح امعا بود علامت دیده است چه دلیل شود
شبهت باشد و تیدیران بود که بیمار خوش غذا کند و چون درش او بسیارند متفرق شود
و بگوید که این نوع بخورد در ازین بدتر است که مطلقاً شتهای بند و گاهای میسازد بطلان
شبهت از فضولی که بخورد از دماغ بسوی معده و علاج در اسپهال درمانی گفته شود
تا بس که قوت می یابد شبهت طعام از جوع معتدل بعد از باطل میشود و قوتی میشود
جوع نیز اگر حال در اول جوع میسرند و در او از جوع میشود و اجزای معده از آن سودا
بر جذب است که جوع باطل شود و از اعتدال تجاوز کند زیاد میشود و آن صفر اگر
در در از جهت و حسب ثقل پیش غایت میشود حرارت آن محو است و در وقت میکند معده تر است
ضعیف میشود قوت جاذبه ازین جهت نیز میگوید که بر می انگیزد از شبهت اگر که

از قوام

وقتی که بخورند و شفق یا در میان میخوشن اشیا و که خسته باشند در حل یعنی اجاره قضای
کبر و شکم و لعل و من غنا من تلخ ساکت خوانند و لعل اجاره لعل بهتر از همه در چوبه
کباب سازند و در حضور بیماریها کفافند و انگلیت بخاران نمایند و کباب تعلق بویهای
طعامهای خوشتر نافع است گاهی عارض می شود این علت شراب است که خوردن چنین حالت
که تشنگی نمیشود و آب خوردن غلبت برودت و رطوبت کفایت میکند بر بدن او یا از
بطلان حس معده و علاج آن علاج وجع معده بارده است جالی گوگرد گوگرد قوی شکم کردن
نزد من از خلل شهوت پس امر کردم آنها را که بکنند از غذا طعام بدست از و عمل آوردند
این راه اشتها و غنیمت بهم رسیده و حال آنها چون حال نوم است که هر گاه که در خواب
عرق نمی آید و منع کنند از خوردن آب که مستعمل می شود در آن روز که بیدار است
ذرات شهوت را که من من شود حرکات سفید و باب که مشکل کردن این بار بوی
که بود ضعیف برضم غلظت معروفه از حرارت و برودت است این از ضعف جمع معده بود که آن
بمثل فرقه که نه شده باشد علاج آن اطریقی صغیر است تا خبث الحیدر و صفار و قاقصه
علاقت آن کثرت قهقهه است عقب طعام و گوید که اگر که اشتها کم باشد باید که زعفران در آن
کنند البته لازمه گوید که چون معده چون غنیمت اعضا و در قوت بود و ضعیف معده
ببرود و اشتها پیدا کند و با ضمیر ایاری دهد دیگر امراض بار در آن نافع است صفت آن
در چینی شش در ام سنبلی الطیقا قهقهه صفار و کبار انا بیک در ام زرد و ندر طویل است
برک تنبول در سایه خشک که در غلغلیان انا سله در ام زنجبیل بیک در ام و نیم ضد زرد و

کله

عوز لورا

فلفل درازاناد و درام غنبر یکدرام مشک نیم درام قند و کحل بلغم آرزند و جوی سازند
یکدرام ناد و صفت با مکرید اذین جوشش لوی معده را قوت دهد و آنتها بیدار کند
که این کت معده بویافع است صفت تخم ترنج مغز تخم هندوانه مغز تخم خربوزه مغز تخم خیار
و تخم باقلا و تخم خیارش سفیدند لیس و تخم شیرین و ورق گل گاوزبان انا یکدرام
مرجان سفید انا سه درام و دریدنا صفت چهار درام باریک بکنند و در قند و قوام آورده
بیامیزند شربت از یکدرام تاد و درام صماد نافع و مین بیدارند و سرکهای کللی در اول
زرد و سفید و سرخ و مرجان سرخ و کشنیزه بریان کرده و ورق گل انا یکدرام کوفته
در موم شسته فملا کنند صفت پیره پیکره اعنی ایاج فیکرا مختار اهل فزنت
سقوطی در شیره مرزنجوشی خسیانیده و خشک نموده یک لیس غاریقون و درام رولند
شراب خسیانیده یکدرام جوز بود اسنبل انا سه درام مصطکی در چینی انا چار انگرو بلور
شیره مرزنجوشی چند شربت و درام برین از طعام بلور است بکار دارند و نیز گوید
با کلابه شسته منق معده است بعد از تنقیه قوی باز در روز آردند خوردن مویز معده
و در او است شراب مزجش از زعفران و زعفران و سبزی و سبزی و سبزی نافع است
سنگدانه برین با کلابه شسته و خشک نموده بگویند و با در چینی قوی سازند فایده تمام دارد
در تقویت معده حتی اسهال معده ای را در طعام بجای نند فودنج داخل کردن بهتر است
و دیگر بگویند شراب فوجل و شراب ترنج یا ترنج مزنی اناده اولس شرق در چینی بکار
روغن کوه در دوازده قطره بهم آمیخته هر با باد یک قنجان بخورد که فایده تمام دارد

الاصحی و الاوی

در چینی دو اونس گرفته در یک سیراب تند بخسایند سه شبانروز هر روز حرکت میدهند چنان
 اونس شکر طبرزد در سه سیری گلاب یک روز چهارم بهم آمیزند و قنجا هر با بد از خوردند
 و میگویند که زراوند در صبح در جمع امراض معده فایده مند است توان داشت که ^{عام دارد} _{در چینی}
 بر اسهال کس که بد روشن بلیسان و دو سه قطره با نبات حبه خورده هم چنین است ^{عروق}
 که در آب کشیده باشند دیگر مصطکی سه اونس خنجان یک اونس در نیم سیری شربت ^{عروق}
 و یک قنجا بخورد و عسل و نمکین نظیرند در در تقویت معده و فلفل در آب شامه ^{عروق}
 نافع است در روشن سنبلی در روشن بودینه در روشن قرنفل در روشن جوز بوا و ^{عروق}
 و بر معده و سینه مایند بود در در خنجان قصه شیر و مصطکی و قرنفل و جوز بوا ^{عروق}
 ترخ خشک و انیسون نیم گرفته در خنطی در ای کی خه بر کنند و بر معده بنهند فایده
 تمام کنند و سقر لاس خه نیز همین فایده دارد سرد لاس استونا بکجا ^{عروق}
 و معده و دمانه را از اخلاط لرج پاک از صفت بلبله زرد و بلبله کابلی و بلبله ^{عروق}
 اناسه درام گل سرخ مصطکی اناد و درام قاقله و بود و ضد زرد کباب اناسه ^{عروق}
 را بوز خطای نیم اونس ترید سفید چون صفت درام صبر قو طری هم چند اوسه ^{عروق}
 صندل شربت اناسه درام تا چهار درام معجون زنجبیل قوت باضه را یاری دهد ^{عروق}
 نماید در جیبی در درام جوز بوا یک درام قرنفل و اسکر و بلو بساید اسکر و بلو ^{عروق}
 قند سازد اونس در گلاب بقوام آرزند چون کنند فلفل تا لیس احقره ^{عروق}
 دهد و شتهای پدید آید و استقا و امراض دمانی را فایده دارد صفت ^{عروق}

دار فلفل مکدی مفت جزو الصلابة و هو يسان نريد سوا اليوس غار يقون مكدسة جزو سبل
 و اسطوخودوس و سبغونجها ما قدر ما ناعده سبغونجها و جزو خبيل عاقر قرحا و جزو جنون
 و انهيرون کرده بفتده جزو غسل بقدر كفايت همچون کنند شربت از دو درم تا دو
 مثقال در شربت کليني هم آن جو غيرت که غيرت مخصوصه است او را با آب سردت بخا.
 است بر معده پس قوت نمي يابد بر اسان غذايش زود ميگذرد او دوام بنمايد و
 غير منقطع و سبب آنکه مندرج ميشود از زياده از آنچه غذا مينمايد عليل يا کيموس
 که حج ميشود بر معده يا البتغ از مفرط و علاج شراب است که قبض درو بنود چنانچه
 بقدر آنکه شربت فخر صرف همي بر دو حبه در امراء از آن چنين حج است و تمام آن
 جوب بنگوم و ادرمان نافع است بر بيزه کند از مال و حامض و حرفه اگر با او
 خورد جوی رازی گوید جذب میکند معده غذای کثیر و قتيکه با کدر و کيموس
 مجتنب است آن نفع میکند موم معده را بحرفه پس حاد است میشود در آن ميند بمحض
 ميشود از آن موم معده تقاضا و القابض چه آن سخت میکند جوب معده را و حج میکند
 بروت تا جذب میکند را بقوت عالی نوس گوید دیدم شخه را که چون که نسف
 او را پس از آنکه این از کثرت حس معده است و اکثر آن باد مانده پس کردم او را خورد
 بعد و سخت تا سه شش از روز غیره می تنفاد و بنوشند شراب سفید گفته در هر سال
 از ایاح و فیهه ابله صاف الا اینکه هر وقت که خالی می شد شکم او می یافت در نا
 سال از روز و دیگر گوید شخه را که این مرض حادث شد او را پدید گاه و ادم بارو

سخم

بادام و بادام

بادام کوچک غذای دیگر نمیدادم در پنج روز صحبت یافت گوید که تریاق فاروق شد
قلبی بقری و معنی راجع النفع است همچنان غنچه شهر که بوزن شش گندم در تخم شمشیر
در شهرت بقری که انرا بوی خوش نیز میگویند ان جوی اعضا است سیری موده
اعضای که سنده و محتاج و بعد از ازین جهت منی نامند او را جویه و الا این صرح و
کاروی باشد و معنی بوی خوش این است که مویس یونانی جوی را میگویند و بوی اعظم از این
منشابه که اندیده از جوی عظیم را جوی بقره و سبب بود مزاج بارده است که م افندم موده
که قابل قوت است و قوت جزئی است شش نمیشود یا متخاصم عروق را و طغ از ارا
و لذه نمیکند بود انرا و ممکن نمیشود ان را از درای و غیره ان تمام نمیشود مگر معاد
قوت جاوید و در ابتدا این م افندم جوی قلبی و قتی که کمال م آید برودت باطل
میشود و علامت ان صنف قوت است از روی فقدان بدن ما و تحلل و هزاران حین و بطلان
شهرت و مفعول تحبیل روح است در کت دل یا فم موده علاج ان در حال
غش است بمثل آب سرد بر روی رخسار و اطراف استن از قطنه ادویه قلبیه موده
ضاد که دن و چون با فاقه آید طعام او خیر بود در شراب و گلاب و عرق و گاو زبان
و عرق پیراج مخرج کرده باشند یا در آب نغاب و خود آب و بیدرنگ از جوی موده و
در چینی و قرنفل و کون رخته باشند و تبدیل مزاج از تریاق و سنجربیا و جوارش
بزور و مانند ان و از جوی مفعول هر گاه بوی موشن با حرارت قوی بود در موده و
در جمع بدن و ضعف نمود فم موده پس گاه که سنده مفعول افندم علاج است

باید
توجه
کنند

سویزاج حارست و قوت عطش و پیش طبیعت و حساب انصاف بر گرسنگی نتواند کرد و چون غذا
در او نرسد و خفت افتد علاج آن خنجر ادر آن برمان تر کرده یاد تفاه و تبرید و بچین ساده و آب
و شراب انبار و شراب سبب کلد است که یا شربت تمهیدی و همین که گرسنگی نشود چیزی نشود
علاج آن تاخیر رود و بصیرت پیش در علاج آن گوشند در قطا که انرا و خم نیز گویند و ان فاسد
است که حساب اشتاق بچون خوردن چیزی های رذیله مثل کل و خم و خذف و مانند آن که محتاج بود
بعضی تفریق کرده اند درین که اگر از روی خوردن چیزی های حریف و باغ بود انرا و خم گویند
در آنچه از روی چیزی های رذیله گفته بود انرا قطا گویند و خوردن را دیدند که بنیبه بخورد و سبب
اجتماع خلط رذی است که فرورفته باشد در محل معده مخالف معتاد و کیفیت اشتاق
طبیعت بسوی چیزی که مضاد بود و را این مخالف معتاد تا دفع کند او را ضد اشتاق
میشاید طبیعت بدو بخیزان درین حال ملایم و موافق است در تا دفع کند بدو را از سبب
را چنانچه ان طبیعت اشتاق است بسوی غذای ملایم موافق در حال صحت و مضاد مخالف معتاد
مخالف است معتاد را از روی غیر معتاد بودن زیرا که منافات حسرت با ذوق در آن
غایت خدنگ بودن لطراف اعنی می باشد که از ان هر دو در ظرف بعضی یکدیگر
می باشد یکی هر دو متناهی غایت بعد زیرا که متضادین دو امر اند موجودی متعاقب
یکدیگر بر محل واحد و می باشد در ان هر دو است خدنگ بودن و او در بیاض اما متعاقب
دو امر اند که حقیقت دو متخالف باشد لیکن شرط این در ان هر دو بودن غایت خدنگ
چون حرکت و او را پس متخالفان انهم از صدین اند و مخالف یکصدیم باشد نسبت

در این

باین آنها خایست خلف و الا شاید یک چیز را در ضد چون این دانست بدانند وقتی که
بند شود در معده خلط مخالف معتاد در کیفیت استاق نیز طبیعتی چیزی که متضاد است
در کیفیت مثل طین انگشت و غیره زیرا که آنها را کیفیتی بود ما سخن بعضی فرورونده
و قطع کنند که متضاد بود بر کیفیت این خلط مخالف که فاعل مرض است نمیباید متضاد
معتاد را چه اگر متضاد بود در حال است اجتماع آن در معده زیرا که معنی متضاد آن
لاکتماع است این جمیع نیز خود در موضوع واحد یا بر موضوع واحد پس چه قوای
نودان مرض زیرا که مجتمع شود روی با ضد معروض در معده این معتاد و اشتیاق
حاضر حال است پس چیزی که خداست چون انگشت نمیباید متضاد معتاد زیرا که معتاد
واقع است در وسط و اگر با طرف بود و لازم می آید آنچه گفتیم که یک چیز را در چیز باشد
قطب الدین علامه شیرازی نقل میکنند از خاتم حکما نصیر الدین طبرسی در تفسیر مقابله
که اطراف است این که قاع که متضاد خلط ردی است میباشند مخالف خلط صالح است
که معتاد است و ضد معتاد چیزی بود که بمنزله سم باشد پس نمیباید معتاد ضد یکی از
آن بر دور او نه خلط ردی ضد آن بل مخالف آن میسر میفرماید در حل این عبارت
که واقع که ما فرض کنیم مزاج معده را بسوی حرارت مستولی شود بر آن خلط باز در
طبیعت استاق میشود بسوی چیزی که تحلیل بر فوق او نماید و واجب است که این چیزی بود
که حرارت او اقوی بود از حرارت معده یا قوی بر آن فعل لیکن آن حرارت مخالف
حرارت معده بود از دو وجه یکی آنکه آن حرارت اقوی از حرارت معده است

در
که

انکه ان حرارت ناری است و حرارت معده شیرینی پس حرارتی که طبیعت سبب است اول حرارت
دو است بلکه مخالف حرارت معده را که فضا معتاد است و ضد است بر وی را که
احتیاج افتاد است دفع ان پس ان دو طرف است و گاهی عارض میشود این شهرت است از
طلب طبیعت برای دفع از آنست که حادث میشود از خلط ردی بلکه از طلب نفس از خلط
را که مشکل او بود که طبیعت چنانچه طلب میکند ماده عقده که در مقدم دماغ بود و راجع متعصبه را
و این درد وقتی که بود که این خلط غایب بود بر طبیعت و بجای آن بود طبیعت پس بسیار طبیعت
ان نیز مخالف شهرت طبیعت و شهرت خارج از طبیعت است که طبیعت را که مشکل او بود
مخالف طبیعت چون نمک مالح در کف غایب بود در معده او خلط عارض است پس مالح در
در کف غایب بود او خلط بار در طلب گاهی می شود چنانچه دو خلط متخالف با اکثر از دو
در بدن واحد است یکجا می باشد در معده و دیگری در قعر ان و یکی در فرم معده بود و
از دماغ شرح میکند بوی او است دلالت می آرنند برین که بوزنی او را دیده معده
و اشتها خوردن از زینج داشت و منع میکرد دندان از ان بجهت و چون متعصبه دیده بود
از اخلاط چیزه که شبنم بود یا زینج سرخ و زرد لون بود و نیز اصی بود و فاسد
شبهت خوردن که اشتها فاسد از ان و چون قوی کند فاسد خلط حاصل را
که کند شود از ان دندان اما تحقیق بدل متعصبه از ان را او میگوید که شهرت و نفرت
افعال طبیعت است نه افعال خلط فاسد و سان طبیعت است چنانچه شهرت که در طبیعت بود
بر بدن اگر طبیعت ضعیف بود در غایت شبنم اگر کوید که مثل طبیعت پس چیزه که در

این را اصل ندارد

خیزند و اصلی ندارد بر حال فرق در میان هر دو است که آنچه شاکه بود می باشد
یا بصورت محفوظ است و در مرض بر طبیعت آنچه می باشد طبیعت بدفع از به ماده می باشد
یا بصورت باقی بقوت طبیعت است و در آن مرض و این علت که اکثر عارضین می شود با اول
در ابتدا حمل تا ماه سوم در اجتناب از فضول طمش که احتیاج بود در وقت صفت خن
در موده چرخون طمش را منبها می کنند طبیعت بجهت غذای جنین و منبها می کنند تمامی در
اول پیدایش و اگر چنین محتاج بود تمامی اول در نیز صورت اگر دفع کند طبیعت از
نگاهدار در جنین را بس آنچه باید نگاهدار آن هم منبری شود و همراه آنچه دفع شود
یا قی نماید بلکه چنین نیز منبری شود همراه اول ضرورت است که بند کند تمامی را و
از این غذای جنین شود و آنچه درون آن بود بر خیزد بسوی تدبیر و چیزی که روی بود
باقی میماند در بدن زن باید و کند و بر از لاق جنین در وقت ولادت میسرند
از بسوی موده و جمع میشود از و رطوبت شبانه در آن که مشتاق میشود ^{طبیعتی}
چیزی که منصف او بود این جنین می باشد تا ماه چهارم بلکه بزرگ شود جنین و غذای جنین
کند از آن دم باطل میشود آن علت زیرا که منبها میشود با او این فضول از وی
میشود از بدن و نیز متوجه میشود و همراه قی و آنچه باقی میماند از انضام ^{طبیعت در}
طول ایام در تدارک تعلیل طعام نسبت به بدن است و حامله پس که در از آن
بدن و تحلیل میشود باقی و است که باطل می شود بود چهار ماه که مستحق میشود بسیاری
از مواد بسوی این ماده منکشف میشود کیفیت این زیرا که آنچه فاضل میماند از دم

ک

ش
ر
ر

س

از غذای همین ریح میگذرد بی عروق حامله و میرود از آن بدن اولی مختلط شود
 با مواد دیگر و تحلیل میشود پس دفع میکند طبیعتی از ریحی معده روزه روز تا آنکه باقی
 از آن بدن با کله و چیز آن غیر که عارض میشود این در عمل زکوری کمتر جدا که در حرات
 خود جذب میکند غذای بسیار اما آن جذب نمیکند بسیار و اگر جذب کند تحلیل
 با کله حیوانی تحلیل میکند که پس از این جهت فضول کمتر میماند در حیل مذکوره و
 علاج این تنقیه معده است اول بقی بعد از آن با یارح و صبر و این دو افضل است
 بگیرد پوست بالایی از بلوط بچندم صیرش درم عاقره و حاشش درم پنج از خرهما
 سرد درم یکو بند هم را در و در طل آت پزند و در سحر دیگر در سه در طل تا که نصف بماند
 بخورد سه روز دای دیگر برای کس کل بخورد بگیرد پوست ط بالایی سه درم است
 منزه و بچم معتدتم آسون سه درم بلید کبابی و بلید و انله مکه بچندم خمش الحیدر کوفه
 در سر که انگوری کهنه جنبانیده دو سه مرتبه بریان کرده درم پزند همه را در آب
 کهنه کهنه است و قیه بود و همان مقدار آوصاف کند چون نصف بماند و بنوشند تا چند
 در شیر شرب خمش الحیدر دای دیگر شهور کل بدل می در خیره لو اکبا یا سوسیه شکر
 طبرزد مثل خنجور از و مقال و آب فاتر در ناشاد دای دیگر کمون گرمانی نانخو در مصطک
 با سوسیه مضع کند ناشاف و برد آن او بعد طعام بنیز و چند روز در او نماند و او را
 ایاچ فیهق اشش درم بلید بلید آمله و ننگ لفظی بندی مکه سه درم کوز کند درم
 و به پزند و غسل کف گرفته همچون سازد و بخورد سه درم با آبی که بخته با در و مصطک

ساده
 ۲

انگور سفید

انیسون و قدری از نعنع و در فرنی و بسیار بکار در آرد مایه منقطع شود شهور و غذا از نریج
یکونست نه و در نریج و ماء اللیم خشبو با توابل و ایار بریان و خشکار در آن کرده خوردند کباب
کنند از مرغ و در نریج که فلفل و نمک بر پاشند با و استخوان انهار اینها و زرد و فر و بر بند و نم
باز استخوان و ملح از روی گل خوردن باز دارد و جوهر مرغ فاصد پورک و غظام آن در حل ^{عظم}
دارد با قند و منقوع است مکی و خوردن مکی فایده تمام دارد و عذیر و خر نوب است می نیز میفاید
و از ادویه طباشیر و کیل در و واقعه و کبار و خیز نو او کوز کندم و مصلح بسیار میفاید
این علت در علاج عطاش از حرارت بود یا از بیست یا از هر دو که در موده جمع میشود
باعلت انها بر نریج و عسل است ان خشکی مری است و حلق و درمان علاج ان نریج بسیار است
چه ان تر کننده شوق بدن است خوردن آب سرد و ماء الشعیر و آب کب و خیار و قشای و لغا
بذر قطن و حب فجل و غیره کردن بدید با دام و غذا که خنک و فر و حبه کشکلی
جوهر مرغ و جدی و کافور و الکربا و درود و فصول السهمال کنند مطبوخ نرم و حاد ^{میشود}
بسیار که کس شوره عرق در موده و عسل است ان شوری مان و علاج ان تنقیح موده یعنی اول ^{بعد}
بایاج یا حب صبر و بجز آب که کم که او را در یک عطرش زیاد از آب سرد بکشد
زیاده میکنند چنین تشنگی را فخر دهم و غذا کند زبرد باج بشکر یا قند بر وزن ^{بمانند} با دام
از حرارت دل و ریه و عسل است ان کرب است که یافته میشود با عطرش تو ان نفوس
علاج ان اشتیاق ترا و بار دو تبرید صغیرا با بدن خمر که رنگ در پاشد با عسل و صندل و
کافور و گل سرخ و بوییدن بنفشه و نیلوفر و مانند ان و اگر با قند بود پس از آب نقاب ^{کافور} و ماء

باقه کافور و مسکه از حرارت هوا و در موسم طویل علیحده آن تر بد بدین در خلدین و زخمن آب ^{نخن}
کله بر سر از نمغان بلند از حرارت چکر میباش و علاج آن در بار اول کفنه شود از حرارت میساید
که بر بزاج کرده باد غلبه اندو عدد ^{مردان} تو اثر خروج بول است حالت که زن یکدیگر دو علیین ^{اب}
میخورد و تسکین شود علاج آن خوردن ماء الشعیر نخا و آب بلعاب نیز قطونا و غذا انگشت با کرم و دما
بادام و خوردن را آب ^{عنه} در نه که مسکه از گرفته باشند تر نشانی منع کردن از تعویب و استعمال
این اقراص بگیرد هاشمیره درم بندر شمس بندر بقدر الحفا از هر یک یک خردم کافور نصف درم گل بنجدرم
و کلنا در درم طین ارمنی بخردم کشنیزه خردم بنجدرم قرص سازند و آب میان تر نشانی کوبند
بارده را بنهند بر قطن او باغچه از کلاب که کاهتر کنند و بر قطن او گذارند یا مکه بر دارند
ضماد دقین سعیر دخل خردم در نگاه دارند پس ^{در هر} و چیز می که قطع میکند مثل
حبابه ها حامض خشک و اجاص و سماق صفت اقراص افاقیا نافع این مرض افاقیا
دو درم و در سه درم کلنا چهار درم صمغ عذری درم کثیره نصف درم بلعاب بندر قطونا ^ح
باقراص بنهند و آب ^س بخورند و حد کنند از جمیع اخذی چهاره و شراب جماع و مدار
بول جلا کوس بید این حکم کردار ^{بمثال} لوی اموات در رود کاری کوبید این علت
چون طول کند خشک شود بدن و بکشد مد بول حتی مورت کوبید این خطای عظیم ^{در}
علت از طبیبان جابل این است که چون بیند بول قید چیزهای گرم میدهند و این ^س
زود برون این سرافیون کوبید درم قومی را که خورند از الی که در واقع می خورد بود
بسیاری برایشان غایبند و هر چند آب میخورند سیر نشوند تا که مردند کوبید که درم ^س

کتاب

تسحق دات و آب سردی خوردن همیشه تا که مزه بفراد کوبد قلت در این چهاره
از قشر نخل و لفظول بسیار هر عقده کوبد خوردن که که با و عطاس باشد بدو چنان
که سکه از سرداشته باشد که او را تری بود که در اثر ایف او فراقه بود که اختلاف
بود او را که اختلاف بسیار داشته باشد لذا در وزیر کوبید علاج تشنگی مفطاد حمام
است از آلی که در ویج کنگلی و برگ خطمی خشک باشند غسل کردن بود از آن مغز ساق بر
و مالیدن این حب و این تسکین تشنگی مانند بزرگوار وقتا و غسل با الصلوات اصل
در ترنجبین کوفته بلعایت قطونا یا مغز جل جنبند در درم نگاه دارند و علاج
بهم بود هم استیلاد و حرارت فحیه است تا برودت فحیه بر معده یا ریادی در
نکمه با کیفیت تا موثرترین است اگر از استیلاد و حرارت بود پس معده میکند غذا
مایل میکند انرا بسوی موفون تا زودتر مثل عونسه که بگذارد از انرا بر ان عظم
قوی پس در میموزدن را اختلاف آن جشاء و دهانی تا خنبوی با درج که سینه
و عطش بسیار و حمی و و علاج آن ابتدا کند اول تعقیب معده بقوی با گرم و ماء التعیز
شکنجبین بعد آن لطیفه هیلد و ساهتره و افشنتین فیهرا که آن دو ایرت میکنند
کیسوات میکند مسامات او قوت را فدا که در ادویه است بجهت دفع و جعل و
میدهد و بسیار التفات کنند برقی که حادث شود است بسوی معده که میکنند
معده زیادتی حرارت از آنجا میباشند و کسب کسب زیاده میشود علت وقت که
تو بر آید از اختلاف بطن پس نظر کنند در آن که آنجا بر می آید بر می است یا نه که

سری است ز این میشود ماده و جانی در لیس میگردد پس نوع به آب آفتابین و میسفت که از قوت
سیدهد معده را بر دفع فضول قوت میدهد معده او را با خلط نجس شکری و بخورد از آن ^{تلقین}
شکری بفرج علی صفت این آب بفرج علی حاضر یکم خمر صاف را به جز شکری طبرزد ^{تلقین}
تا که بتوانم آید بتمام عمل و حقوق سازند از در صبح تا که قوت سیدهد معده را که آنها
داشتند با بخورد و قوت بزه یا بصفت این کشنده شکری بفرج علی سرخ کوفته در دم
طباشیر سه درم سماق سه درم خورد از این در دم آب را بنوشد یا شکری بفرج علی و بفرج
او را و خواب راحت و ترک کند خوابت و بخورد غذای که زود درضم با و جانی
معده بود از روی قبض و محو صفت چهل حرفه و ریاری سیدهد نفاخیه در ملام بارد و ^{قاص}
و مانند آن با جوهر نهد و اگر باشد با او خلط نجس خورد در دفع جمل و ارتفاع و جانی
و مانند آن و اگر باشد با او خنک نجس خورد شیر و ما و الشحیر و لعوقات طبعه مثل
خبازی و کدو و خیار و کرم جدی و نمک سفار و استعمال کند حمام و آن هر روز
قبل از غذای بعد از آن بنوشد شراب قوی و اگر باشد آنها بنوشد ^{علاج}
دق نماید این میگوید وقت که باشد جانی رخانی پس رسد او را که چه خورده
پس اگر خورده باشد بطنه برضه و طعام بدخس پس اگر باشد کوفه درضم از استیلا
برودت بر معده و علاج جانی حاضر بفرج علی و بفرج علی و بفرج علی
چنانچه بفرج علی استی که بسیار در این بمنزل چوب است که بفرج علی استی که
قادر نمی باشد بر حاله و شحیر و بلك بفرج علی نیز که بنوشد میگذارد و علاج ^{علاج}

نوشته

تا تخم است یعنی بود خوردن نترک آن می که بخت باشد و شبست و در روز یا بخت یا نخت
مخصل بعد از بخوردن با باریج و حبیب مصطکی و اگر عرب باشد قمری السجده پس خوردن در اقصا و در
بآب کمون و ناخواه جوشانده در میباید تا سرخ شود و آب آن کمون بود پس فلدانی و کمون
کندری و قنداقیون و جوارش غمزه جلی نفع عظیم دارد شراب افشاید بعد از قوت دیند و
باطریض صغیر یا مصطکی و خوردن خورد و سرخ الهضم مثل قلدیا و بطحیات مبرزه یکوش خنابرد
عصافیه و بنوشند شراب عتیق اندک مقدار و کم کند از جمله غذا که فایده میدهد الله خورد
خبت الحیدر یا شراب صفت آن بزرگترش و از یانه و شیون و کمون و ناخواه و انجان
و سفوف کاشم و کرم و یاد کز نبره و فلفل و دار فلفل و در این چنینی کند و سنبل و جوز بلوا و سعور
زنجبیل مکده شقال سبز زنجبیل الحیدریده شقال و شش رطل شراب تا که باقیمانده نصف خورد
بعد از آنکه صاف کرده باشد در دم و سه هفته بکار دارند و پیرینه کنند از ترشیدها و فواکه
تر صفت ضحاک که معده را قوت دهد بعد و سنبل و اذخر و افشین و قطبیه و کمون که
و مصطکی با میزند و شراب عتیق و آب سفرجل ضحاک کنند از و ترشید معده بر و خوش بادین
کرم کرده و لکه باشد در حلقه پس خوردن خوری و ابی که گرفته باشد از معدن حدید یا
جوشانده باشد در ظرف آهنی و این دوا الغض است از خوری بکینه در حلقه آهنی
کرده در دم ترا تیب است درم شکر و قاقه بکدرم حب الکلس درم مصطکی درم سعور
درم بکونند و با میزند و درم بارب سفرجل خورد و اگر باشد با و باریج و قمری
پس خوردن این جوارش حب الرمان بریان کرده سه درج البس با نژده درم سعور

و کمون که بانی در سر که خسیانده و شکر و تر آرد و بقل مصطک مکد نصف هم قرطاب
بگوید و همه را به پزند و سه درم با میوه و شراب و محض نخورد و جانی نکند و اگر بپزند آنست
که از شراب نیاید بپزند و از خوردن طعام کثیر غذا و شهوت آدم شود و اگر حل کند بر خوردن
کثیر غذا با قند او را خشیاں دوست دارد و خوردن چیزی مگر چیزی که از دست است
و حرقت هرگاه بخورد بچین چیزی های که افتد او را نفخ و عمد در معده و نیشیاں و تهوع
در هیچ چیز راحت نیاید مگر در جثا آنکه از آن یلگونه راحت در یابد و در بعضی اوقات
فاسد شود طعام در معده او و اگر فساد او در محوضت باشد پس آنکه تحقیق در معده او
جمع شده است بگویم بسیار پس بفرماید و به ترش کفایتش خالص میاید همانوقت رازی
گوید گاهی میباش محوضت در جثا و از حرارت و علاج میکنم آنرا به ترید لیکن تغصن ماید کرد
از خلد مات و باید که حکم نکند که بیشتر سیرق که معده او تر است که گاهی حار فتن شود
حال از حرارت چنانچه حار فتن شود کسی که صایم لوبو اگر باشد لوبو مضطرب بماند از غذا
در کمیته پس اگر باشد در معده او از آن غذا پس پاک کند بقی و در آن کند اطراف او را
تلیلا قلیل و طعم و راحت و ناخیز کند در غذا تا که سبک شود معده او پس کند و ریاضت
فرماید و حمام پس نخورد طعام خفیف معج الهضم مثل بریفه نیمه شربت رازی گوید از آن
اسه الهضم و مقوی ایند که بگزیند زرده چ بریفه و در شکوره کند و بریزند در سه درم
خلف و قدری از شراب و چند قطره از آن کام و نزد یک انس دارند تا که نیم بند شود
پنوشند و اگر باشد از کوفت و تریتب آن پس غلیج آن که سنده سدی است بدت این است

در طعم کومون

نخود گلین بعد از باغی و مصطغ صحت کندی کند رده درم فلفل و ناخته و سنبل و کما
و اسون و کونیز مکد و درم کلنا رده درم بکونیز و بیزیزند و عسل که گفته می شود
صفت جوارش سفیدی است از سفر جلی رده خدد در سر که انگوری بپزد و نیکو و از آن فرود دارد
و صفت کند و بگذارد تا که سیتلان شود کندار و آنچه از مرطوبت بود پس بگوید براند
نیکو و استند از عسل دور طل و بپزد از آن شرم و حرکت بهر استند استند استند
فلفل و در فلفل و زنجبیل یکدیگر خیر بود اهفت درم قاقاق و قر نفل و سنبل ^{لفظ و در}
و زعفران مکد و درم بکونیز و بیزیزند و وقتی که فرود آرد عسل را از آن شرم اند
تا که بیامیزند صفت آب فستقین استند قط و مصطغ و مکد و درم ققاج ^{فستقین}
زغفان یکدرم جو کونیزه در خرقه کنند و بکنند انرا در روغن عسل و چارمین بپزد
در آفتاب هفت روز پس فشارند و هفتدیگر گذارند هم چنین ^{تبدیه} و بر دارند صفت ^{سویخ}
از لذر و بر بپزد و در آب جگر استند فوچ نهری یا بس یک بجز سماق یک بجز و در فلفل ^{نصف}
جز نظام ربع جز و کوفته و بیخه و سوسان از شربت یکمقال ^{انبار} حقه جبرئیل و در جبر
دانه داخل و افزایم و تخم سرنه با سرکه تمه خورد و در او است خوردن انترجیت دارد
و درش گوگرد و عرق انرا بمرض انترجیت است ^{خند} که رده داودی میزید که در حمل
و بختوله کلاب و در توله در بیهفت بار سرد کند و یک نیم توله طلا و در بجز با سرد کنند
و هفتدانه ^{معه} بر بپزد با سرکه و از آن کلاب بپزد و نیم دانم نخورد همه امر ارض
نافع است و این از سرر مکتوم اطباء است اصل این نخود از فرنگ حکیم داود محبت حاصل



در تذکره درج کرده است از لذت و برتری ترجمه معلوم و اگر به تجربه در آمد ضایع است طریق
تدبیر مطلقه و نفعه و این در خاتم نوشته شد و نیزه جگه کبره میگوید و این مع حکم معلوم
دارد از ترکیب است و نام این از کثرت فراید معنی نموده ایم صفت کبره با اینست و کبره
معلول صنوبر مقول و نقل مگر جزو قشر است و مصلحی خود نهدی مگر نصف جزو شرفان در کبره
انجلیخت الحیدر بعد مگر ربع جزو و یکو بند در جای چرخ عمل گفته میشود و یا سینه بند
اصل مذکور عمل چارچند و آب نعناع نصف آن در آب تقاح و سمون است و آن است که
تا که نزدیک بالنعقاد آید پس بعد مگر و کحل خوب است که در چون بقوام آید فرد آورند و این
معمول کبره مثل ندارد شربت نادر و شقال و قورین تا بهرستال میماند در علاج تب و در این علت
از فضل در دیده موعده میباشد صفاوی لوی یا بلغمی که محتسب شود در آن تا منجز شود لوی آن
از مکان دیگر و فروغ در میان هر دو است که اگر در موعده با غشیاں و قی قهنت لوی و اگر انجلیخت
از موعده دیگر لوی است که در موعده کبره بعد قی است تا که منجز شود و فصل دیگر لوی موعده
پس اگر باشد موعده در موعده یا بلودان قی بر انگیزند و اگر فصل فصل بسیار دی
در قور موعده لوی حادث و بغیر ازین که غنکندان و اگر باشد قلیل است نیزه شود در موعده
حادث شود و در تب و غش و غیره و اگر تبی باشد سری پس علامت آن فروغ از مایه عطش
با و لوی علی ان حقه کند با لونه سیستان و حناب خطم و خشک و مایه النویه و بنفشه و زرد و کبود
و فایند یا شکر سرخ تا ماده لوی سفید شود و لوی حقه قوت موعده دهد و نوزاد آب اجک
و آب بان نمزندی تا ملین لظن نماید و دفع کند ماده را بطرف الفل و اطهای حرارت نماید

انجلیخت

اگر طبع ایند داشته باشد و در سبب کرده و در سبب فعل در بسیار کس و محاض و اثر و در سبب
نافع این صفت است در میان عارضه در دم مصطفا در دم در یک طرف است پزند تا به پخته اند
خودنی و یکدم سکن آن بیفزایند و بخورند و اگر ازین کسین تا یکسین پزند پخته است و قوی از
و بخورند و اگر داخل کنند در آن بسک به تریبو و لغز یا یک مضع کند اطراف گرم و بنوشند
که از وجد انشو و اگر باشد مضع قوی نفس کند تا قوت می شکند شو و غذای او سماویست
کشنیز تر خشک و تر نیست و با جهر سیر یا حاقه یا نفاخیه یا رانیه یا اتیر یا لینه
اگر احتیاج باشد بقوت می نمود پس اولی اللحم در اج و پزند و ضماد کنند معده را بضمادی
سخته باشند از آب سبب فعل و تفاح و کشری و در تازه و اطراف اولی آب سبب و ضد
سک و انگ و لادن و کافور و در آن می خورد و در و طباشیر و کلرغ اندازند و بخورد و
با آب تفاح یا بولین حنطه یا بولین جو یا آب تلخ یا بولین حبان کفک یا خمر که
باشند در تنور و مواد جگر سیریز تا از مکان دیگر پیش کنند بدن را از آن محقق
بعد آن ترا بپزایند بولین حنطه و دوائی جامع گل سرخ و تخم درم سماق و درم طباشیر و درم
کافور و بعد از شربت و درم بر بیان صفت سبب رمان نافع آب رمان عارضه بجز شکر
نصف پزند تا بگوام آید و در حالت طبع قدری از غنچه در و داخل کنند و صفا
نیز و اگر خواسته باشند شکر باندازند و اگر باشند تنگی و قوی از بلغم که از لزج است و غنچه
باشد نخل معده و قبل کرده باشد آنرا عکالت آن قوتش ملاحظه جبریکه بر می آید از
عکالت آن پاک کنند آنرا از قوی که با آب طبع نیست و مملد و در و خ کنند و اگر باشد قوی از لادن

لبن

ترا بکار دراری چیزیرا که از خانماید بعد آن ایاریه فیجور و حبیب و بنزد و حقنهای که نکلور شد
شتم حفظ اضافی نمایند و بوق و عطیثا بقوت معده کند و از میدان آفتاب بخرید
ریحانی در میان که خسته باشند با غسل و نعیق بازیش از آب میان حانض و نعیق و
و نعیق از غرقشوران از هر یک در یک کون چار درم به بیزند و صفا کنند و یکدرم
را مک کوفته در و داخل نمایند صبح و شب تناول کنند صفت شراب دیگر در میان حانض
سه درم مصطک و لوبان مکده سه درم نعیق و تمام قبضه قبضه بیزند و در وسط آب تاکه
نصف بماند صفا کنند و باندازند در آن خود رسک و یکدرم صغیر درم و پوسته خورده و آب
افشینی نفع بلین دارد که نیم تقا مده است و هم مقوی و همچنین در او مشک تلخ و جوز است
جل و غذا آنچه از آنرا در آن سازند دیگر بهره و کمون و نعیق و سداب و سنبل و قرنفل دار
جوز بو او و نولجان آنچه حاضر باشد و صفا کند معده بضماد یا خوشبو حاره چون مشک و
و سنبل و مصطک و زعفران و افشینی و دنی و قرنفل و جوز بو او و خیره بو او و مشک و
عقیق خاما که باشد که طاقبت ندارد باشد بر آنکس غذا از تپه به پس بدید کمون که مانا
و سماق آب میان که گرفته باشند از نعیق بخورد در آخر نشید و شیده که مطبوخ بود در حدید
اگر این که کرده در آن سرد کنند بهتر بود و کجاست صبر و یا حب صبر با آن بزند اما
که هر چه خوردنی کند همش پس نافع است کمزیره در طعام و بخورد غسل و تغیر یون غذا
بمرات و ترک حرکت بعد طعام و بخورد شراب میان نر و نعیق کنند این و مصطک و سنبل
و خود مکده چار درم بگوید و بریزد در سه درم حل و بکار در آن دوی دیگر نافع تخم کرفش

و در کون با زبان از آن

انسون مگدیا نژده درم فشنین یا غنصاره او در اکت ^{یخ} مگد پیر دم سرد و فلفل و چند سینه
در درم قرص سازند و شربت در درم دو ای دیگر سونیز و ناخواج و مصطکی کنند و کوفتی و
پوست پسته سبز مگد یکجه آمد در آت سبز تا که قوت او بگیرد و فضا کند و برابر آن غسل
بماند از نژده و پزند تا که آب بر روی پهن میزند در روادویه یکبار دارند و فضا کند معده را
بوی اطراف کرم و رامک حصرم و سماق و جلینا و حفص اگر حرارت بسیار بود کوفتی
و موم مانند آن داخل کنند با دوق کوفتی که طعام می کنند او را این قرص نیکو است ^{شفا کامل}
دیده اگر علامات برودت ظاهر بود آن اینست بذکر فشنین درم فشنین درم ^{فلفل} چهار درم سرد
چند بیدستر و افیون مگد و درم در چینی شش درم با بیدل دره درم ^{سلیخه} مصطکی چهار درم
شربت نیم مثقال کوهکان و دو کلندر ایک مثقال یا دو وقیه شراب قابضه که بهت روح معده
جمعه قیاب است و بوی این اقراض نخورد یا باج فیهقرا تا اتصال در نو نماید یک قبل از
اقراض یا باج نخورد جهانی نوش بسیار را ضعیف بوز این اقراض ها بنوش گویند نخورد
جمع اوجاع معده وقتی است مستقیم بوی باج فیهقرا که در همه حال النفع است که بسیار
آزموده ام و در امتحان آورده ام که بسیار کانی که طعام می مسکرده اند و نیز کمی ^{سبب}
تو بخیمان و در زخا ص یافته اند اسهال طبیعت اللی که اسهال میگردم و با احتیاط
بس اگر احتمال خوردن صبر نمید آسختن خورده میگردم در آت بند با یاد را ^{اصول}
گرفش در از یانه و بذر آن پرد و خصوص اگر حرارت میباشند و ریاح بس میگرد
و اگر احتمال خوردن صبر میباشند نفع صبر در آت بند یا آب اصول میگردم و کاهای ^{میختم}

ایا راج را با اطفال میخورند و میخورند و میخورند و میخورند
اقدام و در با خلیجین بر بار و یا کند و سماق و ککون و میگویند که اصحاب معده ضعیفه را
زود در افتد غشیان و بقلبش بعد خوردن پس بداید کرد بر رفع ان باینکه پس از
طعام اشیا را بر بقیه نخورد و بعد طعام اشیا را قایضه چون چنین بعمل آوردند طبیعت اطلاق
می نمود و باینکه غشیه غشیان نه قی و میفرمودیم مشع معتدل بر فو بعد طعام تا نزول
طعام بقوه معده و سبب شد اعالی ان مشع قایضه و مشع بقراط میگوید که غشیان میباید
از ملوخته بلغم و راری کوی معده که در کربت آمد و او را طعام کربت باشد و اما آنکه
مضطرب شود بسوی دفع ان بسوی ضعیفه پس بر عضوی که دفع کند انرا بسوی ان
عضو ضعیف بود و میگوید که بعضی مردم را عارض میشود که هر گاه که چیزی نخورند
قی کند و لام و این مانع ضعف غم معده است که قادر نمیشد و بر قبض طعام چنانچه قبض
میکنند اهل معده و گاهای میباید از رطوبت قلیل المقدار که محتسب میشود در معده و
و این رطوبت قلیل المقدار یا کثیر المقدار روی حادث میکند خشک و اگر نخورند
چیزی پس یافته میبان حرارت در سینه و عطش پس این از حرارت بود مانع است انرا
انار و سفر جل و نوا که قایضه و سماق و غیر النفع میکنند ان بذر و در و بند و نفع
اگر باشد با و برودت نفع میکند ایارج و خلدص میکند بر عت و میگوید دیدم شخصی را
که هر گاه چیزی میخورد در معده میشد او را بعد درخت تا کمتری تا که قی میکرد چیزی
بمثل کلی که میچوشد از خنک ساکن می شود و ج او بهمان حال است سال گذشت و انتم که این

ادوات فو

برودت فم معده است علاج او نرو شراب صفت است و همچنین معده از ضحاک و از غذا که
دور باشد از شراب شدن چون مبطنه مثل باید که در مقدار کمتر بود و وجه اما طریقه
کردن باید که قی بعد از استلا بی بود و به بند دهر و چشم از درد و فاده و عصابه و مخمر و جوارق کردن
که که کردن او در از وجود چغره بر آمده و سینا و تنگت بر بند از کوشش باید که قی بسیار استعمال
نکند زیرا که اگر افراط کند لا طری بدن آرد و ضرر میکند زیرا او صدد را و گردن و
کشق شود از زورکی و پیدا میشود نفث اللدم و باید که استعمال کند بعد از ریه ضعیف حرکت
خصوصاً در رطوبین تا تریق با خلد طاماید و ادویه منقیه را قبل طعام و طعام او
ملطف بود مثل سماک مالج با تر و قضا و شبت و لوبیا که اینها بر قوی بلغم منماید
حتی بر آید لیونب و محرومین بعد خروج از حمام و تریب بدن استعمال کنند و بعد ملاه
از طعام و شراب آنچه مدد میکند برقی کردن در به است گرم کرده با گرم اینجور خوردن
لیونب لیموخته با شکر حسب مزاج و گرم کردن دستها و پاها را اما ادویه که قی
آرد نیکوست طویان یا بدر منجیل است و جبر جبر و شبت بالسویه بگوید و خوردن و بنجدم
باشکنین علاج مزاج با فایز قرمقی بذر سرخسوده در هم صمغ سداسی لدم نیکان دو
درم کندش درم باب سبوق قرص سازند شربت درم آبی که بختند شربت لدم
و لوبیا که خسته باشند شهد و دوامی دیگر شکم را از اخلاط غلیظه و لزج پاک کند و شاد
درم بگوید و نیز در باب گرم خورد اما غذا که قی آرد در رطوبین است مالج
بانان و آن بخورد تا که عطش سخت نشود پس بنوشند آبی که بختند در رطوبین آرد لوبیا

س

و خردان رست بریزند و روغ کوبیا میزند در روغ کبچین اما ادویه کمی آزند از آن محو و ریاز
این خیار است که کوفته آن یک بیکرند و با کبچین مریخ کرده یا با شکمخ سنج یا بذر سرمنق طعم
کوفته در کبچین اینجسته با آب سمرق که کوفته کرده باشند یا با ابلی که تخم سمرق در او چخته باشند
هدایت که پوست خربوزه که خشک کرده باشند از آن خذیه سمک تازه که چخته باشند بفرید تا از
سمرق و در یک کوب که کرده با آب مخلوط نموده بر معده برسانند و هم چنین است که بذر خیار سوج
که در دم با آب کبچین مخلوط نموده خورند و آنچه بدو تدریس کرده اند و آن را نماید بعد از مضمضه
از سر که آب مریخ و غسل وجه بگلاب قدری کبچین و گلنگین شکری خوراندن و طعام
خورد بعد از آنکه عتبه بگذرد و همیشه لطیف بخورد مثل جویز و ماژندان
و برانند و زیر کنند سابقا و انهارا اما هر طوط مضمضه کند از شراب بویزند و
از آن بخران و از زنیات قدری خورند مثل بیدریا و زنجبیل مریخ و دوا المکات
سرمای و اگر صداع عارض شود استنشاق نماید از آب بونه و اطراف او را در آب بونه
بنهند و چند مرتبه تا خیر در غذا نمایند بعد از خیر الطوف بخورند مثل تیسبو و دراج و باله
ان شراب الطوب قلیل خورند باید که قی از فضول حاره استعمال نمایند که اخلاط رقیق
باشد و منحل لیک در اوقات شتاب رقیق نباید کرد و جالی نوس کوییدی نفع میکند انفجار
دم را که از عروق راس باشد و از موقد از کلهی و رحم و مثانه خشک میکند سر او چلده
بصر او فوهمی می آورد و سده میکند یک در احشای بود که در معده او بطن بسیار
صفت نفخی که در بلع از باز دارد و وقت معده در پوست تنج و قهقشک و درون کل

باید

مکه یک جزو مصطلح و سنبل و کندر و شکر مکه پنج جزو و عود و صفت جزا دارند با نژده جزو نقل و قاقده
 صفار جزو بویا و عود و نعناع مکه چار جزو قند سفید و چند مجوس و عقیق از نذر شر بت معتد رم
 تاده درم لادرو و ریسر گوید این نفوس در دفع قوی بحیث است و ورق گل غنچه انار انار دارام
 مصطلکی مرمر جان انانیم در ام خذل زرد در درام نفوس سازند شر بت در درم دیگر بگیرند
 انار شش شش از آن بوی بند و انس با قند یکسره یا بر آتش بنهند و یک یک درام خذل زرد و ورق
 گل در خرقه بسته در آن اندازند تا که بقوام آید این نیکش است و نیز گوید و در سه قطره
 روغن بلیس با تخم نه نیم شب خوردن عاجل النفع است در دفع جل خام خوردن و کما
 در بینی مالیدن نیز نافع است فماد نافع خمیر آرد و مرزنجوش ساییده و پوست نارنج
 کوفته پیچیده با فوج فماد کند و افنج در سر که گرم تر کرده بر معده داشته بانان در
 سر که تر کرده مصطلکی ساییده بر آن پاشیده بر معده بندند و خرقه در سر که و کلاب تر کرده
 بر کردن پیچیدن و بر دست آرد است در آتش منع قی نماید و بعد از بند شدن
 آن از استعمال جوارشان و مویات معده بکار دارند و این فماد نفوس معده است از گوش
 فوج حاض مکه در سر که خفته فماد نمایند و سفر جل کوفته بر سر که خفته و خردل و فلفل
 بر آن فرود فماد کنند و از اجبار و چیز تا که در روغن بریان کنند اجتناب نمایند
 فلفل گرد و در خام خوردن اما در آرد و آب است نافع است و از اوقات نقیاب
 بر سر که کند مجرب است انار دانه و فوج مکه در درم مصطلک نیم درم با آب سائده خورند
 قرار باز دارد و مغز تخم نیلو فر خوردن منع قی نماید فماد در آبی بحسانه کرده در آرد

۱۱
 ۱۲

سر کرده باشد چوب بخت بان و چوب بخت سنبل را الش دهن چون خورند و خسته شود آب نمو کنند
 و صاف نموده بخوراند تا حاصل در بای مانع قی است بولت با جمل مندر نیز با آب سائیده نافع است
 قی اطفال را دانه قاققلم ترنج و نمک خشک خسته و کوبیده بر آب صلا می نموده باشد دهن در آب
 دیگری را می که آب طعام در معده نماید حاق یکدم زیره در درم کوفته بیخه نیم تو را آب در
 بخورند نافع است دیگر آنچه دفع اکثر النوع قی است قاققلم خورد و بعد و مغز خسته کن و مغز نیمه
 و قفل دراز و صندل سفید و کبیل و قرفل و بسیاری و متساوی کوفته بیخه خوب سازند
 شربت از سبزه ماشه در علاج حوضه ان حرکتی است از مواد کاسه صغیر منضمه
 بر می آید بقی و اسهال از بدن بشدت کفوف و این بوی بضم و فاسد غذا در معده
 در می شود از درضم معده پس آنچه از آن که نهاری بود طالع است می شود و آنچه از بی بود
 طالع افضل و اکثر وقوعه ان بعد اکل فرا که تر است بعد طعام خرد صابون و عارضه
 که با او میسازد که است خوش خلق خفقان و وجع در بطن و نهنه در رمی و خروج اخلاط
 و عامینه و لاغری بدن و مغز بیض و جفا و ان و امتداد الف و تغییر جلد و سینه
 بوجود دموتی و سردی اطراق بارز و شش سائید و بدین آنچه عارض می شود در کس
 دوائی سهل قوی خورده باشد اسهال با فراط شود این را فیون گوید دیدم خورد
 سال را که عیده عارض شد مدتی کشید و نبض او خف شد و جرم سرد شد روزی
 بعد ان اشتفاسن قیست قلیل قلیل و نبض قوی شده بود با او دلول و نبض او
 ضعیف شد و مراق چنین نمود که گویا بخورده است بوی قوی و بدترین عارض

رطوبت
 رطوبت

بل انی لایزاله

درین مرض عطش است زیرا که ممکن نیست که خورنده شود اورا شربتها که نسکین عطر نماید چه
میکنند انرا و بدینرا از دست نخوردت که نخواهد کم میشود علت اکثره جیانرا در غنوف عارض
نموده در آنچه در خریف عارض شود و بدتر است لیکن در شتابانرا غنوف علیحده ^{طیب} است
جذب نکند از دیدن احوال بید و بکوشد در شفقتی معده او و خور ایندن آب گرم و چون ^{چنین}
کرده شود بیاکت شود معده و ساکنین غشیان همچو حال کسی که خربون خمرده باشد وقتی نیگوید
اورا پس وقتی که آب گرم خور باید که بیامیزد درونمایه بوق پس کند ساکنین غشیان او
وقتی او چه معده می شود معده قوی و شسته میشود معده او و خور اند او را آب شربت ساده
اغنی جلدش و خمر و غیره که تحلیل می برد و قوی طبع است که در معده است و در آنکند اطراف او را
و به بند بازوی او را و او را نهی او را و بریزد آب دیر ساقهای او و قد و عالجی و در نهی او
در آب ضماد کند شکم او را بفرج و تفاح و کرم و حبه و سیمان و جل و پودر سیمان
و مویق شعیر و ضد و کل و کافور و رسک و طلا کند فم معده را با آب تفاح و بفرج و طلا
و مورد تر و ضد و کافور و زعفران و لادن و تجر و غیره نماید از آریان حاضر و آب شربت
جل و کله و غیره و تفاح جبلی قلیل قلیل و قتی که زیاد شود عطش و خور آب سرد کرده
چنانچه باشد تفاح کرم یا گل سرخ تازه یا با شیر پس اگر این آب را هم قوی کند پس از
در و کله مسوق یا خمیری مخفی در تنور یا بوی سحر همان اندک اندک و اگر باندازد
این هم بقی پس عاده کند بار دیگر همان را و اگر کسی نشود پس خور آریا را منجوس و در حیدر
در خور آنند که نفع بلین دارد و آنی که خور در نهی است برودت نبود بلکه متورنط بود

این سرافیون گوید درین علت بسیار از آن که نفع یافتند از آب گرم که تیکه معده ایشان
 ملته بود که گرم اماک نیکه معده ایشان ملته پس خورد آب گرم و خورد آرقوی و بعضی
 بار بفرج بل یاریان که شکسته باشد در وضو و یفرمایند که تخیل کند اندک اندک بر معده
 او بجهت نهم خیسر طویلی بین کتفیل و او کند بمقدیل مکار او باینکه تیار در سرد کند
 و باندازد در آن گل خلد کلسه بنفشه و مواد و شیو فر و در پیش کشند خنجر افضل از
 همه فرش بلغار است و فرش معلقه و از اجزای صحنه کهوره و شنیدن او از زای خوش سرد
 و پسندیده و اگر نیافتند پس بدید او را قرص مشک در خفقان بزرگوار است و در
 غذای او ماء اللیم است که در حلال مجد از نرو افتاده باشد و آب مان آب سفید
 بکافند چو بیا من نه کباب که در حضور او و کند رابخا و در فرود بر و بدید او را
 طس خراسان و نیشابوری که بکافور پرورده باشد و تخیل کند تا که کین فتنه و چون
 قی سکن شود خواهد فرمایند شمران بخورند و این قرص بدید کند در درم طبع اسازده
 کبابه و قاقه مکدی گرم و نیم کافور و مکدی مکدی بیکدی انقراض سازند و بایست
 بدیدند که کین فتنه چون گرم بدید و لگه آسمان شده حقه کند از ک شده بریان
 آیمخته بود در و ابی نخته باشد در و خشی و لگه عارض شود در ساق و بدین اول نفع
 بر آنها خرقه تر کرده از دهر جاری بدیدند و اگر قابضه مثل لغان و غیر او در سرد
 گشتری و فصل وقت که سکن شود آسمان پس اعاده کند در دویم و سیم و چهارم
 سقوی بود و العاس نماید اندک اندک بفرمایند او را که اعاده کند بسوی عارض شود

در بیماری
 در بیماری

زود بلکه هر چند خوردن در سبک و مثل موصوفه از طبع زرد که دانک اشغنی کباب که آب سماق
داده باشند و بیض که نخسته باشد در سر که پاشیده باشند بر و نازدانه باورن سماق باجهاد
جگر بریان کرده شحم بز خاصه هم کرده ای او تا بر تن قره گوید مالایق نیز که باید ازند
در غذای اصحابی باشد زعفران را که آن غشیاں وقتی می آرد و میگوید این شراب
نیکوست انهار اکثری یا بس تفاح معدوم و حر الکس و ایتربار ریس مالمسویه آب برمان
موصوفه چا چند مجموعت خسیا نند که تری و حر الکس و تفاح و اینر بار ریس در آب کشتا روز
بسی برزند تا که سیوم حصه باقی ماند بعد آن صفا کنند و بریزند بار دیگر تا که بقوام آید برزند
و بخوراند و میگوید اگر آنچه که کند حاضر باشد پس بخوراند میباید که قلیل قلیل با آبی که
بخته باشند در ششون و کمون که مانی و مصطلکی و خوردنی و سبیل و صمغ کند اطراف آنرا بند
حار که نخسته باشند در مصلح و بونق و میالد معدوم و در او مفاصل و در البطیور حار که مثل
زعفران و آب تفاح مطبوخ شراب سوسن و مشک و خوردنی مسجون و خندانیره باج بر وزن
بادام و تو ابل یا بکبیر و قطعه از لحیم صید منبلی بو یا خرگوش یا بر کوی بریان کند که
مزوج کند آتش باشد از آن تو ابل صفت است سوسن لیستاند کحل سوسن آرد مزوج
الدقاع و صمغ کنند از صفت که موجود بود در داخل و چهار صد کله و پهن کند بخرقه
یا کبیره و یک شاز و زرد سایه بموضع یا کبیره و لیستاند صبح آن روز قسط و قنقل و
قصه زبیره مکره و او قیوم اندرانی و سیلنی مکره سه او قیوم حماما و سبیل و مصطلک
یک او قیوم و لیسان چار او قیوم که کونایند و در ظرف آب کبیره کشد و بالای آن گل

سوسن ایمن کنند و بالی کل ادویه ایمن کنند تا تمام شود و بریزند و بالی آن را
شش رطل و پستاند زعفران نصف او قوی و مشک دو دانق و حل کنند این در ادوی قوری از
شتر اویز نیرند بر آن ادویه و میوه سیاه چار او قوی و روغن بنفشه یک او قوی بر آن افشانند و بگذارند
ظرف را یکساعت سر لوطس کرده پس بنهند بر سر آن قرطاس بالی آن خرقه کشان و لعل
کنند شش ماه در سایه نگاهدارند بعد آن استعمال کنند بقراط گوید که حمام نافع است بدان که نیک
بطن آنها ملین بود چه حمام جبرئیل کند ماده را بسوی سطح جلد و منقطع میشود و قیام لازم است
الکویضه قوی افتد چنانکه هیچ تدبیر اصلاح نپذیرد و طحالش اینست سیخ آهن اسرغ کند
پاشند بر ریش ایلی کنند و در وسط پاشنها دانه کنند بر ابراستخوان زور قوی چنانکه یک
سیخ بر دو پاشند دانه نشود پس نکساید در آن سپر کرده از چیز یکم مثل دره بود
ضربت و زرد در حال بافاقت نماید اکثر تجربه رسیده که یکم از برضه غفلت
بحال آندند و اکثر برضه ضعیف بود کف یا را با نش گرم کردن چنانچه محسوس او شود کفایت
از خشک کم نماید در آن در وقت پیچیده بسیار نافع است و نیز اکثر در تجربه کرده که گوان بوزن یک
تا دو ماشه بر ایند نافع عظیم دارد و چنانکه خوردن کبیروی خام یا پنجه نیز مجرب است
مره بعد از آن ایستاد بپوشد درخت پان و نیز خشک و قمر نفل و فلفل گرد و دار فلفل
و زنجبیل بادیان مکدی یکدم در یکین آب بپزند تا که به ششم حصه ماند و نم نم بپزند
مجرب بود بعد از آن که کبابان بخورد و به شش در حال قوی و سهال ایاز دارد و
بخشد در علاج مضعف سبب مضعف طوبات است که حرارت از روی قوت قوت با بد

تجربه

تجربه

البی...

از پس متولد شود از آن ریح و قراچه چنانچه در باب نفع بطین سخن داده آمد و ملک ان
 عدد و استخوان بسوی هوای بار و سکون معوض از آب علیج ان کمونی و شراب کجا با آب
 مزوج خصوصاً با آبی که در نوشته باشند از اینج و تکمیل کجا و کل از آن خوردن ^{العسل} _{با}
 حباب شاد حق و دشمن و وج و قدمانا و کفش در از این و جلیبسان و خوردن ^{الغبار} _{الغبار}
 و زرا و زدن و قنطاریون قرا و ابا جمع و نفع میکند در ارضیغ ^{الغبار} _{الغبار} و فرود آمدن و ^{آب} _{آب}
 و آنچه از نقل او باقی ماند بر سره خماد کنند و همچنین شراب مسخ مزوج با آب کبکول با ^{قرص} _{قرص}
 در که نافع حرارت معده صفت این بود ^{السوس} _{السوس} درم سنبل درم نخاقت درم بندر
 کثوت نصف درم طباشیر نصف درم لک درم یونز مکده چار دانق انیسون بار درم درم کیم خیار
 و ضریره و بقله الحما و بقله همانیه و صمغ عربی و کتیرا و ن شسته مکده درم زعفران
 ربع درم غذا گوشت چوبه سینه پخته عنبر زیره باج خشبو کرده از کمون بسیار ^{طیبه} _{طیبه}
 یا دراج و باز و های طیور و نخورد با درم تلخ و نفع و سداب و تلیس تازه بار و ^{عسل} _{عسل}
 یا روشن زرد و ستمه نمکین و حب صنوبر و میساید معوض از صفا که در نوشته میشود در اموا
 احتمال نمکند اموا دقاق که بالادشیره بسنج و جع میشود یا ماده لذایع ^{طعام} _{طعام} و جوار
 حرفی که م که خورده شود و است از خطا میکند طبیعت جاهل درین موضع میدهد ^{حب} _{حب}
 مسهل یا جوارشات پس عادت میشود یا هیچ اموا یا عرشه غلامت ان شدت و جع است
 و با جوش و عطش و حرارت و اینها قی جوف علیج ان تسکین و جع بخورد از این ^{سنگ} _{سنگ} یا آتس
 و استقران ان ماده بجزیر یک از خراج صفا انانید نمثل سقمونیا ن یکدانق در جلاب ^{حل} _{حل}

بریند یا برنج در خمیر خیسانیده در آب غلیظ یا یکدان سقونیا با آب اجاص نافع است
 خوردن بند قطونا در درم آب در روغن گل بهترین است آب خیار معصوم بارون گل آب انار میخوش
 سه او قیده بارون گل و شراب انگوری که شکر آن رب مزوج بود و پخته نهند از آب در غلظت زوره
 و سماق و اجاص و صدف بریده مطین بخلی و از نقولات طرخش و کشنده خوش خواهد که رمان میخوش
 و نافع میخوش و آب خیار و از میوه خشک بادام شیر برشته با نبات کالیبی و اجاص منقوع در جلاب و صاف
 موصوف از کیموس غام غلیظ که عاقله میشود هر از این قسم آن پس جمع میشود در بعضی امعاء و فاق این صاف
 و وجع و علامت آن وجع ثقل است در یک موضع که از این نوع خود و انتقال نمیناید و علاج آن
 درم روغن بلیس و یک درم نان خوانه و سینه و نبوشند با گیم و بخورد در تریاق فاروق یا سنجینیا
 و اسهال طبیعت نماید از اریح فیه که یا حل میخند با آب انیسون و نان خوانه و قرمانا و خورد
 فلدانی و اجتناب نماید از گوشت البته و اقتصار نماید بر آب سفید باج بقناری که خشک کرده باشند
 از توایل کشیره یا آب نخ که او را از کون و در چنین و غولجان نفع و سردار و مفع و شراب صوف
 قوی که مایل بحار است و در میان و نار حیل فایند و بسته بقراط گویری که در شکم او در زنده
 و اطراف او سرد شود پس این بد باشد و عادت میشود و معض که از ریاح که در معده و افره جوی کرده اند
 بسوی حامه اخف تهیگاه و بسبب برودت اطعمه است فی نفسها حسی که قوت نیاید طبیعت
 بر تحلیل آن و نیاید بخار راه بسوی مایه که بخشد دفع کند و بسوی اسفل که بی رسد و نتواند
 شود در امعاء و صورت قوی نمیشود در شکم تا خاصترین این ایالات قوی گویند عادت آن تمدد
 و ثقل است بوجه تناول طعام و کشنده و جشا و بطلان اشتها و طعام و میسر صداع و

نام او در علمه ان

تا موصی سه علیج ان این سوفید بنوعی جان دار چینی سونیز مک نصف درم قمر نفل قاقلا
 سفید فاس مکدر کم ریاده درم تراوند طویل نصف درم شکر طبرزدیج اتمار بکوبند و
 سوفیازند و درم نخورند و با این سوفی نخورند ششون تخم کرفش و ناخواه و شونیز و مصفا
 و تقیری و کمون مکدر و درم جذبیه تراخیدان سداب مکدر درم شکر بلبلیقان باک بپوشند
 نوم را در زیرت بخورند و از فواکه و لؤلؤ هر صیغ نفع آرد پیرهنه نماید از مثل باقله و کورد
 عدس و غیره آن و نخورد از صیف قوی به پزند مای العسل را تا که بقوام جلابد و بیامیزند
 در در وقت بخنجر هر رطل و درم فلفل حنون که در صره کرده در و اندازند و در وقت بخنجر
 با مای البز و بکار داشتن نافع است صفت این بستاند ناخواه و کمون و کاشم و کرم و یا
 و سعتر و شونیز مکدری در سه رطل آب پزند تا آنکه مکدر طل این باشد صفت نماید و بستاند
 زرد و او قیده سه در روز بخنجر و بیامیزند و نخورد همچون در صیف نفع بلبلیق
 دارد صفت آن و رقی سداب خنجر که درم نان خواه و کمون و شونیز و کاشم و کرم و یا
 و سعتر و قطر اسپون کوزم و در فلفل و در فلفل و فودج و وچ و زوف و الفار و خنجر
 بیدسته مکدر و درم سکنجین چهار درم جاوشنیر سه درم کوفته و بیخه لعین همچون از ندرت بقدر
 زنیق با یکو قیده شکر آب صنف حقه نافع و سخن است که در و سداب خنجر با نخل
 بستاند ازین روش درم و بیامیزند درین خنجر بیدسته و جاوشنیر و سکنجین مکدر درم
 و اگر امر صعب باشد پنج درم بذر البز در روش کوزم پزند و حقه نماید یا بریزند در و
 رائق انیسون و پنج درم میوه ساید این حقه سازند زیرت غسل اگر کم کنند و یکدرم

و نیم مرتب در دو حلقه و حقیقت از نیا بر فوه حرف مطبخ و بزرگ کم نموه حقیقت از
 و نراد است علیل را که در روز یا سه روز که سنگی گذرید اگر این صفت بعد خوردن طعام
 بر این گفته شود اگر چه کهنه باشد یا اگر که سنگی بودن ممکن است از نیا و از نیا و از نیا
 کرده باشد و از نیا و از نیا و از نیا و از نیا و از نیا و از نیا و از نیا و از نیا و از نیا
 سرد خرد کند و شیاو سازد از این شیاو کوه و ورق سداست با هر یک کف نموده خوردیم و
 عطش از هر یک دو گرم بوزن دو درم عمل این حقیقت شیاو سازند و بر از نیا و از نیا و از نیا
 از شان اوست بر آنکه نمودن ریاح و ملائم تکمیل کند از جا و درین وقت شاد او را
 در آب زین و بنهذ مجام بنا در موضع درود و در نیا و از نیا و از نیا و از نیا و از نیا و از نیا
 در خون سداست نمایند و از سایر ادیان کرم که عمل کرده باشند بخدمت جذبیده و
 مثل ان افیون و لایق که بیابند و بینند و بیشتر از کثرت آب خوردن وقتی که وجع
 شدید بود خوردن فلو نیا و غذا و او سفید ریاح با توایل و قلا یا با انجیران و لکام
 و سیر در طعام این نفع دارد و اگر در لطن غلظت و درم ظاهر باشد پس فصد کنند بعد از آن
 کند از خیار شنبه منقح در آن بقول اگر همی باشد این خوردن خیار شنبه با کاسه شنبه
 و شراب نفع و غذا کند که غناخ بر و بادام شیرین و حقیقت لیسته کفار دارد یا خوردن این
 مطبوخ اجاق بر عسل انجیر زرده عدد زیت منقح پنجم و بی برزند و بیالینند و
 خیار شیر و بر نیند و بادام خوردن یا خوردن مطبوخ که در بارب عال ذکر کرده شد و اگر
 طبیعت بسیار شدید است پس شنبه نیز در بان بفعال دو درم و غذا بر او سفید باجات

انجیر

در غنچه و شکر بار و شکر بادام یا باروشن خلد اجتناب نماید از عارضه قابض و غلیظ و خا
بطریق اولی که موضعی در سفل سره بود اس است نرم و اگر در امعاء دقاق بصورت بود
و شدید جالینوس گوید هم بعضی واقع میشود بر لینه امعاء که شبیه بلاد استقرانه بودی گویند
نیز که نیکو کند در اگر آن موثر است و قوی و در حیطه و مجاری نماید بر میگردد اند و جمع را بوی
معهه حتی که بر آید از زمان و وجه چنین و اگر صعود کند بوی سرید از غلظت بصیر و اگر
بریزد بوی مفاسل پس از آن در شیخ صفت که اگر بخورد از و بخت شکم نرم کند پس
نماید و برضم طعام کند مصطک و در تخمیل و قرقفل و نارمشک و فلفل و دانه فلفل مکرده در دم و
عصاره تربیز در دم حینند بقدر نخود و نخورد از و بکوبد و حساب الگفته موضعی در
امعاء و سبب این باغی مخفف است که عدد می آرد از اعضا و علامت آن انتفاخ و خدر
لی ثقل و سکون و حج از خارج شدن ریح علیحده آن تحلیل آن ریح است یا بر درگاه
ریح مثل که فشر اینسون در از باز و ناخواه بار فصول جاری را ریحی که در غنچه بود
امعاء است این ثقل است یا شدت لینه امعاء و علاج آن خوردن برور لینه
است چون بندر قطن و بندر آن محل و سایر فرم و مانند آن یا سوی نیز باغی حاد است
میشود امعاء و علامت آن عدم ثقل و خروج سرد است و علاج آن تبدیل نیز باغی با
میشوند با باغی نیز قطن و آن در گلاب شبیه با و روشن گل مانند آن یا از خلط بود
فال است و علامت آن لینه مع ثقل زاید و خروج بلغم در برابر علاج آن تقویه امعاء
به حقیقت در و تربیز باغی بود و تعدیل او کرده باشند بنفشه و پیستان یا غلظت غلیظ

بود که هیچ سپید را معا و دفع نمیشود ^{علا} سنگ ثقل است و لزوم در در بعضی واحد ^{مخرج}
 اخلاط یا ثقل در برابر ^{علاج} ان استغراق از خلط است از فوق بقی و از اقل محقق و شیان
 بعد از خوردن جوارشات حاره با زیل محقق است در معا و علاج ان و خلاصان ^{علا}
 علاج قویج تعین است این حنیف است میباید مصطلکی و تجلیل و قر نفل و در حینی از فضل
 و نازک مگر جزو قهونیا مثل جمیع و شکر طیز در مثل قهونیا حساب از نذ بقدر خوردن یکجا
 دو نخوردند که یکدیگر است یا دومی آرد و بعضی این میشود در سهان خلفه حادث میشود
 و انلا اسباب و ان میباید از امتداد بدن از خلط سوزی معده پس دفع میکنند انلا
 از صفلا بود که منضبه یا بلعده خلاصان عظمی است و صج و لنگ در لطن و اخلاط ^{رقیق}
 صدی علاج ان خوردن رب حصرم است یا رب سبیس یا طباشیر و در مکر در صی و اقراص
 طباشیر مکر و غذا کند عذیر زرد که ان زهر است یا جوهر مرغ کوفته و سرد کرده در آب
 حصرم و بخورد سماق یا کلاب و غذا هم سماق یا جو یا جاورسن یا زهر است اگر از استلا
 حرارت جوهر بزنج معده ^{علا} سنگ ان عظمی شدید است و هر صج و لنگ در معده و اخلاط ^{رقیق}
 و غش و کرب علاج ان خوردن آب سولق شعیر است یا صمغ عربی یا طباشیر یا آب تفاح ^{اقراص}
 طباشیر یا تفاح و اقراص طباشیر مکر صفت ان گل سرخ طباشیر مکره در دم هم حاض
 بخورد سماق بخورد مکنار و صمغ مکره در دم قرص سازد شربت در دم یا یکو قیاس فعل
 اما آب سولق شعیر در آن بجز شانه تا که آب غلیظ شود صفا کنند چهل درم از این درم
 طباشیر بخورد و لنگ ان صمغ عربی را داخل کنند و اگر منقطع نشود و بتادی از حلیل بغم و کرب

تذکره

این خورد در این مصفی یا بختی محمدی یکی مگر طل و نصف با انگ سحوق مثل گل بوزن بخورم
 یا خبز خشک و نیوتین از آن تنوخ خشک کرده است و اگر قویتر ازین حاجت افتد در و طایر صبح
 عسل و طین از منی در دو کهر با و جلنا رضه نماید و بخورم ازین ادویه در نصف رطل خنجر ^{مخفف}
 بخوراند و یا بستاند بویق حنط و سولق حالب مان مکر و قیه و نصف آن تخم خنجر ^{نصف}
 بسایند و مظاره این بستاند و بخورند در و ثلث رطل ازین با یکدرم صمغ صحرایی ^{معلم}
 بدهند و غذا آب رانه و زرد سیاه که کوفته بر آن سرکه بشنند با حبصم یا آب رانه
 ترش و صفیایند صطع یا بنماید اعنی یا بخورش یا عدس زرد یا جو صحرایی بر میان کرده
 و سرد نموده با ترنج کوفته با پدیه کرده بز با جا و رس منقشره مدقوق با صاف تنها
 یا بملح بلوط مدوز نخل یا ^{نخل} بادام و با جو نبر و بر صند سلق نخل که نخورند با ورق
 سماق یا حب ربان و نمک و نمک رانی یا شیر شسته و بیامینند در غذا و از سفل
 و تفاح در عسور و نصف ضما در وقت که التها باشد شدید افشترین رو می او قیه در
 شراب غفص کشکب چسبنا بنده بعد ان بیامینند با او بوقی صبح آب اطرا و معرور و
 لادن را مکس کرده در و خر قه ترنمه و خار جو بادرسایند که گرم شو فها و نماند
 و از گوشت و گوشت پر پدیه کند لاد و لوم لحم بقرة انرا اگر در شور یا داخل کرده با انگ
 نافع است و بعد ان نبوشند آب بسیار سرد و اگر صاحب سها مال طفل بوجو ^{فصل} کند ^{فصل}
 غلغ نماید چنانچه گفته شد و بعد طفل را دو دانق طباشیر و یکدانق شک ^{سرد} ^{درین}
 بسیار نافع است و اگر اسهال از سردت بوجو که حال ^{بدر} بر معده ^{علا} است ^{نشد}

۶
 له جهت وقت التهاب غلظت و جفا حاض غلغله ان بید قدری از اقا قیاسی و سحر قیاس
 شراب نافع است و اللبید این دو اناخواه کند جلنا را السویب باز سبب آنه کوفته
 بیامینند بقدر چیز صبح و شام بخورد با این دو انا نه زبیت مثل کحل کوفته یکم طلح اللیس
 مسوق مثل کحل نصف طلح خرنوبی و جلنا و کندر و کزماز و اناخواه مکرده در عمل
 قنبت بیامینند و بخورند و شکم را این فهاذ نمایند شونیز و کمون عخص مال السویب بالشراب
 مخروج نموده با خرقه چسبانند و بر شکم فهاذ کنند بعد آنکه تمویج بدیهه کرده باشد و با این فهاذ
 نیز فهاذ کردن نافع است صفت اما کمون کرمانی در سر که خسیانده یک روز یک کوفت عخص
 و پوست کندر بهم آمیخته طلا کند و خرقه چسبانده و بخار عمو داده و اگر با او منوض
 قراقه و ریاح ^{فکک} جلنا را بدان کمون کرمانی و کرویای و کز نیره و بیلو طدر سر که خسیانده
 یک شبانروز در خنک کرده و بریان نموده در ورق سماق و بویق تبق و جلنا و عمو ^{قشر اللب}
 و کندر اجزای سوای قرص سازند و یکی از ان لشراب بخورند و با این فهاذ بخورند صفت این
 انار دانه بریان کرده و پنج جزو کمون کرمانی و کرویای و اناخواه و کز نیره و با این فهاذ خسیانده
 در سر که یک شبانروز در خنک کرده و بریان نموده و خرنوبی و عخص از دانه پاک کرده در ورق
 سماق و بویق تبق و حب اللیس یکدیگر و عمونی و مصطکی یک نصف جزو کوفته بیخته استعمال
 نمایند و بخورند از نیره باج و حصه میره یا قفاجیه و عمن چون دوا ابل مثل دار چینی و عمو
 و زنجبیل و اگر احتیاج بسوی قویتر ازین باشد پس قنابره و عصاره فیر و طیر قوا البض بریان
 یشم اشع سنگدانه من که بر او پاشیده باشد و ورق سماق و انجدان و اگر ازین طیر بریان

کز نیره
 کز نیره

کنند و بکینند و بکوبند بعد از آنکه سگم آنها خالی کرده اند از آنه کوفته و کرفش سرد و نعن کمره
 و نام نافع است و در طعام او را زیاده و خوردنه و شبت هم از شان این چیز یاد در راجع است
 و نفع میکند انواع خلقه و اگر احتیاج اقتد مدحول حمام بسول خمیر بخورند در شراب کرده
 نافع است از آنکه بکینند بیدیه سیاه کابی و بریان کنند در زرد کاج و تاکس و کفنی شود
 و دانه دور کنند و بکوبند بچندانکه بسیار بار یک شود و صرفت بریان با آنش اجزاء کوا
 بخورد از و مدتی و اگر باشد سهال از بلغم مخرب در معده پس علامت بر آمدن اشیا از نفع بلغم
 و قلت عطف و تهریب و حشا و حامض علاج آن است که بخورد خلیل سلون و خوردن و سگم ماله
 بعد از آن که از نمک و شل و شبت جو شازنده و اگر این کفایت نکند بخورد چیز
 بر آرد بلغم را با این صفت صبر درم شخم فلفل بعد درم پنج بندی بعد درم تریب درم
 و این یک شبت است با زقی فرماید و اصطیاع کند از مری نبطع و بخورد کوان
 ماله خریقه و قنابیر کوفته و عصاره کبک خسته کرده باشند از نام و ورق اترج و
 بخورد بعد از آن ادویه خسته مثل مشرد و لپوس و امر و شیا با شراب کانی و افضل از
 بیه شراب است و خندلقون و میبد و ممرک و کنگر و عنصلی و خوری و فها کند معده
 بلادون و معد و مصطیاع و از خرقه زبیره و عمو و شک و جوز بوا و قرفل و ^{باب} فشنین
 مورد و آب زنجوش و تمام و مسوس و ما شد ان صفت خودی سلنه حبیبان دار
 فلفل بکر مسده و قیه قرفه و قرفل و اکلیل الملک شخم بوا حاما مکدر و او قیه فلفل
 زنجیل مکدر و قیه قردمانا شخم قیه جوز بوا مانزده درم گلبرخ تازه نیم حلالی

نسیم من شو نینج استار لعدده استار قصب الزیره بزنگ چار و قیده کوفته بیهی عیسی
 معجون کنند و اگر اختلاف از ضعف کید بود و سبب آن بیز که بیاثر بود از جذب کید بود
 و علامت آن اختلاف رقیق است مای ابيض و نیز بول ابيض و بوی اوج جفان و اصابع
 مثل لون بوسی یا ض غلیج ان خور زردی کند ری چشم و فودنج و فنجیوس مانند ان و فک
 ما و الیم با فادیه و تو ایل سیار و صافی و قنابر و آن بیهی قوی و معجون آنکه خنبا
 بلم و افادیه و خوراند شراب چشم که ذکر کرده شد صفت ان بلیده الود کبابی و بلیده آفله
 مکی بجز درم ناخواه قوط و لعد و سنبل و قصب الزیره و مصطک و اذخر مکره و درم خنبت
 مدبر لبر که که پانزده درم کوفته بیهی عیسی قنبت کن کند صفت فنجیوس دار فلفل قره
 بلیده سیاه بلیده آمله شیطرح مکی پندنی زنجیل فلفل حیدر و اسلیم سیاه مصطک و
 الگه ارات بندر قره شیرین بندر خمر بزه بندر شیم بندر فجل بندر کر فشن بندر شنب
 بندر رازیانه انیسون کمون کرمانی دار چینی نارنگ سعتر بندر فلفل بندر الحیدر
 بصل فولنجان قاقه سنبل لعد مکره درم خنبت الحیدر مدبر ده درم صرف ابيض
 دوازده درم کوفته بیهی عیسی بر نه کاک و جبر که بیهی عیسی معجون کند شربت و درم معجون
 اخر نافع بلیغ که قوت بکدر دهد و تخم ان نماید و سفادید و رنگروی سفید که در اند
 و برضمن نیکو کند و ریاح را بر آرد بلیده سیاه کبابی و بلیده آمله مکره درم کین
 قره نقل زعفران فولنجان لعد سنبل قطبجری بسد مصطک طیب ارضی طیب شرم
 دم الاخوین مکره درم بوزیدان بهمن یا سرخ تنبها تودری که خور بوز سیاه

کور
 کور
 کور

کید ساج لسان الحصار فی شیطح عروق قبیل گلشن زو فاح البان در نخی دیگر
 حبیبان مکر از قاتب تصنیف شده و اگر زرنباد و بند را بجز و بند مزخ نماند خواه ^{النور} بند
 بند اینج در نخی دیگر فخر که نیک تمام خیر بویا که و با صفا رنگد بخردم لب سون لب نخت
 لب سون لب حب بنوبه رنگد میرد هم بگویند و بریزند و عمل همچون کنند شربت ^{سبزی}
 و اگر اسهال از تخم بوجو علامت و لاله میکند و طعانی که بالدی طعام خورده باشد
 و عوفت لازم در جشا و قراقر و طالع لسان اسفند و خوردن جوارش جامه
 که در قبض و حرارت مثل جوارش بکند جوارش خورد و غذا صوفه برین مسلوب و تا
 ریاخ مطیبت بر اینج که در یاد صبا اعجاب حاره مثل صبا معمولان ^{سبزی} و خردل
 و کمون و کر و یا و سعته و شرباب صرف قارض تا که از این شود ^{سبزی} و افق ^{سبزی} و چون
 بر عادت صفت همچون میوه نافع از اسهال کهنه جذبیدسته و انیون و اسارون ^{سبزی} و ^{سبزی}
 و مرد و بند اینج و کند راجز او را و عمل همچون سازند شربت بر همین صفت جوارش
 سر صطکی قر نفل زنجیل فلفل در فلفل قر و جوز لب و اگر ^{سبزی} و اجزاء او او کوفته و پیخته
 بعسل همچون سازند صفت جوارش عود قاقده کبابه ^{سبزی} و سنبل از خربزه ^{سبزی} و جوز
 قر نفل ^{سبزی} و خردنی اطفا طیب و در اجرو و قر نفل ^{سبزی} و در شک ساج ^{سبزی} و کوبیدن ^{سبزی}
 اجزاء او کوفته و پیخته بعسل همچون سازند و گاهی از اسهال از نخی ^{سبزی} و ^{سبزی} و ^{سبزی}
 علامت ان کثرت شهوت طعام و لذت در فرم معده عوفت در فرم معده ^{سبزی} اسهال ^{سبزی}
 ماخذ نخی ^{سبزی} از ^{سبزی} و طالع لسان فضا با سیلین بعد از ان اسهال ^{سبزی} و ^{سبزی} و ^{سبزی}

یا بسیار بلا شطاعی الطحال و اگر طحال همیشه و این سفوف سه روز نخورد و در دم افتیمون و در دم
 بخورد بآب سران شور بای منزه نخورد و اگر اسپهال از شر آب می سهیل بود پس بجزارت
 داشته باشد بخورد بندر قطن نایریان کرده بر و عرق کاج است ب کرده یا سفوف طین صفت آن بندر
 قطن نایریان کرده یکوز بندر زحان نصف جز صحنه معوی کل الرضی زن شده مکدی یکوز خفیه
 بندر سان الحبل مکدی یکوز و یکوز بدین بندر قطن ناد و در دم بآب بخورد و اگر حرارت بود
 پس سرد در دم سرد را بخورد و آن قدر سی روزی که نبوشند تا که منعقد شود و نخورد که
 در یکساعت بند میکند اسپهال و اگر بعقب و اسج افند پس حقه کند سخن و دم اللادین
 و اگر نفع کند و اللادین هیچ کوشند کای عارض می شود معده را در دم نیز پس مختص می کنند
 بجرم انرا و حادث می شود از آن بشور و سر نفع می شود از آن بخار بسوی می دان و زبان
 و در انها نیز بشور حادث می شود و بد بود می شود از آن بسوی می دان و وقتیکه می گذارد
 طعام با و نده می کند انرا و مضطر می شود بسوی دفع ان از میضم پس اگر این حال در معده باشد
 انرا از لوق معده گویند و اگر در اموا بود لوق الاضموا و علامت ان اینست که میسب با اسهال
 بشور می و لسانی و در در معده و حرارت لهری و عطش و بر آمدن قشور بشور یا بار از
 علیج ان در اول این نبوشد بندر قطن نایریان پس مزوج جانت بارد و قدری ^{نخل}
 یا بچوشند قدری از بندر قطن نایریان و بندر سان الحبل و بندر زحان در آب جوشید نیکو
 در ان قطره چند از دهم در دیر زدنوشد و اگر کفایت نند بخورد اقرار است
 که مذکور بآب انرا سرد و آب سفوف و فها کند لهن به یا س طین و اقا قیاد لادن

افزون بخورد

این خون خورد شها و بند قطونا با بار و غم مغل و اگر کفایت نکند خورد در این وقت با کف و خنای او
 جا و رس معشر کوفته در آب صاف که چخته بنده یا بادام یا تخم و خورد و بوق غیره که آن سخته
 با بوق بنوع حرالیه و سفرجل این سرفهون گوید که کناس خود که اسپهان بجای بوق
 یکی را می نامند در ربان می باشد این که آن مسجود طعام غمخیز چه بود و آن سرخ نمیشود
 در مضم شدن و بند میکند در از این که جاری شود بسوی آنها کیلو سون و چون بالای
 آن طعام دیگر خورد و بنوعی مکنه نمیشد نفوذ بسوی آنها و میفرستد معده انتر بسوی
 امعاء و حادث میشود ازین اسپهال علاج آن است که بند کند انرا بیک بند از آن که معده
 پاک شود و گاه اندکی مدد میکند چه در اکثر وقتیکه سفید معده میشود چیزی موشم است
 منقطع میشود و خوف و حلاقت آن است که این اسپهال ضعف نمی آرد بک وقت می باید
 بیمار از خروج آن و زیاد میشود قوت و اگر مدتی برین بگذرد و شروع در ضعف کند و منقطع
 نشود و علاج کند بجزیر که در بردت معده کثرت و طوبیت و دویم را دویم رای نامند اما
 البطن و آن می باشد از کیموسات مجتمعه در اشغال منع میکند اخفا از استعمال اغذیه
 و تصرف در آن پس منع میشود بسوی معده و معارض میشود اختلاف حلاقت در آن است که
 میشود و بر آید چیزی قلیل بر می و ضعف میشود علی ازین اندکی بسیار چنانکه در سایر
 انواعه و نمی باشد با در تب و علاج آن است که نینز بند کند بک در تطلیق کیموسات
 کوشند که فاعل این اسپهال است ازین قلیل و اگر به بندند در آن حرارت است که
 طبرزد و در بادام دهند و بخند ازیره باغ بازیت با فزج و اگر انا حرارت میدهد

سبب الماء للعسل وخذ انخود آرد و بدمین باد و چون اسهال درخی آید بسبب او و محقق بیند
 مثل طبعی از نفسی و کبر و باد و کله و سبب را منعی نامند باد در دمی که بید که ان میزند در جگر
 و اللات برضم قوت تام نمیشد و بر افعال آنها بسبب جذب می شود جزیره لطیف از ان
 و باقی میماند قلیل قلیل در آورده تا انکه جمع میشود و ممتدی و چون امتداد دفع میکنند
 طبیعت است اسهال که در کتب جمع شود باز زوی میدهد اسهال با دیگر و علامت ان است

که میباشان صحیح تا روزی یک و بیشتر از ان پس ان میوه لطین او تا دو روز یا سه روز
 یا بعضی در دنا که بر آید جزیره یک جمع شده است باز میگویند صحت بهم چنین دوام دارد دور
 علی این و علاج نوع چهارم یک است نوع چهارم که من گویند و سبب ان که جاد می شود
 در افواه موده و امعا که جاری میشود در ان غذا السوی که انقسام از دم حاصل میشود
 در ان طعام بل جاری میشود در ان شراب فقط و علامت ان نیز که علیل ضعیف بسیار
 که بر می آید مشاوی جزیره با جو که خورده باشد با قران و جو و علاج این بر دو نوع است
 ان شده نمایند محقق جاده که قبل ازین نژاد شود و اگر حقه نرسد انک استعال کنند
 که انفتاح مسالك نماید و لاغری ضعف علیل را به افزاید زیرا که چون بر دوزین دست باید
 زود قوی کنند و فریب ان میزند خورد اند علیل انخود آرد که باره و چون پنجه با و بریزند
 برو که نفس و لغت تمام و نخوراند او را شراب صوف و بعد او بسازد برای او شراب با کمال العسل
 باز عفران و بجز این بندوری و کاهی حادث شود اسهال از جهت دلان و این وقتیکه شود
 دمان ضعیف شود در ایم داشته باشد پس تو میگذرد در فضل گفته که قادر میشود و برضم ان

باز عفران و بجز این بندوری و کاهی حادث شود اسهال از جهت دلان و این وقتیکه شود

تفریق آن پس نازل میشود بسوی بخیری بعضی بسوی چنگ و آنچه در چنگ نازل میشود بسوی
آن میرسد بسوی ریه و بعضی بسوی معده و او را میتوان از آنجا که بسوی معده و رطوبت میکند از آن
در تمامی ایام و تغیر میکند مزاج آن و ناقص میگردد از این هم از او که باقی میماند از این وقت
بجز همیشه نموت و آن مثل ذرب است که عارض میشود در بطن از فساد بضم عادت میشود
این علت از حرارت بیرون است و علاج این چنانچه گفته است بقراط که حبس نماید که چیزی را
که منصف است بلکه تخفیف نماید که در انصاف و باید که با رعایت نوع اول از قوی که
دائیدن منصف است چیزی با او که بریزد پس اگر محروم بود و بعد از آن تدبیر اصلی است بعد از
حار است و تدبیر اصلی نیز بارده از یکبار داشتن قصد و حجامت در وقت او استعمال
مسهل مثل صبر و کنیز و گل سرخ و زعفران که این چیزها تقویت معده و سینه نماید نفع
میدهد هر دو را استعمال کند هر چه قوت میدهد سر را بمثل شحمات و نشو قات و عطوط است
و عطورات و حبوبات و ادویه که مذکور شده است در آن موضع در دلک در وقت و در مساق
بروش نمک و غسل و آن هر دو از آب گرم که در درخت شند با بونه و اهلل الملک بود
که در آن وقت نوع برتر از طبع خنثی است ملحقین کبیرین افضل است که بعد از این برتر
در طبع خنثی است سر هر طبعی افاقا و قی و سفاق و محصاره الحمیه و گل سرخ و کنیز و
زعفران از هر یک در یک گرم کوفته و بخته بر سر آن بریزند و به تیز برزند تا که خوب
شود بان شکر قندهار نماید نیز بوقت خوار و امیر کند غرغره کردن بطبع هوس و در اصل
الصوس بعد از آنکه در وصل کرده باشند قدری زعفران و بخیان شده آنها با طبع خنثی و هم

چنانکه سرکه و گلاب و آب انجلی و آب بقله الحما و آب قشور کدو و آب صمغ الوان
 مفردت یا متابعت یا طبعی بر روی بورد بار آب سفید تر و گلاب این اقراص
 خنک است و در آن فایده است صفت کلسر و صمغ مکدی چهار درم خنک سفید سیاه مکدی درم
 رب السوسون و نشانه و کثیر امکد و درم زعفران یک درم و جایز است از خوردن خود گشته
 و ضرر دارد طعامها و غلیظ و خاصه بقول یاقوت و جود طیب و سماک و قوی است از اسهال
 بدیدار دادن و خاشاک برینند بار و خنک است و خنک است و خنک است و خنک است و خنک است
 ضدل سرخ و فوفل و شیاف و آب قاقیا و گل ارمنی و عدس و زعفران و خنک است
 مجموعی در آب غلبه التوت و آب انجلی و بقله الحما و طیب است در اکثر مقوی الکران
 حار از آن بار در او بار محروم را و شمع خل مقوی الکران است استعمال کند آب طیب و خنک است
 لاد وقتیکه مخلط بود بعضی ادویه محله مثل بابونه و اکلیل النکاد استعمال رخسار
 گل و سرکه بر سر همه آن مقوی و محلول است فصول محتبیه که در رب بود و اگر باشد از
 با و آب حنظل و عذیرودت و رطوبت در آب بویسه و عاشار و نعنع و سکون و کزیا
 میکند رطوبت در مانده و تولد میکند خلط نیکو و نافع است صاحب این عادت آب
 مزوج با شترانجور و اگر طور بود با شکله غصلی و بهر وجه ثقیل غذا نافع است
 و خوردن آب تا که عطش صادق نباشد چه آن وضعف زمانه است و اگر بود که بعضی
 باشد و شتر غره کند بسبب و یا بعضی از آنها نافع است درین حالت با
 از سردت تلبدیر او تلبدیر اصحا صمدیه بارد است و بگوید او را استنشاق طیب و بویسه

و اقل الکران

و اهل اهل کتب نجومی و شمس و کونین بریان و نخوردن بقسط و کند و غنچه و صبر
و اراج با شکی و غنچه و او جگر حمل و قنار و در ارج طبع و نفع میکند و صبر و نخوردن آنچه
قوت میدهد اسل انرا اطلاع که کرده و باره گاه و نماند و سخت بران بگذرانند و بعد از آن
بشویز آب سیب معصور یا چیزی از بلع و مرد کند در علاج این علت بجز بیکه ذکر شد در آب
نزله میگوید محمد بن زکریا بود مار اختری که با او دست بودم و شکوه میکرد از دوام
اگر کردم او را بادویه فایده نکرده بران ملاقی بگذشت روزی ما را با او خلوتی روی داد و
خواب نزد من و چون از خواب برخاستم سوی برت الحاد وقت دوم تبه بار سه مرتبه باز
ساکن شد و او بیدار ماند پرسیدم از هر گاه که از خواب بر می خیزد این حالت روی میدهد
نرا گفت بل ای ستم که چیزی گرم است که نزول میکند از سروی معده و وقتیکه خوابد
چون بیدار میشود بر می آید و در بیداری سوی معده چیزی نیکه نخورد نمیشود حکم کردم او را که طلا کند
بر سر خود بادویه حاره مثل جذب بیدست در فویون و خردل پس منقطع میشود از او اسهال میگوید
که او از لوق الامعا بود بعد از جنای حاضری ایند نیکو است این دلیل اگر اختلاف
مثل آن بعد از آن بگردم بد است و اگر باشد رفیق مای بعد از آن بگردم سوی نماند
بد است نیز میگوید که او را اختلاف داشته باشد که شمع یا سیاه از او بر آید مثل حمار
کل سیاه است بد بود آید چیزی دردی پس این دلیل بد باشد الا ایند باشد امر ارضی
و نیز نیکوید اختلاف داشته شود او را چیزی سیاه در حمی حاده یا در علت بر خیزد این
علامت بد است لالت میکند بر موت و نیز گوید که او را علت بلغمی باشد چنانست

شود و در اختلاف شدید خلدص شود و نیز گوید کسی که اسهال گفته بعدی اسهال آن نمی شود
الاکر عارض شود و اضرابان در سردی و کسی که اضرابان بود در ساقها و او شدید عارض
شود و در اختلاف بلبل پس گن می شود و نیز می گوید کسی که اسهال بسیار شود از اختلاف
نجات باید که در از لوق اسهال بوقی او را بد با قال جانینوس کسی که بسیار شود در از
و کمتر باشد غذا و نیز گوید کسی که شکم او نرم باشد باید که خورد طعامها مختلفه الاصفی
اشربه بید تنور نه بسیار می خورد و بلبلنجی در از طعام واحد در کمینه کمتر در بر تله او
این بهتر است که تمکک میکند معده او را و نیز گوید که همیشه اختلاف است که این که در این است
لذت در امعا و نیز گوید اسهال اسهال است چیزی است اشیا و لذت و ضعف و در
وسعت خواه آن می گوید محمد بن زکریا مادام که بدن ضعیف نیست پس اسهال اسهال
بیشتر دو است این وقت محتاج می شود به جوی اسهال بسوی شیر و در آن گریز چوب
ساک کند لذت را با آن وقت که ضعف آرد پس احتیاج می آید در آن وقت چیزی نیکوی
کند وقت چون شراب و قهوه و ماء اللیم و کفک و طبیعت می گوید سادق و ابن حکیم کسی بود
اگر خلدص بسیار باشد و علاج آن بقتل غذا است و جوارش سفرجل و آن این است که به پزند
سفرجل را در سرکه و حصار سفرجل تا که مهران شود پس صاف کنند و بگویند در ماء العسل به پزند
خلیظ شود و بگردد و خصل سیاه و بنجیل و ماخواه و سنبل و قرفل و قرفه و قاقلا و مصطکا
بالسویه کند و صفت یکی بیامیزد در آن ماء اللیم استعمال نمایند می گوید سید محمد خذرات
در اخر اسهال می آید و لابد است از آن سردی خلدص و می گوید بهودی وقت که عارض

شود بطول از آن

شود مطبوخ را فواق پس بد است و اگر صاحب خیر را افتد قاتل است پس بر افرو
گوید که قی نیکوست اسهال نهنن محمودین فکر یا گوید قانون علاج اسهال آرد غفصه است
و مخدره و مدره و وقت که باشد است پس مدرات کمتر باید و نیز گوید که منبیدیم و
کردم چیز را که می بندد شکم مثل سنبول است که احداث میکند قویج شدید و آن الفخاز
است که خورد وزن دانق اگر کفایت کند و اللبوزن دو دانق و اللبیدیم برین تدریج تا
قویج نیافتد و نیز گوید که وقتیکه باشد روانی شکم که چیزه دردی بر آید بقیه امراض و با غیر
وظاهر شود ضعف قوت انسان پس بند نکند چه اگر بند کند پدید می آید حمایت و درم جگر درم
احشا و احضا و میگوید که منبیدیم که از خوردن سبونیان چون اسهال یا افراد انور
بلغم پس بدانکه از غلیظ شد و چون برسد بخون علاج آن دشوار است و تدارک آن بقویج
است و لبن افواه عروق و نیز میگوید که علاج اسهال نهنن فلونیا فارسی است که تا چند
لازم در بر گوید در علاج معدی کلقتند که نهنن فاروق نهنن در دم در حلوی سفید کل
هر دو بلور بشند و نیم اولس بر صبح بخورند و کفایت بقویج با زرد و پوست سنج مکند و او را
ورد کنی جوز و قر نعل و در اینص کل سنج مکند و آن سنج مکند را جو کوبند در دوشه لطیف کنند
و آب ایند نار را بر آتش کنند و یک لبطه در آن آب گرم کرد بر موده بنهند و خراطیه بگذرد
گذرانند که گرم شود چون خراطیه اول سرد شود خراطیه دیگر بر موده بنهند طریقی که تا چند بار
است و گوید در اسهال که از ضعف کبد است و اسهال جانی نیست باوند و باید که میتوان بکار
هر دو را در قویج جگر هم خاصیت و طریقی استعمال اول آن که یک سکر و بلور او را در خطا

را در نیم اولس گلغند دهند و چند روز در آن مداومت نمایند تا نافع است صفت این گل گاهی نیک
اولس گل گاهی نیک همی و بزرگ حاض و اقسام گل گاهی نیک همی و بزرگ حاض و اقسام گل گاهی نیک همی
و نیم خاکستر دندان قبل چار اسک و بگوشتین مدیگر کلسن یک اولس مجموع در دو بسیر آید
تا به نیمه آید صفت کندن شتا غیب مایند تا شش روز نافع است تخم حاض و تخم کویه و تخم
خرفه کوشینیز مدیگر است بر بیان انا اسک و بلود در آب موافق به پزند و شتا غیب فرمایند
و ضد لیس و فوفل با کلاب بر موضع جگر طلا نمایند غذا برنج نخیده و مانندان و نیز گوید
که در جان با کلاب ساید اسهال کبیر انا نافع است اهلک و طلا و نیز گوید که اسهال را
که بسبب رگها بود استغذرا و در یکدرام همیده نیم درام ضدل نزدیک اسک و بلود را
تکه گل پزند و صفت نمودن نافع است اگر قویتر خواهند نیم درام را و در دیگر
افزاده نمایند و یک اولس شربت در دران حل کنند و نیز گوید که بستاند آب اینها در
سر را بپزاید یک بزرگ مورد و تخم مورد و اناناقی تخم سر و صفت عدد مجموع را در آن کویه پزند
تا به نیمه آید و خرقه از آن تر کرده بشکم گما کند دیگر مقران در سر را بپزاید این سر که
دران اسهال سرخ کرده باشند خسیانده سله اولس مصطک و دم الاغین انا در درام مجموع
با شربت بچوشی نماید نمایند و نیز گوید که حقد از شیر اینها کبیر دران نافع است حکم صفت
کیلدانی کویه برای ضرب زلق معده و زلق امعاء در خادرت معده که مرض مصلک
به تخصیص چون نرسن شو چون مخلوط کنند چند روز مداومت نمایند که از آن بود و ای
نشود و باین سوف چند که مرض آنها باشد او بافته بود بجای یافته صفت تخم ضدل

کتابخانه

تخم تره تیز و تخم ترخان اسبغول تخم زواری و تخم کتان و تخم خرفه تخم سفید از هر یک یک قفاده در جوی مصطکا
سعدی قصبه بیره بادیان ششون اجزا را بکوبند و با اجزا و قفاده در دست بایمیزند شرب از یک
مقال تا دو مقال نیز گویند شخصی سه اسهالتانیک کشید بزلق الامعا کند هر روز زیاده از ده مرتبه
اطلاق می شد و اطباء در علاج آن عاجز شده بودند تا آنکه گفتار سیراق فاروق دادیم هر روز
یکدائق یک کتبه با کله تریخورد او را اول روز نفع ظاهر شد و بهیچ کتفه است صحت یافت غذا
جو با من می دادیم و مرق می زد که در کما نیمی جوش می خوردیم و درین باره قصه جوشیده
بغایت نافع است و نیز فرمایید که همسالان و جگر در آن شرکت نمود اما اطباء از زمان ما تا که
پیرهای جگر درست دفع نمیشوند اندک از جگر است ما همین که در آن داخل طایمان فرستیم
تخم خیارین و تخمیره بنفشه میدیم و بجای غذای آنند و از بیاض میفرماییم و گاهی در وقت
میدیم و موضع کبد بر خورم که در آن کافور حله باشد چرم میداریم و بعد از آن که حدت
کشد اندک از قواض میدیم مثل تخم جگر در کله تریخورد چون قابض و مثل آن ز قواضا
میباشد و در اسهال خون و صفراور و سودا و سوخته که بسیار دفع فرستیم و بیاض می باشد
و بولگفته و سوران باشد دفع باید بار یوز کتفه است میدیم چند جلد دفع میدن بعد از
تریاق فاروق خاصه قلیه میدیم و یا قویا قویا بار خاصه معتدل و جوی بورد
قویا دفع حدت کند و بول بر آید و قویا خاصه قویا و کتفه شو باز ملین شکم مثل بنفشه
بولوت خطر و قلیه میکنم باز سوفا و قابض همایا قویا میدیم و در اول اسهال که گمان
و شرکت جگر است که با ضد الالبته میدیم و موضع کبد را از ضد این فرزند آب

عن القدر و آت و آب سبب و اگر نباشد آنگاه آنها با هم در آلودگی و آلودگی و آلودگی
 ظاهر است که نافع می آید اما مجرب است در آن مختص با مجرب و علی حسب طبع و در جنس سردی که در آن
 که دریا جالب است بلوطا بریان که طباشیر کمون مدیر کوفته که نماز و مکدر در دم خزنوب
 بیدون پسند که شنبیل الطیب آنرا که مکدر میگیرد هم جوز و اسهال در دم شنبیل در دم و در آنجا که در دم
 کوفته و بیخته در درم شبیرس و رطب در مثل هم آید و شرب در دم صبح و شام که طبیعت
 پوست انار ترش و ماز و اجزاء کوا و بکوبند و بی پیزند و لبر که انگور زنجوشانند که منفرد
 سرد کند و حب ازند بقدر فضل شربت ده حب تا با نوزده تا با بیست تا با سیصد حب
 سفوف ده حب تنقارشش جزایفون بیست حب بقدر ما شربت نوزده حب تا با سیصد حب
 امید جیات منقطع شده بگو نافع آمد و اطفال را نیز داده شد دفع کرد بقدر طفل و جهت
 اسهال اطفال که در وقت دندان بر آمدن عارض شود خوشی آن کرد و حرالاس و سود مکدر
 نیمدرم نیک آید و در شیر مادرش حل شود بپند گویند است جهت اسهال نوزادان
 نافع است لیکن انجبار شام و حرالاس صمغ عربی را و آن سفوف است اجزاء کوا و اجزاء
 ابریز مثل صمغ که ماده ضعیف بود اگر قوی بود نصف محبو که کوفته و بیخته شود و سارند
 دیگر و اگر از اجزای خطا آرد و انرا افح می نمایند بقدر یکدرم نناد و در دم باد و
 جمع اسهال را نافع است حتی اسهال دم را نیز و اسهال کوا کبیر را نیز و اسهال کبیر
 مجرب اسهال نوزادان خمیره که در آن کوفته و در آب لیمون نجسباند تا که در جان حل شود
 توام آرد و استعمال نمایند و شفا و نصف صبح و شام بخورد و غذا خوردن بریان و بیخته

صفت
 اسهال

الحی
 الذی

استعمال نمایند و بیک جهت اسهال نرمش که طعام تغذیه آید یا بنده بر آید بسیارند توئیامی
و انرا در انس رخ کرده در آب سرد کنند تا بپزد و یکبار و همچنین آب سرد را با یک
و سه هم بپایند و بوزن یک درم شربت بپزند و در آب دیگر قوی از نسج اول توئیامی
مصری را با یک ساینند و در بیضند که عورتانند و در طول و باره کرده زرده
دور کنند و بجای زرده توئیامی سحوق را بپزند و بر باره بهم آورده بر ششمان
در گوشت گاو و آب بپزند تا که گوشت نرم شود بر آرد و نیم درم از آن بخورد و در
اگر خشیان وقتی آرد و حقه با بودیند و انرا دانه و مصطکی بوزن مساوی
بوزن یک مثقال بکار داشته بسیار نافع آمد و حامله خشیان بر طرفت ^{بجست} اسهال ^{طفال} معجز
خسته اند و منغز خسته جامن از هر دو یک نیم عدد با آب میزد و بنده نفع عظیم دارد و دیگر
خنجر جدید در اسهال اطفال خاصیت بلوغ دارد حتی اسهال دموی و سینه دیگر استخوان
حوب و ان و او ما میر و نیمه انرا در بصورت اسهال دموی را با بالی صیت نافع است
که بر صاحب اسهال دم بیاورند خون به بندد و اگر قدری از آن مسائده دهند زود
عمل کند در علاج اسهال مذخیره و سحر و اسهال با صفر است که رتخته میزنند سبوی ام عمل
میکند در آن عمل که از حدت خود خسته است خوب یا حموضت بود است که فرود میکند در آن
و نفع میکند انرا با ملوحت بلغم است که منخرف میکند انرا او کبابی حادث میزنند
که که رتخته میزنند سبوی ان از کبد و قرحه میکند در آن و نیز حادث میشود از انفتاح
افواه عروق که در لغاتف امعا و دقاق است یا در امعا حتی مستقیم در سری که

بجانز یا ملست و نیز عارض می شود در استطلاق طین که عارض شده باشد از درم امعاری
 بگیرد نیز قطونا و بندر زحان و بندر سرد و بندر بقله الحما بریان کند آنها را بگیرد و صغ و طین
 از مجموع اجزاء لوای و خورد از ان وزن سه درم با شراب سفید حل ساده سفوف یک پستند
 قطونا و بندر سرد و بندر بقله الحما و بندر الحما و بندر الورد و بندر حماض و بندر خطم مکرر
 طیار و زنیشته و صغ مکرر و او قیده طین از منی صفت قیده مجموع سه بریان کند و خورد
 از ان باب الحما یا بقله الحما و اگر احتیاج افتد که تقویت پس در او بندر الورد
 قدری داخل کند اگر همی یا او بپوشد خورد از قرص طیار مذکوره آب حصرم یا آب قلع و
 بخورد بوقت بندر قطونا و درم یا طین از منی روغن گل و اقوی از ان قرص کبریا
 بنج خطم صغ و قه و صغ امعاری و بجهت شیره تور خام که خشک کنند با قه
 البته در او بندر نیز عمل مکرر دارد در تنگها و خورد نیز از قرص حماض صفت ورق سماق
 قشور حب انبیر بارش و بندر حماض مکرر درم صغ و زنیشته مکرر درم بگوید و بپزند
 و باز بگوید باز درم باب السیفوس طلب قرص سازد شربت از یکم نقل تا درم با
 بار دیا آبی که چخته باشند در در حب الیاس و اگر تقویت از این احتیاج افتد پس از این قرص
 قوی است در لکین و جع صفت جع طرفا و ورق سماق و قشور حب الیاس و صغ و جلا
 مکرر بگوید و افیون و افاقیا مکرر نصف درم بر آب سیراف حل و غذای مرغ مقبول
 مسوق و زنیشته بریان چخته و تور موشه در ان کوفه داخل کنند با بپزند و بپوشد
 آب شیره قلیل و خشک مسوق و از این شور با سازند سفوف این مالویه بندر خطم بندر زحان

کف زنیشته
 با بپوشد

مستقیم مگر بخورد نشانه بریان که کم برشته باشد ۳ درم صمغ عربی طین ارمغ مکده ۱۰
بکوبد و بیامیزد و شربت ۳ درم صبح و ۳ درم در شام با آب که در و طابخه خسیانه باشند
و طین و صمغ پس نافع است ز حیرت دیدن و وضع آن را صفت حبیبی که بیچ را نافع است ^{حفظ}
وقیه و کندر و زعفران و افیون با سمویه بر زرده بر صفت میامیزند و حس از بند بگذرد
بخورد ۳ درم حبیبی نافع است بر قرما کونید بعضی از طبیبان تازه بوزن یک درم طین
ارمنی میخورند در یکروز قلیل قلیل نافع آمده است و اگر خون جگر می آید و کله کله در
در زیر سیف و اگر این از برودت بخواهند بود و مزاج بارد جگر باشد اختلاف بسیار باشد
و در منابع چه این علت بطون ممکنند و اطلاق بطن بر وزنه انجامد پس آید ^{شما کوزه}
دری مشابه بدری دم نزدیک است و علاج آن نیست در او و فیه کوره اند با اس
کبدی و مع دینه بخندد و اگر با خونی نرسد آید مثل ما و الله که کوفت تازه اند
باشد علاج آن سنبلیله و سود و داء که کم و ضمنا که قوت دید جگر از ^{طوبه}
و طعامهای و غذای که کبدر قوت دید مثل لحم دراج و سکنج دار و اسهال ^{فصل}
بخته و برشته بر آن قر نفل و دار چینی و زعفران و مصطک و نخورد که با دراج و زمان ^{سفر}
و از اثره میباید و طلا طیب را که رسد و اجتناب کند از طعامهای ایضا ^{المضم} محمد ذکر یا
گوید اختلاف در کله مثل ما و الله از و بر آید از جگر نفع میکند اثر ایند با و کوزه
و کله خنج و طابخه و کله و کله و خدر کند از نور و اگر نیشا با او میامیزند با او
انسیا که خنده مثل سنبلیله و سود و نفل و چیز دیگر بقیع شده نماید و اگر نیشا با او ^{در امعاء}

فصل بیست و نهم در علاج آبله
شود و علاج آن حقنه است صفت حقنه نافع سیح و قروح بر اعراض در شیخیه مثل آن در
یا بس درم شخم کرده نیز نمزده بپزند در سینه رطل آب پزند تا که مهران شود و شوی و صاف کنند
و استازان یک رطل استعمال نمایند و اگر در آن نهیت بچسبند نیم او قیوه روشن گل در آن
و الا فلا حقنه دیگر لویق شکر و آرز و در نخی دیگر لویق حنظل که چیزی در نخی شده با مکره
جنا و حب الاس و گل سرخ خندک یک یک درم چون بوقت بلوط سده درم ورق مور در تازه
بپزند در سینه رطل آب پزند تا که مهران شود و شوی و صاف کنند نیم رطل از آن با نیم رطل آب پزند
سینه رطل آب گل بلوط نیز زرد در بر صندل و یک قیوه روشن گل در آن آمیخته حقنه
نمایند و اگر قویتر خواهند بستند و قلمها و بر دور اباریک است و در کوزه نوبند
و سر آنرا بگل بگیرند و در تنور تافته نهند و لبوز را پس از آن بر دو از اقا قیاده ^{صفت}
رصاص قرطاس بوخته و انار بوخته و شسته و چهاره ^{و شسته} و شسته و شسته بریان دم ^{خون}
مسحوق از همه مکره نیم درم خوب هم آمیخته حقنه کنند حقنه اخرو و یا پس در گلنا ^{حقنه}
بلوط مکره درم جاو رس از نان مکره یک قیوه در ورطل آب کج شاند تا که یک رطل ^{نصف}
رطل از آن بگیرند در آن طین از منی افسیداج و طین صاف و دم الاخویس ماده
سوی مکره یک درم صندل یک درم سوی کرده و خشک کرده با ده درم ^{خون} گل از ^{حقنه}
و اگر نه در صندل و لویق و نصف ^{ان} و انیون در آن داخل کنند و اگر حکم کرده نریه
بپزند نافع تر بود صفت از نخی که بان حقنه کردن نافع است استازان تفاح و فحل در

با این ^{نصف} ^{حقنه}

یابن بکد نصفه طل در پنج طل آب بزند تا که یکطل و نصف کند و همچنین روغن گل بان مخلوط
نمونه دردی که کنجایش در چندان آن داشته باشد چون نهند تا که آب کنند در استعمال نمایند
نفع بلیغ دارد این که جزو الکلیت در شیر حل نموده بزند تا که به نصف آید و حقه کنند بدان
و نیز خوردن آن عاجل النفع است اگر محتاج بزیرانی قوت شوند چهاره حقیقه صوف
و پنج که بر و نوبه فوج می شود و حقه و مخصص حقه در سر که جوش کرده و کپریا و بسند روس
و ن شسته بریان در حقه کنند حقه دیگر که از آن حقه کنند و هم خوردند و بگیند زنی که
در و پنج حقه باشد و آنرا بشیره تازه بزند تا که آب بود در وضع آفتاب کنند این
نیگوست بک خوردن و یک حقه اگر خون موض و بیدر بر می آید پس استعمال کنند آب
سان الحبل نصفه طل با بیاض نضغ غیر مطبوخ و طین ارمنی و ن شسته بریان کرده و چهاره
حقیقه صوف و سفیداج و رصاص و مکر کوفته و بیخ شکریم با از کف نای و الشعیر با روغن گل
و طین ارمنی و کپریا و مردار سبز مرز و صفرة برفنده و روغن گل حقه کنند و بکند مقعد کنند
از اسفنج که سر کرده باشد آنرا در آب قابض مثل غصص و ریح حفت بلوط تا قوت یابد
بر حبس حقه و صبر کنند اینوبه را بر و خوردن و لعاب و اگر سحر در امعاء علیا بود و بر آن مخلوط
از شور و قیج بر آید و وجع شدید بود خاصه نزدیک به زهر طعام بد و اگر در آنجا
فروج بود علامت است اینست که در وجع فوق سره بود و بر آید بعد یک ساعت و وجع علاج آن
منع کردن است از غذا یاد و زهر اگر ممکن بود و اگر قدرت بیابند تا سه روز یا چهار روز
بعد از آن غذا دهند از شیر تازه دو شیده که در آن سنگ کم کرده سرد کرده باشند

تا که فلان شود طوبی است ایله اولیضا شو و سنک این نافع است که تا ربه سر کنند که
در وقت اجابت ما بر این بخورد که صفت این که ده در باب سهال بعد ازین بدید خیزد که
باب میان حاضر که ان غذا نافع است و نیکو غذا نما بعد از ان بانگ شود بای
ان و خم دجاج باجم از بجای کسم شوم مافه و خم شوم نافع است که حقیقت بیع بیناید
نیز بستان از از زنی شور با همین طریق و نفع از ان لازجا و رسی است که بسیار
صحیح است و یا بگیرند از سولوی خیره از خنخی شمعید یا شند بر میان یا بسازند از نخاله
سمید و سماق که هر دو در آب ان زنجبیل صاف کنند و بفشازند و ثقل او را
و به پزند و چون شست حرکت دهند که ان دوا ای هر لایح معده و امعاء و میا
شعبیه با ندر بارش شویش مزه کنند از ابقدری نمک شوم یا شور یا با بزند
لاز خیزد یک خمیر کرده باشند از آب سر که مرفوع یا از آبی که خورک است و در خوشانده
باشند یا از آبی که قدیم رسانده باشند یا از آب خشانده سماق چنانچه اختیار
مسافران دریای اسکندری و به پزند با آن احشاء سفر جمل و غیره از ضرر و کمتری
ومی آمینند در ان گاهی صمغ عربی و اگر هم نبولس منع نکند از ان کاه و نیکوست او را
بقول و محاضره که نمک سلون و ماء اللیم نیکوست بسیار او قروح امعاء البینه و
ضرر اخذ پیشی و جلیب همتر از اسهالی و طبر نیکوست از شویش از سباج و از مواش
از نوب خزانة و اعراضه نبر ماده و از ظهور در اج و جمل و قنابر و حصاره که بر کعبه
باشند و یا حالب اللیس تو ابل و ملائمه و برینند که بر کعبه باشد نافع است و کثرت بر میان

باز
باز

باشید و شیده نا غلیظ نافع است البته از فو که بر پیر کنند و اگر صبر نوزت کرده فخر جل
تفاح و کشری و خربزه و خرتوت شام نافع است در مان قابض و سخت که منجیم الغم چنان است
بنق که خنک نیند و آغوش دن او در ابتدا یباران است که در وقض است اندک و اگر متغیر
آتشها یا آب معادن اگر نباشد می زنه حرارت پس نبرد شراب قابض مزوج با نقوط
میگوید که اینک شکم آنها نرم بود جوانی خشک می شود و در کثیر و نیز میگوید آنها که
شکم آنها نرم بود جوانی از صویح یا بندازک میگذشت شکم آنها یا سبک و در کثیر
شکم نرم بعید میباشد از سرد و نیز میگوید اگر شامبدا و اختلاف که از قروح اعصاب
ببواز مره بود پس مملکت و نیز میگوید که هر خنک که بر می آید از افسل پس تنگ است و اختلاف
اود است و نیز که وقتیکه ادب این شخص که مفاسل او دقیق بود اختلاف از کثرت
رطوبت در معده یا پس طول میکشد باد بیروی اگر باشد اختلاف از ضعف قوت ماسکه
در کبد میباشد چون ماء اللحم و اختلاف که میباشد از کثرت است که بنده میگوید روزی او
تا که میفرمود کیلوس بعد از آن میری آید جالینوس که در انواع اسهال چار است یکی از آن
خون است که باد در سرد آید او را معلومه دای نوعی عارض میزند که در دیای
او قطع شده باشد زیرا که خونی غذای آن عضو میند من دفع می شود سوی خارج یا اینکه
را که ترک ریاضت کرده باشند یا مانند آن مارا دوم استغراق است شنبلیله غسارم تازه
سیوم اختلاف است شبیه بدردی دم که او اندکی بر لقمه بود درین نوع بر می آید
چون بسیار دفته قانما ضعف را که قروح امعا بود پس بر می آید اندک اندک در

میراث سینه و گاهی خون محض میباشد و گاهی غلیظه میشود و گاهی محالوان میباشند و قشور
 قروح و احم غشایه و گاهی قطرات خون میباشند بالذی ثقل و نیز گوید وقتیکه با آن
 اختلاف دم یا قیح بعد از آن عارض شود و او را بقیحه اینکند و شو اطراف او زرد شود
 رنگ او نفع کند شکم او ساقط شود نیز اول پس بدانکه چیزی از بی خون منعقد شده
 در لطن او و نیز میگوید که اکثر اختلاف دم از ضعف امیسا است زیرا که او را سرور در آورده
 اکثر است پس میگوید که اکثر اختلاف دم از نفث او مده بر آید و یا غلط که شبیه
 بود بده با بول کند مده یا ماخی بر آید و غیر اینها و او را همی باشد ز که مده باشد او
 از سر و چشمت پس اگر او باشد که در گذشته حکایت بود و نیز گفته شد از آن پس
 او نوبه تیرت باقی میماند و این حال او را تا چهل روز یا ماغ یا تمام سال ممکن است
 گوید که اگر بر آید از خون بسیار از هر عضو که باشد پس طبیعت او نرم شود زیرا که
 میشود و قلیل میشود حرارت هم او گوید که اگر سهال دم بود از زبان بدن
 باشد که اختلاف دم هدیدی و نباشد از سبب گدازیدن از زبان اختلاط و انحلال
 دم و سیلان آن پس دلالت میکند بر نقصان بدن و عدم ضعف گوید هم او گوید که
 از طعام در اختلاف دم نرسد است اگر با جمعی بود برتریم او گوید که نوعی است از
 سهال دم مثل روی منقش بسیار و در وزید بود و مرار حاد که جو شیده باشد بود
 نمیشاید او بود زیرا که آن چیزی که در وی غلیظه است بد بود و در قیون او بد است
 و حادث میشود در ابدان حاره لایحه که نوع بسیار میکشید و در صیف اکثر میباشند و از آنکه

فصل
 در
 امیسا

احتمال بیشتر کند علیل بر سنگی دراز و زیاد می شود در آن احتمال و آن خون کرمی می شود
در کبد از گرمی می بوی آن علیل تضحید کبد از میرات نهایت تیرید تا آنکه خلد شود
از آن کبد می شود و خورد آب پنج ناشتا و استعمال کند شراب خنک و آب شکر و شیر در آب کاند
بدن را دلک خفیف نه بند دستهار از نقل و پاناز از پیغلو در آن که آن سرد
جگر را تخم می کند حدت از او بد بد خوردات مهم او کوید این خلیج نادر است و موجب
افتد در قروح امواکله و قروح عفنه پیش می آید قیوح و مده برین حرارت مضطرب
در آن و ضرورت اینجا از ادویه حاره محرقة که حقیقت کند بدن و آن قائم مقام
کی باشد اسکندر گوید بسیار از سرچ واقع شد و از آنها خلیج نکند از آن قروح
هم سید و مردن در آن سوس گوید اگر قروح در امواکله و غلط بویس احتیاج زیاد می شود
حقنه اگر در امواکله و قاق بویس محتاج می شود بوی ادویه از وجهین بعد از آن
و قویتر است بوی هم او کوید و غذای حبس کچیل بوی باید که چیزی سوی آنها
هر کند از آن سر که بخورند بینه سلوک در آب و سماق کخته هم او کوید
حقنه کتله خلیل بودین علت از شمای لذت نایب لذت بویس کبر خیزد در
حقنه کتله شحم مفرد لیا و روغن شیرین هم او کوید که بویس کتله قروح امواکله
از نیمه خوردن میداد و خرد بصل و امر می کند که آب کتله بخورد در آن روز بعد از آن
تکثیر غذا می کند روز دیگر حقنه می کند بآب نمک گرم کرده بعد از آن حقنه می کند
بدوای قوی لذت بویس سکنه در قوت احتمال آن می کند و نصیحت می نماید که نیکو احتمال

نداشتمند بخش میکردند و می مردند هم او گوید و اگر باشد قفسه که بر می آید غلیظ و کثیف
علت در امعاء غلیظ یا نضیم او گوید که اگر باقیام بعد از وجع مده است در امعاء
دقاق بود و اگر بر آمدن آن قفسه آن عهد بود از درد در امعاء غلیظ اگر باشد نقل
مختلف بخیر الا پس بر بوی از مفعول اگر باشد محسوط در وسط پس امعاء غلیظ و اگر باشد
شدید الا غلیظ پس امعاء دقاق و هم او گوید که قفسه را که شبیه بوی غشا و دلالت
میکند بر مده علت در غلیظ بود و اگر دقیق و صغیر بود مثل خاله دلالت کند که در امعاء
دقاق است هم او گوید که وقتیکه عارض شود ورم در امعاء مستقیم بسیار در درد و
و نقل در صلب و شمع و بوی در وقتیکه راده کند بخلا وقتیکه باشد در امعاء غلیظ
عارض شود و چون با او همیات مختلفه و احتساک و رجوع هم او گوید که اگر
غلبه در امعاء کفین بود حقه میباید که در او صبح و شام و هم او گوید که اگر غلبه در امعاء
دقاق بود که بر آن دشوار است اگر محرق شود امعاء دقان می میرد بقراط گوید که
اول قروح در اعجاز و آن روده است که طعام بعد از مرور بر مده بدو رسد و خلا
واقع شود شبیه بلیغ پس این علت قوت است بهموی گوید که بر وز در هند صا قروح
امعاء باید که در آن رسد و در آن هم سایر گوید که حقه ننگ از رایتیخ الا بعد
از آنکه خون تمام رفته باشد و اختلاف مده بود فقط محمد بن زکریا گوید لایق است که حقه
کند از رایتیخ الا عند الصوره و بعد تعاو ال و هم گوید وقتیکه واقع شود علیل
اینکه بر آید از امعاء او در اختلاف قطعه لحم بسیار و نقل و مده در رطل او بود

قبل از اختلاط پس اندر روده او محرق شد این سرافین کوبید لایق ^{نیز همین خورد}
ببلع قروح و خفاش با از اختلاط که آن خطاست بلکه مستحب شود سوی برد و امر ^{بعض}
مشول شده اند ببلع قروح و خفاش شده اند از بلع اسهال تا که ضعیف شده است
بمرض پس هر که در اندر اسهال و مثل آن باشد که مستعد جبر شوند بعد انقضای
ان ثابت گوید که شخم و این علت عارض شد و خون از وجاری بود از هیچ ^{فایده}
نیت پس امر کردم او را بدای که در وضع و مدار بود و جاشیر و غذای او محض
بود صیوانی ^{فیه} صفت حقه اکل و قروح حفته در امعاء و زرنج سینه و زرد مکده ^{فیه}
نوره غیر مطفأ نصف طل قرطاس محزون و قیاقا قیاقا چهار اوقیه ^{فیه} التیس و اوقیه
بکوبند و به پزند و بیامینزند در آب ان المحل و قرص سازند در سایه خنک کنند و
بستانند ازین اقراص نیم درم و اگر زیاده خواهند بگیرم بیامینزند و اگر ایازر فارک
که چند دفع جو شازده خشک کرده باشد و سخی نموده ازین حقه کنند در آب زیت عرقی با
تخم آن که حل کرده باشد سخی نموده در نصف قدر نصف طل باب الحبل و اگر در امعاء ^{منسقیم}
بموت کفایت کند این ملا لویط صفت دم الاخوس وضع عرقی مغلوب و حقه التیس و اوقیا
و طین ارمنیه و انجیر اج الرصاص و مرنگ و مرنگ بریان و قرن ایل حقه
نکدیک اوقیه قرطاس محرق بخندم قلمیای مرده بقدرم باب الحبل ^{بقلته} ان
الحقا بیامینزند و شیاف سازند و استعمال نمایند و نافع است ^{فیه} بضع و ضایعی که
باشد از سفر جمل وقت و قشور رمان و اقا قیاقا و جلنا چون بچند باشد بخل بیامینزند

با او بنویسند و در بصره و کلبه و خشک و مانند آن و چون باشد تا کل در امعاء علیاً علیاً
بهن فحالات و بخورد و دیده محققه قویه و محققه در اندک اقیانیا و آبها و خواصه و محققه
زیرت جلیج و خراش بخین باشد صفت قرص چمت قرص امعاء بندر ورود و اقیانیا
صنع و جلیج و محصاه و حقیقه و کلبه و محققه و ثلث جنزید رسا الحل شده حفض بندنی مثل
قرص سازند از انتقال و دیدن بیکدیگر من الکربا قرص قی باشد این قرص بخورد و بندر ورود
الحقیقه حلسا و طباشیر طین مختوم صفت کندی کند بندر البج اقیون بحصاره سان الحلیج
قرص سازند بوزن دو درم و یکی بخورد و قرص چمت صفت از خوردن ذکر یا نوره و قی و زنج
واقایا و حفض من کل بیکدیگر و قرص سازند انتقال و در حقته بیکدیگر و احل کنند با آن
الحلیج یا العسل گاهی عارض میشود در امعاء مستقیمه و حیدر دان است که توهم میکند در بعضی
برای قیام و چون بر خیزد چیزی بر می آید از و خیزد چیزی بر آن و ضرر لطافه انهم بسیار
در و تر خرد این بسیار از حرارت است و درت است اگر از حرارت بگوید سلامت آن تلذیب
مقعد است درم آن و کرب و التهاب در آن علاج آن نکند است یا سفید که ترک کرده باشد
اس در کاه می آید در آن خرفا که کشند بیکدیگر و زیاد و روز غذای او خیره تلذیب
در آن نکرده و آن بقله الحقا قدر و واقیه یا قدری از صفت و نشینند در آن کلبه
در و در خطم بار نشیند و شست و تخم آن و حله این است که آب نوره حیدر اناف
در وقتیکه شدید باشد نفع میدهد او را جدا که خسته باشد از ازین و جاورد
از زرد اگر باشد منحل است حال کشند جاورد و حقته کنند از ما و الشعیره و حلال است و قی

بصراحت

جلنا و اطراف سونج منج برض سونج و روشن گل و بقلمه الحما بس اگر صفت
باقا قیا و طین ارمنی و اگر بشد با او جشاد و تمد و پس بیا میرند و با او در هر فصل فاشتر زیر
از ساق او است تحلیل درم و اگر احتیاج بود فحاش بکار درازند که تسکین میدهند
نافع است او را فضا که در سونج بار و گندم منج برض یا ببطنج در هر فصل و
غش الثغیر یا غصص که کوفته ضمنا نماید با شراب اگر از برودت بپوشد علامت آن ^{خراط}
سفید است علاج آن برداشتن شیاف ز حیرت صفت این خضض و ز نخود کند در دم ^{خون}
مکده بر سوزن افیون مکه نصف جن کوفته بصفره بریده بیا میرند و در شیاف ازند ^{صفه دوی}
که حیرت نافع است صفت پیوسته میگوید که این مجرب است حرف برض مقلوبند قطونا مقلو
ابهل مقلو در دم کمون و بندر گرات و بندر شبت و خنخی شش و بدر کرفش و سنج مکده
درم و نصف افیون ثلث درم و دانیق یکوبد و به پز در شربت سرد و انرا در دم غلام
دو دانیق لادز در بیدر یکوبد در علاج سحج و اسهال دم بستاند و سفر جل از اندرون
خاک کنند در آن اوراق موم کافوری بپزند در خاکستر گرم بپزند و اوراق را دور
کرد و سفر بن خورد او دهد نظیرند اردو همچنان اگر در شکم کوبند و کوبند اوراق موم بکرده
کباب کنند و خوردند هم او گویند بستاند کثیرا یکدرم جوز شکریان انا نمیدرام محمود
بستاند و نصف سدر تخم زنده نیمه شبت صبح بخوراند و نصف ان شام در تخم زنده و
روغ مصطک و روغ زنجوشن بر شکم مالند نافع است خاصه بعد از تدهین بر شکم است
پوست نار و گلنار و ابهل کند و مصطک و طین ارمنی و طین مختم محمود یا آنچه

بیشتر با پیرکم باشند با یک کوفته و از طایر لرزشی که درم بود کند نیم اونس از طلا
 مصطکی و همویامی مگرد و درام بگویند و با سفیده تخم مرغ ضما کنند و اگر کشیدند عینک است
 بوزن $\frac{1}{2}$ اونس با سفیده تخم مرغ ضما کنند قویتر بود حبس خون و التهام قروح و اگر با
 سیخ شده حرارت بویس در شیر ابرناخ قه تر کرده بر شکم گذاشتن نافع است و اگر در بیم
 در ویسما مخلوط نموده بر شکم بزند سیخ نوزن نافع است و روغن بلیسان چند قطره خورند
 نفع عظیم دارد و فعل عجیب دارد از خون تازه بزوبو تر که حقه کردن سخت میغیر است
 او گوید که شخصی را سیخ نوزن بود از همین صیقل یافتیم او گوید که شکم و ریه و قروح امعاء
 اسهال الدم نظیرند در صفت شکم و ده خیز تنگها شمش جز افیون هر چند با آب سازند
 بعد ریانش جوانان را بگوید طفلند از البدر جاوردس مجرب است مجرب علی و ذمیر میگوید
 ذمیر صادق میباشد و کاژو طریق ساختن او آنست که تخم قوطا بوزن نیم اونس خورند
 اگر تا شام بر آید صادق است و الا کاژو نگاه با شکم تخمها با وجوه قبض از جای برین است
 بپس نظر طبیعت عمل کند که قبل از وقوع این قبض داشت پس اگر نصف ذمیر است
 و الا کاژو بپس میگوید که ذمیر کاژو البدر از تلین از شراب بنفشه و صادق بپس تلین
 ایسغون بریان بر روغن گل جبر کرده دهند نافع است و مودر بپس کندم در سر که گرم
 نموده بگذرانند و از یکدرم مصطکی دو اسکر و بیلو کند بر یک مودر و یک اونس نیم روغن
 کل یک اونس تیغ موعده نمایند عاجل النفع است تیغ به در ذمیر که از حرارت بویس
 بهدانه و لعاب است خطم عاجل النفع است و بار در از تخمیل کوفته و میخیزد بکشتنقال با او

در این کتاب
 در این کتاب

در یک شوره آب حل نموده بپزد تا که غلیظ شود قدری زکافات نماید و جویبار است
بر وضع جگر که ده بخورد در سه روز صحت یابد مجرب است و آنچه بانی صحت است و در
انافع است بخورد بر آن سه موشه و سائیده و شکر تری در او آمیخته بوزن برابر
گفت بخورد عاقل النفع است نفوس مختصه با حقیر طبیب هر گل ارمنی گل مختوم صمغ شکر
کتیرا طین مقه کرم حاص تخم خرفه سماق گلنا گلکله گل بنفشه مغز تخم خیار مغز تخم کدو
تخم پنجه اسب پنجه شربت درم حکیم عا کیداز کوید یکی از اطفال اسب در اول اسهال
دموی عارض شد بدست طبیب خوردن ادویه داده که خورده بگو عالج بنیولوز بنفشه
و خمیره بنفشه و عصاره با عا جاد تخم کرم و اگر احیاناً اندکی قابض داده می شود
مرض باسد اد می شد اخر پیمان عا بنزدی را کتفا کرم در اخر روز را بریان کرده
با عا بید ادم و غذا درونه بود باندک برنج ساده شفا یافت و نیز میگوید که چون
افیونی را اسهال عارض میشود اطباء از معالجه و عا خبر و مایوس میشوند و ما علاجی
چند استخراج کرده ایم چنانچه زنی بگو که او را اسهال دم بیداشت و قبل از آن به
چند بار از بایق فاروق بنا بر خطای طبیب بسیار خورده بگو چون نفس حال او
کرده شد عدت و لذت اخلاط در بدن یافتیم شیره تخم خیار بن فرمودیم بایز
قطونا بنگار در وسطه رفو شفا یافت و افیون هر روز او زیاد از چهار مثقال بود
در یک روز جان بگو که زیاد از این است افیونی بگو اسهال دم عارض شد با
بلغم و چندی بر آن گذشت و ضعف در نهامت و نوزش بسیار داشت و عطش و اسهال

نیز با او بود شیر تخم خیارین باید قطن دادیم دو نوبت سرد و نوبت سرد بود
در نوبت ثالث یکدرم قرص کافور یا شیره منگور دادیم باید قطن داد در نوبت دیگر دو درم
قرص کافور فیه کرده دادیم شفا یافت و از روز اول علاج ثلث معتاد افیون را کم کرده
بدون ثلث التفکر دم بعد از یک هفته تجویز نمودیم که افیون بودستور سابق بخورد شفا یافت باید
دانید که اگر افیون هندی و اسپهال عارض شود تدارک آن با افیون مصری و
کازونی میتوان کرد بتجربا حقیر بستم او گویند شخص افیون بسیار خورد اسپهال دم داد
داشت و نوبت تخم خیارین با کلد گب کم کرده دادیم و در تبخوری و چار نوبت تخم خیارین
که با افیون معتاد مخلوط کرده میدادیم و هر روز یکمقال و نیم میخورد صحت یافت و از نوبت
دیگر بود که اسپهال عظیم مشارکت سپرز با سحج امعاء و قاق و دجیر عظیم بالذبح عادت
باید داشت اول تلکین ده شش یا بنفشه سفید و بوسه بپنج خطه فغیره بنفشه سفید روز صبح
ان ملین داده می شد و آخر روز یکد انگاروی سرفه قوی که بکلی از رویه بسیار
و مر و میبود و در جزو افیون و زعفران یک یک بچند داده می شد با یکمقال منقره بنیان
و چهارم و پنجم در روز و مرتبه این را روداده شد که با یکد انگاروی سرفه یکد انگار
صحیح غزنی و بند قطن آن روز بود اگر چه کرده باشد یکمقال یا سرفه اول شفا یافت
پرمیز بسیار نغمه نمودیم و خرفه درین باب تلک در جمیع اسپهال آن که ملل خطه کنند که
که جذب و لذت در اخلاط است تا نیت اگر شیره تخم خیارین و بنفشه سفید و الا سحج
قالبض و نفون قالبض بند در اکثر مورد تخم خیارین با خیره بنفشه سفید هم خوب است و نوبت دیگر

در افیون از

که در افیونی را سه حال تادرم معتقد بود و درم نزدیک با الفجار رسیده وقت قصد
بود و احس نقل نیز بود و ضعف و عطش کاژد داشت و زبان خوب بود و بخت بخت
بوست خطم نیلوفر غنا خیمه بنفشه قرص کافور در گلاب محلول با جوشیده اجزای مذکور
میدادیم چند بار چه اششخ ششین که هر چه جدا شده ز تخمه بجا ما همه عوارض بر طرف نشد
و هر چه بماند و ضعیف یافت و نیز میگوید که اگر مورد محرق و صدیدی مختلف چون فاسد
باشد در سهال خواهی کرد دفع کنی بگیری بپایه کبابی در زیر خسته گرم کند تا بریان شود
و بتاند از پوست ان بنفشه متقال و جنک شد و نسیم کور کیده در آن بگذارد تا تمام شود
دوسته چون خفیف بد بدت بماند و صفا کند و بد بد که سجا نافع است دیگر تخم
به دو متقال بریان کنند و لعاب انرا بگیرند و بمتقال تخم زحمان و یک متقال صندل در
ان انداخته بسیار نافع است عظیم و مبارک در حبس خون که از امعاء بجمون
ذخیره نافع است ز حیرت و بعضی سهال را در البتاند حرف ایض بریان کرده و بزر
قطونا بریان کرده از انجمن بریان کرده هر یک جدا جدا جز زیره که ماننی تخم کند تا تمام شد
تخم کتان سیون تخم کرفس و بذر البنج سفید از هر یک یک شست جز افیون سینه در چهار دو
را کوفته بخیار از بزر قطونا بهم آمیخته بوزن مجموع غسل بگیرند و همچون کنند و بعد از
شش ماه استعمال نمایند در پنج خود تا یک متقال تفاوت پنج معجون قابض در سهال است
فربه بکار آید و بزر تخم صوف بریان کرده طایفه گلنار گل گل مختوم تخم خاص مکره چای
ساج مغسول و حب اس بکند و جز کند و بجز افیون نسیم جز صوف کنند و اگر

خواهند با همون وزن شهید خام معجون کنند و این ادویه اگر افسه کند قویتر گردد
صمغ شتری افاقا یا حضض بسد مگرد یکجز عصاره الحیدرکسین که باد و نه محرق مگرد و جز
واقیه اللرمان بندر قطن یا بریان تخم زحمان بریان تخم سرو بریان تخم لاله الجبل بریان
ریون ز خطای الفخار ز رنگ یافتن شود الفخار نیز عصاره مگرد سینه جز و عصاره و رون
الجبل بیست معجون ز حدیثه ذکر گرفت و جز و شهید خام وزن ادویه بغیر از چهار تخم ادویه
را کوفته با هم آمیزند و نگاهدارند شربت نیم مثقال تاد و مثقال حبه بزرگ میوه شکر
افزون یکماه ختم مایکود در آب مصری دو ماه با آب حبه بند شربت در آب حبه بند
بسیف احقره کشنیز طایفه تخم خرفه تخم خاص کدسته ضدل سفید زرنک کبدانه شغ
گوزن سوخته دونه سوخته مرجان باریک صلابه کرده کبر با از در اجزا و مسکه
کوفته و بیخته با قهوه می سازند شربت از هر یک گرم نادر درم در علاج قولنج احتساک
طبیعت سبابه انرا بسیار است و همه انرا جمع میشود بوی چارمنی یکی از ان بغم
زجاج کثیر که جمع میشود در قویون و زیاده میکند در برودت و بیرون است
میشود نقل در ان یا بود است که در تخم می شود بوی او در همین فعل میکند دوم در جگر
از اخذیه حاره یا با بارده یا سه یا از کثرت در ان با از بیست معایا از
حاده یا از اخذیه یا ادویه یا سه بوم در می که حادث میشود در امعاء و
مجرای انرا چهارم زیاد شدن دیدن در ان خشک میکند نقل را از سر صمغ
که مرکت میشود از بن بسیار و بیست یا سه اما آنچه عارض میشود در بلغم زجاجی عصاره

بنا
از

شبانست حج است در یکموضع که انتقال نمیکند از آن علاج آن اسپهال است چنانکه بر آرد غم را
مثل حب لو وصف آن شیرم سبکین را در آنگرم حل نمایند و جمع کنند با شیرم و قدری زعفران
و چندند شنبلی از شیرم درم تارنم و طفلان را دو دانو و بعضی گویند که در آن مصطیق کز
افاضه میکند اگر کند علیل این حب را پس دیگر دهند تا که قبول کند حب دیگر قوی در حل
شیرم و شحم حنظل یکدیگر یکدیگر یکدیگر و نصف نخمیل و چند بیدستر و فلفل و نقل یکدیگر نصف
و چندند شنبلی و درم و از آن تا فلفل است تا آنکه شیرم را در آب ریخته و بجزشاند در آب
و بفرایند از آن بر آن قدری از فایند و قدری روغن خل و بخوروند صفت حب است
که عام است نفع آن حب لوانه قوی بار در لاصیده درم شیرم شده معمولی درم و
بورق درم مقلدم تخم حنظل سه درم چهارم خوردن از زنده شیرینی از انتقال نادر درم
قوی از آن تخم حنظل ده درم معمولیان سه درم و شکر درم سبکین ده درم حساب از زنده شیر
یکمقال اما المونیا که نیکوست درین شهر یاران است تری جواریس قوی اگر با با او
پس جواریس سفید جلی مسهل و جواریس شکر بخمیل و ایاچ فیه را در آن سبکین فیه قوی است
و همچنین اقلونیا و فارسی در همین فروز نوش که نخواند از آن شیرم و جبرین که میبندد اقلونیا
و مانند آنرا درین مرض بجهت آنکه وجه از تخمیر نتوانیم به بله خلایق از عذبت آنکه در آن
که در دهن نذر اینج و افیون و بیرون زیاد میکند این مرض و قوی نشاند حرارت
طریقیه و پس در وقت که سبکین در دهن علاج کنند با دویه مسهل این سرفین گویند که
نخوردن درین حالت دوائی مخدر را غلیظ میکند ماده را و عوشره الاکلان بسیارند درین وقت

محتاج است طبیب جان که از تدارک آن غافل نشود چه کسی تسکین در دین و تکیه بر این نماید بپوشد
لوز شینین معشر بلید زرد مکد جزو عنبر زردت نصیغ زعفران ربیع جز بندند و شربت بقدر قوت
صفت جسمی اصحاب طبایع غلیظ را نیکوست و رخبان شبرم بلید زرد عنبر زردت مقل این اول
حب سازد شربت بقدر قوت دمای اخراستاند کند و صفا خشک کند و بگوید و بخورد در آن
و منض شدید و نافع است اخرا بگیرند بسوی گلی در تحت او و راح کند در آن آب گرم
بر کنند و بداد آنرا باللی شکم تا که آب تمام از دغالی شود یا بگیرند مثانه بدو در آن
آب گرم بر کنند و از آن تکمید نماید شکم او را و چون سرد شود باز گرم کند این بر او
گوید قوی با در با او ویه قوی الحرارة غلیظ کنند بک آدیه مطلقه که در خایر حرارت
مثل به خروج و ماء الاصول مانند آن زیرا که آدیه قوی الحرارة از سان او
مختلط مغوی با طریقت پیدا میکند ریاخ داخلی غلیظ بعد از آن پیدا میکند این ریاخ در
در آن نفع میکند قوی را جزو الذی نفعها بحیاطه یون استعمال آن استانند شبنون و
بزرگ فرس مکر و درم و نصفه شرب جار درم جزو و الذی سب درم بگویند و به پزند
شربت از هم درم جالینوس گوید دیدم قوم کثیره از خوردند جزو و الذی یجربین قوی که
بیورم ابو صیحت یافتند و باز شو میگردان علت هم او گوید که دیدم و عجب درم هر یک
خوبه بند در شیمان صوف از قوی صیحت یافت هرگز قوی نشود و تحقیق امتحان بایند در
بر کنند شیمان صوف بقدر با قلد و بی را و کرده لب از آن که از آن بگذرانند
و انرا باوریند بر موضع در ویش مشاهده نمودم امر عجیب نفع کرد اکثر انسانها

الکثر از در آن

اکثر از دو است خوردن صحت نیاید با هر چه نخورد و بیات آمدن اراقی میکند پس
دارند صفت حقه کبیره جامه جلدی برکتان مکر او قیده الحریص تا از سطح حرمتین
سیاه و شهدان مکرده درم لقب علم سطح درم سدا نثر با قه کمون جلی او قیده الحریص
کف لوز مقشر او قیده سیستان بنجاه عدد اصل السوس اصل خطی مکر او قیده نصف
اصل سلو و اطراف کنه کلبه لظلم محموره در سطح لظلم است بزند تا که بنجر طن ماند و
اگر نرسند از حرارت صمغ زیش باندازد در آن مقل بهود و قینه یک یک او قیده اشوی
جاوشیر مکرده و مثال صاف کنند و از این پنج او قیده است مانند و یک او قیده در مزارین رو
او قیده نصف لیمو چندان و شحم فراخ فربه که آخته یک او قیده بر آن افزوده گرم نموده
حقه کنند و هر گاه بر آید بند قها حقه دیگر بکار دارند و علامت نصف او است که هر گاه
که طبیعت نماید هیچ بنادق با و نباشد و گاهی حقه از آن است با و در شیر خواران است
ما و الدماغین قدر یک یا کثرت در آن جلو و بیامیزند در آن رو شیر و بمقدار
از آن گرفته حقه کنند اخری تین اصغر پنج عدد رخا که کفی خطی کفی و شکر و زوفا
سلج و بپزند و در دو در لظلم آب که باقی ماند در لظلم صاف کنند و بیامیزند و
یکمقال بورق و یک او قیده و خل حقه کنند حقه اخری شحم خنظل بندر الحیره و لب قه کف
مکرده کفی در لظلم آب بپزند تا که نیمه آید صاف کنند و در آن درم بورق صبر
سمون و هما قدر رو خضر و داخل کرده حقه کنند و اگر بخند درم مکرده از آن با هر
مکرده در سطح درم آب حل نموده حقه کنند یک طبیعت و چنانست اگر در دست هم می

نبط حقه کند و آن حقه چیده از محزون ذکر یا گوید بستاند نظرون استندی دو
 ثلث اوقیه و حقه کند با نبط بس خلهای دید عجایب در اخراج چیزی که در خوف و عوار
 بلم غلط با نقل با بس و میگوید که آن نبط از برای ایلد و تحقیق که در عجب ماندم از
 شنیدن و نفع آن حقه آن نبط است با و چیزی صفت حقه وقتیکه نفع نکند و او شنید
 باشد خش و بد بود چون شخم حنظل ده درم قنطاریون رفیق بجز درم نخوریم و درم
 عطیسه درم فوج و سدر یک یک اوقیه سف کف در سه رطل آت پزند تا که دو ثلث رطل
 باقی ماند و فکند در آن سه درم قطران و سه درم حل نموه و میگردم چند بیدتر و یکدرم
 جاوشیر و یکثقال زین زنی که ذکر شود بر آن افزوده حقه کند صفت شایف مذکور بود
 نان اید درم شخم حنظل و قنویان مکده و درم و نصف شایفهای طولانی سازد و بر دارد
 که تنه با هم بجا می آید صفتی که صفت این کرده است چنین شود نیز و موم نیز و در راه
 سخی کنند و بیامیزند و بر نافع هم که کنند و چون مثل کند بر دارند فماد دیگر شود نیز بر نافع
 بگویند و بر راه شور بیامیزند و بر نافع هم که کنند فماد دیگر تخم حنظل بجز درم موم نیاردم و نصف
 کرات بیامیزند و بر شکم طلا کنند شایف جهت قوی بود قنطاریون و شایف سخی کنند و بر نافع
 بیامیزند شایف خسته بر دارند شایف دیگر بزرگ کفش و بزرگ کرات و جبهه در شایف بود
 و کینه و تخم حنظل و ملح او را جز او او کوفته شایف سازند حیات سر جو به لغو میکند
 که این نبط نفع میکند قوی را و اکثر ارض دیگر را و میراند شکم را بر فوج بیدتر و بیدتر
 آله مقل که جبار درم تخم کفش و رازیاخ و نیسون و کر و یا و ناخواه و سحر و شیط و حرام

لاریان

سویخان و مد نفع و مصطکی و اسحق مکه یکدم زنجبیل در حبیبی قاقلمه و ج و سنبل و زعفران
و سنبل مکه نصف درم یکسکه درم تخم حنظل درم و نصف فایند و تربد مکه نشت درم صبر دوازده
بگوید ادریه و صمغ بهر ادر آب کند ناعمل شود و اجزا در آن آمیخته است از مثل فلفل
شربت و شقال و نیاید که حقیق در حمام رود قبل خروج ثقل نه وقت که ضعف شود
قوت در او زیرا که قبل خروج ثقل می شود صمغ و غلیظ می شود و ضعف بسیار قطعی شود
قوت پس و قیحه محتاج می شود پس در آن آب را باید که در آن آب بنهند و در آن کبر شربت
شربت افغان و سماق و طبخ و قیوم و برنج سفید و ما نندان و اگر در و ناست مانند
پس زنجبیل آسیند و ایند که تان و حلیه و حب الرشاد در آن بچشند و بگیند و لعاب
و خورد از آن بر شرب او قیه با قدری از فایند باد هم شرح و آنرا که این عقاید
کند پس اطبنت بماند بر خوردن و در الخمر و با ماء الاصول صفت این استانند پنج روز
و بدران و لصل از کفش و بدران و فاسخ و زنجبیل و خولجان و کرم و یاد کون
مکه کفی به بند در آب تا که آب بچش شود بعد از آن صفا کند و بستان از آن هر روز
او قیه تا چار یا سه یا چهار درم و بعضی از دو درم تا سه درم الخمر و نصف درم
ایارج فیهرا و گاهای می خوردند و در الخمر و با لب قرطم هر روز سه او قیه تاره
بدم فایند و در الخمر و گاهای می دهند آغشا شنبه دو او قیه و ایارج فیهرا ^{شقال}
و در سه درم طریق که فتنه و خمر و نه بگوید خمر به در آب نیزند انقدر که بگوید
ان آب بهر ابرش کنند تا که در خمر آید از آب صاف کنند و خوردند و گاهای

میدهند و در خوردن کورس با شراب منج گرم کرده با ایاج فیهرا تا بلغم فیهرا باده و غده با غده
 از ایاج فیهرا لازم کنند این شراب انجیر پستی یکن در چار آن آب بنجور بنجور بنجور بنجور
 مانند این بنزند در خرقه جو زبانه درم در چینی یک درم و نصف مصطط یک درم کوفته در آن
 بچوشانند و بگذارند تا که سرد شود و خورد از آن هر روز یک مرتبه در دو روز و خورد با غیره
 ضد قوی و فایده استخوان نماید شراب کبک قوی مزوج با آکون و وقتیکه که شود در
 و محل شود قوی لازم کند بر نحو بعلیل غذا چند روز و اگر شو کند ترک کند غذا را یک روز
 یاد و روز و خورد در شب بای می نماند چینه با نماند و نماند و نماند و نماند و نماند
 خورد ما و اللحم که خسته باشند با تو ابل یا تر کنند پاره مانان و در شراب و خورد و باشد
 بر همین ذات که ایمین یا بدو استعمال کنند حرکت در ریاضت پاره رفتن یا حرکت کنند بدن
 و وقتیکه اما باید انبساط کند در غذا پس خورد در غدا یا اجات جرب ملح حملان
 الوان که در ویافتند زمین جور ایات لبسته رقیقه بنکر حمل و فایده و
 تخم یا کمون در شنبلیله و در هم اللوز و کرمینه که نخورد و سری با قلد یا و مطمئن و لغو کنند
 چیزی تا که خسته این نمودند بماند و آنچه نرسد از آن فیهرا بنجور بنجور بنجور بنجور
 خورد آب باشد شراب و با و العسل شراب قوی و خورد هر روز بنجور بنجور بنجور بنجور
 ده عدد یا پازره و خوردش از طعام به ساعت و اگر ضعیف شود بعد از آن در شنبلیله و خورد
 شیر شتر یا شیر خر تا قوت یابد و اگر باشد قوی ریا و قراقرز یا کرم که اسهال کشی
 بخوارش نارنگی و شهر یاری و جوارش معند و مانند آن و با او در در حقه بدر کشی

از ایاج فیهرا

بدانند و کمون و مانند آن و اگر باشد قولنج از بود که رختنه باشد بسوی او ^{علاقت} ^{علاقت}
ان خصوص جفت و انتفاع بطین بغیر وجه شدید و علاج آن همان است که گفتند ^{تصفیه} اللد
انچه خاص است با آن اینکه بپزند فودج و جوده و سداب و سقر و حبه السوداء در خل
و کما کنند با آن و تجزیه نمایند آنکه که بخته باشند در آن کمون و کرویاد و نقابند
در صحت مطبوخ آفتیمون و خذا افسید حامات و سیمه بلجم خفیفه و تو ابل کشیره همچون
ذکر یا کویدیدم قولنج را که جز این نیست که حاد است میشود ادوی مزاجانرا از اینکه
طبیعتشان همیشه یا بسببند و علاج آن در وقت صبح ^{تصفیه} تو ابل کشیره و آب
شیرین و حمام لعبره و آنچه ترتر نمایند فاما صاحب طب با کشیره اجزای ^{تصفیه} حاد
میشود از قولنج فقط و محافظت آنها از و ترک ^{تصفیه} است و تر فواکه اما محروران
اصی بصفه را حاد است میشود با آنها قولنج از اینکه خشک میشود ثقل و بدلفنج فقط و
می فطت آنها از و ترک ^{تصفیه} است و تر فواکه اما محروران و اصحاب صفرا و
حاد است میشود با آنها قولنج از اینکه خشک میشود ثقل و بدلفنج بود و این از شدت حرارت بود
بسی نگاه دارد آنها را از ترید و سیرید و ترید و قلت تو ابل کشیره اجزای حاد است مع رطوبت
بسی آنها العبدان اسلند از آنها که قولنج می افتد آنها را اما قولنج که می افتد از سس نقل
از اسباب کوره پس علامت آن تبار جمع است در موضع واحد و ثقل با او و ^{تصفیه} علاج آن
که نخوردن بغمش مع دهم اللوز و آتین و آفانید و جانا و خیار شیرین و تر شیرین اصل
الضروس و شیرین است درین نوع البته مطبوع و حقیقتهای البته مطبوعه و سیمه مثل

حقه که گفته باشد از بنفشه خشک و طین و فایز و ترنجبین و عناب و دهم اللوز و ماغز آن
 غذا افید یا جات و قطب یا بلبل یا اللوز و لیکن این بقدر حرارتی در دست نقابند
 در صحت این بطبخ بنفشه یا بنفشه درم تین استیمی است در اجاص و عسل و تخم زیت یا زده ام
 اصل السوس است درم به پزند در سه رطل آب و بگیرد از دو و ثلث و رطل و مالند
 فلو س خیار شنبه شربت درم و بریزد بر آن دهم اللوز یا دهم غل و بخورد ترم و زیت حلوا
 که بخت باشد در آن شده در و شرف فایز و کس باشد بطن شدید الحار از سخت اند شربت
 از آب بلبل یا اسباب المل تا سه درم خیار شنبه و دهم اللوز یا حل و بخورد از دو
 این قرص بنفشه یا بس درم قهوه نیا درم و دو ثلث درم بیامیزد و بلعات از قهوه نونا
 اقراص سازد شربت بکفر فوج کلاک یا بخورد ترنجبین درم یا انکه در آن شربت
 روده پس سلامت نزال امرا و البطن و زرق آن مع عطش شود و علاج آن شربت
 است قبل طعام و دخول حمام و استعمال شراب شیب و اخذیه و سده اگر امر شدید
 باشد پس بخورد اقراص بنفشه صفت آن بنفشه یا بس درم کثیره اوان شنبه و ترنجبین
 قهوه نیا سه درم شربت درم یا بخورد ماد الجین یا قهوه نیا شوی در جوف و فصل
 انانوی و می از قهوه نیا علامت آن خرد و التها و لوی بهیج و لینه است که بیاید علی و صحت و علاج
 آن نیز کینه خرد در اول امراض از ادویه سیه که آن منادی می شود یا بلبل و لیکن شروع کنند
 بقصد بر آرد خون را اندک اندک و بد فحاش کثیره پس اگر نبد شو بول نیز باد از وقت
 درم پس نقد کند با سلیق پس نقد صافن ثابت بن قره گوید بسیار مرتبه این را بفعل

از اول

المیرا لوبل کرده و طبع آن نرم بود بعد از آن مایه شوکر در او کشیدند با زبانه دندان در دست ایشان
قد نصف طل و همان در آن بخورم فلوس خیارشیر و بریزند در وین اللوز و بیدند لوز که هفت تا
دو که تخم آن شود بوی حنظل و صیر سلق پنج اوقیه در وین کجند و شکر یکیک و در وین حنظل
و در وین بوری نیز بر آن افزایند یا حنظل که بقضبان سلوی و قضبان خطمی و نخا و در قضبان
وین سفید و بوری و در وین کجند و شکر و ضحاکند بر ورم این ضحاک گل کجند بخورم فوغل و در ورم
دقیق شو غیرت نام و اگر احتیاج سیاق بود است از بنفشه یا بس و قهوه نیاں و اگر آن از صفرا بود
علاقتش خطش شدید و مغالب تلخ و مرعب و خش و وجع در بعض مواضع بطین و علیح ان حنظل در آن
است باین شبها یزد خطمی و جباری و آب سفرجل بخورند و از زعفران آن سه اوقیه بخورند
و فایز او قیبه در وین بنفشه او قیبه استعمال کنند و اگر در آن خورد و اندیز نصف درم افزایند
کنند نفع بود که اگر معتاد بود و این علت باید که چون ازین علت بر آید رجوع نکند
بغذا تا که عادت کرده باشد تا که صبح تمام حاصل شود و خورد در هر تکرار کرده در آب شکر
و در اللوز تعویذ کند خورد اجاض خسیانده در آب شکر هر روز ده عدد تا بیست قبل
بدون عادت به تحقیق نفع میکند خوردن روزی با دام شیرین که هفت تا ده برین وجه است مانند
سفید سه عدد زرب میثق از بزم بیست درم بنفشه خنک درم سه بریزند در چهار طل آت تا که
نفع یابد بصراف بخورد از آن هر روز چهار اوقیه یا سه درم فلوس خیارشیر و سه درم
بادام یا بخورم بعضی مقدار بسیار و جمع خاصه اخنچه در که همیشه نافع است آنها را این
بنادق حدیثه ایشانند که فرشتان خواه زنجبیل در چینی مگد جز و یکین را در آب گرم

و ادویه کوفته بچینه بان بیا میزند و نمزد و سازند بقدر قوت بدهند بنادق اخرا
 که فش بکینج و مانند بنادق سازند و بکار دارند فیتید نافقه هم الا که در هم موی سارا
 حواله باشد در شسته و خش کرده کوفته فیتید سازند فیتید دیگر به شاکه بود و کینج
 خود کوفته سازند و بر دارند نافقه است اما قویج از زرد و لاجورد است ان مخصان
 و استداد اخذ خلد و بطن بدید علیج ان علیج دید انست که گفته شده و حقه کمرل از
 چیزه که ذکر رفت ایس سر افیون کوید نو عید از قویج که بر ان ضعف قوت دافود
 است خاصه روده قولون و ان که بر می آید بر از طبیعت در کمیت کینج کینج محتاج باشد
 مایه نشه بایند و ملا کنند برای خروج ان اشیا ف و حقه و ادویه و علیج ان پاک کنند
 از و نمز نام سرد و لیطوس و ایاج فیه او نخورد در هر الخرمه بماء الاصول رو سرد است
 با سینه و در چینی و ایس و خیمیز لو او سنبلی و دسته و بندر که فش و بعد و طعام او زیره
 مخلوط شراب بکافی و صبح کند بطن ببرد و نارین فرود و کوسون و زرد بمان و جام و هوام
 هم او کوید دیگر فیه است از قویج که بر ان رفت قول است از این بند نشو عا ایط از عدم
 وجه و تقدم گذشته تدبیر متبر و متفرخس رود و استعمال اجماع خدره علیج ان نخورد
 و در الخرمه مطبوع بادویه و زرد و قلقلدن بار و و کلانه با ایاج فیه او آن افاد
 و شاید لیطوس و لوغاد یا و بلادری و غذا شور باء و قنابر و عصاره و قراج
 و نخورد شراب عقیق و صوف و لطیف و خندلیون و صبح او را بدید خرمه و و بچینه باشد
 و در ادویه قیقلا دو و طلد کند مالک بخر نیوا و اثنا ناشیا شمعون میفر ماید اگر باشد

ان افاد افان

کند این بر قطر داخل شود خنجره از پشت او بسوی داخل مندی شود ثقل و بس که بشود
بول عادت آن که موضع متعقد میشود علاج او آنست که داخلند اصبع در مقعد او منقند
بسوی خارج جالبینوس میگوید ممکن فرقی کردند در قولنج و وجع سنگ در اول وضع نمیکند
این در علاج زیر که غرض هر دو در تسکین درد است و بهم او گوید هر دو در که در بطن او که مایل
بجو بسوی خارج اخف و زیر است از فایر محمد بن بکر یا میگوید که مرق بهد اطلاق دارد در
قولنج چنانچه اطلاق دارد مرق در یک مرق قناب که آن جفا و کس در لبش شک دم
او گوید دیدم بسیار که معتاد در استند قولنج و استعمال کردند نشستن بر سولوس
و خنجر بران و ساختن زین لوری از آن و مناطون بنیر از زمان پوست تازه میگردند
پیرا شفا یافتند و هم او گوید که هر دردی که در شکم او و اسهال نفع دارد اللادرد
که از قروح یا بدید بوی خنجره نفع قولنج و از از ایله کس و نفع او بر جسم است
و بسبب او در است در اعما یا تجر شدن زین مار طبات غلیظا معا و دقان یا التوا
اعوان مهمل است که خلطی بنیر این صمد در وقت که قی کند علیل زبل و بد بود
جنا او و بدترین است که بید بود بدان او تمام این ذکر یا گوید مندیدم مردی که این
علت داشت زبل که کرده بود بصحت یافت و جنا او بغایت بد بود شده بود بار
نگر این علت روشن شد اما علاج ایله کس اول نظر کن پس اگر ورم گرم بود عادت
التهاست و صحر و عطش منفرط پس فصد کند و بعد از آن بخورد آب غلبه و بنید
و خیار سبز و در خورد مانند آن و ضماد کند بطن او را بگلاب و ضدل و شیا و ما میست او

الشعير انكر از برودت بجموعه علمت ضد دلالت حاره چسبیری علاج ان بیدر
بر ما و الاصول بخار شیر ضماکن لطن ببا بونه و اهلل الملک و شبت حقه که حقه
لینه در هر نوین جمیع و هر چه نیکوتر قویتر از آنچه که خشیان نیار در نیکوتر
قد بیدر غرار و برودت قدر حالت اکثر بار التوای روده و عادت ان تقدیم
است از جای بلند و حدوث ان لعینه بوفی انکه در اول الدلیل قویتر ظاهر نمیشد
مشهور طعام و کس او فتور و ابتدا کند و ج قلیل قلیل علاج ان نشانند است او را
و ج کند و در بار ایدت غور ایندن بیند و محانی آب غنبت اللطیف و ان الحبل
و آب خیار شنبه و حقهها نمون حقههای لینه و غذای او زیر پاج و نور پاکه خسته باشند
از فایند و در کل بگیرد و شیاطین در طول اصابه و طلا کند سر و انها از راه
بقدر و در یکی بعد دیگری و اگر ازین اشعور بناد و سر فرود و یاد مقود و متفاح
بقدریند و نفع دهند و بر آرد و حقه کنند در همان حالت این کرایا کوید بخوراند
قوی و ایبلدوس التوالی سکه درم نیموز سبق زنده بقدر یک او قوی بپرسد که این
ز این نمیشد تا که و انکند بپس روده را و باید که بخوراند قبل از عید او نور بای چند
یونگویی بعضی زین شد در سهل میدهند در ایبلدوس حسان او که حرکت میدهند
روده را بقوت قویه بر میگردد انرا از شکلی شکلی لاد و بر بیدر کویدر قوی التوای تا
دو انس سحاب در بیضی منک خالی کرده باشند او را از بغیدی و زرده انداخته در
او بریزند چنانکه با و اطلعه نشود نافع است که سو که قوی باشد کشیده شود

که بود و مانع آن شود فراق باقی یازد با عقل پس آن بد باشد اما دویه مفرد که منق
اعواد و فاق است که آن امواد علی است از نجه به است چنگ و آب اطراف کنست مط
مطبوخ که شور یا سازند و قطف و نذر انجیره که سخن نمایند و بخورند از و در دم با
اطراف کنست مطبوخ این سبک از و بخورند از و سسته او قیوم میست زید که طبن کنند با
عسل که هر روز یکیک قیوم میست در بیان نقشه که بخورند و در دم و کرسنه سحر و بخور
بحریر که بخورند از آن یکدم عسل و قویتر از همه در غرض است و بعد از و در دم و کرسنه
فرا و قون که بخورند از و در دم با سسته و قیوم با و اصل و صبه قوی که بخورند و انتقال
با کرم با او و قیوم این خلقت و یک شل و همچنین این قیوم که بخورند از هر یک یک با
آن هر دو پس با یک میکنند روده را و او میکنند شده را در بر می آید خلط غلیظ را و در
و البته هر دو همچنین قدر مانا و زوفا و بیج کاسته و ما بالجن و قویا و قافل کبار و
اصل السوس و حاشا سسته انتقال با کرم و آب و کرم و آب و قیوم و اینها دویه مفرد
منوع امواد و غلظت خون و قویون و مستقیم بر آرزو خلط غلیظ و نزع از آن پس با
اندازد و بورق از شی مرغ زره شور و صهاره قنار الحار و شحم حنظل و عسل با کرم و
سری و طینج حله و بزرگان با ما و العسل و مری و کلهای استعمال میکنند اینها را مفرد
نحوه و بسیارند از نهاشیا و غیره و همچنین در فسادات و باد ام تلخ و زایل الفاز و
الفجل مع عسل با کرم و از و قیوم و تر کنند در زیت کهنه و بزرگ در کرم میکنند شکم را
و مری آرد نقل همین عمل میکنند حاشا مسحوق با عسل مفرد و بورق و شیاف میکنند

از تخم حنظل و لوت که یک کوزه تخم بود و در جزو آب انچه نرم میکند حکم را او بر سر آرد نقل و
میوه سیاه است که خوردن در ازان دو مثقال بآب گرم ۳ او قیده بود و همین اعلاک است او
بوزق ارنه مصطک و موسیج و بذر انچه و بنفشه خشک و حنجره که انها بر سر آرد نقل و
ویاکت میگذرد و دره مارا اما او به که نفع میکند و جمع به طور ^{قط} و ج و فوه و مرو

شیرین در یو چینی و جنطیانارومی زرد او در طول ازین همه که بخورد ازان مثقال
یا دو درم بآب گرم زایل میکند وجع جنین و وقت که تدبیر کنند ازینها از خارج
بار و کوشش بار و کوشش بار همین عمل کند زنجبیل قرفه در چینی قرفه سیاه
جوز بو او خیز بو او مصطک و قاقده و حبیبان و خنجران مکه چهار درم و نصف نر بند کرم
سقومیان ۳ درم حبیب النیل ۳ درم شکر سیاهانی مثل جمیع کوفته و بنفشه بوسل چون
نمره بیرون وقت با صرفان تخم سرون کرده و بنجاده در سر که انکوری خسته سازند

یک شب از روز مقونیان و سداب یا بکند درم فلفل حد زنجبیل ۳ مثقال بوزق ارنه
مثقال بادام شیرین ۳ درم کوفته و بنفشه بوسل همچون کنند تبرید بعض
سقومیا مکه ۳ درم فلفل و قاقده مکه ۳ مثقال زنجبیل و چینی سیاه و آمد و قرفه نقل و جوز
بو اکه مثقال و نصف شکر طبرزد و نصف طل کوفته و بنفشه بوسل کوفته همچون سازند

و ان شربت بکشت سهمان چهار درم و کبک و ضم طعام دو درم
سفرجلی منق از داخل ان و خارج ان یکرطل و قطره صفار سازند و باللی ان آب
بریزند انقدر که پوشد و به پزند تا که همه اش خوب بکشد و ماییدن نیکو و صاف کنند و بنفشه

با اول روز

بیا و غسل بریزد با شکر نم که منعقد شود پس مانند زرد در آن این او کوفته و پیچیده
زنجبیل و فلفل مکدر در خمیر او فاقله در خرفران مکدر در مصطک پیچیدم سخن بیان
تریدس درم بیا میزد جمیع را و ترک کند که منعقد شود و اگر خواسته باشد بر آن ترخته قطعه
صفار از زرد شربت چهار درم مصطک قر نفل زنجبیل فلفل در فلفل قر و خمیر او فاقله
رک مکدر درم سخن بیان او داده درم کوفته پیچیده در آب مسفرجل معصور که هموزن آن شود
پیچیده باشد او و سیرا همچون سازند و از یک درم تا دو درم بدیند فلفل
برین و افیون و بندر النج سفید مکدر درم خرفران شش رطل فرقیون و عاقه قره و
سنبل مکدر و درم کوفته و پیچیده همچون سازند و بعدش ماه بعد شود بکار دارند
خمیر بواز درم فاقله دو درم نارنگی درم در فلفل پیچیدم و زنجبیل
شکر درم قر نفل درم در چینی درم سخن بیان درم شکر طبریزی درم کوفته و
پیچیده همچون سازد شربت از دو درم تا سه درم بلیله بلیله آبله
شروع النوی مکدر پیچید و انتقال در فلفل و انتقال طایفه فلفل انتقال
سخن بیان استار و نصف فایز بنج استار غسل استار کوفته پیچیده همچون سازند
و فایز شربت از دو انتقال تا چهار انتقال دهد بر هر مل بکن و نصف لیان دهدم
ار بوز چینی را و از طول مکدر درم زرد نیاید در پنج مکدر چهار درم مصطک سخن بیان
اکلیل الی و سنبل الطیله درم افیون و زنجبیل و قسط و سینه مکدر استار قر نفل
مکدر درم سخن بیان سفید زنجبیل درم کرده و نونیز مکدرش استار معده استار

صبر و نظری چهارده درم فلفل درم کوفته و بیخته بعد شش ماه استعمال نمایند شکر و قند و روغن
 شکر و گلاب و روغن دار فلفل و جو را قوی و اصل سوسن بذر ریاضه و قطره و روز نهار و روغن
 و دیو دار مکرده درم نیم گویو درم یک یا کیزه اندازند و بالی آب شیر تازه در روغن کبک از
 هر یک درم در دیگر نصف اشک کنند تا که آب شیر برود و در روغن بماند صفت کنند و برارند
 در هر کلدته بپزند گلابی و پلید سیاه و انمخته دو رکده مکرده درم فلفل در فلفل
 بزنجبیل مکرده درم و جاشیر و اشک و سکنجبین مکرده بجز درم چهار استا خشک کرده و بذر کزنب
 رطب و سداب رطب مکرده قبضه او و نیمه گویو کوبیده در دیگر کنند و بالی آب در روغن کبک
 اندازند با اشک نیمه بپزند تا به نصف آید از اشک فرود آرند و سرد کنند و آب از او صفت
 کنند و در آن حصیر الخبز و جگر افزوده باز در دیگر کنند تا که آب برود و در روغن بماند
 از اشک فرود آرند و صفت کنند و یقار دارند اسباب سیاه

و افیون و چند بیکسره و بذر البج و قطره و قردمانا و بذر خشک سیاه و سبب و طب
 محافظت و کبد الذریب و قرن الموم اللدین محرق اجزای السواد کوفته بیخته با روغن قابل
 باشد که شراب بچینا نغذ و عسل بچون سازند و بعد شش ماه یقار دارند و شکر نیم درم
 که سبب آن خلق المعالج و بچینا شدن روده خالصه روده اول
 و صاحب قانون و ذخیره انرا در حرکت التوائی شمرده اند و انرا در هر وقت بیستی
 ناف گویند بر آن حرکات عنینقه بویو یا جستن از جای افتادن از جای با
 برداشتن مانند آن و ازین علت التها پیدا آید که گاهی منشا به قوی باشد

کلام
 در این کتاب
 ۱۰۴۰
 فی

گای متناهی چه موضعی باشد خلع آن است که اول شکم بر فون نمایند از زرد سردار و مانند
آن پس اگر روده از موضع خود فرود آمده باشد دست از نایب شکم بیالاف بکشند و با انگشت
بیمار را بنشانند و هر هم پار را دراز کنند و بگویند که هر هم دست بر هم پار خود کشند
بر فون بگیرد و بفرمایند که مابین هر هم پار را بین یک سوسه دهد و چند تبچه چینی کشند روده
خواید و در بر طرف شو بستاند آرد دیده که بسیار بار یک باشد شش اول کشند
نیم اونس کثیر انیم اونس دوه مطبخ نسجه اونس گل اریش گل محتوم خون سیاه و شان یک
رود و سفید ماده برین نه مجموع در شیر به برگ نعلنه الحما یا شیر غره آینه نیم
ضمان نماید و ده بخار خواید اگر مویها سر بر ایض در تحت او دود بد نافع و همچنین
که یک میار داشته باشد چو چو چو در تنه گاو میش نش کنند و بر آنش گرم کرده از
پارچه بشارند و آبی که از او بر آید بر شکم همان نفع عظیم دارد و بر موضع نبض هم
نمایند اگر قوی اگر محکم نباشد آرد درم نبار و زرد سیرگرم نموده بر شکم مانند
نفع نماید و شش جی است اگر بزنا فگند از نغز نافع است قوی را و خلع اعمار اینها
آب بچوشانند و چون در جوش آید ربع آن روغن کعبه بر آن افزایند چون جوش آید
دو سه قبیان اران گرم گرم نموده بخورد بجا نافع است در همان جوش پانزده عدد
قلقل نیز بر آن افزایند برای قوی و در کرده زبل الفار فلفل صبر قوطی
سرمای اجرا احواد کوفته بینند در روغن کعبه بپزند و از شکنجه روغن بر آرد و در موضع درد
مانند و بالایی آن بر گران گرم کرده به بند نافع است صحتی باید بر دال است

و اگر اجبر را سرگرم کرده بپزند نافع است خرد و دای که خشک کرده بپزند و یکدم با آب
 قوی بربا الی هیت نافع است هم چنان چوب شمشیر خوردن و ما او خوردن آخر و کبر با اطلال
 اقسام قوی بربا فایده دهد آخر ریت آب هم بپزند اجبر شدید تا که غرض خطا شود
 افزوده در دیگر انشی به پزند تا که شربت شود و بنوشند قوی بربا او از خنی که ابله
 که چون قوی شدید با احتیاج چند دفع حقه کردن چنانچه در
 بسیار افتاده با و اطباء سبب حقه نموده نخی نیت نزد اجبر در دوز کونست
 که در آن روغن شمشیر و سر او نس روغن بادام حل کرده حقه که در دم خلاص یافتند بود
 یا سرش در آب بپزند تا که مهر شود و صفا کنند و شیر و مس که شهید و قدری نکند در آن
 کرده حقه کند قوی چهار یک باشد آخر شمشیر که هنوز گرم بود بر شکم بپایند دیده و اگر
 قوی بربا می بود شیر گاو و شکم سفید و بر صندل و لوبان سفید حقه کنند بربا نافع است
 یا از شیر بادام و آب که حقه کنند فایده تمام دهد یا از بیخ خیار و بیخ خطمی و
 مغز هندوانه و تخم کنان لوبان بزرگ و گول بنوفه و گلسر حقه کنند و روغن بادام
 و روغن بنفشه بر شکم مالند و لوبان بزرگ کنان لوبان حبه و لوبان بیدانه و بیدانه و
 بیدانه بر شکم مالند و آنرا که برگ خطمی مثال نخسته یا نخی جل نافع است
 که حبه ابله و مس و چار و سفید اند بپزند با غبار لطیف و قلیل بنوشند
 جوهر مندی که هفته یا هر دیگر بپزند و بیخ امیدن روده جوهر القی با آب آمیخته و کف
 بمالند بجا آید در دیدان و البطن

متولد شد در اموا

دخان بیام

دقاق حصایم و حب القصبه متولد شود در اعراض و قولون و کرمهای در شکم
بسیار که در روده مستقیم این خلط بطن است که در آن جمیع میوه از سوی ضم استعمال
خلیظ بارده پس متعوض میشود و بعد میگویند که کرمها متولد نمیشود اگر کس خالی بوی برده صفا
یا مره بود آنچه آنها هر دم بپس اندوز خاصیت آنها قتل حلو انات است اما غلبه
بر آمدن آنهاست غشیان میلان لعاب این دزدی رنگ در دبلن و صیران در نوا
و خنکی لها در روز
این دو این رنگت بدو کیل دار و مکجا در دم ملود
دورم قسط تا شد نرم شرب بخورم با شیر تازه دواي اخير سبب شرب منگ قسطا کیل دار
و قبیل مکجا بخورم ترم بد پانزده درم شرب بخورم شیر تازه نافع اورا الصطیح از روزه
خردل زناشتا و همچنین خوردن امری قوی که استصال آنها نمایند منع تور آنها نیز
اماد ویه که خارج دیدان نماید قدمان است که در مقدار با آب شیب امری که کوفته شده
باشند سه اوقیه خوراند یا با آب ترس منفعه یا قطره که در مقدار باد شفا در لایحه
خورد با آب قشور منج کورت لویس یا اگر کرب بنط هم اوقیه و بقوله الحقا من الزهر
ازان یا هم مقدار حبث خورند باز و فای یا حبث مقدار قشور منج از ان با هم
هم مقدار بوی آرنج و نیز چهار اوقیه یا هم مقدار حبث کوفته منج خورند با آب
سه اوقیه که کوفته شده گرفته یا با یک اوقیه حل با مثل ان نوع یا کزبنزه یا
با پند و یا منج خورند با آب منق مدقوق که با آب منقل مطبوخ است منج خورند هم
طلک کنند این سفره نما کنند بورق و خردل غصه لغت او یا نما کنند و نیز مدقوق

مسح در غل میخند که بر می آید القبح به را بستند یا حاشا سبحون بخندیم تا بقوله الحق
 یا ضا که کتدره را بر ابراهه بفرود شوم زبل و قطران شام و سفرد آرد شرسن با کمون و غسل
 که در مستقیم بود بردارد در این سخن کوفته با قهقان را به پندید است
 آب جبر با بوق یا شام حفظ و شونیر بازیت نخاز یا آفرنج یا ماراره بقره یا دهر لوی
 و گهای ازین چیزها نشینا سازند و بردارند و گهای حفته بدان چیزها که منع تو در
 نماید و استعمال باد تا علاج است و سیر و کفش و ترس که نوب و کبیر نخل و غسل و ملذذ است و قهقان
 و کمون اما در اخراج حب القبح محتاج می شود با ادویه قویتر از آن باشد بمغسل ارد و پرنف
 و شیخ و آنچه بود میکند دیدن راهها همای غلیظ است و خوردن گل و خوب سید امر او و سینه

تخمه که متواتر افتد و شیر در شیده تازه و نیر تر و گوشت تازه کباب و قهقه که بر آید
 دیدن مرده در حیات این علامات است و اگر زنده بر آید دلیل صحت و قوت
 بر آید یعنی دلالت کند بر اخلاط ریه در معده متولد میشود دیدن اکثر در ریه
 از خوردن فواکه و فواکه اطعمه از آن جین کوبید باید که چون دو اینها اخراج دیدن خوردن
 باید که بعد خوردن آن زهر حرکت کند بجز حرکت شدید بیاده پای بر و یا الموار شده که باید
 از دیدن مرده و جوی به شدت که ساکن نشود و مانع شش بود و اگر چیزی نخورد و حقیقت
 و در دهن تا بجای که بکشد دو درم شرب و می قنیل در ناکشیم قسم حب النیل
 از هر یک یکم اینها را در کوفته بازیت همچون سازند که بوجهت حب القبح مفید باشد
 و این از بجزبات شدید علامت دیدن حرکت آنهاست در حال گرسنگی

از کوفته بازیت

بخورد و خوی که سهیل امر میزد و گاه باشد که بغش و خفقان نخشد و بجای آن که بشدید لغو شود
 تحقیق انواع آن باید که بر نفس بحکم بفرستند و چند گاه صبر کردن فرمایند که اعضا او گرم شود
 و اگرنگی غلبه کند بعد از آن چیزی خنک با لعلن بر شکم نهد و ملاحظه کند که بالذات از مناف جمع آیند
 خیار بزند و اگر زیر ناف جمع آیند اما آنچه صفرا بود و اطفال بیشتر متولد شود و غلبه
 بود که رنگ طفل گهای سرخ بود و گاهی زرد و بینی بخار و بد بوی بد شود و بن دندان سیاه
 و تباه شود و قلعه پیدا آید که طفلی را قلعه بهم رسیده و هیچ علاج سفاین نیست و
 و چون اطباء شکم او را تشنج کردند که بسیار یافتند که تمام روده های او را خورده بودند
 از آن باز هر گاه از تن او بیرون قلعه بیخاج نمیدانند و علاج دیدن در اطفال مشغول میشوند و علاج
 که خرمه بود و خسته قدری در کشش می خوردند که گرم صفرا بر آید و خاصه در صبا آن صبر
 دندان میزند و تخم حفظ در زخم کنج بر پزند یا در تخم گاو حل نمایند و بر ناف و حوالی آن
 اخراج گرم نماید اخر مکی هفتدم و مصطکی بر آن حسه قطری بنزد آن نمک است که بر
 محمود در قرحه این شمشیر تورت کشند در اول آن آب آید بعد از آن زخم آنرا
 بر ناف و حوالی آن بماند که گرم بکشد و بر آرد اخر قبیل و خنابوزن برابر بسایند و
 بر صفح و مانند اخراج گرم نماید که زنبق بود در اخراج دیدن اثر عظیم دارد
 و طریق استعمال آن آنکه بر یک لیمو میارند اول آن شکر سفید با چند قطره آب پیاله
 جفت اندازند و چون مخلوط شود دو اسکوپ و نیم سیم بکوبند و پودر خود را با دم بان قلم نمایند
 و بقدر قوت بخریدند و نیم زیق را در آب نگاهدارند و زان میخوردند شبها زیق

یک سکر و بلو سکر سه یک سکر و بلو در بیایه چینی حل نمایند تا که زین مخفی شود و قطره در دهان
رود و بان فم نمایند و بعد فرحت عمر بدهند دوم زینق را در آب نگاهدارند و از آن خوردند تا که
زینق یک سکر و بلو سکر سه یک سکر و بلو در بیایه چینی حل نمایند تا که زینق مخفی شود و چند
قطره تران دیدان بر او دراز شود خواه خود روز یکشنبه بر سر درخت انار از بیایه مال کرده
یکدام بگیرد و در سینه و آفتاب نشاند تا چهار دم بماند سه روز نخورد تا که معده ازین
بر آن افروده بدهند و بدانکه گاه بقتل و اضراج و دیدان بدهند تا که چینی شمشیر
که کرم در معده جمع آید پس صیدم دو ابدند جگر و عارفین شود از صراحت فوت و از دم
بان تا هر دو و غلیظ که بند شود تحت آن و سر بر که واقع میشود در معافان و طرد آن
پس بگردن ابراض کشره اینست که در رسده انقدر دردی

که در ورم میباشد و از آن ثقل زیاد میشود از آنچه در ورم فاما و وجع که حادث میشود
در جگر از صراحت پس اینست که کرم میشود از طعامهای و شرابها و او ویر جاز و کل
باشد او را که قیام نماید با نعل خود از نمیر و م صاف و وقتیکه حادث میشود این حال در
میگذارد و کیموسات را در آن میکنند از اول چون آید خود کیموس و در میگذارد
در و بان پس ظاهر میشود ازین در جوف از منق غلیظ پس مانع او میشود و قمراری
بطلان مشهور طعام و عطش شدید و جمعی قوی و علامت آن در اول امر احوال است نهفت
و عطش و خشک شدن و صورت لیون و رنگینی لعل علیحده آن لازم کفوما و التخمیر که بنوشانند
بدل آن تا ممکن است اما بطنی هندی با شکر و آب قهقوش و با شکر و طباشیر با آب

باز اول

بارد که در آب حصرم و آب خیار در آب کاسنی و آب قلیه الحما و تخم کبک و مغز بادام و مغز گردو
و تخم کتان و اگر باشد تخم باج و تخم بیدی و مشک طبرزد و زعفرانند و آب درشت و غذای او
بقلیه نماید و قطف و ان سفناج خوش قصاب سلین و تخم دریم و لوز و بیض و مسکه و زرد
و اگر محتاج شود سوی نقویه پس کرم دراج و ذجاج و نمک سفارشید و السافس و منکند از شراب حلو
و اخذیه حاره غلیظه و تو ابل پس اگر کیدرین حال هم کرم شود باز تا سه پندرس ارکان در شمار است
اما فواکه نیکوست او را مان است و تفاح و میوه خشک و غیره قیق مبر در هر چند و کشری و سرور
اجامه لیکه است که این میماند که این درین حال حادث که ایضا خصوصاً اگر باشد در ورم
و اشیاء حار و ضد نیک میکند مجاری و حشر و رول پس یاده میشود ورم و ضحاک کید

باین ضحاک ده درم ضد آن بخورم بفضله یا در خطه نلنه نلنه کافور و زعفران

و الفین شمع و مصف و در و حکم قدسی کفایت میافضال کند به باضاد بدید در و شمع مصف ^{عش الغیب}

و آب بنید با صنف و رطوبه و بذر قطونا و قیق الشعیر و اما اگر در مجرب جگر و ورم مسند بود

بمالی و نقل و خلق بود شکوه کند در مابین بر قوت و قند نفس بگیرد و اگر ورم در قعر جگر

بود ظاهر در اخل کید بود در اول و میساید با هر نوع با سوال ضعیف بغیر رنگ آن در جمع

بدان بسوی صورت بود بعد از بسوی بود او بطلان شهرت طعام و عطش شدید و قوی مرار

در اول زنجاری در اخر و بهر وجه و حاره محرقه و حرمت یوان و علاج آن اگر ابتدا

بود پس نقد با سلیق للذم کند ما و الشعیر که آن به تیرید میکند و تحلیلن للذم فاما فواکه ^{مض}

و قاضیه نیکو نبرد در و خصوصاً اگر ورم در قعر کید بود و نفخ میکند آنرا بنده باد ^{عش الغیب}

خیارشنبه خوش و مقلد الحقا و الطیب هندی قره و خیار و غذای اروما و الشعیر و غول غنظ بقلیل
روم با دام و کنز به رطبه و یا بسبب کس که شوق و همی حرارت باقی ماند بقیة از آن پس
افراصل انبر بارش ده درم و اگر نشاید از قشور و هم او بکیر و کفر

و طباشیر مکه با نرودم بند خیار و بند قره قمشه و بند زنبق و بقلل الحقا درم بند از این
درم قرص سازند و در مقدار بندند و اگر احتیاج زیاد عطا شود کافور در آن داخل نمایند

و اگر توفیق کس خواهد که در داخل آن کنند و اگر سفال صمغ و کثیره او از سده و در سس
و بند با شکر چینی ساده که در وقت سخن با و الورد بر و پاشیده باشد و اگر بنا حرارت یا کثیره

شکلی بی در و رنگوتره ای الجبین که از شکر بی در و کمره فستق با و غذا اخل نیست بدین الورد
و مطبوقه و شکلیه بدین الورد دیگر ضما در اول امر بصدلین و کلاب کافور و کل سرخ و خرقه

از آن تر کرده بر موضع کبد نهند و یا ز بجا برند و هرگاه خشک شود در او وسط عسل
کنند گل سرخ خشک کل بنفشه خشک ضدل سفید مکه چار درم کافور و زعفران مکه

بند درم کوفته و بیخته بر آن نیزند و در کلاب و آرز خیار و آرز بآب طیب هندی و آب بقلل
الحقا یا میند در آن سولن و کلس مسجون ده مثقال ضما کنند و اگر ضعف بود این ضما

سرد کرده بجا دارند و اگر شتاب جو بس کم کنند و اگر تحلیل نماید درم باین تدابیر در سس کنند
بجم و قبیح و عسل آن ضما آن سخن بس ضما کند مایه شعیر و زین و فوج و ورق حمام و بورد

و نخوراند مایه عسل که تخمه باشند در وین و زو فایا مایه الشعیر بس کبر اید قد از آن سفال
کن طبعیت او به مایه عسل و جلد و مانند آن و اگر مده با محال تر آید می کنند بد آنجه

بزرگ

در باران گفته شد و خوردند از روز آخر امر بعد اطفای حرارت گل و اگر در دم در مجزوب
مدات قوی چون اساردن و سنبل و فومورد و قوق و قفاح از خردمانندان و اگر در معده
بوی بخوردند مسهل قوی مثل صبر و خارلقون و هلیذر در وقتیکه بدو بوشانه میل کند بخوردند ^{مداره}
قوی دیگر بدید بنظیر و خیار و مانند آن اعمال کند از خلج چیز که اطلاق لطیفند بسیار بدو
چیز را که بندد کم را و اگر بسیار این خراج در خشاک کید پس در وقت که آن اینست و میریزد با این ^{حاج و اموات}
در موضع کج می شود در آب استقا که او کند از جانب آنکه تا که میل

ده بعد از آن علیج خراب کینند و اگر با آنها درم و اسپهان بخوردند او را قوی محاض
بدر محاض معده و گل سرخ و طباشیر مکنه بخورم لکن یونز مکنه بخورم زعفران نمیدرم قوی سازند
و بار بسیار بخورند قبل این قرص بعد از این یونز خیره کند بفرج گل سرخ و به پزند با حبس هر شود
بکوبند و ضا کنند و اگر حرارت مکنه بوی در وقت که از شراب قیاض اخلاص با جنبانند مویز در آن
کرده و در شراب کینند که قوت از دستاند و گانه جمع کنند با وین تخم کوزه و سنبل و مغز
بوی بیزه شو از آن نفع میکند در دم حار که در جگر بوی خوردن شراب بفرج ساد که خسته شد بخورد
باید از کین که آن عدس باشد در حد به جگر نشو میاید در وقت که رخا غرض شو از
منبر است او را بول شود و عرق روان کرده و اگر درم بقوه جگر بوی اسپهان در وقت که عقده
لیکه از بزرگ موم کنند که از دست درم لکن به و اگر یک یا آب موم یا آب خیار کنند و اگر
درم و منبر بوی علیج کند با ویه مطلقه خنده یا بجلبد بقوه شد مثل افستین ^{حسان و}
و سنبل و زعفران و مصطک و حبث و قوه و میدان فاوانیا و شیش خافه و چیز از آن ^{تقوی}

کید نماید و در سخن ناردین و در مصطک و منجس الحلو و ورق ان و قشور ان طبع و در صحران
 لاکرم کم آس و اناجیا که خورند انرا در او هم ضما کنند از انها و اگر باشد وجه کید از نقطه
 دوا و یا ضرب یا حرارت و التهابی فص کنند با لیسق از درخت حب و طعام او را مانده بود و
 سماق و بوی شویخ و خورند انرا از ایزد چینی و طین مختوم از هر یک نصف درم ضما کنند جگر از این
 گل سرخ پنج استار بستانه ۳۰ فصل و پاک کنند انرا از آنچه در داخل و خارج است
 پس بزد انرا در سرکه و آب که خوشبخت شویخ پس آیند و بیامینند با ان گل سرخ و آیند تا که
 محط نشود و بریزند بر ان و خاک و گلاب و ضدل و کفکاز به یکدر درم و بیفزایند
 می بسوس و ضما کنند بر کبد و اگر حرارت و التهاب نبول پس خورند از چینی فوه مکه یکدرم تا
 یا ضما کنند با این ضما اسس مومند و جبار و زعفران و سر و عسلک و موم شمع دیدن زیور
 بیامینند و ضما کنند یا با این ضما در سفره چهار درم و زعفران و جبار و قصه الزهره
 و سر و مصطک مکه ۳ درم و شمع و میلسون روشن کنان مکه ۳ درم بکند از شمع و درم
 یا تو را بیامینند و نکاید ارد اما وجه کید از برودت و این تغییر بسیار از خانه طبعی
 برودت و میرسد از خدای هوا و وقت نمیشاید انرا از جزد کپلوس صاف از موده یا بر تغییر
 و حالت این پخش امی نمیشاید بدن چیزی نژادل میکند انرا از ان پس بکند از برین طلا
 حادث میشود که همان بعد از ان در اخر امر حادث میشود همی رسبلا و خلط و عسلک و کپلوس
 رو است و هیچ جفان و درم طراف و اسخار رنگ بدن و بیسها بوی بیاض
 که خورند اول این مطبوعه تا انرا در طوبات را سیاه کابلی آمده ورق خافش

این نسخه
 است

افشنتین و می آیشون و لک و لیون و سفاج کوفته و زینتی و عنایت کفایت نیند و
بگیر آرنی و خوردن با ایا رب فقیر و غار بقون خوردن و انرا بعد ازین قشور لصل اللبوس
و اصل السوس همانگونه که لیون و مصطفا و فوه و حلیه و زینتی بقدر حاجت بنده ها

بقدر و او قیله زینت با تاب سلام درم دهر بوزین خوردن یا خوردن در و درم و با دادم عت
تلا و شیمون تا سلام او قیله آری بقی حلیه و قیما این بر ۳ روز خوردن از مطبوخ مذکور مگر این
در آمده باشد بر روز زیاد از یک شش تقویت نماید از امراض لک و اقرص لیون و
اقرص افشنتین و اگر خوانند قویتر باشد در بدین خوردن و اگر کم را با ناسیاد اگر خوانند
که این مثل نمایند شستین بکنند خوردن درم سنبل و درم افشنتین اصل آمیزه ضما کنند
بدقیق شرس و حوده و فوه و بندر کرفش آیشون و اصل السوس همانگونه و سنبل و فوشون

لوز و مر و احدی اللک و بالون و کل سرخ که ملبودین را

به ازان دوائی نینت منزه به العجم بیرون بمقتال زعفران دو مثقال قصه الزیره دو

مثقال مثقال یهوه و شقال و نصف در چین شقال سلیخه نصف مثقال سنبل نصف شقال زعفران

دو مثقال و نصف سر مکی چهار مثقال صمغ البطم چهار مثقال دار شمعان دو مثقال

شقال شراب قند کفایت سنبل و مصطفا بعد از خوردن قصه الزیره دو

زعفران و مر و مصطفا در شراب حل کنند و اجزای آمیزه ضما نمایند بر کید و غذا آب

حبه البرمان در و در چین قر نفل و خیره سیاه شده در شراب و ماء اللب بالوایل و طبایا

مجان و مطبخ و بر پیز از طعامهای مخلیط و باره و اگر درم از هر دو لوز و کل

قلت عطف است و قلت وجع و نقل و بول رنگین بنوع علیج ان علیج و جبار در سوا کرم
 در سوا بول است ضد درم و جش او و ان نقل شد بر بدو و جع قلت عطف و عدم و عطف
 بول این بود او تقدم تدابیر مولده بود او این درم هرگاه بطول کشد مخیر می شود یا استقامتی
 انیمت کنیز خوردند طبع زیر منق و به العم و طین و عین و عین کوفت و درازان و نه سون
 حله و خنک بار و فوض و و زو و جبار ام شیرین و غذا با آبغیراج بکوشن همان با کفر از ان
 و جبر و نیز خوردن و العسل و شراب صاف و استخوان نماید یا راج فیهرا و نوار یقون و عصاره
 و بلندی شیمون باب غلبه ضلالت کند یا این چیزها و موه و مصطکی و حما مکرده درم صبر
 مزه درم مقلدر درم اش و جاشویر مکره مقلدرم عکاس انبساط درم تخم اوز در تخم نخج و مخ و ساقی
 مخ ساق مشه و مکره شمشیر لفظی نظر بکند از نده صمغها را در هر چه حل شود و بکند از نده سوجوم را برو
 دین یا کوشن یا نگرش یا کج بکونند باقی را بهم بیامینند و بفار دارند حذر کنند از چیزها که مولد
 سودا بول کل ان و اگر جمع و کید از سرد بول و این اخلاط غلیظ است و بوی سرد و در منافذ و مجاری
 علامت ان نقل است در و قشور شهور طعام خوردن ما و الاصول و درم الخ و درم
 علیج علیج و جع بار و ضلالت کند جگر با ضلالت سنبه و مصطکی و عود از خر قهقهه زیره زعفران
 هر که در شده است سبال لدرم است در رسد جگر تر از لطافت مثل قسط و خاف و عین
 و پسته و بادام تلخ و غاریقون و اگر باشد در درازن پس علامت ان تمدد است و صلا این بعد
 اینضام طعام تسکین در دراز دست گذاشتن بران زیر کردن و اسهال در وقت فراق
 در ان موضع خوردن شراب صفت و عین و عین و عین با آب و غذا با غذیه

شده جگر

لثان لایان

نخندند شنباد بر سبز بقول و فواکه ترودا و مت کما بجای او رسد غذا زرده بر میزدند با گام
و الضیاء از چینه نیکه در و خردل بود و ثوم از معونات و در المفاصل و ضرورت است که همانند کند
بچه بیکه زگر شد در علاج در موده لیکه آنچه از او دید اخذ می کند بنده است
که بکج او جله جگر منافع است همه امراض از امراض خیره اسبابی که حرارت بود خورد و باین
بوی بنظر آن امراض رقیق و کیزیر با حاجت است در جمیع اوجاع جگر پس اگر حرارت بود خورد
از آن بیکه در م تا اینکه انفال با یک کاسه مصفایا یا باین آرد و اگر باشد بر صورت خورد
شیره می هم است در سفر جله نیز منافع زود خورد شیرین باند از در آن
منفع از داخل و خارجا و در فنانک بدارند تا که سرخ نشود لیکه از در و هندیا لیکه منافع
جگر گرم بود هم چینه کس خورد با سرکه یا باین چینه هم چینه است جگه است جگه است جگه است جگه است
و شرا سف جله معمول نخل و نیز شکر را خالص است در تفتین لیکه کثرت و نیز هندیا و
مغزنده جگر اند و مودران انبیا بارش را نیز خاصیت است در رفع امراض جگر گرم و موده
و طحال نیز وزیر منافع جگر بارده است و همچنین جگه است جگه است جگه است جگه است
که پیدا کند در آن یا در طحال شده یا این که خورد از قفاح از ضرب با خالی قون بوزن ^{منقال}
بشکلی یا شکر می کشاید در عمل کبد و همچنین است جنطیانا و رومی وقت که خورد از ^{منقال}
بود سخن از زبان و کرفش و لبلاب و باین است آریو بچینه و قند که خورد از ^{منقال}
با باین می کشاید جگر در عمل کبد و همچنین است قند و بندر جگر که آن هم قوی است
همچنان بندر کرفش و قرمانا و آسون خاصه در وقتیکه بربان کنند و مرقطون ^{منقال}

بلیسان و در خوردن و فوه و آردن مفتح جگر است در امراض کبد که خوردن هر که از آن
یکم تقابل آن بخین فایا ادریه که منفع عمل کبد است اگر با هر از بوی سنا که است از و در تقابل که فوه و آردن
و نیکو بخین شکر خوردن آب لبلا که است اوقیه از آن خوردن آب لبلا که است بسیار و بسیار خوردن که بسیار

از بیرون ماز یون است که درم از آن بکالت است که است اوقیه بوی خوردن که بر آید او
در کبد او خراج است این او شو فواق این است که کبر است او را و جج جگر بون
عارض شو او عی این شو از و درر وجع سخت سیف کمر او درم بوی یافت

او را عی این شو وجع که کبر است او را خراج افتد و درم شو این نه کند و اگر آید
قیح پاک سفید است او را است آید و اگر آید قیح سفید است این نه کند

نیکو نیز چینی کبد است بقراط در کی اینکه در آن یک خطر است و نیز گوید که درم
صلب است که در جگر است این به کرده ام و نه دیگر و نیز گوید که درم صوی افتد در جگر خصوص
در که که طعما همی غلیظ خورد و نیز میگویند نیکو است که خواسته باشد جگر غوطه
طبیعت و قیحه که در آن محسوس شو این که خورد کبر است و در اول طعام و تر نکند این را تا که

دفع شو ان نقل و نیز میگویند که درم اگر بلالی بود درم در جگر است و اگر متناول بود در
باشد که فوق او است و هم او گوید که که منخو شو جگر او نمیرد هم او گوید که از فرم
جگر و طحال و خمر شیرین خصوصاً غلیظ و نیز عسل ضرر دارد و در الالات که در این

نجار است هم در نیز و همچنان شیر شده است این آنچه بر آید یا بر از بوی نفع درم در کبد خون
و قیح یا چیزی که شنبلیله بوی آن هم بر آید عقیق که شنبلیله بردی دم سیاه پس ضعیف نمیزد

عقل در فقه

علیاک قوی میشود که اگر محبت جگر بود تحلیل میشود بادویه مداره و اگر در قوه بود پس با
 این و نیز او از کثرت باشد او را و اجهال اللبوع فی و ظهور آن در لوزج بر از و نیز گوید و در او
 در کبد نمیشود و او گوید که اگر نه شود و در جگر به صلب شود و کثرت آن که صابن نجات یابد
 این درین گوید هر چه نفع میکند معده را و اجهال آنرا نفع میکند جگر را و اجهال آنرا
 و قتیله ورم کبد طول کشد او را میکند استقا جگر را یاد و سینه را تبرید
 آن و نیز این ظاهر و قوی بلکنجین بکه ملایم بود و کج هر آن پس اگر تبرید قوی کند او را میکند استقا
 و تسخیر قوی را میکند ببول پس او را میشود علاج آن و نیز گوید که وجه کبد در آن است
 آید در اول امر چه لازم هر چه است فقیه النفس و معال و وجه بر قوت است فاما در اخره
 زیر که در وجه کبد حمرت است و لواد آن میباشد و تغیر لون بدن ظاهر میشود در آن است
 لفظی و معانی ظاهر و اگر آنکه کند که واقف شود بر آن تحقیق این نفس مایه علیاک نفس
 بکشد تا که مکنش باشد پس او را کند که ایام حسوس او را لثقات معلون تحت است سیف او و اصله
 او نه پس ایام حسوس میخواند ورم در جگر است و قتیله که به بیند ورم
 که بول نمیشود اصله پس اینند که ورم عظیم است نفوذ نمیباید از آن است چنین میگوید
 که دیدم تغیر لب مانی که آن لازم است فاسراج جگر گرم را و ریز بر و مستقر میشود
 که حالت علیاک با محایا باشد لبها تمام رنگ میشود و گوید که وقت علیاک را وجه کبد
 و نیز سندان استقا پس منع کنند از حمام و قتیله باشد در جگر ورم یادید
 بعد آن بر آید یا بر از چنین غلیظ سیاه منش پس آن کم کبد است و خفن شده است و منی در

جنب ایمن

چیزی که بر آید سیاه و بد بو و ضعیف نشود از آن علی بن ابراهیم او بد نباشد
ورم در جگر اشتقاق کند سوطی این است و اگر باشد در طحال و ثقل کند در جگر این است

که دیدم یکی سکه بر انگشت بود در شدید در میان این سیف این نقطه در ضربه
و مانند آن است بلکه زیاده شده است که او بخواهد از این شده است از موضع نخوش خوانده

اول و بفرماید که نصب خود را پس بخند خسیانیدن شد بد با دیگری بخند در روح
میکند بمقام خود و خود ثقل معلق در جان این و فتنی که تنفس عظیم جدا است

عام است ورم صلب و حار و سده را در جگر پس تغیرین کنند در آن یا نیکو یا همی
زخفان دوارد درم و فود و قود و سارون و بندر کفش

جلی و سنبلی مکر درم قطره و اذخر و جنطیان مکر درم فوه دو درم حصیر اصل
و خافت مکر درم درم سنبلی مکر درم بگوید و بنزد و بیامیزد و بیامیزد

و اشتریه بمنزله بنوق ریونزد و لک مکر درم سنبلی بندر کفش ناخواه
و اذخر و امهیل و لوز و فوه و عصاره فوش و سارون زراوند و جنطیان مکر درم

یکمقال قرص سازند فربت یکمقال سنبلی و مصطکی و عصاره خافت
افشند و بندر از زبانچ و انیسون مکر درم ریونزد درم قرص سازند لوز یکمقال

انیسون و بندر از زبانچ و لوز و مرمره و افشند این اجزا را بگوید و قرص سازند
بشربت یکمقال شکر یا عصاره که این تریاق جهت است که در جگر در آن است

در ابد است اسارونی قطره ایون تخم انجبره و فجاج اذخر بیخ اذخر
افشند

افسوس مکرده ۳ تخم صفتل فنجک تخم سان الحمل و تخم سان الحمل و تخم هلیون و تخم هلیون
بوسه تخم غار خافت مکرده یک درم و نیم راس تلخ خشک کرده فلفله زره که را زانسیل ^{الغیب} _{الغیب}
اسمان کولی مکرده یک درم بادام شیرین بادام تلخ اصل اللو و اللوحه البطحای لقون بابونج مکرده یک درم و نیم
و جگر گز خشک کرده درم تخم کرفش انیسون و تخمین و حبه الوالم مکرده ۳ درم حبه الیاس درم ۳ درم
بندی مصفا مکرده درم قشور سفید چمن خشک کرده نار دین رومی فوم مکرده درم و دو
ثلث و درم عصاره انبر بارزین ^۳ تخم هلیون در مثل ان قنطاریون قیون صابون و غیره
میوه ساید مکرده ۳ درم حبه الیاس زعفران مکرده یک درم و نیم ریونز پانزده درم حبه کرم
تخم صلبه تخم مر و عصاره و کوسن مکرده درم تخم خیار تر زره تخم باد رنگه تخم غریبوزه مکرده پانزده درم
بذر خس و ورق ان مکرده درم و نیم کبریا ۳ درم کتیدان پانزده درم ورق طر خقوق
حبه کنگر مکرده درم همه را بکوبند و به پزند و مویرطایفی به میدان همچون سازند و تناول کنند
جمیع علمهای جگر را سازگار است که از بر صورت بجمعی و الاصول و کجین بزور و برایشانند
و اگر با حرارت بود و بر صورت بار کاسته و آب خشق و آب غیب الشلب ^۳ که حبه در
کرم با و الشعیر نخورد و در سه جگر کنگر بزور و در درم جگر ضما ^۳ ازین تریاق نماید
که این ضما درم و در سید جگر انا ف است آرد کندم ^۳ او ضلک
دوازده و شش گل ^۳ او زلس کاسته ضما کنند و چون منفرجه شود و اگر تریاب او بزور است از
زود فایده کرفش و رازمانه و انیسون و نبات خوردند و اگر تریاب در شیره تخم خیار و
تخم غریبوزه و بنفشه خوردند و عسل الشجرا و درم و در سید شعیر زره ^۳ و ظهور فتح و بر ازیا

چیزی شبیه بدرد و کماهر بقع نیز قهوجی بر آید و نقره از گوشه ملاقات خاصه و درم حکم خاصه در
وقت افتخار که صاحب جگر را در آبی نشاند که در او شمای محلول و مضمون
باشند چون گل قطعی و خمیر و خیاز و بابونه و اکید الملک و گسبج انگ و مانند آن و اگر
سده قوی بقرص قرص دهند صبر قوطر در آنگین تا حل کرده نیم اول نوساد کفانی در
سرکه حل کرده درم نمک تا در با یکدرم غار بقون شوید و در دم نمک زنجبیل و نمک
یکد پنجم فرغفران قدر با شربت و در قرص سازند شربتش نیم درام مسام قبل از غذا
بکار دارند و صبح نیم درام که انواع سده را بکشد بکلیه دندانها که نیم درام
بیش اول آس بر بچینانند تمام شب با دهن صاف کرده نیم درم تار شربان افزوده
حل نموده شب میزند تا پانزده روز مداومت کنند و اگر روشن گوگرد پانزده قطره بر آن
افزایند قوی تر شود و آخر استاندر فولاد مدبر با خشت الحیدر مدبر دوا اولی است در وقت
کنیم اولی در چینی درام آس زنجبیل و آب حافض مکنیم لیسب شرا انگری
یک لیسبر و اگر قدر بوی چهار اولی قند سفید بکیر طل و نیم یکجا بزنند تا که نرد یک بقوام آید
از یک اولی تا دو روز ناشتا و اگر تلین بطن خواهد بود اولی از آن مطبوع در یک لیسبر است
که در درم سناسکی یکدرم ریوند تمام شنباده باشند آمیخته بدهند و طولی فولاد مدبر
از یک فولاد با خشت الحیدر را در سرکه تندتر کرده در سایه خشک کنند تا سه بار بکار آید
آخر که همچنان نافع است استاندر فولاد و با قند سفید بقوام آید بکلیه دندانها که نیم درام
شش جز نیم کند تا یک نیم گرم گذر یک در چینی و شنباده نیم نیم جز و نیم مخلوط نماید شربت نیم درام

بنازانی

تائیم اونس

بگیرند فولاد مدبر بیکج و شراب انگور و برهنه و برهنه
در ظرف شیشه نهند و آنرا بگل حکمت بگیرند و بر آن نشینند و کفکفته بنهند تا که بپوش
از آن فرو آورند و فولاد را از آن جدا کنند و بفار دارند

صبر قوطر بخار لقون و سماکی در یونز مگر جز و بکوبند و از خرقه بار یکبار اندوزند و شراب
فولاد را بقوام آرند و در آن لیس کنند و در شب بکلام بنشینند و بعد از آن غذا
دهند و چون ازین سخن بگذرد قدم است بر و نند تا زود از موده بگذرد و بگذرد
و اگر بتواند و آبی که در این غلظت می خورد آب که داخل کنند با آب سبیل الطیب

حادث میشود در سپرز غلظت و غلظت است ظهور آن در حالت است
در حس و قتی افراد که نفس منقطع شود علاج آن حاصل است بقصر و دریا بکنند و در
و علاج در این وقت که از دست زیر کند آنرا حادث شود قمر و قمر صلب اللام
بودن بغیر وجه و علاج آن حاصل است با قمر و دریا بکنند تصدیر غذا و شراب قیون خوردن

آب و وضع محاجم تا بار در علاج نفس الون و استخار سودا و کدورت و بیاضج نیالفظ
شهر طعام و علاج آن خاص است با آن وضع محاجم و بر موضع طحا و در این موضع و در این
و خوردن ماء اللام و در مروزم و اگر با حرارت بود انقطاع نفس و بر و غلظت
خاص تصدیر با سبیل الطیب از دست و خوردن آب که سندی آری اینها شکر و اگر باشد
با برودت است علامت آن علاج آن چون غلظت و عظیم است در طحا اما علاج آن بخام
پس اگر با حرارت بود با سبیل الطیب یا جمل الریح یا اسیم از دست و خوردن مطبوخ بیلید

زرد سیاه منزه عن النوى مكد بخبر شامپنه مفترم شمره طرفا و حبه مكد درم بند زردیا
 و کثوت مكد درم و نصف اجاص و تمر هندی قدری حش به پزند و خورد با یاج فیتره و عصاره
 یا بکیر و بکیر و خورد یا غاریقون که آن نافع است از این خاصه یا بخورد بمقتال تا در درم باد و قیسه
 شکسته این منقح طاری است و سهل و لازم است بعد از آن عشب کبک و کرفش و او قیسه آب
 اطرافه فایا خلد یا غریک یا کثوت از هر چه که باشد یوقیه بعد از این که فایا کرده باشد
 یا بشکند و بخورد این اقلاص طباشیر درم گل سرخ پنج درم انبیا بارش درم اصل الوان
 درم سنبلی و عصاره قشاق و کسک و لوند و پوست پیچ کنیز در سر که میگرد و زخشانده و خشک کرده
 مكد یکدرم و نصف غاریقون درم با اطرافه فایا میزند و قرص از زرد شمره بمقتال یا
 شکسته یا بخورد این نخور از بند زردیا و شمره الطرفا و قرصه یا بشکند چندی بفرست
 نیم جنز بکوبد و بپزد و درم از آن یا بشکند بخورد یا بکوبد فوه و قرص از زرد خورد
 یا بشکند اگر حرارت شد و اگر نباشد پس انیسون و پریز فرمایند از حلویات و انغذیه
 غلیظه و بیشتر در غذا و داخل کنند زعفران و ناخواه و کبر و مانند آن اگر حرارت
 بنمود و اگر قوی بود پس یا مسلوب و قطف و اگر باشد جمعی و آنها باشد زرد خورد و غوفی
 که صفت آن کرده است نماز و در آن پخت کند و قرصه صفرا را بکوبد و بکیر از او
 بشکند یا بند زردیا بمقتال یا بخورد گل سرخ طباشیر مغز تخم کدو شیر و مغز تخم پیچ
 بقله الحما مكد چار درم اگر بپزند در سحر دیگر زردیا و مكد درم زعفران نصف درم کافور
 نیم درم یک مثقال قرص شمره یکقرص بخور یا افتصار کند بر آنند یا معصور و فایا کرده

جوش داده باشن که میسراند بملو بعد از ایام وضو با یک او بگیرد شمش کوهنند و از او در که
سایده و گرم کرده طلا کنند یا اخیر که چخته با اهل الملک ضاکنند و همی نخاله که چو
با سر که وضو کند چه از شان اوت که میگذارد طحال و تحلیل میکند سرعت یا بگوید
ورق طرف او بیا میزد بر که وضو کند و واجبست که عنایت کند در علاج این نوع
این تا بدیرا که اکثر در امراض که ادا میکند بسوی اشتها و اگر غلبه پمیز با برودت
بوی غلبه ان غلبه است وقت رنگینت قاروره بخورد فستقون و سفاج و
ما بودانه و پوست سنج کبر و قو قندریون مفرده و مویق از هر چه خواسته باشد
یکدم تا در دم تا سه دقیقه بشنید همچنین است اما زیون که خورد از دو انویار و صیه
جملات و نیکو ترین شکنجیل غنصل و همچنین اصل الوس اسماگونی بادام
تلخ و بذر سنجک و ورق سداب و یوندر و زراوند و افستین و صندق و قدر مانا
و اشون آردن هم اینها که خوردند و در دم باشنید بکوفیه یا دو دقیقه آترب معصور
که منتطط است یا بخورد چهارم صرف یا در دم شونیز بعسل یا به پزد جوز السرو
و غیره نصف و جوز اهل در سرکه و خوراندان سرکه را و از شغل ان ضاکنند
بر طحال یا خورد پوست سنج کبر در دازده درم بذر شبت و ایر سا مکد شد درم
و درم هر معقدرم کوفته و بیخته بعسل همچون سازند شربت سرد درم نیز ازین
ضا نمایند هم کند و هم خورد خرافت در دم باب افستین مطبوع قشور کدو
تر خشک معقدرم و درم باب افستین مطبوع در سرکه ترش یا بخوراندان انکرا که

اهر در آن گرم کرده سرد میکنند هر روز و او قیہ یا هفت روز یا نیز در ورق کز ترش
 و قطریون مغاف و ابله و سفر یکدیگر بآب و حل طبع نیکو و خوردند هر روز یک و قیہ از آب
 از دست کن خوردند شمر طبع فار اساعت فرو به پیرند از براق ^{باید} ^{بشد}
 در دمان پس با نازد براق را و آنچه را که در دهم باشد و خورد در عقاب ^{باید} ^{بشد}
 طحال را که میکند البته در استعمال روزی او ^{باید} ^{بشد} کس نافع است او جله طحال را بگیرد
 یکدم فلفل ابيض و سنبل و اشق مکه و درم اشق را در سرکه حل کنند و بلا ترا بکوبند در آن
 اشق بریانند و قرص از ندرت درم با تخم ابله ^{باید} ^{بشد} که تا روز از این قرص بخورد
 داده شد و باز که بوی درو نیافتند وضعا کنند با نوعی که بی پزند تا آنکه در سرکه بیاورند
 بوق مسدود و اکلید الحاک و وضعا کنند بر موضع طحال یا بخورند سرکه که سیده با قدری از
 در آن آینه وضعا کنند یا قطع کنند فلوز را بر قدر طحال و طلا کنند بر آن از طلا نافع
 و بیاشند بر آن خردل درست و بخشیانند بر طحال و بگذارند بقدر در آب شویز آب گرم
 ضعا الفرب پزند بخار و شبت در سرکه وضعا کنند ضعیفی قوی در اضعاف ^{باید} ^{بشد} در آن توده ^{باید} ^{بشد}
 در آب عاقه قران ^{باید} ^{بشد} مکنیم او قیہ شویز یکدیگر قیہ بگویند و بیاورند و عمل ^{باید} ^{بشد}
 بر طحال بخورند نیز که ^{باید} ^{بشد} چیزی از لطل ^{باید} ^{بشد} بیگنوا نند تا یکست ^{باید} ^{بشد} ها دارند و اللیم ^{باید} ^{بشد}
 خج ^{باید} ^{بشد} با بونزه و شبت و تخم کتان و حله و خلع و ورق کبر و حبوب ابله و ورق ^{باید} ^{بشد}
 و ورق لوق و ورق طر فام که قدر کفایت بی پزند در سرکه وضعا کنند یا او طحال را
 بتن است چار او قیہ الشق و صبر و بادام تلخ از هر یک او قیہ حله ^{باید} ^{بشد}

اینها از هر یک او قیہ

شیرین از هر یک از او قیه جاوشیر و کبیچ خلقتین مکد چار او قیه به نرندین ادر که
بکوبند و باقی را با آب میزند با آن و بکوبند تا که مرهم شود بگذارد بر طحال و اگر به بندن طحال
بر طحال نافع است نافع طحال است بکوبند پوست بکوبند و قوی و قدری لون و شمزه
الطرفا و لجامی خلط فوج و اسارون و وجه به نرند در سر که و صفا کنند و به نرند تا
در هر شربت بکوبند چون میامیزند که عجیب است البتة و وقت که صطحال را نرند
پیش است بکوبند و بنیازند یک فرزان خوراند و بکوبند که خوابد جانست چه
و اگر دشوار شود امر علاج در طحال است خوراند لب لغاح و بول انرا با این حب
بیلد زرد تریب مکده درم غاریقون و ورق طرفا مکد بچندم نیمه
اشوب مقل مکده درم بلندی و درم حب سازند شربت و درم و واجب که خورند
ناقده را با سایر گاه های که فسی در از یانه و ورق مغرب اطراف طیف و اشوب نافع است
طحال را از اخذ زید و بخر و کبر و ترس و خلط و طعامها که از نرند از آن وجهه نظر
در میون و حار که آن بیدرخت خرم است و طله و اندک چیزی که در و تلخی باشد
و اگر بنیازند که است نافع است و شراب و مزاج آن در شراب و حکم که هنوز
نرند شده باشد و لجاج و منجوش و شمش در حالت که خورده بود و تلخی باشد و اجاض نرند
اول ظهور آن و شلغم محمل و خردل و ورق خلد و ورق جوز تر و در و شراب و ورق
افیدار و ورق انخل هم اینها با سر که و بر وجه و حلقه ادر که داشته و کرب
بکوبند و در شراب و تلخ و فوج و بندر مجل و سلق با تلخ یا بخردل صحن لوز و حله و بول

و مغز غنم و آج مکه و الجوز خسته بشند یا قصبان مویز و قصبان که نریا گرم در کرد
اگر حرارت قوی نبوی قصبان که نخل و مرفوعه کبر در طوطی باید که خورد در غذا خود کبر و
که خواهد فی الجمله آنچه نافع است طحال را تلخ است در سخت که هر چه بزرگت کند طحال را
لاغر میکند بدترا و هر چه خورد میکند طحال را فربه میکند بدترا و نیز میگوید هر که در طحال او
حماوه و غلط بود و تابع او شود و اختلاف از اخفاج اخف رود و اشیا بخشی این نیکو
و هم او گوید که اگر یافتند طحال را اختلاف دم و طول کند چارست میشود مستقیما از لوق امعاء
بهلاک شود که ماله از طول است که در طحال او ضلالت می بیند
بوست بیخ کبر نافع ترین چیز است نه هم او در طحال فعال کردن و خوردن با تخم کبر است که اخراج
میکند با غایط چیری نهوی و ساکن میشود از آن در طحال در همان وقت مثره آن و شیر
محل میکند الا اینکه ضعیف از او میگوید که عظیم طحال را میکند بزرگ در بدن او و خلط را
و خورد شدن او دلالت میکند بر نیکوی اخلاط و میگوید که طحال را از دست انداختن
میشود چه غذا و آن خون غلیظ است و میگوید که گاهی حادث میشود از عظم طحال و مایه
و شهنوت شدید بر طعام و قندهای موده میفرسند نو در او میگوید که در طحال
بود و جاری شود از خون سرخ و ظایر شود در دست او قروح سفید که در بدن کس برسد
در روز نیز میگوید که کس متادی او از زکام و نزل که گوشش نکند بدفع آن پس
میشود او را در صلب طحال و هم میگوید که طحال را اشتها و طعام و شرا قوت میدهد
و شوار میباشند در آنهمال و قتی که تو علیج طحال کنی باید که در غذا چیزها

فصل در طحال

خسک یا چیزهای نرم بیامیز مثل حلیم و تیس و زیره و معوم و ادیان و اگر علاج نمای مجرب بود
یا بس تنها پوست می آرد در حال وجود راس پس قبول نمیکند آن دوا و بعد از این غلط شود
و نیز میگوید از ادویهها این نیکوتر است که دهنه نهند بزرگی در باطن در آنه است و هم میگوید
که طحال چون شد کفای نمیکند او را تنها خوردن دوا بلکه ضعیفیم باید و هم میگوید که افضل
در طحال اینست که اگر بر این شد در نماید بدهد او را بول بل و شیر از آن قدر که مضمون تواند
تر یا قارچ و تیکو و غلط طحال اگر از حرارت نجوم و هم او گوید که به تجربه آورده ام
این بود که تداویر که بدن را فریبی آورد کم میکنند طحال را بید عظم طحال او را نیک و قتیکه
میشود که در خون حده و فساد بود و تداویر هم او گوید که هرگاه که غلبه طحال بود از این
که ادویه قابضه در ضعیف بیشتر باشد و محکم و اگر درم صلب بود یعنی که اکثر مین باید آن
بر می میگوید که آب از زندقه و فاب از چوب فاب از زندقه از زمان چوب کحل
و آب بهمان خورد و بیامیزد از طحال در چهار روز و میگوید که اگر بر می آید چهل روز
بخور از بجای گاه برگ طه فایده نهد در همان ظرف آب بخور آن بعد از چهل روز
نکند طحال در و نباشد که اگر در سپرز بود و در آن وقت بخوردن اطمن
ز این میشود و میگوید که دست مین خبدر اگر که طحال او غلیظ است در این غرض از قندی
بوزن چهار درم تا پنج درم آفتاب حوی و یک و فیکه چینی اینها را در خلط مسیاه
دافه است یا هفت مجرب است و میگوید که اگر علاج کنند از ادویه در درم در زمانه بخورند
پس نهند میجم با شرط و قصد کند و دوا را و دانه کند و تجربانه یا بگنید دانه که بیخ نهند

بجای ساخته باشد که بر موضع طاری کند از دوطرف او احاطه کند و هر سه انگشت را با یکدیگر
باشد چنانچه در یکی لازم است که از سرخ کرده دانه کند و چند گاه تازه دارند که در طریقت
باشد شفا حاصل شود البته چون باد مهربان که نافع است بر این غلیظ را که در موده بود در روده

دای سده جگر را بکشاید و بروده رحم و استرخای اعصاب را فایده دهد و حیاطت و
بلغی امفید است حرمل بخردم زربنادر و پنج حبیب ان سبیل مکده و منقال قسط و سبیل مکده
منقال و قطوف و زعفران و لبان دو و منقال در فلفل چهار منقال شونیز هم منقال مصطفا و

سعد مکده منقال اصل سرخ منقال و نصف قند و مرد و ارده درم فلفل ابيض بندر انج و
مروارید ناسفته مکده یک منقال عاقر قرقا و دو تو مکده چهار منقال فرغیون دو منقال کوفته و
بینه لعسل کفکده همچون سازند و شربت یک منقال این در اطلال را که

با حرارت یغونی بد است تخم هند یا دودرم را وند یکدم کشورت یکدم در آب بنزند
و بشکر شیرین کنند و لبر که بر شوق سازند و یک استار با شیره خیارین بخورند و مرغ جرات
بوسه درخت طرفایمکن طغی در هر ارده آن بچنانند تا که آب رنگین شود صاف کنند و

بجای آب عین زلاله دارد از دودرم که کهنه بود و جگر کهنه و گرم نموده بر موضع طاری بنزند
که شفا یابد و جگر است جو که با بوزن یک ماشه در قدر شود داخل کرده ببلع بندد و در روز
صحت یابد هر روز از خراش اول کرده بر طاری مالند در اندک مدت صحت یابد

سبب قان آنها بصفرا و خالص است غیر منتفع در بدن مخلو با خون و آن ضعیف
ما که براره لبو با سه مجاری که در راره که است با کثرت تعدد صفا در بعضی ابدان است

بکوبید این

یگان

کبد یا بر سبیل کمران که طبیعت ماده را دفع کرده باشد یا از سح بهوام یا اثر در وقت افتال
یرقان انتهابی است که در بدن مخالط خون بساده مجاری که مابین کبد و طحال است
کثرت تولید شود او خلط است یرقان صفراوی صفت عین بدن و میساید بول او غلیظ
مایل سوی بود او بر از سخت نهد باشد و گاه بر میساید بول غلیظ است که نده شدن صفرا
در بدن پس دل نمیکند یا بول بر از چیز در آن و میساید سحی و بغیر سحی

علاج یرقان

که ابتدا کنند بغض پس بدهند او میساید صفرا مثل بلید زرد اجاص و بنفشه یا بر نم پدی
و خیار شنبه و ترنجبین و مانند آن یا بسازند سله و قیلین مانغرو قرحم کوفته یک کعبه در آن بریزند
و سخت مالند و صاف کنند پس بعد درم قهوه نیادران حل کنند و خورند و نیکو را در اند
سر سوزد فرمایند که درم یا پنج درم یا شش درم نموده دهنند که میساید سیده را بجز
غنیف و نیز سر سوز افصیت است درین خلط است و خوردن آن آب و تغذیه بدان و بعد آن
بخورد آن کاسنی و جنب الشلب و آب صلعتر و آب بطینیه هند و خیار قرحه و آب کثرت
و صاف کرده شنبه یا پنج شنبه حسب حال بخوراند او را چیزی که مقور کبد بود مثل اقراص
انبر یا پس که ذکر شد در باب جگر و اگر حرارت قویه بود بران کافور اضافه کنند و بخورند
او را این قوی کل سرخ و طباشیر و درم که نصف درم زعفران را بوند مکرر بخورم
کافور انق و خوراند او را اگر طبیعت قبض بود آب اجاص و تمر هند و ترنجبین اگر باشد
معدن شنبه و صفا کند کبدر البقل سرخ و ضد لیم و قیون الشعیر زرد کافور سوزان را بخورند
کافور یا آب بان منخوش و خذای بقول بارده خاصه قطف بر تو بادام و پسته و بلبل

در جگر غلیظ و نفخ آب خوراند و مایه شدید البیاض کبکاج و یا بریان کرده در کوزه
تر کرده و در زاج عمل استعمال حمام که ذکر کرده است این مالوکیه که نافع است
یرقان را برفع بلغم هلیله سیاه در دم هلیله زرد یا نزرده در دم شامه هیره هفتدم نمره
کبیرید در دم زریب منزه العجم یا نزرده در دم اجاض منزه نمره یا نزرده در دم
شش^۶ ظل از کبکج باشند تا که بیکر ظل همانندش کنند و خوراند از آن نصف رطل تا یک رطل
ایارچ فیواد و در دم هلیله سیاه بوزن یک رطل و نفخ هلیله یکدوم افیمون سرد در دم
هلیله زرد و اگر بایر قان حی نمجو و کبر ارت پس سهال کنند هلیله زرد و شامه هیره و شش^۷ نمره و
غافق و سیخ از زایه و کثور و بذرنه دیا و غار لقون و صبر و قهونیان بپزند چنانکه
مشروط است و اگر خوراند صبر و قهونیا و غار لقون مفرد یا مجموع یا کبکج یا جلد کرم
و بوردان بپزند اقراض ککاء الاصول لازم کند انرا آب ککاست در ازایه و کوش
و خذ ایند نمره کوشک و کوشک و خسته باشند سخن با را بر خسته وضع و خور در از کوشک آن و بنوشد
شور بای آن و اگر خور در خیر مع را بر بوی پاک شدن بدن نفع بخورد و اگر نباشد
بایر قان ماده و عسل آن صاف و سفید بول است پس فصد و سهال بکار در از نمره و نمره
اورا حمام و تمیخ یا سایر تدابیر فاما چیزی که سفید میکند زردی چشم استنشاق و غسل
در حمام چند مرتبه در این سبب میل از صفی و بسیار شرفه کند از آبی که بپزند
در افشانی با نمج نموه و اگر صحت بهتر و الا حوط کند از عطیره سفید نهر بر نیشتران
که آن کم مرار روز از سر با حوط کند بصاره سلی و احتمال نماید بر که و گلد در آب نیشتران

فایر قان

برقان سیاه

فدایه برقان سوداوی علامت آن سیاهی تمام بدن است و بول بر از سیاه می شود و غلیظ و نفوس
میکنند در آن بصر و علیق نیست که نظر کند اگر شبلیا او در حال غلظت و درم پس نصیب با سیاهی
جبل الزرع یا اسیم از دست چپ پس اگر خون سیاه بر آید بند نکند و اگر سرخ بر آید بند نکند ^{وقت همان}
بر السهال دیند چیزی که بر آرد سودا را مثل طینج قشمون تنها کوفته از پنجم درم تا هفت درم نماید ^{وقت}
یا سه و قیه بخورن ^{وقت} با آب گرم و اگر کثیف غار بقون میفرزاید قویتر و انفع لغوی و فرماید
از چیزی که اخراج شود اگر دنیا نخوراند بر با و طلا کنند تا سه روز ناشتا و بوردان نخوراند
چیزی که طحال را قوت دهد و تبدیل مزاج نماید مثل ازبانه و آب و طرفاد و مفعولیا
شکنه یا استازینج استاز سبزه درم گل سرخ و پنجم طباشیر در آب گرم بخاشند
روز پس نبوشند از آن هر روز چهار اوقیه ناشتا هفت روز و اگر با حرارت التهاب
پس بدنند پرسیاشان و قوی غنچه اجزاء او ای بیزد بستانند پس آب کطل و بعد ^{خون}
ان در افتاب بنشینند تا که تشنگی و التهاب همی سد پس هر گاه آب قی میکند و تغییر
می نماید رنگ او بر رنگ طبیعی پس اگر نخورند پرسیاشان در آب بنشینند غسل کنند بدن
نفع کند آنرا اگر احمیاتو لبن بقاعه با هلیله سیاه و قشمون و غار بقون و بعد ^{سود}
نخوراند و باید که این را بعد تنقیه بدن بمسهل اختیار کنند و اگر این بقاعه متقدر بقول ^{بماء}
الجبین با او پیه مذکوره بدنند و لازم کشند بجین و مانر و زواصول و صحر حوره و قو قنذر
بولون درم و حب کبر و ثمره طرفاد دهند و اگر ماده بود غلیظ در طحال نبوی پس علامت آن
صلوات است که مایل بود ابو علیج آن همان تدابیر است بقیه ضد اسهال و اگر

در اسفل بطی او قراقرم بود پس حقیقت کنند محققند نرم که در آن قدری از بزوز که محل نفع
از مثل کمون و کرویادناخواه و مانند آن باشد و غذا درین حالت نخوابد بقنا بکیران
در او میکند و نافع است اما آنچه تحلیل پذیر در زیر ارجش هم سوطا بد زیت که
باشد در آن ببلد که ورق و ورق آن هر ایض بود بپزند تا که قوت آن بگنزد در
کنند و سوطا نمایند یا سوطا کنند از عقیق سون و لبس جاریه و اگر ازین کفایت نماند
استعمال کنند چیزی که پاک سازد سر را از بر از غلیظ مثل قوقایا و حیایه و کاف
حادث میشود بقران بود حیات بلغمی در آن است که ضعیف میشود جگر و سرد میشود
قوت نمیشد او را بر آب صاف و ضبط آن پس آنگاه میشود بادم
عالج نمودم این نوع بقران را اکثر مرتد بآب زرد و شراب صحت یافته است

که اگر عارض شود بقران و حیات کبد پس بدست و هم او گوید که بعد از ظاهر شود
بقران در روز هفتم یا نهم و چهارم این نیکوست اگر سر اسف امین او بخورد
انگیزه نمیشود او را ریاچ و هم او گوید و قتی که ظاهر شود علیک بقران و تخفیف نشود در
بلک نسیه شود حال او این قاتل است
بقران را که صحت یافت از استعمال نمود
نیز مسکوب که در بقران سیاه خوف است که شجر یا استقارذ فی نفوس در اکثر اجزای
شد بد بود بقران با حوری محتاج به علاج نیست اکثر بلاد محام و در اکثر
بقران زرد است که بعتت عارض شود و بقران سیاه بعتت عارض
اصلاح ایوس نمیشد بقران مگر با مرض جگر در بقران با حوری بگنزد

ببلد

سپاس
یرقان را که می با او تبانی می کند مدد را ت بول و میگوید که
صاحب یقان یرقان را نفع نمیکند نظر کردن در چیزهای زرد در این منجز است ^{میتواند}
بجای خارج از بدن و نیز میگوید که صلایه کبد با یرقان بدست و نیز میگوید که
هر قدر که بول صاحب یرقان رنگین باشد بسیار باشد نیکوست و اگر کمتر بود و رنگ کمتر
داشته باشد بدست و ادا میکند استقا که جالینوس کسینیکه پیش از او بودند
علیه یرقان چیزهای گرم ننمودند چه هوای بلاد آنها غلیظتر از بلاد ما بود و
میگوید که یرقان از سده سپاس و آن کشاکش میشود مگر از ادویه چاره
کم فستق نافع است یرقان را زیرا که در رقرق مینماید و میگوید که در یرقان کمانی
حمام خفیف تدبیر بادغان ملاحظه مثل دهم یا بوزنه و در شب بوسه دادن مانند آن
نوان کرد و هم او گوید که کمان یرقان سیاه از کبد بسیار ضرورت که بشناسند و تمیز کنند
و در و در آنکه حادث میشود از طحال پس فرون در میان هر دو نیست که آنچه شدید
السواد بوع از طحال است آنچه قلیل السواد از کبد اگر حادث شود یرقان
در حمیات حادثه پیش از روز میضم پس علامت است الا اینکه باشد با و اسهال
بطل و آنچه در روز بحران بوع نیکوست و میگوید که علیح که است جالینوس یرقان
که از سح هوام بوعه تر عیاق فاروق و خلاص یا ختمند آنها اگر بر همان
بر سبیل بحران بوع پس لازم است که علیح آن بکند و اگر طول کشد و در بر نماید ^{بکند}
بماز الجبر کس خسته باشد بکنی و سقمونیا و نخورد فراریج یا قطف و قمر یا دملونیا و

بخوراند کجایی و رب جضم و رب بیاس و رب مان این زین نوشیدن غذا پاراست
نافع است برقان را رعیتی میکند از دمای دیگر و همچنانست عصبه فجل و فرصاد
اگر سله هفت ماهه الی پنج خوردند برقانرا انفع بلیغ دارد

برقان زرد را فلو سس یا شنبه یک توره در چهار توله آب شکر بکشد مالیده و صاف
نمونه باشد تا بدیند مجرب است آب لوز بخارا اناسلام درم ریونند مالیده

گرفته بکدرام زعفران قدری مجبوسه یک شربت است چند روز بران مداومت کنند
نافع است عصبه درد و قند سفید انایک بسیر و چهار اولس قهوه نیابند

انامش در آن خسته دندان فیل درام کافور قدر عصبه درد و قند را برنش
نانه نزدیک بقوام آید پس اجزاء دیگر را در آن بیامیزند و فرود آرند و در ظرف

نگاهد آرند و یقار دارند که صغارا و اخراج مینماید و برقانرا نافع است و نیز ج
مفاصل گرم را فایده دهد و در حین غیب دخل عظیم دارد بکینه آلود

تر و تازه و به پزند و دانه بیرون کنند و صاف کنند و باز برنش کنند و بقوام آرند
مبند پوست بلیذ شهم اولس که ما میران و بلینج ان و برنش کرده سزنجوش

قنطریون دقیر اناکف در چنینی زعفران نیم درم در عفت اولس آب فانی بچینانند
تمام شب صبح صاف کنند و نیم اولس قند بران افزوده ز غایت مایند و بعد خوردن

ساعت طعام دهند برقان که از خوردن زهر باز لرزیدن جانور
حارث شقوق ص طیاشیر بار انار پس یا قرص کافور با عانت بکند و بهر دانه دهند نافع

نافع است برقانرا

ولی نظیر کیهی مجرب است در بند شهور که اثر ایندالگیند که شمره از از تخم پاک که تمام
شب است کرده و صفت نموده چهار قطره از آن سوط بگیرند زرد آب بسیار از بینی بر آید
یرقان زایل میشود مجرب است همچنان آنگه در می تلخ که خنک شده از سوط کتد بگیرند
ببرانی خردوش کهن بر آن نظر صحت بقان بدو اند تا که مانده سده یافتد پس کم او
بغارد بکشاید آن در خصیصه بر این دوران نهند تا که گرم ماند شفا یابد مجرب است یا آن
خصوصاً بر قاز که بسیار است کلام مجمل در استقبای برودت
جداست مغز یا آنکه از خون بدن سرد شود و برودت حکم سووینز حیرت که لا محقق شود
از ادویه داغذیه بارده و سده که در وقت برودت که عارض نموده در اخصا
که از شان آن تبرید حکم باشد مثل معده و طحال و امعاء و فاق و صایم و حجاب و
ورم اما آنچه در ریه حادث بود جز این نبود و قصه ریه از رطوبات غلیظه تر بود
و با این معال نبود که بر آرد آنرا هفت و اگر سرفه هم کند چیزی بر نیاید الا نزد قرب
موت این در وقت که ریه از آب بود اما آنچه از جگر بود پس میباید بعد اوجاب
کبد استخوان کثیر مغز و میباید با این معال قیوم حادث نمیشود یا این اسهال بکشد
درود ثوار باشد آنچه از کرده و امعاء بود اوجاب انهم او که باشد با و اسهال
پس اکثر با وجع امعاء و فاق و حام بود اختناق استفسار است که در آن
نیم جفن و جمیع بدن میگردد و بدن او مثل بدن سده یا در دور و خوبتر بهیچ
کم حیوان مایه و وقت که انگشت بر و فرور بند نشان و رد بماند و دفع شود و بحال

سینه

ایب دران برینفو موافق تحت صدر را از رطوبت قیقه چون از بعلو بیله دیگر
حرکت کند صدای آب محمود از رطوبت و بیخ بو است درین برینفو ان موافق بلفظ
استفاد طبعی است تقایا بنش میده است چون دست بر آورند او از طبل از دستش شو فاما استفاد
که حارث میزنو از حرارت و آن حادث میزنو عقیق شرب شراب بفرط با شرب شراب بفرط
بعد غذا و در حمار پس جگر جند میکند رطوبت از سوره و حرارت عرقیه که درو باشد
قبل از رضم دران بعد ان میفرستد بسوی عروق همچنان حادث میزند و از ان استفاد
میکنند همه تا که در علاج این نوع استفاد باید داد آسیاد بارده زیرا که در قانون طبع
تقاضا کند این از روی اضطرار بر سرطان که علاج جند در جند است و فصد
در هر سه نوع استفاد و امر است یکی از ان مداومت و دم صد است که در احش
اگر حد و نشانی ازین درم باشد و م تحلیل رطوبتی که جمع شده است و درین حال
کاسته کند بعلیج ورم موصوف در باب این موصوفه اگر نیش درم پس علاج ذاب مرض نماید
پس نظر کند و اگر با سداب یعنی بوال حمیر پس فصد کند بر آرد خون بقدر قوت زیرا که ان خون
بارد است و مراد با خراج او ایضا بقای حیرت بریده ساعه نموده است یا منطفی نشود مثل
بسیار که نهند بر ان مثل که فصد درین مرام علاج فاصل است در هر وقت که باشد
از سال بعد از ان که بدانند که فصد واجب است الا در نوع لحمی بعد از انکه فصد کند
متدایر تدبیر کند که ان قبی است و بر آوردن از اعلی بدن پس قی دوامی شریک است
در اولین مرض لیکن در آخر آن نیز اگر اختلاط اکثر میزنو و علت محکم میگردد پس

لاذنی

و استعمال در اول علت بدفعات است مرتبه قبل از طعام و مرتبه بعد از طعام امکد بهاد
بیلید در دست آبی قلکله نخوردند از هر شلک رطل آب بپزید و آب خنوق بمقهور که
بیا میزند بمثل آن آب نشان رطب و اسهال کنند از آن مره بعد از غرض نافع است

در اسهال که میماند اثر اهل کله بارد بخنیا شد و ورق مازر لئون را اصل تا هفت روز خرد
کنند و بستانند از پنج درم و از بیلید زرد پنج درم و عصاره آشنین^۳ درم بیخ سوس سماکوزی و
گل سرخ بذر پند یا بذر خیار مقشر بلس مکد و درم کوفته بیخته و بستانند بزنجبیل منق
و فوس خیار شنبه و فایند خراگ مکد یا بزده درم پس جل کنند در آب و فک کنند و بچوشند با
اشنین^۴ هم بپزند تا که غلیظ و بیامیزد با او ویه و اشرب هر درم تا چهار درم

و ورق مازر لئون تازه خشک کنده شصت گرم آرد جو گل سرخ و بلس مکد
همه درم قرص سازند شربت مکد در مثل آن شربت شکر نخورد اصل سوس سماکوزی یا پس سرفون
از یک درم تا سه درم با یکوقیه شکنجین نخورد آب بیخ نکور معصور از رطب از یکوقیه یا
دووقیه یا جلدات یا شکر زعفرین اگر با بول سیاه که هر اوقیه بوجو نخورد نفع بخشد

گل سرخ^۴ شش درم بذر قنا خیار مقشر^۳ بیخ بذر بقله^۲ الحما مکد و درم
و عصاره خاف^۱ آشنین^۳ مکد یک درم مصطک و سنبل مکد نصف درم اگر در درم مازر لئون
^۳ درم ریونند و درم زعفران درم اصل سوس^۳ درم بذر از ایانه یک درم و نصف نخورد
باب ورق ترب شکنجین نخورد پس لقی از علت بارد این نوع و چار این نوع هم حال
مشابه طبیعت یا در هر علت منق او ویه که ملایم او باشد اگر علت با جوارت بوجو نخورد

باش که ما شنیدیم و با بیرون بود که فانه موصوف خواهد شد و در اخر این باب که ای خورد
یاد در دم سبکینه و اگر احتیاج از بسوی اسهال خورد با خوف مازریون
که افشند در لیون و عصاره عافت مگر بکدرم پس استانند ازین مجموع بکدرم و زرنج و کوز
اسی نکلند و در انی روخت یکد انی مازریون مدبر در سر که نمدا انی بکود و بی پزند
پس اگر اسهال بود شیر یک عبت بنمایند و از حد فوق مدیه است دم قرطاط است
مرصوص بخورم تخم کرفش بخورم بنمایند مجموع را در شیر تاد و در عبت بعد از صاف
و بخورد باد و اولک و اگر در احشایم بود باد هم فرود بیاید و لوزین باد هم فرطیاد
یاد هم لوزین خورد و اگر طبعی است افتد پس باد هم مازریون خورد بعد در ان تازه
سینه که هنوز گرم بود صاف کرده خورد تا که شیر برضم شود چیزی خورد و شیر از سه اوقیه
تا هفت اوقیه خورد منع کند تا که از بازیر داشتن که ضرر دارد و خورد اندازد
هندیا و گزبزه و لوز از یانه و شیخ و باید که تا که طعم بود که بدون ان نیکوتر است با
و بطخیان و طعمهای اس بال تو ابل و انار بر و خر که با کمون و ناخواه و صفت
خورده باشند و خورد چون جوز و لوز و فندق و فایند و تمر و تین و زیت و از
میوه های تر انا مخصوص منخوش و مغز جل قلیل گشتری چینی در بعض اقوال و اما بگوها
که درین عبت خورند هندیا است و عبت الشعاب و کالتج و از یانه و کشنیز تر و صوف با چاشنی
مشک بپزیند و این همه آتج هند است یا ریون و اگر مغسول و بخوران و کما ای خورد
مازریون از شرک و زکر که بطریون بخورند ساخته باشند و اسهال می آرد و نفع میکند

لوز از یانه

و اگر با او اسهال نمود و عصاره عاغت را بپزند که با نردم

که نذر کثرت مکر و دردم بذر بقدره الحما و قوی نماید در همه شربت منقال و باید که در ایام رحمت
ادویه بذر بزاج و قوی حکم نخورد مثل قرص انبر بارش و نیز آنچه در اربول کند مثل این در
بذر بطنج و خیار مقشیرین با سویه کوفته نیمه سوف سازند بوزن پنج درم بخورند و
بنوشند و بالای آن گلابین کشند باشد از بذر بطنج و بذر قنار و صابون صندل و بذر
که فرش با و چیزیکه مقوی است و آنهاست بقوه و نافع تبدیل بزاج است آب مان است

با طباشیر و عصاره انبر بارش
ماورغین و اجناس بقه
صحرای و دقیق شحیه و ها و رسن یکجا طلا کنند و نیکوتر از آن آسای البقره که بگویند
و مثل ربع آن دقیق که سینه بیا میند لبر که و طلا سازند با بول صبیان یا بول البقره
بیا میند ز ناله بقوام غسل شود ضما کنند که سخن چکر است و مجفف بطوبات آن و ضما کنند چکر
اندر بکبیریت بپورن سحوقین ضما اخر دقیق شحیه دقیق حله و خرمج و الحام را حبه
سرو عکالت البطم با سویه نکت اجزاء سحوقین شش اجزاء و سحر را بگذارند و اجزای
کوفته در آن بیا میند و این نوع است سفار و انفع میکند چیزیکه ادرار بول بپنما ید مثل
دوای الکرم و بای الاصول و النجد قوی وجه آنها حاجت است درین و همچنین بول
و شربت از آن یک اوقیه یاد و همچنین است فرقیون که نیز حاجت دارد در و همچنین
الخرزند از اسهال درم کوفته بماء اللبیل مطبوخ فنداق و قیه یا بخورند و درم
ناخواه در بکو قیه آبی که در آن نخته باشند بدر که فرش نخورند یا بکو قیه نقه صبر و

حز حمام و زعفران مکدر النوق

کنجد در هم نهند نصف دم نمک سیاه در

دائق سقونیاد النوق

اگر نباشد با و حرارت مازریون نیم دم در هم بپزند

دائق برون حمام النوق و این یک شربت است اسهال آب قویست می نماید قرص و در نافع است

کل سرخ زرد در هم جویند و صطک و سیخ و ققاع از خرد و در اجزای افشندین مکدر زرد در هم

کهنه قرص سازند بپا و الا صون بخورند اصل شیرم یکجز و لوز مؤخره سه سله جز

و فایند مثل آن حب سازند و بخورند از دهم در هم یاد و شقال

جمع امراض بارده از ترید بچون در هم غاریقون مثلث در هم تخم انجیره نیم دم در هم

مازریون در سرخ شده تا یک هفته و خشک کرده یکجز زرد کیم نیم جز و فریبون النوق

حب سازند و این شربت است و گاهی ازین سقونیاد سازند بشکر

فریبون رسکس چه شربت از هم مثلث در هم تا یک گرم و مثلث سقونیاد سازند بشکر ^{سینه}

بوسل و گاه حب سازند ازین و بخورند و گاه حب مازریون بخورند بالوز و گفته اند

اینکه کت درین خط است چه حادث میکند لذت شدید در حلق و دای که مر سازند

از ذرات آن نافع است درین حالت قور النفع و عظیم الاثر در وقت که دارد بود در

مدنه که در و در طریقت بسیار بوجوه مر آرد از آن در بول و صفت آن در باب شکر

گفته شود ^{گفته شود} هلیله سیاه و غاریقون و ترید مکدره در هم زنجبیل

چهار در هم ملخ بپزند در هم بوسل همچون سازند شربت یک شقال یاد و در هم

صفت کرده است این مالویه اشق با نژده در هم صبر در هم زعفران

ده درم مقل بیستم قدماناره درم گلنار سه درم شنبلیله و بوره و کندش کند
مکذشت درم ضموج به در سر که تند بخاز حل کنند و بیکر طل شمع در روغن نار زین بگذرانند
و بیامیزند و بر جگر فضا کنند و اگر در آن درم بویسین و شحم او رو شحم کاه و بیامیزند
و گاهی این میکند حاجت مرض سرد را خدر امر و نفع میکند حاجت مرض ابله
بخورد مقدار نخوتریای فایار و وی ریاضت نافع است او را و کندن جوی به و عطش نیز
نفع دارد و اول سخن و تخمین شمش خصوصاً اینست شمش شسته چه نوع شمش
میگذرند با سویه و تلهف غلیظ می نماید و نموسید به حرارت خمریزه را و میدارد
بوی صحت چه آن نکا کول با بطبع است حسام ساسه را و باید که بر نه کند او
در وقت که تلهف شمش باید که در موضعی باشد که در او این بوه و بغلظ بر و یاد
کنند انرا در آن در موضعی بوه که سوزد انرا رایج کرم و پیر شد سر او را و
ند این کند بدتر از کرم و با برون احمد شوی سجون بانگ سیاه و نباید که
تخمین کند در حمام چه آن ترتیب بدن می نماید و نرم می سازد بدن را و نافع است
حمام محض آب بکر و واجب است که اختیار کند از انها آنچه خیر تر باشد بوقت
و شمس اگر بوجو نشود بریزد در آب مل و نهد در شمش کرم مدتی تا که انجا که گردد
اغصه نور و تلخ و شل کند از آن آب کرم و نیم خورد از آن قدری تا کرم را بشو از او
بدن و استعمال نماید و اصحاب این علت شراب عتیق صافه قلیل بکند فو بعد طعام
بدون عت چه آن مدر بول است نکا بهد از قوت زیاده میکند حرارت خمریزی

و باید که نبوشد آرد کوزه که نیک باشد سران و این شراب نافع است اورا بنوشند
 جهت خرید بوی برده قشو کند و نخبه است در شراب قابض و نبوشد در آن قبل از نظام
 و بعد از آن فاما را و باید که تکمید کند شکم او را بجا و سس و نبند بر و مخام
 و کسینا گند و حقه کند او بر سر در آب بر در شیا فات که بشکند در بیا و اچنانچه ذکر شد
 در باب بعضی و بخورد سوزن و ناخواه و آن سوس و از زیانه و هر چه بشکند بدار و بخورد
 بر هفت اطو و سوس در آن سلا در دم با از زیانه که او را خالص است در آن مرفض و حذر کند
 از سره نفاق بجز از اغذیه و گوشت بطن در برابر روز تا که سرخ نشود و نبند مجام و در
 چون ضعیف شود و بر دست اسهال نماید لازم کند بلین نفاق باد و در سینه اگر حرارت بخورد
 و اگر طبیعت سست بود و بخورد این سوزن که مغسول منقح طبشیر یا بنزد یا بند کثرت و
 درم گل سرخ سلا درم شربت کفقال تا دو درم

بر اشتقاق بسیار است او را مرض حاده در دست زیر که با غنای در دم و در دست
 نشود و نیز میگوید وقتیکه حاد است نشود که را که بدم ارض داشته باشد اسهال قوی و غویز ایل
 مرض و از این اشخاص نیز میگوید که اگر ارض نشود قوی در ابدان اصحاب اشتقاق
 سلا بریزد بر آرد میخو همی با اشتقاق بمنزله از این جنب است با اسهال الدم
 زیرا که آن سرد و متضاد آن از چه نفت الدم محتاج است بوی جسمی خالص از این جنب
 بوی بر آوردن چیز بسیار نفت و میگوید هر گاه که اشتقاق در اشتقاق از قوی باطل
 پس بگوید بطن در از دست بگرداند او را از جای بجای پس اگر مسموم نشود صورت طریبات

بی اشتقاق

و قیقت و اگر سمع شود و این طبعی و اگر هیچ هیئت شنیده نشود کمی و میگوید که صورت
را استفا از نرف دم بویس غور ایند چیزیکه سهال آب نمعو بعد از این طبعی که نفس و کون آدم
تا سه روز باز چیزیکه سهال آب نماید دادم باز تا سه روز همین ستور و در کدم بد
اوران به تبدیل و طلا کردم بعد طبع مبرد و بعد از این تبرید کردم صابون صوف یافت در پانزده روز
و نیز میگوید که اگر مستقیق را عال افتدنی بی مثل کام و نزل پس این بد است و نیز میگوید
اگر حرارت خارج از احتدال در جگر حادث ضعیف میشود و میکند اثر از نام او منفه
و طاق ندارد که آرد بغیر غذا را چنانچه باید پس حادث میشود و استفا نکند و نیز
میگوید که اجتناب در استفا و لحمی از اخذ مبرده و در زنی از شر آب و نمون غذا نام
رطب در طبعی از جویب و خذای منفخ و میگوید که حنجره حار یا بلس که فاعه مستقیق
شود میرسد او را خطر شدید زیرا که مرض او ضد مزاج او است و در حسب الله باردی طبع
اکثر و نیز میگوید که محتاج شود به نزل بسج جمع کند روزنها بسیار و بخلا ندیکد فو یک نزل
در این وقت جایز است که نزل کند آب حصیه که نزل بسوی آن و نیز میگوید نردیم
په یکی که نزل کرده در استفا و قوی شفا یافت الیکی همین در وقت است که قوی
باشد و میان بوعوار کما میگوید ترید مواضع را از نشانه منفوخه هر روز همیشه خون
رغمی نشود شربابها را در نرد و یک بغایت که سیلان کند در طوبات بخورد
بمنقح طعام تا که سخت از روز و نذر که کمین شود ازین آب و نیز میگوید که وقت
که از شر آب و استفا فایده نبیند از این استفا قوی استعمال کند حدید را اگر استفا

کندوت در وقت که در انداخته اند از او فوی که قلیل قلیل و نیز میگوید که مستقیق در او باید
که در سجی کوشش بلیغ نماید که دوائی بر یک شخص میکند در بدن
از و خلاصه شوار مگر وقت که طبیعت بجز از طبیعت بیاض مطلع بجز و مقام رفیق و چون
اتفاق این بر سینه امیر شود امید خلاصی از اما در لحمی و تنیز
بببببب علاه و عارض در و تکرار پس ظاهر شود در و دلیل صحت تا آنکه بیاض ندر آن کج
باز خود کند استقا و باز صحت یابد و باز خود کند چون این حالت بطول کشد بجز محض روی
نمیدهد تا که نمیرد و نیز میگوید که فلاح شخص مستقیق شد و تکرار در خور انیدم او را شیرین کرد
نفع کرده اند و این در وقت که در مجاری بسیار بر میخورد پس خلاص و باید که خور شیرین تا
وقتیکه حکم شود مرض و اگر مستقیق گوید ازین قرینه خور در او و سیم او شور با
سازد باز و صحت یابد یا بمیرد گوید اگر بول استقا سرخ بجز پس امید فلاح
هم او گوید نافع ترین شایه اصحاب استقار الشستن است در حسب سخن اغنی زین که در وقت
سازند و اندر آن کم کنند چه بر آورد از بدن او چیزی که بر نیاید از حمام و درین بسیار
خصه شنیدن چه چیز میکند هوای بار و ساقط نمیشود فور و نیز میگوید وقتیکه خورند
ادویه که بر آید از آن از چیزیکه مضر بجز بکبد پس بیامیزند با او چیزی که نافع بکبد بجز
چون افشترین و خاف و نه دیا و غلبه و یوز و سبل و مانند آن و نیز میگوید وقتیکه در
مستقیق اغنی و حج مفصل عارض شود او را و تکرار پس این یزد باشد و مندر بر گشت
و نیز گوید هر گاه که صاحب استقار بطریق اجمال آتیام دفع شود پس اینها کند او را که

باز خود کند

بانه خود نماند تا خیره روزند و نیز میگوید که اللام است زیرا که نخوردنی است بقا
در ادویه صراحتا جانی است در اضعاف کبد و میگوید که نیکوترین وقتها که صابن نماید
در و بنزد مریح است و نیز میگوید که اگر بر آتش بخانه طبع باشد این اسلیم است ^{چون} ^{اللهم}
میکند نیز اشک فرسودگی است غیر نیز باقیه ایاد در عرق و اگر حاجت افتد در اسفاور
امراض باره پس طلک کند بر بدن بوق از منی بدید با بونه تنهها یا با فلفل ^{یا طلک} ^{مستند}
سج کا و دوا با کسح و همچنین نیز از آوند طول و در حرج بدید الفار یا دیر السان یا
دیر بلبلان و دیر شیب همچنین است در اجسینی و سیله و قصبه که تمیخ کند از آن
را بدید فحجان یا دیر کوسن و جام او در عرق میکند و افاق کس و حرکت در یافت ^{و عنقه}
در عرق است اما ادویه تند میکند عرق و اگر زیاد نشو کز نزه با بیدیه ^{و سماق}
و باز در مغسول مکرده درم بریزند در عرق طاب که بیکه طول نماید صا که نخورد
سسته او قیده نماند ^{که چون} ^{تمیخ} ^{کند از آن} ^{عرق} ^{را بند کند} ^{و بدینرا}
قور سازد و انتقاش بدو خوش را منع کند خصوص غش که در زمان گرم واقع شود
سفرجل و قفاح مکه بیکه طول در و یا بلبلت رطل برود و پنج رطل آنگه بر لاج آید صا
کند بریزد بر آن نصف انز و کلا و بید با ش نرم در دیگر مضاف تا آنگه در
در عرق نماید و آنچه منع میکند عرق پاد را دک است پشت مجلول در آن ^{و اگر} ^{عرق}
ثوم یا بون طرفایا آسور و موصور یا کوسن و آنچه خفت می کند عرق جمع بدن ^و
خوردن حرف است نفوذ کرده خوردن اسهل هر روز یک نخ و در آن یک بقص ^{و در} ^{شکر}

خوردن کرفش شمش کله پی وز درخت موخته و کبریا را بنویسد بر کف دست و با او در
 تمام بدن بمالد عرق را بند کند که عرق پیش از چهار استغفار شود
 یا استغفار چند و استغفار هم به هم یار را مخلل سام با کثرت فصول جمع شده باشد
 از بدن با اینکه احتمال کرده باشد موره خون طاقید و میگوید و فو که کم شود حرارت
 در آنها عمل کند پس اگر با فراط بوجوه حرارت در عروق بر می آید شور شود مایل
 بحرارت مثل آنجکه عمل میکند در آن حرارت شمش طول زمان یا اینکه مینوشور
 بعد از آنکه بوی و اگر حرارت کمتر بوجوه از قدر معتدل پیدا میشود در جمیع اعضا
 سرکه بزرگ کرفش و شطرنج هند و فلفل و لسان العاصیه و کون کمانه
 و روغن چینی و ملاح اندر از ملاح و ملاح بجزین و ملاح هند و ناخواه ملاحه مثقال ^{سفید} تریب
 یک رطل ادویه ها که فو و پیخته نگاه دارند و لیستند آمدن منق ^{سه} رطل در حرارت ^{طل}
 آب شیرین با شش نرم بپزند تا که مریطان مانند ضا کند و نقل در و کنند در آن
 چهار رطل فایند داخل کنند و بر آن آتش کشند و کف بپزند تا که مثل گل شود و بر آن
 بپزند تا رطل ^{چهار} و ملاح کثیر و حرکت دهند تا که همه ستوی شود پس روی بر آن بپزند و
 و بیشتر شربت از در ^{سه} مثقال است تا چار کماهی از کثرت رطوبات و ریاح ^{طرف} بپزد
 به تخفیف در رو بر هم میرسد بخار تخم زیت نمکوفه و برک ^{چهار} مثقال
 بزرگ چولای نافع است و نیز سفیر ماید که شربت از آن فو و قوه در رنگ را در نهج اطراف
 از ضعف حکر بوجوه صحت عظیم است و هر روز یک مثقال از قرص ^{سه} مثقال است

از آنکه

از شک و عرق کاستن میدیم کذلک عرق چوب صینی به تقویت مزاج قوی میگردیم و
 با نوبه بر بدن میمالیم و نیز میفرومایند که روغن بیدارنجیر در ضعف کبد باغایر نافع است و محاسن
 را که از ضعف کبد بر بوشن از آن بکشد انتقال و نیز میفرومایند که شکر بقصد قبل خواب باغیون بعد از
 سه وعده در ماسا لیا با هم رسیده و در مصلحت نواحی کبد و معده و شکم ظاهر شود و قوتها باغایر
 شد و کف بر ملاک دیدگاه خطای بوشانده و مکرر خواننده نفع عظیم یا باذن اله تعالی
 و نیز میفرومایند که زنجیر اورم شکم و حوالی معده پیدا می شود که نفس کشیدن برود شور او و محاسن
 نافع نمی آید ای مردم هم نفع عظیم شد شکر شیر گد هر دو روغن بیدارنجیر مکه سد با بوشان
 بخند تا که غلیظ شد از آن نفس و آورده زنجیر و ناخواه مکنیم با بوشان که فشران
 پاشیدند و خوب آیدند که مثل میم شد و کف میم شد هر قدر که در توانست داخل کردند که
 مثل میم بر شکم او طلا کردند و این مجرب بود بعد از آن که زمانه بسیار از وجد او شد و او
 فاسد بسیار بر آمد و مر فتر ایل شد شکر بی کف میم شد در حالت سیاحت پیدا آمد او
 کف میم شد بر شکم ما آیدند بعد از آن هم گذاشتند فقیر بدون کف میم میسر اینهم بکار آمد
 نافع آمد این استعمار نافع است ریوند در بد را مگس خردا و چون سینه بوشان
 انا بیکرام با دام تلخ نمیدارم کوفته و میخورد در شراب و در سب از دسترس از یکرام تا در دام
 و شراب گلستان بود او نشناخت که او نسیم شیرین داد نافع است و مانند عرق با شراب عربین
 در فل عظیم دارد طریق و خوش باشد که سر و صغیر از با نوره شده در دیگر کله کرده در
 تنور یافته نهند تا که سفید شود و نیز میگوید که گاهی احتیاج مکنند از افتد نافع از تخم نان

که تند بگوئیم اولس در آب بپزند و چار اولس بول صبیان بران افزوده صاف کنند و نیم روغن

بیدانجیر و یک اولس حل در آن داخل کرده حفته کند و سال بر نیل که عبارت از قائم نور است

در چار جز آب حلقه بکشد بر آنش که هنوز گرم بود که خرقه در آن تر کرده

بر شکم نهند اخر آبک است نارسیده را در آن بکند ازند و آب از بالید درازند و خرقه در آن

تر که بر شکم نهند که نشف طوب است بنماید که چون خرقه برد ازند و در میان او نه و در آنجا نهند

بر شکم مالند و اگر دم بر پشت باز یاده بود خرقه گرم که در سر که با شربت بر آن کشند یا در این بخار

نگاه دارند و چهره شفاف تولد نمود بر کف پا بپزند و نیز میگوید که مستحق بخار آب و ق کاف

دهند و از آب منع فرمایند و غذا لازم نهند و از غذا چیزی نهند و نیز میگوید که هرگاه که مستحق

سکات است یا ضیق النفس عارض شود دلیل قریب است بر پاهای او و انچه اسبابه مثل بویخته

زهر میرد که با اسهال بود بلکه فیه هم داشته باشد استانک است منقول شماره

خافق را در چینی نهون بر آن حفت بود و خام مکدم شفاک است سیاه که متقال ادویه را کوفته

بپخته در زهر زیت کشتند و مفت هم از هر روز در زهرها و یکسخته خور فایده است

این از شکم است که شفاک است که شفاک است که شفاک است که شفاک است که شفاک است

رب الصلوش شفاک است که منقول شفاک است که شفاک است که شفاک است که شفاک است

بدند شربت که منقول عجیب الفعل است و از اسرار مکتم اطباء

شکر فیکر و زنگار لاجب که با هم بپزند چار جز شربت بازم جز سائیده شایب ازند و با

سوده طلا کنند بمنزل اول شکر فیکر و آبک است نارسیده هم جزو بار یک کوفته در

از قوی طلا کنند

الغصه
و شربت

بستانند فلفل و فلفل
بستانند فلفل و فلفل
بستانند فلفل و فلفل
بستانند فلفل و فلفل
بستانند فلفل و فلفل
بستانند فلفل و فلفل
بستانند فلفل و فلفل
بستانند فلفل و فلفل
بستانند فلفل و فلفل
بستانند فلفل و فلفل

در باره اقراف مختصه از گرده و مثانه تا کف پا و امراض غیر مختصه که اما مختص
تولد سنگ گرده و مثانه ضیق عین اهرم و حرارت باطن آن هر کم که متجا شده باشد
از احتیاج آن کیموس خام غلیظ آنج که مندر شده باشد بسور آنها با بول و آن کیموس
میشود از کثرت از غذیه غلیظ خاصه میزند و بنیات جبین پاچه وصلوا و بر رویه
آب کبر و بنین غلیظ خاصه که استعمال کرده با او حرکت ضعیف از زیاد میکند
غلیظ و غلیظ میکند رقیب را و در ابتدا متولد میشود صغیر علی چون طول زمان میکند
و مخالف میشود از علیج آن سنگ میشود بعضی آن بعضی صلب و قیرنم قوم اینک
میشود سنگ کید در امعاء و در قولون و در مفاصل در جالبین که این در گها
اند که طالع میشود و گرده بسور مثانه که جبار میشود در آنها بول که تولد
سنگ در ریه نیز میباشد و گنده تولید میشود سنگ در ریه که عین مثانه آنها وسیع
بجبار میشود از آنج که جمع میشود در آن ریه اما اکثر سنگ در مثانه بسور علامات آن حج

عانه است و بياض بول که مانند ابر باشد و خروج آن دفع دفعه و تواتر قشرب اول بعد
آن زبولن و اجناس بول و مشرة خروج آن با درد شديد خروج مقهور و عليل بگردد
دست بگذاير خود داشته باشد بخورد در ماد عقار از نصفه اني يامر دانق

راهن رطب معصور قدره اوقيه يامر آب سياهوشان اقولو قدر بولن مکه درم
بيخ کرفش را زيان مکه درم در هر رطل آب بنزد ناکه ماند صاف کند زيان
هر روز یک اوقيه و آنچه نزدیک است نفع آن از ماد عقار زجاج محرق است بخورد
از آن تنها از هر دانق تا ثلث درم يا با ادويه

و در آن کمر کنند و در خوشانده باشد قلی بسیار تا که سفوف شود پس سخن کنند با آب
زجاج محرق و زرق حمام و کندش با لبو شير بر آن درم

کتاب آتب . . . زرق حمام یک درم و نصف کندش درم در اربع
دانق شربت نماید بشربت از آن نیم درم است یا کمتر بقدر قوت

خولجان و لوتنیز کوفته همچون سازند در غسل با آب گشاید آب گرم بخورد و اگر
باشد با بیرون دوت مثانه که شدید باشد پس حقه کند بدین نارین تا نقطه سفید

یا بلیسان یا در عقار بی آب سرد و بوزیانه و سلون و نافع است از اینکه تریخ
عانه نماید بدین عقار و در نقطه نماید در اعلیل هر روز چند قطره بوجوه از

آبزن و حمل کند از آن صورت کرده بستاند زراوند مدح و حیطان
کلا و سعد و قشرب بیخ کبر مکه یک اوقيه جو گوینج در یک رطل روغن بادام تلخ و بنهند

در آن روغن بادام تلخ

در شش هفته و صاف کند و پلش از زو و ثقل صاف کند و پستان زده محقر و میان از زنده
درین روغن زنده که بر صید آنها وقت بسیار نکند شده باشد و در اوقات نگه دارند تا زنده
و صاف کند و استعمال نمایند بتانند عقاربک و در دیدن باندازند
و سر از ایند کند و در تنور زنده که آن قدر تا فته بنور خیر شستی گذاشته و شش هفته
آرند و آب بیز و آنچه ازین نافعتر است خون تیس کش که کرده است که خوردن از آن
طریقه اش اینست که یکس از آنجی کند و خون اول و اخر رو بگذارد و میاندا بگیرند
خسک کتف و کوبیده بخار دارند و زمان گرفت در وقت است که آنکو در آن وقت بگیرد
و اگر تیس را بچ کند و خون آنرا در خانه نطول نماید نفع عظیم و بلیغ دارد خاصه در حمام
ست او را رفتن در حمام هر روز یکمرتبه نیکوتر است که دو این مرض در حمام بخورد
یا در این و نیز نافع است که بتانند سرطان نه بر ایوز در آنرا در دیک نو و خورد
از آن دورم تنه یا در شراب یا بطلد یا بخورد از مثانه کبک محرق بطلد یا بخورد
صنم لجا ص نیدرم با شراب اما در وقت تبجان علت تخرج کنند خانه اول صید
خاصه را بر و خیر تخرج معتدل بنشیند در این که بخته باشند در آن ورق
کزیو بر مخالفه فودج و رطبه و ورق حمام و قرطم و لاسنگ کلس با شیر می آید
مگر از شوق نمودن بر آوردن آنرا احقر دیدم سنگ را بقدر بر فید کبوتر و از شغ
بر آمدن راه بول حبس کوبید این خوف نافع است همانجا با کرده
را بتانند بذر بطین مفسر و کمون و ناخواه و بعد و بذر کرفس و بذر فجل و بزرگان

اجزاء لو او کوفته و بیخته شربت سرد در طبع بسیارشان بکنیم مثقال لب بادام
تلخ در او قیہ بیخته

بستاند عقرب محق و مثقال و نصف از جنینا
رومی مثقال و نصف و زنجبیل مثقال در فلفل و فلفل مکدر واحد و مثقال ^{کاکه} _{سرخ}

بسیخ مثقال و نصف از جنید بیکه چهار مثقال اصل مصفح چون سازند و بعد شش ماه بقار
دارند از نصف سدس درم ثالث سدس با کرس و آب ازینانه و مانند آن که اوصاف

که در کلی بود علاج آن در دوج است در حلق و قطن و خروج رملی قریب تک کرده
و خشک و پیس لطن و سرخ و خروج بول و فرق درین در دوقیہ بیخته ^{بسیخ} _{سرخ} قوی کند

و صاحب صحت نمیکند و اخناس لطن در قویہ است همیشه و در وجه کلی القدر بسیار
و در درگده در یک مکان میباشد و در قویہ در امکنه کثرت از لطن میباشد و ایند بول

در قویہ میباشد غلیظ و در کرده مای و در اخر رملی و در دوقیہ از تین لطن تخفیف نماید
و در درگده تخفیف نماید علاج آن از ضعف از رنگشانه است چه دوادر کرده زود

بسیخ سدس رنگشانه سخت و عظیم میباشد بولوت مکان خلد ف کرده
بذر لطنی مقشر و ناخواه و بذر کرفس و بذر فجل و کمون و بعد و بادام تلخ یا لوبه

شربت و درم بانه که در و بسیارشان و جو شانه باشد چند روز ^{نمایند} _{نمایند}
و بستاند بولوت بیخ کبر و بولوت بیخ جاو شیر و بادام تلخ و قلب حر الفار و قو

و قطار سالیون و حب محلب و بعد و ج و قوا اجزاء لو او شربت و درم یک قیہ
آب فجل معصوم اگر احد ازت حرارت کند بکروز در میان داده باز نقابند

و نام دارد

سنگی حرارت کند بکنجین شکر و دوام این زن نماید و تریخ بادمان حال بیس نماید
و بقلان تکمید کند در وقت صبح حشرات چسبان بدو قمل و دو ^{توه}

و قطره اسایون و قشور اصل البکیر و قشور اصل جاد شیر و لوز و مروج الغار ^{خطیانا}
وزرا اند ملج و اسارون و قردمانا و مرواشق و سکنج و نقل و فلفل و زنج ابرو
سوار اصل کند موم نر اولت کند ادویه سدر در روغن عسل کت نمایان بیان نیز بدو
بخور در هر روز در صبح بروز ^{فلفلی شک}

درین کبر خورند بیاخته کنند و همچنین آصم بادام تلخ و پرسیاوشان و قردمانا و ^{حال الغار}
و سبزه و لوز تلخ و در بران و نقل بهیو که بگیرند از هر یک در دم بعد سخن نمودن ^{بخن}
با آب شک یا آب نجاف یا آب بیخ خطم یا آب پرسیاوشان و بذر کتان و ^{حالت}
نیز نافع است چون بخورند از آن هر سه درم یا آب از میان آترب یا اگر فش
یا آب تخم سیاه یا آب خربز و غذای او تخم سیاه بزرگ خوردن نیز نافع و این ^{نفس}

قتاب بر او سفید بیاچ بد به لوز بقله نمایند و حذر کنند از بس هر چه ^{نظارت}
و خوردند آب گاو و کفش و ناخواه و پنجه و هر چه با او حرارت بود و قبض از غذای ^{ادویه}
که پاک از مجاری کرده را از سده و غلظت و لزوجات که عارض شده باشد بزرگتر است
در ازینانه ذکر فتن جمیلی و جوز بزرگ اسارون و فقاخ اذخر و ناخواه و کاشم و ^{نفس}
که بخورند در دم مفرد یا مولف بعد کوفتن و بیخنی با آب شیب به صورت ذکر فوس ^{ادویه}
و آب تخم سیاه فاما آنچه مامون میدارد از تولد حشرات پس بسیار است که غلظت ذکر

کردیم و استعمال آن وقتا بد چیزیکه با کنگر بول و مجاری آنرا و هر چه در او بود کند و
 از او بیهود و مثل سنج بنیاد و سرد سیاه و دوا و الکر کم و مسر و یطوس و مانند آن قانما
 از او بیهوده در اطمینان و خیار و قشا و خیار می بندد که فتنه ناخواه و کمون و بند
 تر و بوز تلخ مسفر یا که بقدر احتیاج قوت و همچنانست خوردن زیتون و ابرو و اهل
 کبر بطن در وقت او و جمیع آنچه باد روز بول نماید و اگر بایستد بندد در مجاری و بطن و بندد در
 نطو از آب گتتا که سح نشود و تقطیر نمایند در روز و هر گرم و الکر بول بوی خارج و مرض
 اگر حاجت افتد پس منزلت شود و بر آید و اگر خلل باشد سنج تا جایی که بوی بیاید و سنج
 در تخت بر آید وقت که بند شود در قضا و الکر بول کند که شکاف از این جلد
 بسور که احتیاج سرد که به بندد انجرا و بیهوده و عقاب سنج است نیز بر آید بندت بندت
 ریش شکاف موصوع که در انجرا سنج باشد در زیر آید و فایده است عقاب سنج است
 سورشانه راجع نشود و فایده است طرف دیگر انکار شکاف است اگر سنج بان سورد
 سنج فاسد طول باید کرد و نیز میگوید که در شکاف تن صبیانه امید زیاد است نسبت
 اعضاء آنها همچنان در بر و از حضا و ان تا چهارده سال است ایام خاص
 صبیانه در پیدا شدن سنج است تا تمام انوار و از دوازده سال تا
 سیزده سال شد بیدار است و میباید شکاف است که بول بیا میزند
 بغیر مرض خواه باه در باشد خواه بیدر در پس کرده او سنج متولد خواهد در اند
 خصوص اگر سنج باشد پس باید که استعمال کند در آن و نیز میگوید که آب چشمه کبریت

تفتل

تفت نکند معاینه که هر گاه صاحب حسادت بول در علی کند پس اللبت میکند
که نه کم است متفرک از او و نیز رفو متفرک خواهد و اگر بول شدید الصفا با دلا
کند اللبت اصلب باید که در ابتدا صاحب حسادت انکت بدارد خام
را در پاموزه پوشد که در بوسه آید آینهی باشد پس آید میسکند رنگ آید که در بوسه می
و متولد شود بعد آن و نیز میگوید که هر گاه که بر آید بول حی رقیق و ضعیف است
که در مشاهده او تنگ است و او مسود است و حسادت را بدینکه آن و نیز میگوید که حجر البهوه
را در او باغی است در بول که ملوحت بیشتر بود رنگ از آن بیشتر شود کند
تجربه کردم و یافتیم ملاحظه در بول صیان اکثر رنگی که مشاهده
سید میباید و رنگ گنده سرخ و بیشتر شود رنگ در مشاب در گنده میباید در طوطی
اگر باشد رنگ لازم در یک مکان علامت او اینست که وجه در یک موضع
باشد پس استخوان نماید ضلوع و مرام و تکمیل بخیزد و گرم و تر تا استرخاند اگر نقل
بغض علامت آن است که در روکای شدید و کبابی سا که بوجو است حال کند ضلوع موی
مثل در سرد و با بوزه و نیز میگوید که باید که تغییر در ضلوع است و لازم نماند
تا سرد نکند که همان ضلوع گرم کرده بار گذارد و بر موضع در مجامع
که از ابل میکند حجر و بر و نیز میگوید که اگر شکم او قبض باشد نرم کند بحدقه بادوی
که هیچ چیز ابلغ نیست در تفتت سنگ از غضف و انخیزد مایل بود اللبت
تا زرد طلایی بوجو حرکت میدهد زنبه همیشه در صحران اما و ادرار و خوردن او

خشک کنند و با شراب بخورند و بخورند مگر اینچنین پس میسکند سنگ البتة این ازین علی
 که حصوات را از چیزها گرم که بگذارد انرا و خذ که از او بود که حرارت بسیار
 دارد که سخت میکند و زیاده میکند بویست او را که هر چه میسکند سنگ
 را میسکند سنگ که در او آنچه میسکند سنگ که نه میسکند سنگ نشانه را و نیز میگوید
 که اگر در سنگ نشانه سنگها متعدد میباشد و میگوید برآمد از نشانه صحیح است که هر یک از
 بندق و از نشانه دیگر برآمد سنگ بقدر بریضه مایان و میگوید که اگر سنگ در نشانه
 بعد از آنکه با آب و اگر یکی بود و نیز میگوید دیده شد که اگر سنگ کوچک بود
 و از خنای برآمد سنگ سبب است که و نیز میگوید که اطفال صغار اکثر در شکافش
 میزند از ضعف قوت آنها و جوانان هم میزند از آنرا و او را مچاره که تابع است
 پس او فک است که از ده سال متجاوز باشد و نیز نرسیده باشد و کول خلدص بینند
 زوالب اینکه در آنها حادث نمیشود از شکافش و هم اما شایخ خلدص نمیند
 چیزی از آنها بل نمی گویم او گوید **احم من ان يكون في العلى المشاة**
 ان یوخذ مثقال صبر فی الجوسن جار و هو تعظ هند و هو مل یوخذ من الشویر **طب**
 مع الرايب البقر طل و الغذاء قیمه شور یا نلثة ایام و فی الیوم الرابع یها
 مو قدر النقی من الرویح یکد ایوخذ فی الاحلیل مع فتیلته من الزیاد
مخرب مجرب اگر صاحبان امتلا در کجا بود فصد با سلیون کنند
 و بر موضع در درو بخورند و بدیه خنزیر همانند و زهر شبت زهر کرم کرده

تا مانده

تسخن نمایند که در روزی دروغن خمر اهلین و مسکه و بیدیه مرغه و دروغن بادام دروغن سدرن
مکدیک اولس بهم اینجقه بر موضع در دیان زینر تسکین در کند و برای تفتیش بکنک عصبان
یکدرام ناسه درام نافع است و ادویه معنت و مفتح چون پنج کنگهی سده اولس نخلان در
سیر تریم برزند تا به شیمه آید چهار اولس قد دران حل نموده خوردند نافع است پنج کنگهی
یک اولس نیم جو موش کفغ اصل الکوس درام در پنج در آن بپزند تا به شیمه آید یادرس
بماند بکنک سدران که در آب بخوردند و آب این نان نیز نافع است و سفید از شورهای
خوب سیاه یا خوب کله ای بار و زرد و افرین است و بر کس خطیم و بر کس کنگهی در روز شسته
ناخوش سازند و یکجه آن لبمون در دو جز و شراب انگور آینه خوردند که در نماید
و سکنه اند و پوست کند انسه و پینا سفید با گیان که رنگ با گیان هم سفید باشد
یکنیم اولس ششای اندرونی بریضه مرغه و اولس ونیم در دوی خورده ابر حینی مکدیک
درام انیمون با دیان مکدیک اولس کوفته و بیخه خوف سازند شربت درام
بعضا شتا و پوست بیرون بریضه ابوزند و بار یک است و یک اولس از آن خوردند
که در شکم منکبت اندازد در اربول مینماید و از همه اقوی است که سفید را تا
یکماه پشتر جشی و کنگهی خوردن دهند و ذبح نموده از گوشت آن عصاره کشیده خوردند
و نیز خون آن را بگیرند و در تنور گرم نهند که خوشک شود یا در آفتاب خشک کنند
و بسایند و از نیمدرام تا یکدرام بخوراند و چند روز بهرمان مداومت نمایند و
بول که در شانه او بجواند بگیرند دران بعضا ادویه مدره و تفتیش حل نافع است

سازند از هر یک درام تا دو درام بدهند و روده های آنرا که هنوز گرم بود بر کبر
پنج ذرنگ را بشکنند و بریزند و اگر این عمل بر کوفته کوی کنند که آنرا تیسر
قویتر و بالفتحه بود خاصه تیسر چهار ساله که در اول سنگ کردن آنکس فرج کند و
این از کثرت خاصیت ید الله گوید باید که چون این عمل کنند و عقده بر موضع
کرده و بر شانه بماند و صاحب هر ماه ملین جانیز است و باز در یافتن تازه راز
ماده خاصیت عجیب است طریق استعمال آنست باز در یافتن راز آب بهر خونی
و بقدر آمیخته نیم اولس نخورند باز در یافتن نیم اولس فرج و کوی بسیار
درام اصل کوفته و بیخته دو درام مجموع یک شربت است باز در تیر اولس
کوفته یک درام مزوج نموده نخورند باز در یافتن بر تابه گرم نهند تا که
بماند و نیم اولس نخورند باز در یافتن آب شربت و یک شکر در قریه زردی و
رنگه که بر آید آنرا از کورام تا سه درام بخورند تفتند و در روغن نماید و در
درخت میوه تنباکو را نیز داخل کنیم است و مخلوقه که از گل خطه یا گل کنگی ساخته
باشند نافع است خوردن مسکه و نیارک یا ساسانک بر آرد و منع تولد نماید و آب
غوره و آب خوش آب نیلوفر یکی کرده و خرقه در آن تر کرده بر موضع کرده
نهند بر کبرک شربت بر کبرک شربت بر کبرک شربت و فودج افکنده که بر تر مغز قلم
در آن بجز شانه تا که آب نکند شو با بونه خطه شربت کرفش که در
سیاوشان قلم حلیه پنج کبر و ورق بذر قطونا بقوله الحقا ج در و نیم نهند

از آن

در آن بشینند و دست پر پشت ز نار میمانند و از چیزهای مذکوره بر مشانه ضماد کردن
بیم نافع است و چون از آب بن بر آید و در عقرب چنانچه ذکر شد بعض
تنها عقرب را در روز چهارم بر وزن کبوتر در افتادند تا چهارده روز یا چهل
بعض گرم سه روز و هر هر یک کنند و بکار دارند و اگر سنگدانه مرغ را بر سفال
خاک کنند و بگوگرد آتش تنه بخورند و بر تمام بدن او صندل مالند و در
جای بازو بند بیاورند تا کفش کنند سنگ و در بر آید اگر در روز زیاده نشود شور بای
برنج تمام شب در سبزم کند آتش صبح بخورند بر آرد و اگر سیماب و درم در کور اخ اقلیل ^{چکانند}
و رو بالاکرده بخورند چنانکه سیماب در مشانه در شود و هر ساعت نام چنان بمانند سبزه
سده بر آید انشا و الله تعالی بگیرند انبه نامی بوسیده و نه پنج دارد
سبزه انرا در شیشه کرده در افتادند بکارند بر یکروز و دیگر قهقه غور از آن بخورند
که در ارار بول و نفث سنگدل ندارد گیاه در پخت که انرا لوی فکیر
دشمنی نیز گویند گل و برگ و شاخ انرا با آب ساییده و صاف کرده و بیکدم بخورند ^{باید}
در آن حل نموده بخورند سنگ کرده و مشانه را به ازین هم است حکایت برادر
پوست بیرون فندق را خورکوب نموده در آب بقدر بچوشانند که آب غلیظ شود نگاه
دارند و یک قنجان از آن بناشتا بخورند و جرت مازده منتخبه خمر کوشش همچنان
با مویزها بوزد و درم خاک انرا بخورد آفت جهاب نماید اخرا قنقد را بر نش
نهالک بخاران در تحت اعیل بدید رنگ بریزد جرت قلت که فی بخورد و جرت قرطم

کوفته در آب پنجه صاف کرده بخورد نافع است
در گرده بوجو علامت لدی محلی مختلفه است قشعره و ناقص و کثرت قیام بخت بول صلیبه
و سهر و درد در قطن و دست که در تاپه اهلل کنند و التهاب شدید در روزه و در
و عطش قوی و برودت اطراف و هر گاه با انبطاح اخن برود و نخبه مجوس و کویا
چیز تقیبات او پنجه است و اگر درم درم شانه بوجو درد در حاکم بوجو اطراف درم شود
که گرم نتوان کرد با سایر علامت مذکوره علاج هر دو اگر درم قلیل العهد بوجو
پس فصد کنند از باسلیق و اگر روزی تا بر و گذشتند با بیمار ضعیف شده با پس
ما بضع کینه نمایند یا صافن بکار دارند آنچه در او سوم حار که ذکر رفت و ما و التعمیر
کنک شعیر و لب انسان خورند و غیره که از ادویه و اخذیه و ضمادات که در اینجا
مذکور شد و اگر حرارت تسکین نیابد و شرمه کند در قیوم و جمیع علامات این نوع
و ضربان علاج کنند بوجو قروح اللات بول جنانچه در اینجا گفته شود و اگر بول
مده کند لب که جمع نمیشود و درم در کلی و صلبت درین حال باقی مانده نقل در
قطن بغیر همی پس حقه کنند بلعاب حلبه و لعاب بزرگان و طبعه بابونه و اهلل الملک
خطی و محاله و لازم کند و ضمات کند قطن به باین ادویه و اگر با این قوت مقدار
بول بوجو از اینجا حاد است و نشسته باشد پس خوراند درات بول و اگر این بخافل شوند
خوف نشسته بوجو و آنچه نفع میکند گرده را و زیاد میکند شحم انرا اگر با حرارت بول
بادام و زرد بادام و مغز انار و ستم نرم مثل انضا خینه بجم جدا و جملدن و

از انما و

و ذرائع و قباغ و شحم کرده و کرده اگر بارد بوجو پس جمیع بوجو مثل جوز و لوز
و نارنجیل و فستق و فندق و حب صنوبر و حب الخمرا و حب محلب و قنقل و حب الزمزم
سمسم ابریش و زریب و تم و تین و فایند و خزان ایند چون شلم جزیره که که
او در جوی کلین باشد و عارض شود او در جوی صلب و ضربان از خارج دل کند
بر نفوس که در آن موضع و اگر ضربان در داخل بود دلالت کند بر خرابی
که بر آمده باشد در داخل و میگوید که خراج کرده و مثانه دشوار است که بر او مخصوص
در کهنه نزدیک چشم که از پنجاه سال متجاوز شده باشد و خلاص باید از بیماری
گردد و نیز میگوید که او جایی که عارض شود در قطن یا همی پس اگر آن ماده بر تفر
شود برفیق در ناهیه عجا حاد است و از اختلاف طایفه و اگر با او دلیل
روی بوجو اگر چه یکی باشد بیمار میزد و اگر دلیل محمود باشد پس امیدوار است که درم فرم
و نیز میگوید که اگر باشد بول رسمی سرخ الخروج دلالت کند بر اینکه هر اره است
در کرده میگذارد و شحم آنرا میگوید که در بول زینتی بوجو بسیار گریه آید و این
بر مرض حاد در کرده و میگوید که هر گاه در بول نقاحات باشد اخضر جابها
پس اوال است بر در کرده و بر طولانی مرض در کرده احتیاج درم
نمیکند که با او باشد بقل چه در در عصب نیست و نیز میگوید که بجز زود عارض نشود
در کرده خاصه اگر درم بوجو که از او درم کلمه ای بچند پروشود بلکه گشته
شود و طول کشد و بگذارد بدن و لانه شود پس وقتی که برسد امر باین حالت یا یک

میشوند هر دو رگ آن و میگذارد گوشت آنها و درین وقت باید که استعمال کنند
دارت محققه نای نرم تا ادا نکند استقامت میگوید که باید که باد و
لذاخته نکند که آن زود لاغری می آید در آن و نیز میگوید که چون بهرام کرده
مثانه روزی با بگذرد و دیده شود بول کثیر غلیظ و درد ثقل راست بود نایم و از آن
میشود این علت اگر بول عاف و مای باشد پس بدانکه علی حده خواهد خورد و یا اینکه
در جمیع میشود و قوی میکند یا صلب میشود که حاجت ورام کرده و مثانه محام شود
مگر بعد استقامت فیج عارض میشود آن را از وقت شیخ کرده مضطرب است
صداع و قلت اسهال و ضعف جمیع و سردی در قطن پس باید که حقه کند بهر کلی که
او را خاصیت است در تخمین کرده که در دیگر نیست آماده میکند در باه بسیار
و قتیکه باشد آب سفید و قلت هضمش دلالت کند بر سردی کرده و قلت
و نطفه پس استانده بقره و جوز و زعفران و زعفران و زعفران از هر یک نصف است
و مثانه هیچ آن آبی بچینه باشند در و تین و شبت و حله و حقه کند بان و میگوید
اگر باشد حرارت غایت بر کلی نفع میکند خوردن شیر خمر و شیر است و مای الجبن یا حقه
کند بجلد در و زعفران و میگوید دفع نمیشود ورم کرده هر گاه که گفته شود و صلب شود
طنج قضبان گرم که در و قلیل نکند بر نزنند و زعفران از این منقول
کلی تا الکلی میگوید که ورم حار در مثانه محتاج است بسوی او را خلاف سایر اعضا
چه آن عضو آن محتاج بقواض نیست و میگوید زیاد نکند در تبرید کرده که آن

از آن

بیرت ورم حاسه است و میگوید که جایز است در استدا و وجه در ورم حار کرده
و مثانه بوف بخوراز که آن نفع نیکند تسکین جمع و من خلیج کردم درین جان بافیون
وز زعفران پس ابید و در بر طرف شد که در ورم کرده و مثانه در ابتدا
سهیل جایز است اما در اخطا از شیر خشک و غلوس خیار شنید و ریوند و تمبره
کمیتوان نیکین کرده و در فصد هر قدر تعجیل نماید بهتر است و در هر گل و سر کرده
مغز کت کرده و نرقه از آن نتر کرده برگزیده یا مثانه بنهند یا صندل بران افزوده
خلکند از زعفران و تخم خط و یا تخم حلب در شیر بر کسفه فضا نمایند و شراب
نیلوفر و لعاب بهمانه و لعاب سپول و شراب خشن بخوراند و آب کوبه و آب خوی
بر کسفه معصورا ناچار اولس بهم آمیخته سه شربت کنند در یکروز سه مرتبه بخورند
و دیگر مغز بادام و مغز حب صنوبر انا یک اولس تخم خشن تخم حافض تخم خرفه تخم خنک
اناسته درم در هر رطل ماء الشعیر بسبب نمایند از حریر صفت کنند و یک شربت نیلوفر
بران افزوده سه حصه کنند و در یکروز سه نوبت بهند فضا که جرت بر او هم کرده
مثانه مغزنان از شیر بز چخته یک لیبر و نیم در وده تخم ترنه سه عدد در روغن گل
چهار اولس زعفران یک سکر و پلو بهم آمیخته فضا کنند و اگر درد شدید بود قدسی
افیون بران بیافزایند و حرارت کافور هم داخل میتوان کرد و نیز میگوید
که در ورم کرده و مثانه از ادو رخاقل نیاشد و اگر چیس بول فصد کند از گب
بانیق یا من و حیات برور کین و سابقین نمایند اگر ورم زایل نشود پس بر فضا بخورند

که یازد و تحلیل می بر دورم نه یا جمیع کرده و امیکند آرد جو آرد با قلد طین متقا
آرد ماش سیاه در سرکه حل نموی بر آتش نهند تا که غلیظ پس در نوبه بر آن افزودند ضما
کنند و در دورم ریحی و بلوغ مایه الی اصول بزند که در آن مغز تخم خربوزه و خاک کرمک
جوشانده باشند و در این زن نشیند که در آن با بونزه و اهلبل ملک نشینند از سدا
و با بونزه و شب ضما نمایند و بسوس و نذ و گل سرخ کرم کرده تکمیل نمایند و در دورم
روغن بادام تلخ و گندم و نیز میگوید که این ضما در دورم و جمع نظیر ندارد
میوه سایه شریح او نس بیدر نه پنجدرم سه قاض پنجدرم پیمز خالی
پنجدرم در روغن گل چهار او نس موم شکره دو درام و نیم روغن کاه و بگردم
اجزا بر آتش کند اخته صاف کند پس موم پیا میزند و بر خرقة چسبیده بکار دارند
اگر خون بخته بر آید پس آن از اندام هر کی بود کرده بسقطیا
ضرب با خوردن طعام و در او هر یوش از ضعف قوت ماسکه که در روغن پس
نخیزند بر می آید و خون از مثانه بر نمی آید چه در آن عمرو و نیکت مقصد شود
خون در و کتیر میرود و الله بما نقدر که غذا را اولش اول فصد کند بعد از آن
این دو بخوراند بذر قنار و نشانه و کتیرا مکده چهار درم گلنار هر درم مکده درم
قرص سازند با آب سال المل بخورد هر از دیگر قویتر از آن که هر با پنجدرم صغ پنجدرم
گلنار و شیش مکده درم و نصف کند و درم بزرگ فشر بگردم افیون یک درم
بوزن یکمقاله بخورد یکقرص پنجه هر از دیگر کند و کتیره مکده درم ششما درم اخوین

چند بار بکارند

جدا مکر مکر صغیر می یکدم قرص از تریاق بقله الحما و خوراند در اصل
کند از عصبه سفیدش طب و عصبه در فاسان الحما و آب مورد و کل مطبوخین
خوراند و اگر شراب حلیمه و غذای او ما تر تازه که کب کبده عسل زنیتم و باجه
و فایده بر و شراب دام و شکر بلذ عفران و برنج بالیس گرم کرده و شکر در و
آئینه و خنجر در و خیسانده و زرده برین نیمه شسته با کثیر ایابغشه و حیض
خاکینه برین بد قتی از زرنکی از بد تازه منسول نافع است او را ای که خوردن
کوزن سوخته و کثیر اجزای او بر آب آسن فویدترین ادویه در خیس اول قرص
که با است که گفته شد در تفت لدم و حذر کند او را از اغذیه و ادویه حریفه
و مالک طلکند موضع سکه اگر او را سقط و ضربه رسیده باشد بگل ارمنه و اقاقیا
و صبر و حیض مر بکره و آب کنز خوردر شراب که در روخت مدبر در کر خسته
مانند نافع است گیاهی است در هند که از اسهال مسها گن میگویند گل او را
میباشد که سیر چند برگ آن در یک پیاله آب مالیده و صا کرده خوردن همان
ساعت بوال لدم را بند کند آخر پوست درخت سینبل را با آب آئیده بخورند
پوست آخر کلنا رطین ارمنه بد طین قرص ان گلی است که از کان سنگ
می آید سفید رنگ و بسیار نرم مکر درم که با یکدم نیم تخم خیار و تخم خرفه کثیرا
نشته مکر چهار درم بگویند و کبریه به بیزند و آب بقله الحما قرص سازند
باب اسان الحما خوردن قرص نافع که بوال لدم را باز دارد و بولر که خلط آید

و باشد که بر و مکتب به نشیند نفع بخشد تخم خربوزه تخم کدو و مغشین مکتب است دم گل ارشد
 صمغ عربی کند دم الاغوش مکتب در دم افیون را در تخم کرفس و در دم قرص سازند
 بوزن هر دم شربت یک قرص یا یک قویه شراب خنکاس گل از صمغ گل
 صمغ عربی کثیر تخم خرفه گلنا گل سرخ شاخ کوزن سوخته عصاره حلیه پستان
 الحمل بیشترند و فضا انزید کرده دیگر انجبار و کبریا و کبریا و مساوی کوفته بند
 با آب نخورد در آن که مورد روماز و گلنا و پوست انار و گل سرخ چوشانده باشد
 آبنون نمایند اگر شیر شود در کرده و شانه و بول زن بسته شود علامت است علاج آن
 حبس بول گفته شود ان شاء الله تعالی اگر خروج دم و مده از قروح
 که در الای بول منفی شود علامت آن وجع است در آن موضع پس اگر در کرده بول خون
 منعقد بر آید یا مختلط با بول وجع در قطن بگهای بر می آید یا بول قطره از کیم کلی
 و اگر در شانه بوجع در عانه باشد خون غلیظ مختلط بر آید یا بول اگر در اهل
 بوجع در ریهها بخوابد و مدت قبل از بول بر آید علاج آن خوردن قرص صوف کالنج است
 بذر بطنج و بذر قشاد و بذر خیار و بذر حبان و حب القرم مقشر و بذر
 بقلة الحما و خشخاش و حب کالنج و کثیر اوشاشه و صمغ عربی و اگر صمغ نوز باشد بکند
 بذر قطن و اشکر مکتب است هم بگوید اجزای او بیامیزد یا بذر قطن ناشرب بخورد
 یا نیمخته نخورد و ماء العسل یا بذر خیار و بذر بطنج چه آن مدلول است و پاک
 مجاری او میشود انرا یا بخورد بکند هم اصل الواس سماگون یا مای العسل نخورد

اگر در بول از آن

شیر و شیر بز و شیر زنان و اگر احتیاج بعمل مجاری بوجوب آن و اگر این
محتاج به تقویت شود پس شیر گاو و چون نخورد شیر لبن که شیر منضم شود و از
نکند و غذا نخورد مقدار شیر چهار اوقیه بچهار تا پنج نهایت و بیامیزند با بعض
چیزها که اندمال قروح نماید مثل گند او صمغ عربی و سدر و کبریا و بیامیزد در آن
جبهه از او یک گرم ملاه که برساند آنرا با موضع و دو قو و اگر آنجا شیر از
دیر کشد پس بر این نیز در و قدر زرد که حقه کنند از تخم بطور و شیر بادام و غذای
او از سفید باج باشد با اطراف جدا و جلدن مع قطف بقلته بیاید و ثوریا که
ساخته باشند از کرسه و در اشتها از سبب و آن شده و آرد جوار و صفرا کند
خانه روید قیون الشعیر و خطع سفید و نفعش یابس مخصوص از خمیر کرده با آغوش التلب
روغن کل بکارد از این مغوف نافع است او را قنار مغوف و خنک است و بزرگتان

و کثیرا مکی که آن شده و جز کوفته و پیخته بیامیزد و شربت پیچزم
کرده چون منفجر شود کثیرا حب صنوبر و ردیا بس مکی چهار درم لبا یک درم زعفران
یک درم خشک است درم یکو بند و بیامیزند با یک دو قرص سازد بوزن متقال
یک قرص با شیر بز و آب مطبوخ بذر خیار یک نخه زنده هر جز قرص سازد
و نخورد و اگر در شانزده روز باشد بذر خیار و کشته نخورد با اقراص کانه و صفرا
کند خانه را بسنجم بطور و برود در احوال بذر خیار کوفته در شیر با جل کرده
و با فن ریض و در شکر گدا و سفید باج و قدری از غسل کسب تقاضا حال و اگر

بلاد خون بر می آید پس بدید این اقراص بذریعین بذریعین بذریعین
 طین از منصفه مغزی کند دم الاغوبین بالویدیه دم افیون لازم بذکر فرس
 اقراص بسازد شربت هم درم با یک و قیصر شراب خنک اس که با این انتفاخ در خصین
 و تنولیس ضما دبدقیون با قلد و سرفیس سرفیس معرب کینت آب خمیر کرد و بر غرقه
 کند و بر خصیه سخت کند و چون خواهند که این ضما را ببرد از اندر و فرقی است بر آن
 تا که نرم شود و برداشته شود و اگر قروح در احوال بود بخوراند و آب
 بذرقطونا و بذرقطع و حب فوجیل و بذریعین با شراب خنک اس و شراب بنفشه و در غرقه
 گل و لازم کند او را و اما اشعیر و حما که خسته باشند از زین شسته در و شراب دام و شکر
 طبرزد و اسفناخ بدید هر روز و هذر کند از حرکت و تعب و اگر مناسب حال بود فصد
 چون مثانه سخت شود و قدر سازد و در و در شدید باشد و یا همی حاده بود
 لازم و دلالت میکند که درم در آن است و خواهد گشت و نیز میگوید که بول الدم
 داشته باشد یا همی مخوف نیست که بگوید در قرصه اللات بول بود ما می نام
 در ادویه علاج ان بعض مدالوت تا برساند اساز و نفوذ کند و در نیز
 میگوید آنچه بر اینخته شود ازین دم کبر از اعین شدید اللمرت و کثیر المقدار وقت
 شدید بود لیک اگر چه جبار نشود چون بقوت خطر دارد چه خطر ان صحت دام
 و نبات او میباشد و نیز میگوید که طینت تمام کند در اساطره از کلی جان که
 من من شوغله شوغله بر وان البته و این بخور ایندن دهر لوزین است و اگر کم درن

از انافع

انرا تا نفع یابد و نفع شود چون نفع می شود بر آنکس که نشانه در شان ^{در استعمال}
کند در وقت ادویه ملده مایه العسل و اگر نه برده حاصل می شود چون پاک شود ^{در وقت}
دیگر نفع در تمام ^{و شکر} کند در آن و نیز میگوید که چون بر آید خود ^{در وقت} ^{در وقت} ^{در وقت}
برینکه قرصه متاکل شد که هر چه نفع میکند در عمل کرده نافع است ^{در وقت}
همانند را آنچه نفع میکند عمل مشابه را نافع است عمل کرده ^{در وقت}
حار و قوی در مشابه عارض می شود در اکثر شبانرا و علمان را در وقت انبات ^{در وقت} ^{در وقت}
و میگوید که بنیت چیز ابلج در علاج قروح اللات لعل از خوردن شیر و نیز میگوید
که اگر بر آید مده بوی نفع و گرم کرده و مشابه سفید پاک و بد بو بنویسند و پاک
می شود زود و نیز میگوید اگر دفع می شود مده از راه مشابه امر اسان است ^{در وقت} ^{در وقت}
شعور از طرف معابد باشد و بدتر آن بود که بدفع شود بوی مو اضع عالیه در
بطن و بر این نیز می شود بعد مدت آرد از نیمه نیت مدتی در کرده پس نخل
نمی شود و محتاج می شود در وقت بوی غساخته بد و نیز میگوید که قروح که در کرده
باشد با سازه نیشو انرا که نفع می شود دایما فصول مایه لبور او با آنکه ^{در وقت}
منجرب است چه ذو لحم است و اگر باشد در مشابه بر زمین شود ^{در وقت} ^{در وقت}
که در کرده منع میکند از بیضم طعام که اندمال قرصه
دغل عظیم دارد اسفیداج و کل در قرصه بلعابات نتر داحق اسفیداج
در ماده عبارت از زیر است که انرا در ^{در وقت} ^{در وقت} ^{در وقت}

قند یا زرد تر و تازه در کله شسته نیم اونس یا دو دام اصل الیوس خوردند
 که در قرصه گرده و مثانه بی نظیر است و مجرب بشیر خورد قروح اندرونی در هر حال
 باشد نافع است و چون قرصه با آب شوی به اندام و خشک کردن سر جان است
 گل ارمنی و گل مختوم انانک در صبح معزنی و کثیرا انانیم اول در شیر خورده
 فرس سازند و با شیر پیش بخورند و صبح شام شربت در ارام و عطر قند در اعلی
 جگانه قرصه مجرب بول مو نافع است کثیر خندک طباشیر تخم خرفه تخم
 طین ارمنی عدس بغد اندیز بارش مکدی کتوله قلع کشته مغز تخم خیارین سنگه
 خار کتله مکله کتوله کتوله کتوله کتوله کتوله کتوله کتوله کتوله کتوله کتوله
 خیارین مجرب قلع کتله کتله کتله کتله کتله کتله کتله کتله کتله کتله کتله
 خون سیاوشان اجزاء کوفته پیچیده شیاو سازند و در وقت حاجت شیر
 آب حلیم در اعلی جگانه ریوند بکثقال مغز تخم خیارین مغز تخم
 خربوزه مکله مثقال گل ارمنی کشنیز کشته تخم الو خرفه طباشیر از هر یک مثقال
 شربت و مثقال با شیر خیارین یا شیر خرفه نبات شیرین کرده بگیرد سندر
 بهل را در آب لیمون ساییده حب سازند بقدر کنایه و یک صبه در شام
 بخورد و بالذات شیر گاو یا شیر موز و یا بخورد و یک ثلث شیر وجود و ثلث آب بایز
 لذین شیر بسیار خورد خواه رغبت باشد خواه نباشد و غذا خشک و بیوشی منک
 باین طریق که صبح بپزند و شام بخورند و شام بپزند و صبح بخورند و مغز و زرد

القیاری
 کتله

ایضا برگ شاخ نورسته سول را با آب ساییده یکجام بخورد و در هفته روز شفا یابد
همچنین برگ شاخ فراش که با آب ساییده و صفا کرده خورند ^{کاهای حاض}
می شود در مثانه و گرده چرب علامت آن اگر گرده باشد احتفاک الموضع است از داخل
و خروج اجزاء صفرا شیبید شعیر با بول و اگر از مثانه بوی علامت آن از خرقه مثانه
روتن بول اکثر معتاد و حج شدید و حد و ریوت بخار و گاهی سیدان میکند
همیشه طوبت و گاهی سیدان میکند دم علاج هر دو فصد هافس است و حجامت
در افضل پشت تخت میواضع کرده و بخوراند بذر قطن و بذر خیار و مای
الکناک و هر روز مغزیات و لعابات و مانند آن از راق نمایند در اعیل
دیگر روز دهن نسو و لعاب هدانه و غذا از سفید باج چرب شیر اهدتاب
که مندیدم که بر آند با بول چغیر شیبید شعیر در طول یک و دو روز
از آن و میگوید که این از افراط ماده است و لزوم است که منعقد نشود در آن حرارت
کامی حادث میشود و از کثرت جماع حرقت بول علاج آن علاج قروح مثانه
و حوالی آن و گاهی میسب از لوی مزاج حار گرده و مثانه علاج تبدیل مزاج است قروح نافع
است حرقت بول بذر لطیف و بذر خیار و حب القرم و مکنه درم کند رصع حنظل
الدقین مکده درم افیون سه درم بذر کرفس مکدم کوفه و بیخ حبه سبز
دو درم با شربت ششخمس حرقت بول نسو را بر خانه فیما کردن از زیره که مانی
عاجل النفع است و مجرب است و تخم شبت در آب پیزند تا که ثلث آن باقی ماند و

بخورد سه روز مجرب است باید که در وقت خورش دادن سردی را یا آرد بکیند که بخار
بیرون خورد آب بیخ درخت موز معصوم در حرقت بول نه نظیر است
آب کرم بول کردن عاجل النفع است و ساق نیل بوزن یک شانه تا دو شانه بشیره
خیارین حل نموده قوام حرقت ببول انافع است ^{شوره قلمی یک سیر گوگرد}
کک اوس و دیگر سفال آینه سیده بر آتش کنند تا که مشغل شود و بر آتش درازند تا که
نموش شود پس بر طبق مویس بریزند که سه درخت شود بر دارند و بکار دارند
جو کهار و شوره قلع از هر یک یک شانه دو نه کا و بد بندد افع حرقت است

وان بر آمدن بول است بی الله رب ان بر صفت منانه دست خوار عقد
مخیط بان لبیب طبع علامت ان علامت مزاج بارده و بیاض بول ^{مخاط} علامت
علاج ان باادویه حاره قابضه نمایند چون کندر و بعد و خولجان و مانند ان
نمونه مثل جفت بلوط و حب الاس و حنظل و کله و طلا و اطریفل کبیر و اطریفل صغیر
و تمیخ بادمان حاره که در ان مشک قدر حل کرده با و کلاه بیابان زردال فقهه است
مجار منانه بیوز خارج پس منقطه میشود در باطات منانه دسته غی میشود ازین منانه
پس ضبط نمیتواند نمود بول و علامت ان خروج فقهه است بخارج و نمودار شدن ان
علاج ان دشوار است اگر باطات کسبه نبودتک حادث شو آفت در ان دور عقد
پس قادر نشود ضبط ان علاج ان اگر عین بوف فقهه بر کرد انند بطرف اندرون و
کلاه لبیب است مزاج منانه و کرده پس منخوب میشود بیوز منانه اکثر از رطوبات ^{علاج}

ان علامت منانه است

ان علامات مزاج حار است در نگیینی قاروره و ضرر از مسخ با علیج ان خوردن
اقراص بارده قابضه است که خسته باشند از طباشیر و گلنار و طین ارنی و بیدر
المقاخس مانند ان و آنچه از بیروت بولس قوی ابيض حاره قابضه چنانچه ذکر
بمثل مفک و قسط و مرو اسط خود و س که سوار بارید که گفته شد یا نفوظ کنند
با سلا یا در دمنی و گاهی بسیار از اسباب مجار کرده پس منفع می شود آب زهر
از و این در از بوی تقطیر و لذت می شود درین بدن بقوتت خصوص اگر بر آید با
بول خون نیز علیج ان منع است از حرکت و تعویذ میزند او به قابضه مثل کتبی
و سفجل و زعفران و عسکری ما شس و از و مانند ان و شراب ارقی سیاه مخصوص اجتناب
از هر چه سرد بود و از جماع و خوردن صمغ عربی و طین ارنی و ضما کنند قطن را بوی
شعبه و قصبه خجیل و ابهار قابضه و خوردن در اخر امر لبن طفاح و نافع است بقر
و روغن ان و حصیده که آرد کندم است که بر کوه چرب که به می پزند و هر چه در طبیعت
دم نماید سبیل است خا و عضله ای که در گرو میانه اند و ضعف نشانه
و آید بدینوار علیج پذیرد خاصه چون مرض شود در بیماریها نرمن اگر خفت
دل قوط قوت بوی علیج ان اول تنقیه بدن نماید از بلغم با اجابت دفع رطوبت
بجتم سرد و تخم مورد بریان کنند و مر جان سرخ و کهر با و خولجان ساییده از مورد رام
یکدرام تا شتاب بخورند و مغز خرگوش اورد یک سفال پر آتش نهند تا که خاک شود خوردند
سلس بول و بول فی الفم اش نافع بود همچنان که خاکسته سرطان و خوردن فنون بریان

و انفع از این است خاکستر قشر بریده نه که نمدرام باشیره تخم خیار ازین خوردند و خاسته
کردن خردش نیز مفید است و زیاده از آن خاکستر تاجی که بر خردش است آتک است خوردن
و غذا در همان آب بخشن نافع است و غذا گوشت از نوبت تر و بریده نیمه شب نیکو بود
اجتناب کردن از چیزهای رطوبت و تخم سرد و برگ سرد و ماز و روغن انار برگ سرد و
صفا نمودن و این فو و ماسک البول است بلوط پنجاه درام گذر فرغ درام کشنده ^{کحل}
از منی صبح هر روز یک عدد درام سفوف از نوبت صبح و درام شام یکبار دارند
و در آب گوجه کرفش نفع بلیغ دارد و در خوردن آب گوجه دشمنه ماییدن باره
واقفان که در زیرت ساخته ما و بوجون شعوف از نیمه شب تا یکم خوردن نافع است
همچنان بول فی الفرائض این نیز و کجربا و وقت خواب خوردن و ملا و نمون نافع است
مازوی سبز یک درام با آب سبزه که چربشانه را نافع است دیگر کجربا سبزه درام
اجز این بخورام یک درام هر شب بوقت خواب بخورند چون
درین مرض آب خواستن همچنان بر تا فتن بیشتر بوی این نام خوانده اند تشبیه
الشعور صفت سبب ضعف قوت ماسک گرده است از سود مزاج حاران و غلبه
قوت جاذبه که در گرده است که جذب میکند تشنهانه همین طبعی را که بر می آید با دراز
بلکه طبع تمام بدن را نیز پس عارض میشود ازین عطش شدید و خروج البول سخت
بسیار و زبان بدن احتضات که حرارت بر آنها غالب شود خوردن
بارد و ماو الشعیره و قمره و آب بقله الحفا و تقویت هدر از آب قفاح و آب حصر و آب

بهدار از این

ریباس در بر آید و خورد سماک صغیر تازه و خوش قطف مانند آن و گاه هر دو علاج میکند
این مرض بخدا فی که دیر بماند در معده چون اطراف جدا و جملان و کلانتر آن آنها
و سماک یک پخته و گوشت گوساله و اطراف آن بر که و اطعمه مالی و صریف و ضماکن کبک

از طبس و حلقه الحما و دقیق الشعیر
سیراب کویز این حاکم کرده است
و ضعف آن و انساج مجاری بوی چون کرده از حرارت خود جز کند بر طوایب از ضعیف
نکاید است نه فور دفع کند و چون حاجت سیراب باقی ماند باز بر طویب جز کند حتی
تمام بدن رو نیز این خشک میشود بدن منزه میشود و خلط انباشته منقرض میماند
حرارت تب و بغیر قاروره بر علی موقوف کرده علاج آن احتیاج نیست پس با از
شنبه و تمهند و مانند آن تبس نهفته تیرید کوشند مثل لعاب السیفول بار و گاه خوردن
و کشنیز خفک سرکه کشه سبزه و زخیسانده و بریان کویز بد هم هضم میماند
کافور و عود هم موقوفند و با سبزه خوردند غذا از سبزه ترش با شکرت قلم
آزاد با قلیه کبک و خوردن و اشش حنظل است و قرص طباشیر دین یا دانه فصل عظیم دارد
دیگر جهان منسول طین از منی از هر یک یک هم با قلعند خوردند و خوردن شیش با
شیرین کتایب است و ضماک و طلاک و بار در در و قبض معویب موضع کویز همان
مثل
ضد سرفه و ضد بغیر با سر که در کلا مانند آن و خوردن صحنه گاو نیز با صحت
همه ترش و گاه حرارت نیز با لب بلغم نوره باشد در علاج آن اول بخند نرم افلا بلغم
نماید و بعد آن فی فرمایند که حرکت فی زایل میکند بلغم نوره از کرده پیش تیرید کوشند

چنانکه گفته شد گاه بندرة از بر موت نیز عارض شود بندرت بسبب
 بلغم که در فومات عروق افتد و آبرامان شود از دخول در جرم کرده بیکر انهم ^{تشنگی}
 خالی بود پس اول حقه را نرم بکارد از ندرت پس فرمایند و بعد آن همچون ماگر خوردند
 بمثل معجون قلاقلی و امثال آن و اگر سکه جوز لیسریان کرده بوسل خوردند نافع است
 انجیر کرده را گرم کند و اگر جوز لویا با او بیاورند قویتر گردد در اسهال و بول و ^{در}
 گرم کرده و مثانه را ماییدن نافع است و در آب که نشسته است سوزمند بود ^{ادویه}
 مقهور باه نیز درین نافع است دیگر صمغ عربی گل ارمنی گلنار سماق مکه کتوله
 و نیم نشسته کثیره انجم کاهو تخم خرفه مکه نمیدام ضدل سفید راسه و نیم کوفته و بیخته
 از نیم گرم تا یک گرم تا دو گرم آب آن بخورند حادث میشود احتیاج
 بول از گرم کرده و مثانه که علیل است و علاج گفته شد و حادث میشود ^{ضعف} ^{مثانه}
 که حسن کنند بول را علیل است بیاض بول است و چون بر آید کثیره المقدار ^{علاج}
 بسوزد ^{سخت} و بخورند از او درم یا بخورند بزبطه مقشع شکر طیز در روز
 هر آنکه درم تا نیم گرم بخورند یا بسوزد مثانه کبش را که آن کوه خند نرسد و بخورد
 رماد و آن را آب آن و چون بخورد آن دو بار باید که بنشینند در آن که بخندند
 در واقع آن و کز از در و در و حمام و مرزنجوش و بنفشه و بابونه و زعفران
 و بستانه نقل اسهال و ضعیف کند بر عانه و اگر اسهال شود از خوردن کند در احوال
 بوق یا آنکس و اگر حادث شود از بول م ببول مده ذری کند در آب

نیکو خوردن

با این صفت که بسیار باد بلوط یا رما چوب تین آن بسیار بدست نهند انرا
بسیار و صاف کنند ان آبرو بکار دارند و اگر طفل را عارض شو خورد اندک نم فریب
آب ان عتیق و فر فریغ است و نذر عدالت استخوان است مایل بر ننگ نغسه و
حادث می شود پس لال از سقطه و ضربه علاج ان قصد با سلیس است و طول کردن
بآب گرم بر موضع نشانه و نم نم بر غنمها تا نصف روز احوال در جوش لولک از سقطه
باشد علاج کردم از ضا در دن بر نشانه از برگ خطه شفا یافت و بویاید که
نیز جسد کند بر آوردن بول و زیر کند نشانه و حادث می شود نیز از نشانه
خون و مده در نشانه و عدالت ان وقوع است بعد بول دم با بول مده و نشانیان
و صفت بول و صفت مجده که ان موضع دیدن نریض است میسبب نشانه هم منند
ممتلی و بس است با ان صفت نریض شد و ز بول علاج ان نخورد این و ادویه ^{النفخ} الحیث
در که اختی خون بسته و مده بسته در نشانه بستان قدر مانا و مروه الصغیر
ابهل و اشق و حلیت اجزاء لواء اشق را حل کنند و اجزاء کوفته و پیچیده در و مبارق
سازند و بدین ازین در روز چهار مرتبه یا پنج بزور و نخوردند شکم ماض
بتواند یا بخورد محو فوا و انیا آب کم یا حبت سیان و اطفا را الطیب از هر چه که
باشد در دم یا انفع از نریض یا قون یا زرا و نریض از هر چه که باشد که متقال
یا سکنج و قنه و جاوشپ از هر چه که باشد نیم متقال نافع است انرا خوردن براره سلفا
بر روی و تکمید خانه بلع طم رطبه که نخته باشند هر دو را و نریضند در آب و اگر ازین خلوص نماید

علاج کننده بمبوله که القی است که در احوال میفرستند لیکن در انجا ورم بود بمبوله بکار
 دست بخدای ان با نخود است با قنبر و برگ امضات و قابضات و غلیظ ازادویه
 اغذیه و عادت میشود از رنگ مثانه جنس لول و علامات کن گفته شد و علاج لول ^{ینت}
 که بر نفس را بیشتر بخسپانند و هر چه پایها از ابرو داشته هر کتد هر کتد هر کتد هر کتد
 بهتر و الا محتاج میشود که میباید داخل کف دست کند سنگرا از دهر مثانه حادث میشود
 جنس لول و شبد و ان چیز است میفقد میشود و بر هر جهت ان نمیشاید از هر عضو ^{باید}
 میماند در فم مثانه از ورم که دفع میشود و علامت ان تقدم ورم علاج ان ضما که در مثانه
 را باضادات نرم از رنگ گلک و شمشیر و شمع و مقل و مانند ان و اذرا ان نماید در ^{احول}
 در ان و لغایب و عادت میشود نیز اسر البول از ریح غلیظ در مثانه علامت ^{ان اشتقاق}
 مثانه است در ایما علاج ان ایزن است و ضادات لینه و ادویه مدره و نخوراندگی
 الخروج با ماء الاصول حادث میشود اسر بعد باز داشتن بول و وقت بسیار مثل انکه
 دفع میشود در محال پس مانند ان علاج ان نشستن است در آب گرم گفته شد باید در ان
 که گفته شد و خوراندن چینه نای مدره اما ادویه مدره که نافع آمد در عادت ^{است}
 و سعد و قشور سیخ و در اچینی و حبیبان و در اسن بزرگتان و بلاد در و خرنوبی
 و شاهتره و جرجیر و غنصل و آشتین فوج نهر و انیسون و کرویاد و بزرگ کرفس و ناناواه
 و بذر انجبه بری و بذر شپم بری و بزرگ کرفس و حبیبی و نخوسیه و فقاہ و آب گرم
 که شراب بر فم و فصد و امیکند اسر بول را احوال باشد از بلغم غلیظ ^{و اینست}

انفوز

فمصرف اگر میباشد از ورم و امیکند انرا فصد
 اگر باشد اینز اول از شسته
 که میروید در مجرای بول پس در غیرت اندو
 که علاج او باین طریق میگویند
 که اینوبه سازند از نقره و پامانندان که در احمیل توان فرستاد و در آن اینوبه
 میانی داخل کنند که سر او حاده بود مثل رشته و از طرف آنوبه بر نیامده باشد پس
 بغیریت اینوبه را در احمیل تا آنجا که گوشت روییده باشد پس بغیریت مثل رشته
 در او در اندرون بزور که داخل شود در لحم زاید و حرکت دهند میل آن بریده
 شود گوشت و در وقت بر آوردن اینوبه اول بکشند میل و پس بر آوند اینوبه
 تا در احمیل کردن و بر آوردن اینوبه زخم بجای دیگر نرسد احمق دیدم شخصی که قرصه
 مجرب بول در احمیل داشت و چون التجام پذیرفت قرصه گوشت را بهم بریده در آنجا
 و چون جوش بول شد فرو حو شد او را که میل اینوبه در احمیل داخل گویند چنانکه از آن
 لحم عبور نموده و سر پیدا شد بر آمدن بقدر همان میل و چون خوف اینوبه بود که باز
 سد و شوخ کوفته شد که میل را در همان جا نفاها دارد و در وقت اول که بر آورد
 میله او باز میزدند در همانجا و به این طریق بزنگاه از میوه
 علاج عام
 بر علیه ابول اینان و حمام و کمال و مدره بول
 احتیاج است بول بشین
 ریم و خمیخ میخو خلاص نمیشد مگر دیدم یکی که
 که از قطع بوسه لب بوسه
 جوش بول حاد است میخو علاج آن مشول شدن است به تسکین وجع و ورم و نیز میگویند
 که اگر بول محتجب باشد و مثانه فارغ باشد پس از گرده است یا مجاری بول از چند

مرتبه دیدیم که نفع کرد انرا ضرب بر قطن اگر درم در آن نباشد و نیز میگوید که اگر شدید
 باشد امر بر علیل و مشرف بر ملاک شود و مبلوله موجود نباشد یا بکمیت عظیم مبلوله داخل
 نمیتوان کرد پس شقی کشد شقی صغیر در ناحیه درم در آن انبویه نهند که بر آید از آن
 که اگر درین باشد خواهد امر محکم و خفیه نیکوست که سگد مانند علیل از ملاک و نیز میگوید که
 بسیار انرا در دم بر آمد بول از داخل کردن انبویه در مثانه و نفع کردن در درد فمور
 بر دم بر مثانه رو به پلیمان بر خانه غلیظ و لزج باشد خوردن تخم خنثی
 درین باب داخل عظیم دارد و آنچه از بسته شدن غمز و بویست خبر بوزه خشک که گفته
 دو درام از آن خورد و مثانه را پاک کند و در آنگوی که در شش است همچنان که گفته اند که تشنج
 مثانه نیز اسهال است و علیل ان علیل تشنج است و آنچه از ضعف مثانه بوی ماییدن
 روغن زنبق در روغن کوس و روغن سیمان بر پشت زمار نافع است و تریاق فاروق
 و سر و لوطوس درین باب نفع عظیم دارد و از ارتفاع خصیه نیز جنس بولس حار است
 علاج ان در این تشنج که در آن بذر کتان و گل خطم نخته باشند با روغن علیل
 رفتن خصیه است و بهترین علاج نزد احق در آنه کردن است و در بیخ ابهام از دست
 مخالف که زهو خصیه بوجای آورد و دفع در دست نماید قلت که انرا در بندگی
 کلنتی گویند بوزن چهار درام با ساییده خوردن دهند و جنس بولس را با فلفل
 و قشور قاقلا با آب ساییده بر خانه ضما کردن نافع است و دیگر آرتیب سوسور
 با یکدرم ریونند خورد بولس را کند و کافور با آب ساییده در ناف گذاشتن جنس بولس

و آنچه از تشنج مثانه
 ماییدن جنس بولس را کند

در اکثر از آن است

را که از حرارت بوجه و اندوختن گوش جاموس در ناف است در حین لول دخل عظیم
دارد و در آن نیل که صفت آن در حرقت لول کثرت انفتاح بول نماید و فستق از زیاد
انچه در احوال فرستادن اقسام حبس لول را و اندک محبت و فرفیون در آن نخند و
بزیب آینه تکمید کند بجان عسل بول و فایده است و پنجه است بمن بقدر دوا و شکر یک قویه
خوردن و شکر برضه نه در روز و هر میان کنند تا که بوزد بقدر هر ماه نخوردن پس بیا
آب جنس لول و انوشجه را اینست که بوج از طبیب بدو خواست بوج خوردن در او پس
عارض شد هر چند در آن ادند فایده نکرد و احوال از طبیب مذکور استغاف نمودم که در دوا
کن خوردن او داده بوج افیون هم داشت اقرار کرد و بعد از آن بخیل تازه بخوردن دادم
فتید از زیاد در احوال او فرمودم که داخل نماید در عت داشت و این است ^{این گفته}
که طبیب باید که از تدابیر گذشته آشنا شود بوج علاج پردازد ^{که قطره آید}
بول از شدت حرارت بوج که در کرده باشد و با او عطش باشد مفراط که صاحب این مرض
سیر آید بوج از آن بگفته شد عادت آن در عکاس و میسب بالان حرقت در حدت خون
و نباید که در علاج آن که سودر بوج مشابه و احوال میشود اگر طول کشد علاج آن
اگر حال متعین بوج فصد کند و این هم بخوراندند بزر بطبع بزر خیار و قنار و بزر کدو و بادام
شیرین در بول و نشسته و طین برین و بندر خشی کش سفید و تخم خرفه بکوبند و با سبزه
و کلاب با شربت بنفشه بخوراندند و اجتناب کند از چیزهای حامضه و مالیه و حریره و در اطعام
او کرم بسیار بجا دارند خاصه در غم بادام و کوسه و جاج سمی و الجدرن غمنا سحر

و از بقول بارده افغانا و سمرق و بقده الیمانیه النفع است و اگر در نوار شود امر بزر
نیج بیفزایند بر علی این عملت بندر بطین و بندر خیارین و قریه و کشته و کثیرا و
افیون گرفته کوفته و حل نموده شیاف سازند و اگر تقطیر قلیل قلیل بود هر وقت پس آن
میشاید یا از مواد غلیظ که حادث میشود در بول ادرار میشود چنانچه میباشد یا از
استرخا و عضل مثانه از برودتی که رسیده باشد او را و این اکثر عارفین منسوب
پس اگر از مواد بوجوه است ان ظاهر شدن است در بول غلیظ چیزی است در اطفال
از نقل و کدورت و در دیگر نمیشد اگر علیل اند از مواد بوجورین و در غرض
بآب و ری خوردن شراصفت با آب از یانه و غذا از سفید باج بود ابل کثیره نفع
میکند از البر جاره و تین و زیت و نم و فایند و مانند ان و اگر باشد تقطیر بسیار
در وقت بی عطش بخورد تین منقوع در زیت و تدهین کند مثانه بد به پستان یا در
زیت که بچینه باشد در سردار بادیه که حل کرده باشد در خشک و در فیون و چند
و نافع است او را این دو احب محله در دم سک و کند و بیلید سیاه و کهر با یکدیگر بخورند
درام و نصف و چند بیدسته بگردم و نصف همچون کند بوسل شربت از یکمقال یاد و شقال و
اگر باشد از استرخا و مثانه علیل ان اطراف نقل صغیر بخورم یاد و النق سحر نیایا سرد
طوس و بندیا و محلبه بند هر شرب و شقال که ان عجیب الفعل است درین باب بنویسند
از درق سردار با یکمقال و نخورند یا استاز حله و عمل دهند از اخلاص کنند و بکنند
مثل محل و بیامیزند بوسل و نخورند هر شرب و دردم یا بخورند هر شرب یکمقال کند نصف شقال

در وقت بی عطش بخورد

در پستی یا بخوردند و اسهال و سوزناخواه در ایستادن یک یک بجز و ج هم بخوردند
بوقت خواب بنزدق خوردند و بنوشند بخار آب را جدا در این صبح کند مشاء را برود
سد آب و نم ناردین و غذا قلایا و مطنخات و صباغات حاره از این خوردن
گرم و برین کند از موفات بخار دارند در طعام او سیر و حلیت و بنوشند نزلت عتیق
لطیف و کاپ تقطیر بسیار از فصول که دفع کرده باشد از طبیعت پس تدبیر التماس مجاری نماید
که در خواب بوی کند برب این اعراق در خواب بسیار خفا مشانه
و این که از حرارت بویس علامت آن حرمت بول است و صرفت در احلیل علاج آن
بخورد اطرافیل صغیر که در وجعت بلوی طاوله رخ باغچه گل داخله با ولت کند در
رخ بادام یا روغن گل و تخم در آب بے دریا بخورد این نفوف بلوی با بجا درم کند درم
کنز به یا بے گل از منی و صمغ عسلی مکرده درم نفوف ازند و صمغ درم صمغ درم
شام نخورد و نصف نهار غذا از بر باج یا نار باج خوردند و شراب الرمان حاضر
یا بگیرد بید زرد اقا قیام شود و بلوی و مقل اجزاء هوا و وقت که از زرد
بلوی علامت این است که اکثر در صبیان باشد در سینه نمیشد با او ان اخراص علاج
است که بسوزد کردن دیک و از زردان ناشتا بخورد با آب گرم و قبل از غذا درم
فردی که شراب بخورد و یا خورد بیدر سد آب حلیت و زعفران یا خورد در شبانه
یکبار بلوی و مروبان یا بستاند او به مذکوره در دستهای غسل مشانه و منع کند
از قبول جمیع فواکه و اغذیه بارده و میل کند از اغذیه سوی قلایا و مطنخات

تدبیر قطن نماید از روشن نار دین و احتقان نماید از سختی کمادات و ادویه حاره
و نفع میکند مشایخ را خاصه که تناول کند هر شب وقت خواب حبس و شقال و
مدامت کند بر آن رایلی شعوبین مرض البته با سرفه کند ورق سردان و بکوبن
اینکه بکوبند از چینی ادر و قیصریاد و سازند و خوردند هر شب بخورم یا استند حلیمه بنویسند
و خشکند و بکوبند که چون کحل شود در عسل بیامیزند و هر شب در دم نخورند یا بخورد هر شب
شقال کند و داخل کنند در طعام او و دای صالح و مجربین مرض استند بلیه سیاه کالی
و بلیه دامه مکده در مبلوط منقوع بخل کشان روز بریان کنند و استند از او بمقدم
کند و در آن میوه کسید مکد بخورم هر سه درم بشهید بیامیزند هر شب درم تا چهار
درم و بکوبند قهوه یا بمراره شور طلا کنند بدان مثانه را و قضیب را که دفاع از
دوای دیگر نمک و چند بیدسته قطعه شاجفت بلوط طاقه صر جابا سویه چون سازند
مواد تر نخورد از وقت خواب درم اما ادویه سخن کرده و مثانه و ماقیه تقطیر البول
خشک است و حله و بندگتان بد ز جند قوی و حبس جوز و بندن و سنی و نارجیل و اللوز
و حب الصنوبر و تین در م و ح البغار و بندر سداب و کیلا و سعد و عزم و ج و اشق و مقل و حویجان
و در چینی و سیویار و چند بیدسته و سما الیوس کند و مصطی و سلخه و صر نفل و سبل و جوز
بواد حب الخضر او بودیند و قطع تنه و آفتیمون حاشا و مثانه کبش قه و دمانه از زنب
که وقت که حادث میشود در طرفه بر باد درم درم تا پنج است تقطیر البول و
بجنانست نفع کرده که تابع اوست تقطیر البول و نیزه میگوید که با او تقطیر البول و تابع

ابن سينا

او باشد تو آن پس صوبت و شدید و میکشد در هفته روز اکثر نالیج این بنام حلی و میورد
بول که سه جو نیز بیان که بعد خوردن بولر انگاه میدارد و نیز گوید که
بجلب نقشه بیا میزد برین و غسل در صبح بقدر بند و بخورد بولر انگاه دارد و
بفرا آید دیگر اسن تخم کتان و میدک کبابی مکنده درم پنج خطم بقدرم افاقا و
کندر مکنده درم پیمت که سه درم کوفته و بیخته بعمل مجون کند شربت سه درم
و اگر درم در آن موضع بیهوشی و سردی در آن سرخی رنگ و سردی
ملیس علاج ضما کنند بقیه و لیا و اندکی سفوفان و غنیمت و قیون الشعیر و خطم سفید
و کنیزه تر و در کل و سرکه انگوری و زردی بریده اجزاء او را کوفته جمع کنند و
ضما کنند بالان و اگر در آن اثنا غلبه خون بود فصد با سیلونی نمایند و دوا دیگر
جید و نافع عدس معقش و گل سرخ و قشور انار بار یک کوفته به پزند و آنرا کینند
باد به در و نهند بر آن ثقل انرا بکوبند و باد به و در ضما کنند که نافع است
نیکو و اگر باشد از برص و علامت آن بیاض رنگ و برص و علامت آن
ضما با اهلل ملک مطبوخ در بیخته مخلوط بزردی بریده و آرد گندم ضما دیگر
زیب منق از دانه و قیون با قلی و قدر از کھون خمیر کنند بقدر در هر محل اعنی
تجد و آن ضما کنند به آن و اگر ورم با باد و غلیظ بود علامت آن ثقل است در آن
با بیاض و علاج آن به پزند نفع و تمام و مرزنجوش در آب بنیزند و این آب بر
اندک اندک و بنقل آن ضما کنند با طلا کنند براره ثور امیخته بعمل و وقت

که باشد ورم و صلابت در ایشان بی نفع میکند انرا دقیق با قلی و قیقن شوخ مکرره
درم بد فنجک پیچیدم زیر سینه روح العجم با نرده درم زیر پستقها بگویند و ادویه
کوفته پیخته باز باز سبب بگویند که حوت بیامیزد دیگر شحم ابل و شحم جمل و شحم بط
دوا و قیه و بگردانند و میسپند بران ادویه مذکوره و مخلوط کنند در این
بهند بر ورم پایه بزنند پیچ خوردن با یک قبضه کز و قدر از شحم تا که نفع یابد
و ضما کنند ضما دیگر با قلی حله با بونه بگویند و جمع کنند پیخته و شحم و ضما کنند ضما
دیگر حل کنند کوز در پیخته و ضما کنند با به بر نکه نرب و بیامیزند با دقیق حله

ان مخصص و ضما میسپند و عنبر و روت و جلنا و دور
واقعه انار و سر تک ای سرد او سنگ و صبر و کندر سحی نمایند و بفار دارند اگر ضمه
مر تفع شو بمانه بر آید به نشانه غلیظ را در آب گرم هفت روز متوالی داخل کنند
احلیل او انوبه از فضیه و نفع کنند در نفع شدیدا که منقح نشوند حال بان و ان
دو مجرب است که از انها می آید بول از کرده بسوی مثانه پس نازل میشود ازین تریب
ورم خصیه چند مرتبه زایل میشود از حادث شدن لعان زیرا که فضول
انتقال میکند از ان بسوی صدر از آلات که مشترک اند در ان مری هم میگویند که
ورم سفید بود در خصیه تقطیر کند در مثانه و در نفع از انشا یابد و اگر سرخ بود
بر ان توتیای و لیکه و میگویند که قروح خبیثه در مذاکیر و در میر میسپند نیز
زرد بسوی غش آید از حرارت و رطوبت ان موضع چه انها مجاری فضول اند

نصف کوز

بهر وی میگوید علاج باید که در قروح و حوالی رطوبت از شاد زنده و صبر و قس و محرق و ترک
 ماندن دانند در عفوین حالت است بحسب ادرت در طوبین چنانچه وصف است
 در خدا گیر و دیر و نیز میگوید حادث شد مرا ورم در بیضه بمن است عمل کردم
 فی و مداومت کردم بر آن منقطع شد ورم و قطع شد پنج ان البته ندیدم هیچ چیز از ق
 که نفع ظاهر شود در آن و میگوید وقتیکه باشد قروح در فرج و ذکر و در با آن ورم
 بنوعی است که جلجلی کنن بجزیرانی بحفت چون قرطاس شب محرق قروح محرق و میگوید
 که دیدم شخصی سکه جلد بر ضد او تمام افتاد و بر نه شد و چیز بر آن باقی نماند علاج
 بصدان گل سرخ و کافور یا حنجره یا بس کلوک یا آب عنق الثعلب پس صیقل یافت و روئید
 بروغش که نشیند بخواهد اصل او اگر باشد در خصیه حله و شش ریه است که بگیرند افاقا
 و شایف نامی است که بخورم نوشا در و صبر مکرر انق زعفران نیمدانن آشنان مثل
 جمع بگوید و به پزند و مخلوط کنند بر و در یا سمن و بیاض و طلا کنند بر آن ^{بمشافت}
 بکله ورم خصیه است که راد آب حل کنند و بگذارند که ته نشین شود ^{بگیرند}
 آن بر چه که بروی آب نشیند بر ورم طلا کنند زعفران ورم زایل شود دیگر گرم بسیار با به ^{خورد}
 که در موسم بر ساق میباید یکی بدیکری سواد شده میبرد و بگیرند از آن بوزن یکدوم
 پوست پنج بید انجیر و درم زنجبیل یکدوم بگویند و به بیزند و آب طلا کنند اگر از این بوش
 بید انجیر آب سرد بشویند و در و در کف بماند نوشش بر جو و ورم در یک روز زایل شود
 و دیگر ماد خار و از گونه بر فستق انما به بیزند نشیف رطوبات نماید مجرب و دیگر

برک تنباکو اگر بر فئید الما و بند ماده بطریق قی دفع کند جویت دیگر بر فئید
را بر ورم خصیه طلا کند که خواص است و مالیدن آن و خوشنیز دخل عظیم دارد و درم
برک خلع نخه با مس که فها کند عاجل النفع است فها دیگر آرد جو با قلد و آرد عدس
مقشر و آرد ماش سیاه و طین نمغر اجرا و او ابرو و کل جیب کند و لیکر که در آب
خمیر کند که رقیق شود پزند تا که غلیظ شود و بر خرقه طلا کنند و بر ورم خصیه با بر جالبه
بخسانند زود تخمین بر در دیگر بوته بازند از سر بقدر خصیه متورم در اندروی مسکه
بماند و خصیه در آن بنهد و همچنان نگاهدارند تا نافع است و مجرب است اندک در ن
ابهام دست مخالف ورم خصیه که وجع شدید بود عاجل النفع است قروح انشین بول
انسان چدر روز نگاهدارند پیش ویند قروح انشین را که از صحت می آید و باید
پیش از که رفتن بول شیر خورده با پلش بول صبح بگیرند که نافع است البته خواه بول
صحت قروح بود خواه از دیگری بود جویت فها ایک ورم خصیه اکلید الملک آرد
با قلد انزروت و جوزال و موم و زبیرانه کونک تخم نشبت پدید کرده بنر مکرده
دو جزو آرد تخم سیاه پوست انار ماروی سبز کشنده خشک که که که بشرا کنند پیش
مکده که جزو و زبیرانه بخیر و زخم مکده جزو جد و اریکیر و فضل که بو تر چهار جزو
مو میای که از نیم جزو مثل نشبت جزو زردی تخم نهاد و عدد در و پلیمان بجز عاقر
قره یک جزو او دویه یا لیکر بند و در سر که یکروز در افتاب آید و کشتن بر آب
بخسیانند و در غنجا و پیسهای رادر و بریزند و با آتش است بخوشانند و آتش

آرد آرد

فرد آرند و بسیار بمانند و در ظرف شیشه نگاهدارند نافع بار

اما با سوراخ ان سله است یکی طولانی است مثل نایلان مثل مسکن
انگلیس هم در بعضی از جوانی مثل غنیمت بیوم توئی مثل توت در از همه ثاقولی است
و غنیمت توئی دون او است در روایت و اسرار آنها آنست که نزدیک از کربو صحر گاه
که خلیفه شو سید میزند مجرای بول را و آنچه از پیش بول اقل روایت است آنچه ظاهر بود
از سینه بیرون ضعف است و آنچه داخل شریه بول و ملاذ آن صفت و آنچه خورد و جبار
نشو انرا بوسه ای می گویند خلیج ای ای بول و فصد کند زیرا که هر گاه که بر آید از آن
خورد در ساکن نشود و از فصد نیکی است که طلا کنند بول و کیم چیزها و عاده مثل عصاره
بصل و پیاز و خصل تا و اشود استعمال کند چیزها که بر انگیزد و خورد و بمثل چیزی که در
باب طبع گفته نشود اما آنچه خورد و جبار نشود علی ان هداکت و آنچه نیکی است او را
مقل است صفت این پدید زرد و سیاه کبابی و بید و آمد منق و مصطک مکر در دم ترید
بید در مقل و مقل در حرفه در مقل و در آب کنند تا حل کنند و او پدید را بیایند
و جبارند بصل صفت روغن که نخورند و حقد کنند از آن بیایند زرد و بکر مقل آب
کرات از بزر جریل و قشور اصل کبر مکر در دم سد اب طب قدر یک قصبه بزر
تا که نفع یابد و قوت گیرد آب پس صاف کنند و پیریزند بزر آن نصف رطل ده شریه
ببزد تا که آب برود و در آن خم مانند بردارد یا به بزد بصل بگردانیکو به گوید برو

گلدان که نرم شود و ضحاک کند بر مقور یا به پزند ثوم مقشر و در شکر گاو تا که سرخ شود و در
ان ثوم را در مقود و تمخ کند بد بهر یا بر دارد اصل رو بصوف یا مراره بقدر یا بیدر
شیان از عطر طیب و بر دارد و صبر کند بر آن یک شب و هر گاه که فارغ شود از سر قدم نشستن
باز اضافه کند و ایدر فیتله نافه است او و مثل ۳۰ حبه شحم حنظل یک حبه بیامیزد بآب
گرات و فیتله سازد و بر دارد یا بر دارد و در مغز خسته میخمش بی پنبه

که اسقاما بوسیر و کم زاید نماید از هر قسم با شکر زرنیج سرخ و زرد و نونشالارد
ذرات و نوره غیر مطبق با السویه بیامیزد ایدر رو بآب قلی یعنی سحی قرص سازد
و خشک کند بوقت حاجت سحی کند و بپاشد اگر محتاج شوند بسوی قویته از بیدر آن
خراب است سیاه و زرنیج سرخ و زرد و نوره و قلی و ذرات و مویزج و قنار الحمار
و نونشال همچون کند بآب قلی و قرص سازد و خشک کند و استعمال نمایند و اگر در قطران
داخل نمیکند قویتر شود

بگیرد افوی کوی که موضوع ان از آن بود
و به پزند و در او را بقدر چهار انگشت و بگیرد میان را و با زیت به پزند و در
سر بسته تا که بهر شو خشکند و از آن دهر تده بنمایند که خشک میکنند بوسیر احقی
قطع میکند تمام انرا یا ذرور کند بوسیر از ایشان مفت بر و زرسا قطع شود یا قطع
بقالب یا صور را اصل ان قطع نکند بیک تده که در ان خط است و هر گاه که جبار شود
خوردن آب پاشد برو اتفاقا و گلنار و عصار جابه یا بندد بهنج انرا به ابر بر نیم خام
و نمک کند هر دو زنا که ساقط شود و ایدر از قورم عمل میشود و بگیرد حاشی انرا

گلدان

گروه است در زبان تند و لبوزن بزند و انرا ناکه نمیدرد و در قاروره کند و سر انرا محکم کند
چرخ خشک شود بگویند و به بزند انرا از اجزای سر بگینند خرقه از حریر بقدر بالو و وطلد کنند بر ان
خرقه غسل و بپاشند بر ان خفاش میجو و را بپند این خرقه را با نوره که در یک ساعت قطره
میکند از ابعد ان بپند بر در و شکر کهنه پند *شک انی القاصح یجیب الفاعل*
خوردن لحم ان فعل در دولی حادث است و هم از ادویه گرم گرم حادث شود و فها کن از آرد
جو و زردی بریضه و روغن گلستان بپند بر ان خرقه کوفته با نومی شمش بار یک کوفته که به
مثل مرم شود پس بپایند زنده تازه و بپند بر ان و اگر شدید شود در دراز لغوا به نشیند
در بیند که خسته باشند از دراری که جبهای در راست و بار بپند از جویس تند بپند
از بد نور که تسکین بخوب آرد یا بگیرد سیم را و لبوزن و سحر کنند بدهد زرد و بپند بر و
غذای ان نور بای فردی بریضه و کرات پنجه یا صفت بریضه و روغن گلستان و اگر باشد
حرارت بس نخواب یا افغان و قطف و جوارب بلجم و جاجه فربه و اسفیداج بگو
دجاجه فربه و نافع است او را خوردن بسو مثل جوز و لوز و بند و فستق و ناز جمل
و محلب و حببه الخضر و حب صنوبر و تین و زیرب و سمن بقر و در هر جوز و در لوز و تخم
بطا و حببه که ان اعضاء گرم است و نزار این بیسی و دوشابی کثیره الذا و ز خورد
روغن خن بطیخ تین و میخته و بصل نافع است با لوز و لوز و لوز و لوز و لوز و لوز
از طعامهای هر چه ضرر دارد چیز است که خورد و غلیظ کند و سیاه گرداند مثل
لحم بقره و دواب شتر و گوشت قدید و عرس و کرب و جین کهنه و باد نجان و لحم

بید و تروا کنار تو اصل غذا های حریف خوردن آب باد
خون جاری باشد معتاد پس نیکو نیک که او را بزند بکند از بند که جاری باشد و الله متعالی
شود در استمقا و میگوید خراجات که در جانب مقعد بود پس در شکافند از آنرا پیش از دفع و انتظاران
نکشند و الله میل کند بوی داخل حادث شود از و نواصیر
است زیرا که همیشه ثقل بوی او بر می آید و آن کثیر الحس و قتی که بر آید بوی او

باید که نرم در آید طبیعت را که اگر طبیعت قابض باشد متون میشود ورم و وجع شدید
دیدم بوی اسیر را انواع مختلفه و عجیب از همه که دیدم چیزی شبیه بنفحات که در بطول مسک
میشد و میگوید که هر گاه که بر آید بوی اسیر بنفشاند او را در آب قشور انار تا ورم مقعد منحل
کند و میگوید نافع است در بوی اسیر آمدن خمر سیاه و غلیظ و هر گاه بر آید خمر رقیق
سرخ بند کند آنرا که مانع او شود قوت و میگوید اگر دانه بوی اسیر بود از آنرا انور
بگیرند و قطع کنند و اگر عظیم بود به بندند آنرا طرف بیخ او و اگر مستور بود لیسظ مقعد
مستقر بود محتاج بدان باشد باد و ای حاد و میگوید که مداومت کردن به نخود بلادر
سقط بوی اسیر است و هم چنین نخود در مقل و به حبس نخود بوی اسیر افضل

مقل بر چند کهنه بهتر و میگوید که دار و شبت از تر کستان می آید که حال است که پودر در روز
وقتی باشد و آنرا انفاق خطای گویند بکنمقال کوفته بیخته با اطر بقل مقل بدهند تا سه روز
نافع است باد و نه هر نوع اسهال منافع است خواه با خمر بود خواه بی خون
میفرمایند که اسهال بوی اسیر معده را ضعیف میکند و لیسظ میزند این بوی اسیر نافع است که با نخل

که را که از بوی اسیر
مشکل
انتظاران
عقل مقعد
و قتی که بر آید بوی او

به حبس نخود بوی اسیر افضل

نافع است

بیلید کلدن زنگی نهدام اصل اسکوس^۳ باشد در هر سیراب لیمون متصل و اخذ
کنند و بوزن چهار ماشه چندند هر روز یک حب نخورد تا چهل روز هر روز نصف
حب بابا سیده بر معده طلک کند و بوا سیر نماید و آشته نام باید که بدان^{خواهد}
خورد که دندان سوار میسازد

که اطباء است از علاج بازداستند از همین در اصل کمال
شد و آشته نام آورد و فزونی نداشتند حاصل شد اخر غیره که دریند از او
گویند در آب لیمون نجیساند تا که بگذرد آب از بلا بردارند و گوید این خاک
در روز پنجشنبه بر آب اخر که کین خفاش هو کردن بوا سیر از اینکند آخر خفاش
تمیزند در آب نجیسانده در یک گرم برشته کنند و پوست از او هر کنند و بگویند و بنهند
یکمقال صبح و یکمقال شام خون را بنهند و مداومت آن اصل بوا سیر را بکند
اخر بوا سیر را می مغز تخم کدوی تلخ کوفته با بول نعیم یا بول کوسا و نبات سازد
و در روز متوالی بردارد مجرب است اخر شاخ جاموس که در صحر افتاده باشد در ایام
برسات از و چیز میبرد و از قسم بستاند و در سایه خشک نماید تا همچنان با مان
بمعده هوید بوا سیر خونیرا به از برود و آشته بکند انبه در چلم بر که بطور تنباکو
هو کنند بوا سیر را بالی نیست نافع است اخر زمین کنند که آن لوف کبیر است جو شده
خشک کنند و بستاند از بیج چیز و از فلفلک و کبیر و بوی شیطه نیم جز سفوف که با هم
از یکدم ابتداء کوفته نام میسازند و مداومت کنند بوا سیر خونیرا او باری مفاصل

لذت دارد

و حله آب در بنار جیل فخور داز کربا و صبر صبح و شام که ان خشک میکند بقوت یا
استعمال کنند و ای که ذکر شده است در علاج نخر ایاب و تمام نمیشد مگر بخدید
بو اسیر کاه میبرد و از تنقیه بدن چیزی نیکو ساید شو از ان رطوبت

از نوا صیر انچه قریب مقود خطر در و کمتر است و انچه بعید بود خطر او بیشتر است که منقطع
میشود از ان عضله در علاج پس مگر نمیشد حائرا بنده حدت میگوید که علاج نوا صیر
غیر نافذ است بچند ضرر را بر میس و داخل کنند در و بخارند تا که خون بر آید و نه
گذاردند بکروز باز احاده کنند بر جگه و خمر آردن بهمچین مرتبه و اگر گفته بود که
از سه مرتبه بعد ان بگیرند صیر و قشور کنند و مر و غنر روت و اسیر سا و آرد
و لقای اصل جاوشیر دم الاغوی اندر دهند در با صورتی مطلق

بک بو اسیر بک تاصور حاد و دیگر حجت نخر هم چنین بی بدل است
بگیرند باره از جنسی غریب بسایند از آنکه مثل سرمه شود در آن یک پان که ان
بنیبت حل کنند و در کمان سفالت در اندرون طلا کنند و در سایه نگاه دارند
تا که خشک شود از حال جدا کنند و باز در آب نیکو حل کنند همین طریق را سه مرتبه
بیش آرند و سخن نباید و بقا دارند و باید که اول و دوم ناصور را استعمال برانیم
شیاف کشاکش اند پس افکنند و در مذکوره که زو مطلق سازد در تجربه احوال نیز
بمراهی دست است . اگر ناصور بسیار من نبود بکیر دستخوان که چه جنگلی و
باریک فته بآب ناصور طلا کنند صحت یابد همچنانست استخوان ز انوی شکر که ضد

سایده ناصور

سایده بر ناصور طلا کند در حضرت وزیر بشود و باید که اول آن موضع را برود
چون کند و اگر استخوان آدم بآب صبر برده طلا کند بواجب تر من بوم به کند اگر شاخ
نورسته مداجیر در ناصور در دهن نافع است خراطین با خنجر سایده بخوا
بهند خوب کند و نیز خراطین شکله ده و کوفته در بر هم نیست کم آینه که بجا دارند
همه فام ناصور را بکنند چه نیست عظیم خنجر که در روغ کج سایده و چینه از آن
تر کرده بر ناصور نهند نفع عظیم دارد و شیخ العنکبوت مخاط بینی سایده بر ناصور
چسباند مفید آید یا استخوان کرب در پوست همان کرب پیچیده در دیکند و سرانرا
بند کرده بر آتش نهند تا که خاکسته شود آنرا در روغ کج آینه بر بواجب تر نهند
از همه قویتر است که کرب سیاه سوخت کند و سرانرا در زردی در فن کند تا که گوشت
دوست او بر روی استخوان از لایب سایده بر ناصور از هر موضع که باشد خوب شود
و حرمت اگر با التهاب و حرارت نیکوست او را هم بخواج
بگذاردند شمع مصفوف در روغ گل و میانه از ناز آغینه از انقدر که
بر دارند و بیامیزند در آن بیاض برض منبر نهند آنرا تا که یکسان شود و اگر التهاب
شدید بود بیاض ایند بر آن قدری کما قود و اگر باشد حرارت التهاب است
کنند بفلک که کوفته شد طلا کنند بر آن این طلا شمع سرخ در روغن خمیر بار و غن
سوی که آخته یا تخم بط یا تخم دجاج متساوی الوزن که آخته بر آن کثیره روغن بجا
و در آن بگویند تا که یکسان شود بجا دارند و اگر وجه شدید بود بخواهند در آنی که

در و پنجه باشند با بوزنه و اهلین الملك بعد ان استعمال کنند شیاف موصوف در باب
 رحبه لصفورت بعض مخلوط میکند در هم جهت شفاف که با او عوارث و التهاب نمود
 مح ساق بقرا و قیبه زدن می نیم او قیبه انجیدان رحاص و مرتک که مکه مغز
 شمع مصنف او قیبه زدن گل چهار او قیبه بگو از شمع سو و ز قیبه و مخ را بدو در
 پس بپزند بیا در اجزاد او در با او بپزند تا که یکشان شود و بپارند و آنچه خورد
 از شال است بریان و کمون مد بیز نخل و بزرگتان و بزرگرات بریان که در مصفا
 و هلیله سیا مطبوخ مطبوخ در کاه و کاه می برشانند هلیله و بلیله و آمل را از هم یک
 در آب سفرجل و بریان میکند در روغن بقر تا که خشک شود پس بگویند آنها را و بگویند
 بزرگتان و بزرگرات بریان که در شال و مصفا مکنیم او قیبه طبع ازنی
 او قیبه با او بیا میزند در سر برب درم با بفسر جل **حضض یکی و هم بندی**
 نافع که طلا کردن شقاق سو و صبر در شراب شیرین که آخته طلا کردن نیز نافع
 است و ضحا کردن از فنجان است که در جمع کند و نافع شقاق است که هیچ چیز خوب در او
 حمام می که طلا کند منت هم آخته و دافع شقاق کل خمر زرد در قیبه و قیبه
 دافع شقاق است زفت طلا کردن نافع است شقاق را را ما در سلطان باشد
 نافع شقاق را از گل بنفشه ضحا کردن تنها یا با چیز دیگر نافع است هم کندم
 تدبیر کردن نافع و نیز مراره میزش و چنان در الکس مخ عظام مکه او حیات
 خواه از شقاق بگو غله از دم و اقوی مخ عظام آشته و زوفای رطوبت و این

در کتاب
 ۵۰

خ شاق کوساله و تخم اسهیل و کثیر او در خیر زرد و نقل و مویزای و زان شده
و حصاره بندی و حصاره جنب الثعلب و مر و حلاک انباط و شحم لبط و دجاچه و در کون
تنها یا با شمع خام نافع شقاق اند همه دافع وجع و ورم مقعد ضحا که در همین
در اصاص محرق مغسول و اسفیداج و مردار سنگ و زنجفر و در الورد نافع
و جویست

که بنزد غرقه گرم و خرقه سرد بران و نظر کند که از کدام یکی از ان بهره تمسکین
یابد پس اگر از حرارت بود فصد کند و قی فرماید و طلا کند بالین و اعدس
سفید و خطم سفید و اقلیل الملک و قی چون کند در آب غنث الثعلب و جریضه
و در الورد و بنهد بران و اگر با ورم استرغاء مقعد هم بود ضحا کند و در
گل سرخ صبح بپزند تا که نفع یابد پس بگویند و بجا دارد یا غنث الثعلب و روغن گل
و یا ضحا کند با این ضحا بپزند و فصد تا که نفع یابد و بگویند و بیامیزند در روغن گل
روغن گل و مورد و حلاف و باید تا که نرم شود و بجا دارد در واد دیگر که نیکین
در کند و ورم فرو نشاند به پزد اقلیل الملک و با بونه تا که مهر شود و بستاند
از و یک قبضه و زردی برضه جوشانده و زعفران بگردم افیون هر دم بند
و قی علیه مثل ان خطم مثل بگویند و بیامیزند بمیخته که حلاک باشد در نقل گرم
و نجسانند و بر خرقه مالند بر روی ان روغن گل که خسته در تخم دجاچه یا
و بنهد بر مقعد فائز و اگر طبیعت قریض بود لازم کند نقل و اگر معتدل بود اطریفل

کبیر که خسته بشند یا خبث الحیدیه بنشینند در ما و قمع عفص مورد

و عنار و قشور رمان و چغندر بلوط و ورد و عدس و از روزه و زرد و ورق لان
شمره طرفایه پزرد و صاف کند و بریزد و بر و بنهند زیر پشمینند در و چون بر آید
ذرد و کند بر و این هم از روزه و عفص و اقا قیاد و سفیداج و کند و بر بالویه
و استخوان کند با کرم بکتاب بسد و اگر از بر و درت و دفعه دالوا اول اینک
بر کند مقعد اول بشمار قوی پس در کند بر و این دوا و در محرق
قشور کند و قلیمیا و در در سنگ بالویه بخاله رصاص و سماں از زیر یک نیم در
و بگوید استعمال کند طلایی که گرم و شقاق و شقاق مقعد و نافع است
حرارت نماید ابار محرق معسول و سفیداج رصاص و مر تکس و مر در از سنگ

و زردی و برضیه و دهن در بگوید در ما و ن تا که چون مرهم شود طلکند
در در مع ورم مقعد خواهد بود سیر لوب سیر لوب خواهد بدون آن بگیرند با بونه اکلیل الملک
و تخم خطم و بنفشه تخم گمان حله افیون مقل اشق و روغن گل زرده بریضه ادویه را بگویند
و چون شاند تا که مهربان شود و مقل اشق و افیون را در آب حل کند و با آن مخلوط کنند
و روغن گل زرده بریضه آمیخته گرم گرم ضمال کند بغایت نافع است

زرد تخم مرغ بار و روغن گل متساوی بنهند تا که یکشان شود و پنبه از آن تر کرده
بر ورم بنهند و اگر ورم در اندرون مقعد لوبو بردارند نافع است و اگر در ریشید
لوبو قدری افیون در آن اضافه کنند اخر که گاؤ و دیار و روغن در ما و ن

بر

سرب صلايه کنند تا سياه شود پنبه از آن آلوده بکار دارند همچنان آب بر صلايه
گل را و آن مذکور صلايه که اخري خسته را گرم کنند و بر آن قطره از غده سرخ فرس کنند
و بر روی غده زرده و سفيد يک نشانه افکنند و بر آن صاب و درم و درم مقهور را نشستن
فرمایند زود تکبير نماید اخرا لعاب بنظر قطونا دلو آب جديده و مسکه تازه در باون سرب
صلايه نموده بکار دارند تا فایده است و مجرب اخري تخم نان در شیر بز یا شیر گاویه پزند و قدر
روغن گل زرده بر سفيد در عقربان و افیون یا آن صلايه کرده بکار دارند اخرا بقدر الحقا
رطب کوبند ضمما کنند و اگر سرون مقهور بود ازین تدابیر رایج نشود به فماد خطیم و بنفشه
و خیازی و بالونه و ماشان نضج داده منجر کنند در انتظار نضج نام نکشند زود از
بکشایند و بر ابرام علاج کنند

و حدوث قروح در آن استعمال کنند
عسولت که خسته باشند از آبهای قابضه و ای صالح درین باب ایاب ربحوق
مفسول است درم اطراف درد و سماق مکده چهار درم مردود درم سحر نموده بعد
استعمال عسول بر مقود بیاید و اگر با خراج درم هم بود با که اندرون برود بنشینند
در آبی که پخته باشند و عسول و جفت بلوط و ورق سماق و مورد زرد
کنند و اسفند باج و صاص و گلنار و شب و گل که مثل خیار سحر نموده باشند باید
که قبل از زود چرب شده باشند مقهور از روغن گل آفتابی و بنفشه مقهور با باد
این دو ابرای خروج مقود نظیر است که مزاج گل سرخ و فلفل و عسول مکده
دو اوقیه بسبب چهار اوقیه از خریکو قیبه بر مکی سماق مکده پنج مثقال نیم کوفته در ظرف

آبغی بخورند و در آب این بنشینند و هم از آن استنجا کنند و بعد از این در و بر مقعد
بپاشند سفیداج اشمد از هر یک یک توله ابله سفید اشغال کند بار یک گوسفند سفید
مشغال عصفور پنج مشغال شب نماز نیم مشغال بمبالتوه سعی نموده در و نمایند آخر در و
نافع شاخ ایمن بزبوخته و سم دستمایز بوخته کند رکلتار بلوط کاکه پندی بازو
کاغذ بوخته شب محرق قدری بار یک سعی نموده بعد از نشستن باو القوم بپاشند
اندر و ن بفرسند و هر گاه که بر آید همان محل کنسج از خروج نماید و خروج مقعد اطفا
را هر گاه که بر آید از لته حیض بردارند بر نیاید جرب
روان
خون از مقعد بیرون دانه های لودی باشد که نه بیرون مقعد بیرون اندرون بک
از فومات عروق بر می آید و هیچ درد و کوشش بان نباشد و علاج آن نکوشند
منع نه نماید تا که در زانو ها ضعف پیدا نشود که در آن شفای اکثر امراض است و این
اصحاب عینه و سکون و کسینکه ترک ریاضت کنند و صاعهای لطیف خورند بیشتر باشد
که ماده طبیعت را این طریق دفع میکند و اگر زود بمنع آن بردارند مواد در بدن مانند
و باعث اقسام امراض شود فاما هر گاه زانو ها ضعیف شدن آغاز کند زود منع
ان باید کرد و الا خوف استنقا باشد پس آنچه قطع کند این را مداومت این دواست
بلوط دو درم که باو صمغ عربی یک یک درم کثیرا وزن شده و طین ارسی و گل محترم
مکد نیم درم باریسان الجمل قرص سازند و بخورند با شرابی که در وقت الحده و نشور
کنند و دانه های زیر میخسازند صابون برای مداومت لازم دانند و همچون الحده بیشتر

لغز

مانع است یا بساند کند یکجز و کثیر اینیم جز نیز میباید میخندند و ذرور کند بر وجه و
کند و عذروت می رود م الاغوسین با این اجزا را بیاض بریض سرشته طلا کنند
اگر اثر ضعیف ظاهر باشد اجزاء اللحم فرمایند و گاهی بر ماء اللحم بر جمل اغا و میزند
و چون فنجیوس نافع است کس نیکه از او اعمروقی مقود آنها خون

ترشح کند عارض نمی شود آنها را ذات الخبثه ذات المریه و اکل و جنون و جرب
و قشر جلد و قوبا و جزام و سرطان و مانند آن پس اگر منع کند آن را در وقت که
نیاید بند کردن عارض میشود و آنها را امراض مذکوره و هلاکت میشود مگر مدام
استفاده آن اخلاط نمایند و تنقیه بدن میگرداند مانند ترا بیدر نیلو و گفته است
ادویه بالوغت و فم چهار است یا مجفف است یا مغریه یعنی تنگ کننده یا گاو و
اغنیه دانه کننده یا مخدوره از آن هر گاه خون جاری شود

از هر موضع که باشد و نایب شود غشخ و فواق می میرد زود و اگر عارض نشود
لاکتر عارض شود و حلقه و توابع او شود و فواق میرد هر گاه
که احتیاج افتد بر منع کردن جنین خون که می آید از معروف مقود دواي خسته نم
بندی و دواي پوست هیچ انا و دواي آهن زتابه کهنه و امثال آن که در

علاج بواسیر نوشته شد عاجل النفع است و مجرب اگر از دیدن
بود علاج آن گفته شد و آنچه از انصاف بود بود علاج آن آربان حاصل
با غسل میخند طلا کند یا یکد از زنده صبر باب آن و طلا کند بر ویاب بند زوق

یابسی و بیامیزند و بسج و بط و بردارند انرا با این هماد کنند مدقوق ده درم

زفت رطب بنجد درم مو میای هفت درم شمع احمد سه درم روغن نارین یا لوسن

یا نرگس یک او قیه و نصف سحیح نماید و صبح شام هماد کنند آن یک تنباکوی سبز

بگیرند یا آب مریخ برک خشک و نیم چندان روغن کبجد به پزند تا که آب برود و روغن

بماند و اگر خارش بیرون بودند همین نماید و اگر اندرون بود پنبه تر کرده بردارند

نافع است و این از استرخاء عضل داخل معود بود و عارض میشود

این در صبیان و در شایخ و خصیان و می باشد خروج آن در وقت تنگی با حال

او از بلند و علاج آن تناول بلادری و تریاق و نشستن در انبرن و تمریح بادمان

حاره و غذا از اطعمه صریفه محله چون خردل و فلفل و کمون و پیربیز از اغذیه

بارده رطبه نافع چون بقول محبوب و حکم البان و فوار رطبه و همان علاج

که است که بغیر اراده بر از بر آید و اطریفل خیمه الحیدین نافع است بلیله

و بلیله و آمله منزوع النویع و شیطرح و بندر کرفش و ناخواه و نعمه و بعد کند

یک قیه سنبل حاما خیز لو اوج مکده درم دارچینی چهار درم فلفل و دار فلفل

و نار منگ و ملح هنری مکده نصف او قیه خردل او قیه و نصف نیشا در نصف درم

خیمه الحیدین سه او قیه بلین گهاولت کرده و غسل معجون کنند که کف او برداشته

سبقتن الخراق صفوان است از برداشتن با و از بلند یا افتادن

از جای بلند یا جاعه بر شکم سیری بسیار و انواع آن چهار است یکی نزول المعاف

یا نزول از

پانزدهم شربتی است یا جمع آمدن آب آن اگر معانزول کرده باشد عسل نقل
و دیگر گاه از دست زیر کنند در کند و غایب شود باز عمو کند بقراقرق و می باشد
لمس نشین صلب چون حکام روزیاده شود و عظیم شود بسیار و اگر شربتی که کرده
باشد عسل است و چون از دست زیر کنند اثر او چون غایب شود باز
عوز کند لیکن با او قراقرق نباشد و در لمس خوب بود علاج آن هر دو نوع این است
که در کند برفق و اگر بزرگ در آب گرم نشیند پس از سخت شکم و بدست فرو
تا که بر کرد پس ضما کند باین جوزالود و جوز و مر و سعد و زنجوشن یا روغن
اقاقیا و کند روغن مغزی مگر یک چیز صمغ راد شراب حل کنند و بیامیزند با
اجزای آنچنانکه بر فتق بود آنکه سرد شود و بسیار مستلق شود و به بند نه کنده
تا سه روز یا هفت روز و چون و کند در آن وقت هم باید که علیل
مستلق باشد بار به بند که منع میکند از اسهال و اگر نه بند اسهال بریزد
و عظیم شود و اگر از ریاچ بود عسل است آن نیز که بسیار به گاه مستلق شود یا
دست در و فرو برد غایب شود و باز عمو کند با قراقرق و او از روغن عسل آن
بداوست نمودن بر او اغذیه داد و به که از شان اسهال ریاچ است بیشتر
در طعام او کمون و ناخوآن و اقاقیه داخل کنند و تمزج نمایند از این را باین
زیوت که در وصل کرده باشد و چند بیستر و فرفیون تقطیر کنند در احلیل و استنشاق
کند از اغذیه منفی مثل باقلاد و لوبیا و عسل بقول و فواکه نر و شرب آب بارها

نابرسنا و بند بر ور خارده بزور خصوص در وقت که اراده حرکت کنند و باز
دارد او را از حرکات قویه همیشه طبع او را نرم دارند تا اخلاص یابد از
وجع و حرکت نکند بعد طعام البتة خاصه بعد شراب و بنشیند و باید که هیچ حرف
خود قبل خوردن طعام لازم بعد خوردن استلقا و هرگاه بنشیند باید که او بسته
باشند و یکبارگی بر نخیزد مگر بعد آنکه به بندد از او دست بپند بر و وزیر کنند آن
بسوی داخل و جماع نکنند تا که خوب بنهند بغایت شکم خفیف بود بغایت خفت
و خورد شراب مگر قوی و اگر از نزول رطوبات بسوی او پس علامت است
که خفیه براق بود و ثقیل محمد و قلت بول و افراط عظم و علاج آن طلا کند
بادویه تا شقرطوبات که مذکور است در باب استقاوت که نزل میکنند
انرا العنق می کشانند پس جاری میشود از واچپ در اوست و صحیح مینماید علیل بد
باز جمع میشود و گلاب نزل میکند و در آن میکند یا می کشند و در او واحد فاما برود
تام را بسوی این راه نیست الا این نوع مای پس هر گاه که بشکافند و دانه میکنند
انرا بر و تام میشود از آن چون نزل کنند جار میشود از او آنچه جاری میشود
از فصد خون و نزل کنند از ناحیه درز انشلی از موضع قصد و بعد آن دانه کنند
از مکوی و داخل کنند مکوی را در او مکوی مثل میلی بگو که از دانه از پنبه
جد آکنند و اگر بسیار عظیم بود در یکروز فارغ نشود بلکه در دو روز تا چهار روز
بخورد علیل چیزی که قوت یابد از رتا حادث نشود پیش چند برای او

دفعه بمان

۱۵۰
فتید بیان و غصص و شیاف نامیشان و اقا قیا از هر یک چهار درم گلنار و دم الاغی
و قشور رمان و عنخزروت و مر مکه ۳ درم بگوید و سخن کند و به بند بر و به بند بر
تا که بیافتند و چون بیافتند با احادت کند ضماد و ضماد دیگر از مصلح و بیان
و شری الا سا کرده و عنخزروت بگوید و سخن نمایند و طلا کنند بطلد اعنی
ضماد دیگر پشمی الا سا کرده و شراب و کند و صبر هفت درم شمع اوقیه
نخساند پشمی را در خل یک روز یک شب بگوید بادویه و بیامیزد در و بگذارد
رود شمع را با قدری از دهم و خلط کند و نهند بر و ضماد دیگر صبر و مرو
طلین از من سخن کند با عنین الشعب تا که چون بخ شود و ضماد کند بر او داذرة
مای را نافع است ان بزرگ شدن خصیه است بلافتن ضمادی که از قطرون
و عاقره حاو و مار قشیشا و قمل و ناخواه و در هر زیق مستختم باشند و ضماد را گفته
از باب استقالا اما آنچه ازین صیانرا عارض شود و از و خلد ص تام ممکن است
انرا فقیه بگوید پس باید که حل کنند مقل را در بنید و طلی کنند بر و لقطیر کنند
در اخیل و بن زیق و خلج بادویه محله که گفته شود در باب نقیرش و منع
کند از حرکت و تعویب پس صحبت می یابد ضماد نافع فتید صیان را بگوید بنید
را مع تخم گرده بز کوفتن و سخن کند تا که مثل بخ شود و طلا کند و نخساند مقل را
در طلا اعنی هر بادویه زیق و طلا کند بر و تدا بیدار در صیان بگیرند
قشر رمان ده درم غصص خام پنج درم به بند از شراب قابض که بقدر پنج اوقیه

باشد در و کند معار ابوی داخل و بنهند بر و و کشایند در در و یکبار و
 باشد مستلق تا ریح روز و نبوسد آن که جو شانه باشد در و جوار سرو یا شراب
 فتنه سرو و معارض قوی است و دشوار اگر چه حجم آن کم باشد و فتنه اله
 آسان است اگر چه حجم آن بسیار باشد و میگوید که بیضه بمنشی قوی تر است از بیضه لیری
 و حادث میشود و قیده در لیری اکثر از آنچه عارض میشود در منشی و کما به از شلقاق می
 افتد که بیضه لیری قوی تر از مجله شد از منشی در خلقت میگوید اما آنست که
 در جمیع عهد و صود گذر بر جان پیدا میکند ادره را فتوح که در آقا

افتد از آن آنچه بالتر از سره واقع شود مویم است و موج وردی
 خواندم در کتاب مجهول که بگیرند یک قبضه در قیوم و به بزنند در یکرطل و نصف
 آب که بنزد کرده باشند در یک با آرد در تنور تا که یک رطل ماند بنخورد از این
 صبح بخورد تا سه ساعت طعام سه مرتبه پس این تنگ میکند فتوح اینست چنانکه

از شتریشم و بر طرف شد فتوح هیچ شتریشم

گویان بود

در کتاب
 در کتاب
 در کتاب

عرق الف سبب من النساء النصاب فضول است یا حار یا بار دیا حفا
 که برآمده است از ملتقای عظم ظهر و فخذ و عظام است ان وجه ممتد است از
 اعلی مخذ لوی گوهر حرارت بود انار ان ظاهر باشد از حرارت و حرارت
 مملکت یا شهادت است بزاج و زمان و تدابیر که در سبب ان فصد است از
 یا سیوی مجاری وجه بعد ان فصد عرق النساء بعد این و و بعد و خوراند

لعلی
 در کتاب

مطبخه نوزخجان **صفحه** هلیه درم بنفشه خاک گل سرخ مکدهفت درم بذر
هندیا و بذر کرفش مکده درم سورخجان ابریش بر صوص دو درم در و در طل آب
بپزند تا که دو ثلث رطل باقی ماند صاف کرده و دره درم شکر داخل کرده بخورند
و از مهربان است که ترتیب مزاج کنند با تخام از آب جابر عذوب و از غذیه بر طلبه و ضل
کند بوز قهولت تانه مدقوق با اصول قضیه که گفته بخل عجین کنند و اگر از
مطبخه اگر بود این حبیب مد صبر بیدرم سقوشیان ربع درم گل سرخ ^{نوزخجان} و انون
ایض درم بذر هندیا و بذر کرفش و بذر رازیانه مکده نیم بخیرم حب سازند
و این یک است و اگر از خلط بارد خام بود عذمت لمان بر دهنش بیاض
بود با سایر شراب علاج ان استعمال تو است اول تا ماده را از اسفل با عیال
بیار دلس **نوزخجان** کبیر معروف رمتی بمقیم الرمش **صفحه** ایارج فیض
ده درم تخم قنطاریون سورخجان بوزیدان ماهیزه مکده بخیرم
فرقیون درم تر بده درم زنجبیل شیطیح خردل فلفل جنید ستر مکده بیدرم
حب سازند شربت دو درم و نصف تا سه درم و حقه فرمایند و این حقه فلفل
است درین عله **بگردد** و او قیج بیخ کوسن کونی و نیم کونند و بپزند
در یک رطل آب تا که ثلث ان باقی ماند و صاف کنند و یک او قیج و نصف از
عسل داخل کنند و یک او قیج ابهامه بران افزوده ناشتا حقه فرمایند
یا حقه کند از حرف در آب نخته و زیت بر و افزوده حقه کند بر گاه

استداد و حج و خوردن از آن نیز یک شقال بدین بابین یا بردارند شیاو
عوطیث و شحم حظل و سکنج نافع است در آن که بردارند فیتد از آن خشک نبرد
باخر این معود و غسل نافع است و در آن تمیز بدین فریون بعد تنقیح یا سحی کند
حب الخبز معوضه لبر که و بیامیزد غسل وضاد کند با و همچنین است ضاد لغوی
که او را خاصیت است در جذب ماده از ریح و قطران نیز این خاصیت است
و همچنین نقاع از خرد و هرگاه مضطر شود پیل بتدا کند از حقه تا که سح شود زیرا
صاحب این مرض چون سح شود خلاص یابد و اگر مرض مزمن شود و طول کشد
یکوبه خرد و ولد که آن پس افکنده را سوس یا جانوری که از او زیاده بر
می آید و بیامیزد مثل آذخر و الحمام یا طینج انجیر و ضاد کند پا و ورک تا که
آب کند و جاری شود و در طوبت که در دست و کما کند با آب و بگذارد
چند روز پس اگر زایل نشود علت بهتر و الا باز سح کند تدبیر مذکور باشد
جوی تا که کند اخلط را و اگر طول کشد بسیار و خوف باشد که خلع را
دانه کند بر سر آن دانه مثل دایره و و اکثر بکار دارد و تدابیر لطیف بعمل
آرد و بر پیر از ادویه غلیظ و سکر متواتر **روح اکبر** که که باشد او را
النسا و میل کند استخوان و رگ او بسوی خارج و باز شو کند بسوی موضع
خورد پس این دلیل است بر اینکه در حق الورد خلط خام لیز است و شبنم بخاط
پس اگر میل کند عظم و رگ او و خورد شود پای او بسوی دانه نکلند او حج شود

تونی
طوی

جانوری
یا جانوری
یا جانوری

جانینوس گوید که نهادن محاجم یا تار بر درک وقت که جمع شود در خلط غلیظ
نفع عظیم دارد و میگوید ضحاک کردن باین خضار نافع است بزرگدانه ببری و حیات الخیر
نظرون شیخ ارمین فرمادمان محفظ ناخواه مگدیها انتقال سدا یا زه شمع شویج
پنج استار بنیر روشن انتقال جابو شیرها انتقال کبیریت چهار انتقال مرهم سازند و بکار
دارند و میگوید که آب عنق کوار ضار است و درک را بر آید که میریزد بوی او
فضل کثیر **ریاح اوسه** در ریاحی که بند میشود در ظهر و فاصل و بنشیند در جگر که تمام
سایل شو از عروق خلاص می یابد البته **دشوار است علاج عروق النساء**
وقت که باشد نسارا که در انزجیه رطبه حمیه در درک **علاج آن** بکبر در عصاره
قشای الحمار و جزوزیت عقیق و یک جزبیه نبرد انرا تا که باقی ماند زیت بسنج
کند باو پشت پای او را که در رو بچ بود من پس گرم میکند و خلاص می یابد البته
پس این بجهت رکیه را و هر موضع را که محتاج باشند تخمین او **طبخ حفظ**
درین مرض اثر کیه یافته شد بدان **اگر برداشته عسلین بهتر است**
که در روز گرمی بکشد پس فصد کند که این قوی تر است در کیموس از بوی میگوید
که اگر حاجت افتد بدان که درن پس آید که از رطبه موضع یا چهار موضع گذارد
که داخل مندل شود مدتی و میگوید جماع ضار است البته صاحب عروق النساء
نباید که ظلم کند و ضا نماید بادویه مقویه مثل مرد و ضد و شیاف
میشا و پنج و افیون و ما آنندان که آنها دفع میکند خلط را بغزیدن و همچنین آن

عبر بسوا انحلال ان در عرق النساء وقتیکه بره شود دم شدت میکند

ضربان عرق النساء این میشود اگر دانه کشد بر صفت در پشت است بوی

کلیه بران چهار دانه تا کوب و چهار دانه بین اصابع هر دو پانته بکند بر کف دست

در وقتش بکشد نفع عظیم بخشد وقتیکه ارادت کند دانه و رک بایند که

اول رد کند بوی مکان او تا که مستوی شود پس آنه کند و الاروان بعد دانه

دشوار شود و میگوید نافع است وجع الی و کراش برین خروج یا ایابج و آب

خشک تا هفت و نینر میگوید که نیکوترین چیزی که پیدا کرده است انرا درین

مرض است که طلا کند و رک بوجل ببلد در تا که نفاخت بهمرسد و بگذرانند

که سایل شود از و آنرا ندانان کنند او را مده و این ثواب است از دانه

میگوید شخصی اقتاد بیورک و درم کرد و وجع کرد روز تا که بشد خبر باهر

وزعفران و صبر پس خلاص یافت و میگوید ضحاک درن قبل از استفراغ بفسد

و واسمهال هر کدام که باشد و جریست در عرق النساء

ببوی اطراف این از قوت اعضا است و ضعف اطراف در ترکیب

زیرا که اعضا می سردف میکند بوی اطراف پس قبول میکند انرا از ضعف

خود و عاجزی انها از خود دفع کردن ان بسجارت میشود ازین علت است

تا مانند انرا انقرس و بوی این فصلت تخم متواتره و بوی استمرار طعام و جذب

کیلو غریب هم از تمام انهمضام بجزارت عارضه که متولد میشود در کبد از جهانه

یا حرکت مخفی با استحمام و مانند آن و علت است آن وجه شدیده است در اطراف و با دم
پس اگر حرارت بجز نیک آن سرخ بود و مسمی جلد بود و اگر از برودت بجموعان بضا و بجموع
علیه آن اگر حرارت بود دیده شود اما در دم فصد با سلیق نمایند از دست محازی
علت آن در پا بود و اگر در دست بود در دست مخالف و نخورد آب اجاص و نیز بنجین
آن بجلد شکم و بنفشه خشک و اگر اجابت نکند و طبیعت است شراب و موی یا
ترنجبین محلول در گلاب بنجین معمول بندهند یا و خیار یا شراب اجاص حل کنند در هر کلام
از اینها معمولا بقدر حاجت بعد از آن در آفریزند مطبوخ نورنجان و اگر انا سفر
دیده شود پس نخورد مطبوخ یک و قدیم یاد و اوقیه پس فصد کنند و تبدیل مزاج نماید
مثل از آب شکر میسر و اگر التهاب شدید بود آب مان مر و اگر علیل بنفشه بود
پس با فو کند پس بنفشه یاد هر قهوه یک درم یا درین لوز بود درم و اگر التهاب
شدید بود پس جلدت میسر و اگر خفیف بنفشه یا و انشور و شکر و نخورد او را
اجاص و خیار و تمهندی و جلدت بنجین معمول بند خیار و هندیا و بند کنوت
یا بخوراند لعاب قطن و لعاب حب بفرجل بجلدت و در بنفشه یاد در لوز و لعاب
و اگر علت در پا بود پس اجمود و افضل است که قوی فرمایند بعد معنی شدن از طعام
و شراب بعد از خوردن او را خیار معصوم یا بنجین یا آب سلون یا اندر او خوف
کرده یا نکر زرد و طلک کند در اول امر بادویه لینه مثل مسکوش از منق که طلک کند
باب شنبالعه و خرقه تر کرده در گلاب و کافور سرد بر و گذارند و بدل کنند هر گاه

گرم شود آنچه تسکین درد کند به نسبت بگیرد و مورخانی و عسل نشسته و مکه جزو عظام
محرق زنجیره و شکر مثل صمغ شربت و درم تا سه درم نفع میکند در آب صاف
البرد و ترنجبین و آبی که نکتته باشند در دواش قنطور شجر بنفشه یا قنطور عمان یا اطراف
اعضان و دریا نکلند در آفتاب سی از اقا قیاس حق و سرد کنند و بنهند او چون
مدت در آن نکلند در آفتاب سی از اقا قیاس حق و سرد کنند و بنهند او چون
در آن بگذرد و حضور او را گرم بنهد و لحظه در آن نگاه داشته باز در آب در بند
نفع میکند چون بدن از فصد و استغراق پاشد در این طلا نماید در دوا حر و عسل
و طین ارمنه مکه به دست درم شش یا میستاده درم فوفل سفید باج و قوس کدو بنهند
در آب خنک کنند و طلا کنند لبر که و گلاب اگر در روح قوی بگویند بیایند در دو
چیز از ادویه مخدیره مثل شبنم و افیون و بروج و شوکران که تسکین میدهد تسکین
بجوب است کنند بذر قطن ناخجل و سرد کنند و بنهند بر او جمل و طرس میکند در حضور
و سرد میکند باده برو که استوار شده باشد در آن و منع میکند از انقباض سواد
بسوی او و بذر قطن نامنع میکند از لخته چون طلا کنند طلای دیگر است مانند عسل
سقز را با کنگر بزه نیزه قدری کافور در رو کنند و طلا سازند بر وی بگویند
عصبه را و یا شبنم اثر البرکه و ضا کنند با و و نیز نفع میکند طلای سرکه که سرد کرده
ضا کنند و چون تسکین یابد در و تسکین با و آب است که بیایند با طلا یا بیض
از ادویه محله که تخم همین نکتته مثل دقین تغیر و خطم بگرد و بنفشه یا بیه نیزه جمل

نیزه جمل

که تا که هر انود پس بگویند و بیامینند بدقیق شعیر و ضما کنند که تخم پسته
در کم گرم و ضما میکنند انرا در اخر عملت بگیرند شمع را و بگذارند انرا در خون
سوی بیامینند با اولوار حلیه لعابند کتان و سخی نمایند تا که مختلط شود و طلا کنند
و آنچه تحلیل قوی می آرد و تسخیر میکند لویا که به نبرد تا که مهر شود پس بگویند و ضما کنند
بالا و همچنین دقیق سفره که ضما کنند با سفیر جل و قوی تر او نیست که بیامینند ای
لویق را با کتب بر ما اطلبه یا بگیرند خطی سفید و قوی شعیر بنفشه یا لیس اندکی از با بونه
و اقلیل الملک و بیامیند آب که نر و ضما کنند و اگر ظاهر شود در خضوع و بیوش پس
بازند بر هم از دین بنفشه شمع مصف و آرنه یا و آغش بنفشه و حقه کنند
از حقه لینه و خدا گل زیت و لجوم طور و حلیه و بریه و قجاج که بخته باشند
از سما قیه و ریاسیه و حصرمیه و پریز کنند از گوشت و علو و شراب و اگر
نقرس از بادیه بلغمی بود بارده ابتدا کند بقی بعد متلی شود از طعام پس کنند آب
ترب معصور معوج در کجین بعد ان خورد حبه نجان که معروف است عقلم
یا حب شیطرج یا حب یا یاز و حقه کنند حقه حاره که مذکور شد در شرح النساء
یا این حقه به نبرد قنطاریون با زراوند و یورق بدیه با زوی و حسل
اگر احتیاج افتد بسوی قوی تربین بیامیند در وقت الحار و حم حفظ و بخوراند
ادویه تبدیل مزاج میل خایتی و سرد لپوس و قباد الملک و ضما کند بزرگ ترب
مدقوق در اول امر با زله مات و زعفران و خیره یا لیس صفرة بیض که نر نبرد

دقیق تبلیم و دقیق که سزای شراب بیا میزند و با او شراب می خورند
میوه ساید و چند بیگستر و فرقیون و سرد صبر و اقا قیا یا الویه بگویند
و طلا کنند شراب قبی و در آن خطاط ضما کنند از رون غار و بابونه و صرل و اگیل
الک و ضما کنند بمقل البهر و محلول و بیا میزند با او خطمی سفید و قدری از عصاره شنبلیله
بگیرد و ششم درم سزای شراب ترده درم بگوید و بیا میزند در کف حلیه و ضما کنند
و بریزد بر عضو سر که کهک بچند باشند در وسعت و فودنه کوی و بابونه و شنبلیله
الک و بیخ کبیر تا که نفع یابد و بریزد بر عضو بسیار تبه تا بگیرد سر که مذکور و بخشد
در آن فرقیون و عاقر قرقا و نظرون و مرهم سازند از آن و اگر در شدید
بجو بیارند گفتار بار و باه را بچ کنند در و در محل اعنی دیگر کلان
آنچه شانند و بریزند در آن صفت را یا ثعلب سبب و ج را به پزند و بریزند تا که
مهر شود و صفا کنند این را به بریزند در آرنج به شینند در آن دو ساعت
باز اعاده کنند در اخر روز و همین در هر ماه سه مرتبه اول ماه و اوسط ماه
و اخر ماه و در هر تبه سه روز و هر روز در مرتبه یا بگیرد از هر عضو چهار حبه
قطره و بریزد از آن با نکه و شنبلیله و بخورد از آنرا چنانچه ذکر شد و آرنج نماید
غذا نخورد آرنج گوشت طیر جلی و چیز که غلیظ کند خون را الحوم پر از این و از شنب
کنده و این عسل است و حرکت و ریاضت در هر وقت که ممتلی بود از طعام و
نخورد و بعد از این خواب نیز فکر بگوید سکون حرارت استراحت بدن و خدر کنند

از علم ازین

از نهمه و رفتن و حمام بر امتداد و شرب آب ریاضه خصوصاً در وقت که بدن او
گرم شده باشد از حرارت بی یاحیه با جماع یا حمام و غیر آن و در این باره
استعمال بیاضت قبل از غذا و مایل باشد بر اغذیه او لحوم طیور صید و اگر
به طوبی استعمال کند غسل و خردل که آن قطع میکند مواد منصره او منع میکند
انرا و انصار و همی نوشد شراب عتیق قوی صرف اندکی و لقاها کند او را
از بول و محتای استه با بد تنقیه بدن بغضد و فی و اسهال خصوصاً قریب

علاج : وجع مفاصل و نقرس و وجع ظهر و وجع ورک و وجع کمر
و مثانه و استسقا و صرع مغاریغون و اسارون و وجع و فرمانا و فرغون
بزرگداری و بروز و فایس مکره و قیصر آوند طیل و هروق و اذریون مکره
چهار اوقیه ناخواه و قرنفل مکره و اوقیه جنطیانامشش اوقیه حاشا بزرگداری
دو اوقیه کاشمش هفت اوقیه یکنه و قط مکره اوقیه سنبل حیون نری و قسطا
سالیون مکره و اوقیه جمده و فرایشیون مکره اوقیه کمار و یونس جنجیبه
و قنطاریون رقیق و کما فیطوس مکره شش اوقیه بکوبند و بیامیزند و عمل
تا که خون غلیظ نشود شرب آن بکدرم یاد و درم در ایام وجع و وقت که نخورد از
دو اسوق آرد با عا که **در یک** استاحل میکند نقرس را در او و جماع
مفاصل را که از برودت بعوض و صیحت تمام می آرد ناخواه و اسهال و ورق
سداب یا بس بزرگداری و اذریون از یازده و دو قو مکره جزو قوت صباغین نام

تلخ و سبب و قط و زراوند سرخ مگر نصف جزو صمغ کندر و سفوف سازد هر روز یکبار
 و ابتدا کند از سنا و سبب و بجز و بعد خوردن این سفوف تا چهار ساعت غذا
 و خوردن بیشتر امگر درین ایام و خوردن این بود تنقیح بدن **روای** او جابج
 نقرس در هر چهل روز میرود و درم آن و باز می آید بسوی صحت و میگوید که در وقت
 در صفت و در سبب غلبه میکند اصحابه شود آرد و میگوید نقرس نمی شود زنان و
 تا که حیض آنها منقطع نشود و علامان تا بانگ رانیز قبل از احتلام حادث نشود
 و میگوید که میان نقرس و میوه و زهره که من دیدم حصیان که نقرس
 شد نقرس و مطلق و در و چیزیکه تطهیر قوی مینماید نقرس است
 لیکن باید که استعمال کنند در ابدان قریه قوی زیرا که بسیار آن لازم و سبب
 و دفع رخ از استعمال آن چه خون آنها محترق شد و آنچه آورده بود آنها را استعمال
 آن این بود که دیدند بسیار آن را که استعمال کردن زایل شد از آنها نقرس و میگوید
 که وجه مفاصل و عروق النساء و نقرس از یک جنس اند و می نامند با الی مختلف
 با اختلاف مواضع آنها و میگوید در بدن که اخلاط خام بود بول و غلیظ باشد
 پس از خلد می شود ازین چه بر می آید اخلاط با بول و میگوید که بول قوی
 بود و قلیل حادث می شود در مفاصل آنها و ارام خاصه که تعویذ کند پس باید که
 آرد را بول نماید و بخوراند و او مقطوعه مثل نذر سداب و زراوند سرخ و
 جنینا و جوده و میگوید که او ارام باشد و اجزاء او ضعیف باشد باید که سر

حام و شراب و بعضی از آنها بسبب لیسیت انصار قبول مینماید بسوی آنها و
زیاده میشود اورام و میگوید نقرس است و شایخ را و اگر بافتن خلط می شود
از آن و میگوید که اگر عارض میشود اورا نقرس است باطنی ضعیف است
و با این عارض نمی شود نقرس مگر بسوی تربیه و میگوید جمیع را در تواید
قوت عظیم است و شناخته میشود از اینکه صبیان و طفلان را نمی افزند نقرس و
میگوید تریاوی افاقی قلع میکند نقرس اگر نخورد در شتاب هر روز بعد از طعام
در صیف غیر متوالی و میگوید که آنچه منع میکند سیمان ماده را بسوی است
که بپزد بطور ابعاد کوفتن طبعی شوند و طول کند حضور اباد که استنج
را تر کرده نرود و این را بکار دارند در اول علت که به تحقیق منع میکند
ماده را از سیمان و میگوید باید که در ایام رحمت طلب کند با قیاد و هواء
الطبیعی و همیشه و حوض تا قوت یابد حضور رحمت قبول میکند نوزان
و میگوید سوز این عارض را چنانچه هرگز طلع کند زیاده اورا البه که بر نقرس نفع
بجین نماید و نیکو و میگوید بعضی اصحاب نقرس را هر دو انشین او در از می شود
و میگوید نخورد نقرس را بدوی که منع کند انصار با به بسوی قدم زیرا که آن
ماده تر میکرد و در سبب بر ایه و خنثان می شود لیکن لازم کند اورا تریاوی که
خلطی شده اند خلق بسیار و میگوید نافع است نقرس را حام خشک و آب حاره
اصحاب و جمیع مفاصل اگر که کنند و عیب دیدن ماند و تمدد در مفاصل

انها افتد البته ادايكند اي بسوي نقرس
 نديدم بهيچ چيز از روغن
 كلنج نافع تر در نقرس كه بياييزند با او سه درم دهن بادام شيرين ميكويد كه روغن
 مذكور نيز نافع است و ج مفاصل و رگين و عروق البسارا استعمال
 فكنند او به سخنة و نه مبرده در غايت قصوي باشد از اسخناق و ترميد بگرديد
 تنقيه چي سخنة حادث ميكويد در ماده احتراق و مبرده تحميد و احتقان و ميكويد
 كه خواسته باشد كه مامون شود از نقرس بايد كه تطهيرت نمائيد و در آغشته باشد
 بهضم و بخورد غذاهاي غليظ و ميكويد كه بر بزرگ نمك و آب سيره بر دو قدم خود را
 مي شود انفرس و بهر جهت طلا كردن از نمك صاحب نقرس را نافع است
 اسهال با يارح فيقهرا يا دهن خروبه تر كند در نقرس استعمال آرد
 شديد القرض مثل آريمان و آب حصرم و مانند آن و نيز ترك از ادويه كشيده
 التحليل مثل اهلل الملك و زنجوش و مانند كه شديد القرض جمع ميكند عضوا
 و مي فشارد زياده مي شود در اوقه تحليل حادث ميكند تخدير و جاي شيه
 بناقل و فاسد ميكند و ميكويد كه اگر نقرس در جانب ايمن بود نيكوست خف
 از بودن آن در جانب اسر و ميكويد ذكر كرده اند از قدمات اطبا كه افعرا
 در زيت پزند و صاف كنند و بنهند و حضور ادران زيت كه زابل مي شود
 از اين نقرس و خوردني كند هر كز الالبوي تدبير قوي نفع ميكند
 نقرس را بر نه بار رفتن در صيف كه نافع است نقرس حار را مدرة طول

كنج
 نافع

که سخن نه نماید و آن بند لطیف است و نیز خیار و مورخجان سفید و منقش از بر یک کوزه
افیون ثلث جزو بیا میزند و شربت چهار درم شربت یا مثله آن شکر که در شربت
میگذرد میگوید که ضوادی در دفع بیجان علت است اینست اینست افیون و زعفران
را در شیر و بیه پزند در دهن الورد و بنهند بیرو و میگوید نفع میکند جگر و کبد را
طلای که وصف آن کرده است در ایام وقوع که ماده قلیل باشد و بدن پاک بود
و خوف نبود از ریح و جوع ماده با مری اوی بس اگر باشد امر بصد و باشد ماده
بارد ضرر دارد پس سهال کنند بجز آنکه بر آرد ماده بلغمی را بقوت کنند و چنانچه
بعض الناس بعمل می آرند که میدهند و اوی قلیل القوت در اخراج بلغم پس
گرم میکند بلغم را و بر نمی آرد و زیاد میشود و ضرر میگوید بکوبند شوم را با یک
و ضا کنند از آن نقرس که از خلط غلیظ و یکبار دیگر که در آنها بر آرد پس
و بسوزند نمک آب که این تدریج نیکو است و میگوید بر چه غلیظ دم نماید نافع
این علت اجتناب میکند نوازان را و میگوید از مودم این را در نقرس حار اگر
سهال کنند بعد بیجان وضع زیاد میکند ریح لیکن باید که تبدیل نوزاد باشد
بما و الشیر و بقول دلولی و مشک چون ساکن شود حرارت زایل شود ریح
البته پس شریح ساکن در استقرانه پس اگر در قدم بویس محتاج است در حال ریح
بوی فعد از دست محاذی اگر از حرارت الدقی و اگر بار بود البته البته
نافع است که نیکو بسیار از مودم و کف عجیب یافته ام و میگوید که دیده ام شش

جز این نیست که حادث می شود و اصحاب از همه شدید الحرارة را و از نفس آنها را که
 نفع اصابع می شود و این کوشدن از فراطحاف است و فصل و باید که تسخیر نکند
 آنها را البته و تبرید کنند با اعتدال و میگوید وقت که بیجان کند و ج نقرس بخورد
 این دوار در وقت خواب که بدن سرد درم یا آب گرم پس یاده نمی شود البته و آن
 سورجان و مصطکی و شکر سفید با سویه و اگر سرد بود مزاج پس یاده کند و بر آن
 کون و زنجبیل و میگوید لقاب در دویه مله قطع میکند ماده نقرس او ماده و ج
 اسافل بدن را قوت تام الا در نوع حار و میگوید استعمال نکند اسهال در او واجب
 اسافل از بدن الا بعد قی که نفع نمی کند بلکه یاده میکند ضرر و میگوید باید
 که نقاب کنند تصدیر عضود نقرس بار در باضده لینه محله میل ایند حل کنند اشق
 را در شراب بگویند مقل را و لینی و حلبه و بزرگتان را و بیا میزند در آن ضاد
 کنند و دو امت نماید تمیج دهن بوسه انگبای کنند زیرا که انسوج است که تخیر
 می شود و افراط نکند در ضداد از چیزها که در آنها قبض و بیوت بود و میگوید نباید
 هیچ چیز الف از دوی بسد و شربت آن ابتدا کند از کانون اخر نبوشد با نوزه
 روز و بگذارد با نوزه روز باز با نوزه روز نخورد و با نوزه روز بگذارد
 تا دو صد روز پس نخورد دیگر روز و بگذارد دیگر روز تا که تمام شود سه صد شربت
 خذر کن بخدمت و علاج و شراب گرم کند و کثرت خللوت و بقول و لحم غلیظ است
 که استراحت میدهد از وجع یکبار که و این دوائی تسخیر نمی کند بمثل دوائی دیگر

صفحه اول از کتاب

نصفه ای بسدناغ ریوند و فاوانیا و مرو سنبل مکدر و او قیسه ساج بندی اوقیه
قرنفل با بنزده او قیسه گل خمیری سرخ که آن بسد است نصف او قیسه را اوزن است اوقیه
شربت شش قیر لطافت اقل اکثر بقدر قوت نخورد با شتاب وقت صبح و نخورد
طعام یک روز در وقت ظهر

سکینج و اشق و جابو شیر و بند الحبل و
نیم خنظل و صبر و میله زرد از هر یک شش مثقال شیطرح و ترید و افنیون و شبرم
و مقل و فوفل و قهونیا از هر یک چهار مثقال فرنیون و جند میله ^{مصطک} مکدر و
مثقال سنبل و زعفران و دارچینی و ملج هندی مکدر مثقال و نصف نجیساند صمغ رادر
آن بیامینند و بادویه و بنزد شربت ^{درم} بذر سدان بی

فراشیون و ثوم بری و کما فیطوس جابو شیر و جنظیانارومی و اسطوخودوس
قرمانا و میوه ساید مکدر و مثقال مر و زعفران و قسط تلخ و قنفل ابریش و اذخر
و سنبل الطیب و فرنیون پوست بیخ لجاج و اشق و فونیه و بندر از یانه و بندر جز

زیری و گل سرخ یا بس منزه و اللقاع و حبیبیان مکدر ^{مثقال} در چینی
مثقال سیلیمه او قیسه عصاره عاقبت و صمغ لوز مکدر چهار مثقال افیون و بندر ابیح
مکدرش مثقال آنچه کوفتنه است بگویند و آنچه کداختنی در شراب بکنند ازند و بعد را

بیامینند و بعضی استعمال کنند عند الحیات

برای او جاب و معاصل بگینند زرد چوبه و گل زرد و ده مثقال

گل خنظل و ده مثقال حناده مثقال و در کمال خیال ده مثقال بندر ابیح هفت مثقال نیم نانو

هفت مثقال شخارده مثقال کافور دو مثقال ادویه ربغایت نازک ساییده چمنند
 بغایت نافع است در درز انور اگر بغایت شدت بود و اگر سبب ان افتادن و ماخذ
 بود اول بز ان خون کم کنند و بعد در روز این از او بپزند که مراد بسیار کشد و آب
 زده در سه روز تمام در در بر طرف میکند و میفرماید که این سهل در وجه نفع
 خاصه در درز انور بسیار نافع است و مجرب بگیرند پوست حنظل سه مثقال
 و نیم سونبر سه یکف دست بپوشانند و در دو پیاله آت باربع بماند و بپزند
 و صاف کنند و بیاشانند اگر منضج در اول بپزند بهتر است این سهل بلغم
 زجاجی بسیار را از مفاصل میکشد و بر می آرد و گاه باشد که در آخر خون دفع
 شود از ان بپزند که باکی نماند المحل تنهیا یا با تخمهای دیگر شیر گرم کرده
 خوردند که دفع از رگهای معانی مجرب برای درم ز انوز بل مغز بوعن
 بشکل نرد و جنبراشند بکجز نریل را در سر که بایند و بعد از ان اشتر بار یک
 علامه ساییده باز نریل گرم کرده طلا نمایند یا ضماد کند برای درد
 زانو و کمرستاند افیون دو توله شکوفه یک توله قطعه یک توله صبر یک توله در آب
 حل نموده طلا نمایند و در افتاب یا بر حرارت آتش نگاهدارد تا خشک شود باز
 طلا کند تا سه مرتبه همین قسم تا سه روز بعمل آرد طلای دیگری نریل از اول شطح
 را با آب ساییده بر کافور طلا کرده بر موضع درد بگذارد و در افتاب نریل تا که آب
 کرده زود در در ساکن کند مجرب و اگر بپزند اول کافور را بر موضع

در در کافور

در بگذارد و بالدی کاغذ شیطج یاب بوده قمر صفت نگاهدارد نیزه کیس بد کند
لیکن اولاد و فوق نافع مجرب و این نسخه هندی است اجمود نکست فلفل دراز فلفل و
شیطج و فلفل و کبوتر یابی هر تاک یک یک بید زرد کلان بد بار از نجیل مکده
جز سفوف کرده نخورد شربت چهار درم و جمع مفاصل را نافع است سفوف یک درم
غیر فوق نیم تور در چینی سه ماشه تا دوازده شوی وقت خواب خورد و جمع مفاصل
نافع است ششخه را و جمع مفاصل بغضت عارض شد چنانکه از حرکت باز ماند چون
در چینی نمود بجای در چینی سیلخه داخل کرده شد در سه روز شفایافت **حب مجرب**
این حب جمع مفاصل و فباله را فی نظیر است پوست بید

زرد درم صبر قوطری بیست درم نمک هندی دو درم شیطج دو درم زنجبیل دو درم
تخم حنظل دو درم دار فلفل یک درم فلفل یک درم مغز دل سه درم قند یک درم ادویه را
ساییده در آب کمرن جوبند شربت یک درم تا مثقال همچون سورنجان قرا
باید زعفرانکی سورنجان دو درم عشب مغزنی یک درم کما فیطوس دو درم چون چینی
یک اسکروپو سماکی دو درم تازه سرکه نمک در شراب است یک شکر و بود

عسل همچون سازند شربت از یک درم تا دو درم نافع است انشاء الله تعالی همچون
سورنجان مجرب در مفاصل و نقرس و در دپشت و عروق انسا را فایده
عظیم دید **پوست بید** بیست مثقال مله ده مثقال فلفل دراز فلفل در چینی
زنجبیل پوست بید یک پنج مثقال شیطج زراوند صبر مکده چهار مثقال خصیه

الثقل یا نژده مثقال سور بخان هفت مثقال قاقده مثقال مغز جلوز مغز فندق
مکدش مثقال بادیان پنج مثقال سبارد مثقال غسل یا قند مثقال عیداد و پسته
یک مثقال تاد و مثقال نافع است سفوف سور بخان مجرب شیخ الکرسی سور بخان دوازده
درم بود نذهری مثقال فلفل مکون چهار چهار درم سفوف کتدر شربت یک درم
باشهد و آب استادی این انکباب اوجاه مفاصل و نفوس و حرق
النسار اناج است شنباد و انار در چهارده اناج آن کج شانند و صاف کنند با او
یک اناج گوگرد اعلی و پا و انار شور قلمی و پا و انار کمد طعام با او انار در آن محل
انکباب نمایند و حضورا که در در بود و باید که چون از انکباب فارغ شود و
خردل یا روغن سرفنگ نکاند نقد که جمیع اوجاه مفاصل انکباب
سودمند است و مجرب در دکتف و در کرده را نیز می بردن چون بر کمانند
قوت باه آرد در در ابر در ساعت بگیرند میوه سیله ربع اولس پنج نیمه پنج
درام پیله قانز بخدرام پیله بخانی بخدرام روشن گل چهار اولس موم شکر
و درام و نیم روشن کما و یک درام و نیم مجوسه را که اخذ صاف کنند پس موم بایزند
بر خرقه خیشانده بر در دهند ضما که انرا سید و نیا خوانند برای جمیع دردهای
مفاصل و نفوس اناج است زفت رومی یک اولس پیله خنزیر پنج اولس پیله گاو
دوازده منتر ساق لپودر اولس چایک حمید پنج اولس موم کافوری دوازده منتر
سازند و در آب دست مالند بسیار کبار در نذ نافع و مجرب دیگر پوست درخت

دافن نذر

درخت نیمدرم بآب نخته نخورد تا یک هفته در دپشت را نافع است انشاء الله
دیگر برای درد کمر و پشت شاخ اهورا در خمیر گرفته در کل حکمت بگیرند و بوزن چنانکه
دو بیرون نرود یک ماشه تاد و ماشه ازین خاکستر دافع درد است

یا از خراج مثل سقطه یا ضرب و علاج ان ضمار با مقوی مثل ضماد

که ساخته باشند از گل سرخ و ورنه و تیس و مقوات و روغن گل و مانند ان یا از

داخل از رطوبت لزج که تر میکند فقار ظهر را علاج ان بخورد شب و صبح چوب

سورجان و لوزم او را حمت خرد و یا مار الاصول با آب سرد نگاهد کند این دوا

گل سرخ و وجع و سنبل و سارون و مصطکی و در اینجی مکه بخورم مرده درم زر نیاد

در روغ مکه سه درم بزرگ کرفش بزرگ جنیل مکه چهار درم بکوبند و بپزند و بیابینند

بعسل شربت بکندم با آب قند و تمزج کند موضع را بدین زینق حل کند در روغ

و چند بیدستر و فرقیون و نطو کند بطبیخ قویخ و بر زنجوش و شیخ دو لک کند

و ضماد کند بادویه چهاره موصوفه در بار عرق النساء و غذا نخوابد بدین معجز

تو ابل و حذر کند از اغذیه بارده غلیظه و می باشد نیز جذب از خراج که بر

آید در فقار ظهر و دست ان بودن جمی است و حرارت ان موضع علاج ابتدا

کنند از قصد با سلیق و ضماد بادویه مقویه مثل ورد و اس مانند ان و درم

الورد و نخورد و ماء البقول خیار شنبلیله اگر باشد این علت صیغه را اقصا

کند بر کرم کردن ضماد و کما نمودن چنانچه گفته شد هر صیغه

که عارض شود به سعال یا طرار بر بوس قبل از اختلاط هم که در عالج او
 این علت عروق است غلیظه ملیویه التواء بسیار و شدید الحفزه که ظاهر میشود در ساق
 و سبب آن خون بود اوی است که میریزد که بسوی آنها و اگر عارض میشود و گاهی که
 راه میریزد یا لواری طویل کنند و با این هم غذای غلیظه میخورند مولده بود اعلی
 ان ابتدا کند هیداسین و اسپهال بود او تو اتران و گرم کردن او را چنانچه گرم
 میکند اصحاب النخول را و چون این مسامهت بقار دارند فصد کنند بعد این از این
 هر چه اعظم باشد میکی یا دو تا ماده یکی را بعد دیگری تا که بر آید از خون نقاب
 کند بقصد اسپهال بود او را خراب نماید از چیزی مولد بود ابو
 قطع میکند او را از نخوری شود و حضور زیرا که منقود میشود طریق غذا
 درین علت غلیم یا غلیظه میشود حتی افرها میکند و گد می شود لون
 و ظاهر میشود در دوی چون منقود میشود لاجلاج است سبب آن ماده غلیظه که بریزد
 بسوی مای پس اگر پرسند در ابتدا و علاج کنند بر فاینبغی خلدص می یا بد از و یا
 استیستد و زیاده نمی شود علاج ان للدم کند فی و خذر کند از منی و قیام بسوی ماده
 را به حسب رنجان بگیرد که منی مانند از منی الرمنی و باز اعاده کند بسوی اسپهال
 مرآت متوالی و بریزد از چیزهای غلیظه و بگرداند طبیعت را بسوی لطیفه و سرح
 اند نهضت و به بندد تا او را از نزد یک عقب تا فوق و ابتدا کند از بسبب
 تا زانو و طلا کند قبل از بن بصیر و اوقایا و عصاره و حبه و سبب

علاج

بجز نفق و فصد کند با سلیق را از دست بمقابل او و استاده بود مگر وقت که این
 رجل را وجدان کند از او و طلا و مد او است کنند بقی و لازم کنند اطریفل صغیر در نزد
 اعضا کند بزرگتر و شوره یا ریا ده که نشو و کفش و نظرون و بجز مایه و قیون و قلیه
 و طلا کند بآب اما دیگر در زیاد روز پس تحلیل میکنند بسیار خشک میکنند
 و داء الفیل نمیرد و زیز که آن سر طاز است و میگوید که کمال او دردی بود و ممتلی
 از دم بود او ای بعد از کثرت من عارض میشود با داء و داء الفیل و میگوید ما و
 الجبن میگوید و اسهال کند و داء الفیل را زیز که آنها برداشت مسهل ندادی
 عارضی کند **ضعف باه و تبیران** ^{و مغزبان} الحاح در جای اطغای حرارت نه میزنی بنماید
 و استعمال حرارت غریبه و ضعیف میکند از این افعال طبیعت را قوی میکند از افعال
 خارج از طبیعت را با قوامی شو قوت قلیل میکند تا طویل میشود حرکات سرد
 اثر میشود در عوارض و ضعیف میشود موده کبد و مضم تباه میشود و خون را فاسد میکند
 خشک میشود اعضاء اهدیه زود شده بلا نشوی و زبول میکند و کم میشود گرم و دم
 و میرد و بصارت رنگ و ضعیف می نیزض چیزها میشود بصیر و قیون میشود موم
 و ضعیف حتی عارض میشود صلح و ان رفتن موم است از مقدم سر و خشک میشود
 رمانه و ضرر میکند عصاب او پیدا میکند رخش را و ضعیف از حرکات و ضرر میکند
 ریه و صدر او را و ضعیف میکند عصاب او پیدا میکند عصبه را و ضعیف میشود از حرکات
 و ضرر میکند ریه و صدر او را و ضعیف میکند گرده را و کس که باشد در ریه او

در جایی
 ضعیف باه

نفخ تا بطبع زیاده میشود ان نفخ قراقر و ازین حادث میشود چون ریح و اخلاط
بارده و باید که پر پید از جاعه حرج و ترک مفصل و عروق النسا خاصه بر
بطن پیشتر احتراز از جاعه باید کرد اصی ابدان نجیفر او امر چه یا بسجه انهار ازود
می آرد بوی زبول و خضوف خاصه کسانیکه رگهای انها تنگ بود و خون انها تیزی
داشته و اگر عروق انها مع قلت لحم و سبب باشه چون انها نخریزی بود مضررت انها
کم بود فاما ابدان قریه و رطبه پس در ان با سخته خلیفه عروق قلیل الدم پس چون ابدان
ن و صاحب سراج بارد بعد انداز زبول الا اینکه اقربان با مراض عصب از اکثر
فضول خام در انها اما الحمیدیه و اسقر العروق کثیره الدم برداشت زیاده دارند
در ماه و ازیت کم میرسد انها و اگر تر کنند مضررت ظاهر می یابند و عارض
میشود انها را قسم المراض سرد و دوار و ثقل المر اس و قلت شهوت و ریح
تعددی و بیست عارض میشود ورم قصبه و انشیان انها که عاجز تر اند در جاعه
و ضعیف تر اند و بیشتر قابل ضرر و او تبند از جاعه اصی ابدان یافته
و آنها که الوزن انها مایل باشد بسوی بیاض ما او کن یا رصاصی یا خضرة
جلد انها نرم بود و عروق انها تنگ بود و خون در انها کم بود و غلیظ و منی انها
رقیق بود و شهوت جمالی کم بود اما ابدان حاره یا کثرتی ضری جاعه بر قدر و
عروق انها است و کثرت نخن انها و لحم انها کسانیکه الوان انها بسوی شیره
و عره باشد و اسفته العروق بودند کثیره الدم و منی مفصل انها غلیظ بود و انها

انهار زبول

اوباز کثیره الغلیظ بود و کثیره الشعور و کثیره الشهوت جماعه باشند و تعطف در انها
زود با و زنی اندکی غلیظ بود اما ابدان یار دیا بره انها که ابدان ان مجید ^{شدند}
و جلد و لحم انها نرم باشد مفاصل انها حقه بود و عده با و انها بار یک بود و کبها
انها قلیل الدم و الوان انها سفید بود و یا حصی از انها و منی انها بسیار ^{فستور}
و سهوت یا جماعه قلیل اما ابدان حاره و رطبه ضرر جماعه در انها قلیل و احتمال
اما ابدان حاره و رطبه این مردم متساوی میشوند از ترک جماعه و این کثرت
باشند که الوان انها سفید مایل سرخی باشد و گوشت قوی بر بدن انها باشد
و عروق انها وسیع باشد و خون سمر باشد و منی بسیار باشد و خیزی بود معتدل در
رفته و غلظت و سهوت انها به کثرت و قلت شعر بود و احتمال جماعه قوی
در ان که ز باشند که در اسفل بدن انها از خانه و فحش بکثیر باشد این
دلائل میکند بر حرارت خراج انثین و قضیه و ابا مشایخ و صاحبان نجیفه
باید که حذر کنند از جماعه چنانچه حذر میکند از دشمن کشنده زیرا که لانه میکند
و زود میکند بول بوال پاک نیک لذت جماعه انسان را بسیار بود و لذت بسیار
خواری و خشکی بسیار باشد که ادا میکند بوی غش شدیدی در تنی که علاج ان خورد
اما امراض که در انها ضرر جماعه بیشتر بود وضعیف الحصاب و وجع مفاصل و ان
که حذر کنند از جماعه اگر چه سهوت در ان بیشتر بود در ان کثرت کثیر نای
که سهوت را کم کنند چنانچه گفته شود و بگویند که که زیادتی کند در جماعه و باید که

افراج چون کمتر کند و تعویب تعریق در حمام بیشتر کم کند و مایل باشد تدریجاً و بسوی تن
بدن و ترتیب تکلیف آن چه جای سرد میکند بدن را و خشک میکند و ضعیف میکند و متخلخل
و باید که زیاد کند در غذا و شراب و نوم و سکون و طبیعت در آن احوال و مقابل
هر چیزی که عارض شود علاج نمایند و نیکوتر نیست که مستعد هر چه باشد اصلاح آن قبل
از وقوع آن نماید و کس که مزاج او باردا باشد و یا بسندج کوشند در آب که خسته
و کم جملین و شراب شریخ که با او خلط و تجمد معتدل قوام باشد و خسته کوشند
و در اجزای و در غفلت و نزدیک تر شمع نشوند و اکثر مایع نکند و اکثر استخوانها
باب غلبه معتدل در گرمی موق بلند از لوز و شکر و فستق و نار و جیل و حب
و فایند و ریاضت معتدل نماید و مدد برضم نماید و بتدریج استحمام بعد طعام
نمایند و خواب و طلاء و اعن و بیاده رفتن و دثار یعنی جابو نرم پوشیدن بقرار
دارند و تمزج بدیه چیزی و در هر بان و خوردن مریات معتدل مثل شفا
و جز و اترج و حبته الخضر و ملا و مت کنند خوردن چیزی که منی را بیافزاید
و معتدل گرداند جناب که گفته شود و خوردن اجزیه اطلبه یعنی خرما و تر و لوزین و
جوزین و قطایف که آن دانه باشد در لایب و غسل فایند و شکر و بوی بدن شمام
مرزنجوش و اگر مایل بود غذا و غیر ملایم را پس اگر کند در ضعف و عمل آن چیزی را که
حادث میکند عرض فاسد نظر کند که کدام از این عارض میشود و او را از جمیع
که مضران است باشد سرد میکند بدن و اما خشک میکند سوط قوت می آرد با

بخوان از این کتاب

بیجان حرارت مینماید نخریده پس بعد تقاضا و نماز اما سقوط وقت بغیر
علاج کند یا خذیه سریع النفود چون ماء اللحم خشک و لیشا آب کماز نانیست در
و غسل که کهنه باشد و از اسح طیبیه و بطوفات و نخای بکعبه و جز اینست که
این حادث میشود در ابدان ناقهان و سلولان یا ابدانی که بسیار
افتد از جماع باشند پس نافع است انهارا بحیثال از آب سرد و اگر
احتمال آن کند زمان اما زبول النفس پس نبوشند صبر و ملایم بود جماع و
خواگند اندکی بعد آن غذا کم قلیل الکمیته جد و کثیر غذا چون برضه
نیم برشت و خیره سمید و کباب و ماء اللحم و اندکی از شراب پس بسوی خوشمالند
و خواگند بسیار و این نوع زبول اکثر حادث میشود در مشایخ و کانی جماع
کنند عقب جمع اما بیجان حرارت نخریده پس آن زایل میشود
حتی که بدن بعد کون آن سرد میشود از آنچه پیش از بیجان بوده اند آنکه
بدن مستعد استعمال نمود اخلاط خون قریب الالبتهاب در باشد در وقت
جماع قایم مقام محرک او شود وقتی که بدن عقب جماع ناقص ناقص
بهرساند پس آرند از او مراراً صغیر پس تند بیکر کوشند اما کسی که مزاج او
بارد و رطوبه و باید که خفایت کند بختی اکثر و اخذیه او چیزی باشد که
تسخیر کند یا طبع و داخل کند در و توایل و مریات سخن بمنزل نجیب و فلفل
سردی طوس و شرب نماید شراب قوی کهنه بازی اللول یا نمیدل و آن بگو

ترک آنها را و اینها را محتاج بادویه حاره که صفت کرده اند در افزونی
باده بیشتر باشند اما گنیکه مزاج آنها حاره و یا بایس باشد پس عرض ترتیب حفظ
ازین که مستعمل شود در آنها حرارت نخریده و این میسب با خذیه مرطبه بقول افلاک
و الوان طبع و رنگ تازه و برضد و لبن و شیده اغتسان بسیار همیشه آب
فاتر و تمر مخ بادمان معتدله و ترک تعویب و ترک ریاضت و بیخوابی البته و انکار
در شراب ابيض تقیع ز سیرت و بکیر و آبهای ادویه کشیده المرط معتدل همچنان
مثل لبن و ترنجبین و نیک مکتب و بیضه نسیم برشت گوشت حلوان شیر خواره و
صره و اخن لبتان کوفتند که ختم باشند از لوز و دیم لوز و شکر طبرزد و
طعامی که بچند باشند از لبن و شکر و تمر منقوع در لبن حلیک که در آن ترتیب
است و نیز میکند بدن را دفع زیاده میشود ازین لغوط و گنیکه مزاج او حار و
ضرب میکند او را اجزاء بک بسیاران را ضرر میکند ترک آن حتم عارض میشود نگاه
و سود الهضم و قوت شهوت و حج قطن و نقل و دودار در سرد در اعضا تا مثل
آنکه عارض میشود او را از ترک جماع چه چیزیکه ذکر کردیم ما پس استعمال کنند با اعتدال
و از آنها قوی باشند که شهوت در آنها بسیار باشد عارض میشود از ترک آن
اعراض مذکوره و چون زیادتی کنند در آن ضعیف و ساقط میشود شهوت و آنها
در خوردن در وی افتد آنها را خفقا و بطلان شهوت و اعراض از ریه و اگر آنها
ضبط کنند عجزا حادث میشود با آنها اعراض و آنها گنیکه باشد که مزاج آنها

بدرست
و این

انها مختلف باشد مزاج اللات جمیع آنها گرم و تر بود و نو میدی نمی بسیار باشد
و جگر دل و معده ضعیف باشد و محتاج چند اشها باینکه علاج کنند بعلیج محض
و نقل او چنانچه گفته شود استعمال کند سردی طویل و منشا و در اول وقت که
قوت هر جگر دل او گرم کند از اغذیه و ادویه و تبرید کند در غذا و شراب
و راحت و اگر تاری یا بند ازین معاجین پس مزاج اعضاء آن با وصف
ضعیف و صفرا ن گرم است پس همه کند اینک غذا دهد او را با شراب که ازین
معاجین و معونات که تخمین کنند اسحان بسیار مثل مغز و اطریفل کبیر و در او
که ساخته میزند میشود از آن شور که بزهره یا بزمه و مصطک و فستق و بادنجونی
و پوست تنق و ضماد که خسته باشد از خندل و ورود و شک و مغز جمل و قنار
و اس و شراب و مانند آن و اگر باشد مزاج معتدل پس کفایه میکند اینک کفایه ازین
بر و بجزیه و مشک گل آن از ما کول و مشروب و سایر تدابیر نه تبرید کند و تخمین
و اگر ابدان مستعد باشد برای التهاب عصب پس او است چیزیکه جز او اقل بود
رطوبت او اکثر بعضی است بسیار که می افتد آنها را عقب جمیع اعضاء و در
پس باید او را جاشیر در آب زنجبیل از نصف درم تا یک درم بقدر قوت
عرض چند روز متوال و اگر کفایت نکند سه مال کنند از خنظل و قشال و الحار
و قنطاریون و بذر انجبره و ادویه که بر آرد لوز حیات را و پاک کند عصب
و قوت دهد دماغ را بکنک و عنبر و یاقوت و طیوب حاره قابضه و تمیز کند بدن

نار و در بعد و ابله و مانند آن و بعضی آن اند که سر قفح میشود و آنها را
بعد جماع بخار دغالی بسوی سر اینها گاهی چون تبیب گاهی تشویش در سر و صدمه
و بظرفین خورد شدن چشمان و این کسی است باشد که جماع میکند در خمار یا در خوردن
شراب صرف پس منع کنند اینها از آن بفرمایند که شراب مزاج با آن نخوردند و قوی
نمایند لیکر انگوری و در هر گل و کلاب بهم زد و لیکر که کمتر آب و لب از غذا
از حاضر و قاضی چون حصرم و سماق و خل و کشنیز بسیار باشد آن و بگوید
کافور را و قوط کند از روغن گل و آن است باشد که بصیرت را از ضعیف میشود از
افراط جماع پس بگویند که آنها را اغذیه بر طبقه استحمام و قوط کند از روغن
گل و بنهد بر سر آنها روغن بنفشه بنشینند در آب فرو اندازد از چشمها را در
دخواب زیاده کند و ترک کند شراب بعد جماع ملامت و آن است باشد که عارض
میشود آنها را اعیای شدید بعد جماع پس بگویند که آنها را اخفای گرم و پودین
پس نرم و استراحت بفرموش نرم و غذای اینها قلیل الکمیته باشد سهیل ^{النفوظ}
و غذا خورد و خوابد که میرود از این اعیاد بحال خود طوی میکنند و اگر چیزی
از آن باقی ماند استحمام نمایند پس بخورند و بنوشند شراب صاف و کس سرد شود بدن
او بعد جماع پس استحمام کند با گرم و کس بدن او گرم شود و التهاش در آب
بارد و بگوید که جماع کند در وقت که غذا خورده شد و همضم تمام شده باشد
و حفت در حرکات او پیدا شود و آن حاصل شود این میباشد بخورد از

بکسرانی

و این وقت افق اوقات است برای کسی که جماع با اعتدال نمایند وقت در بدن
او باشد و کسی که اسراف کند در جماع پس نیکوست که جماع نکند در این وقت زیرا که
او محتاج می باشد بخواب و کسی که نیاسن از اج بوجو حذر کند در زمان حاره و صبا
مزاج بار در زمان بار و کمتر کند جماع در زمان صیف و حریف و کمتر کند
البته در زمان و باد فساد هوا و در امراض بار و حذر کند از جماع در اول
و عقب و اسهال و خروج دم و عرق و بول و هر استغرائی که باشد که جماع نکند
استلذونه در سینه و نه در رخا و نه در جوجه و عطفش و نه در عقب و نه در بازو و نه
بر تعجب و بیاضت و نه در عقب حمام و بلبله در احوال اوقات و حالات بدن
و اقل عوارض تا محسوس شود حرارت و سردت و این که بدن سخن با حذر است
از نیکه بار و بگو مگر اینکه حرارت مغز طبع و نخورد عقب او آب بار و نه شراب
قوی صرف تا آنکه سرد شود و جماع بعقب و بر خلد حرم مزاج طریقه که مغز
دارد نسبت به مزاج یا بس و نیاید که زن باللی مرد آید که ان صورت قوی
منازه و اعلیل است و ادره و انتفاع آورد و بند نکند من را در جماع که ان حادث
میکنند ادره و فساد مزاج در ابدان مستعد این و جماع نکند استاد ان
ضر دارد و نیز که را و فاسد می شود منی در خروج و نشسته که در ان تعبیه بر می آید
منه پدید می آید و جمع کرده و قطن و بست که پدید می کند در و پدید قضیت و کسی که
خواهد باقی مانده است خوب بایز که جماع نکند تا که شهوت قوی نشود و در بدن

نقل محسوس شو که درین وقت نشایتمی افزاید و بدن سبک میشود و هر که خواهد که
لذت یابد از شهوت باید که استعمال کند در وقتیکه در بدن او ضعف باشد و نه بلبون
و نه تغیر زود و انزال شود زیرا که نشی یکی فضیلت بدن است پس اگر شهوت بر آید
ضرر میکند و اگر بر آورد شود جهت و الحاح دلالت میکند بر حاجت بدن بسوی او
و میگوید که جماع هر گاه بر وقت واقع شود نافع است و سبک میشود و بدن از
امتداد و جلدر و نوق میریزد و فکر روشن میشود و عصبانیت کینه مسکن میشود و خلط
می یابد از جنون و نیز میشود بصورت آن میشود عشق عاشقان که واقع شود بغیر
معتوق چون کشیر منی که جماع کنند گران میشود و سرانجام و قلوب و رحمت
بهم رساند و قلیل میشود شهوت آنها و میگوید دیدم که نیکو را که کشیر المنی بودند و
منع کردند زخمور از جماع از جهت تشنگی در روز و مانند آن پس در بدن
انها و عصب شد حرکات بر آنها و واقع شد خراج جالب و عارض شد بر آنها و بعضی
مالینو لیا و قلیل شد شهوت آنها و بضم آنها و میگوید که دیدم شخصی که ترک
جماع نمود بعد جماعهای متواتره پس کم شد شهوت طعام آنها رسید بحالت
که چیزی قلیل می خورد و بدشواری از معده و سکنت است اگر چیزی بسیار بخورد
و میگردانند در سائت و لازم او شد اعراض جنون و چون باز جماع کرد
بحالت خود نمود و سکونت گرفت اعراض در وقت و میگوید که نیز دیدم که
ترک جماع بعد از جماع کردن عادت لموعارض شد تواتره و کردایم و جمع

بهره در روز

شدید در بعضی احادیث شد از آن تسبیح و میگوید که انثار در جماع اگر قوت
قوی بود منع میکند امراض بلغمی را و میگوید که جماع نفع دارد از آنرا که در بدن او
خلط بود و متخلف میکند بخار در خالی را و این از آنست که جماع عدد میکند در او
نقاه اخلاط و منع میکند از آنرا از خفقان و میگوید که دیدم به تحقیق که نکاح
منه و اجماع آن و سخن آن امور است شد خفقان را در او و ضیق النفس را و پیش
و در او دیدم زنان را که چون متولد شد از آنها جماع بر آنکس شده باشد بانها با
حناق رحم از آنان بعضی انثار در جماع میکند و بخورد
و بهضم غریب شود جز این نیست که منافع در جماع اصحاب این کثیره الدم و منع
میباشد و حرارت آنها قوی باشد تا ما غیر آنها را نبردند فایده و میگوید که جماع را
انثار میباشد از ضعف انتشار و الفاظ یا از قلت منی یا از بیروت و جمود
منی یا از تعدد آنها و رای واحد اما ضعیف انتشار پس امریست ظاهر و بین
اما قلت منی شناخته میشود از اینکه انتشار قوی میباشد از اینکه نطفه هرگاه بتر
می آید قلیل بر اما بر منی بر و منی و جمود آن پس میباشد شهوت جماع باطل شده
و می باشد منی یا قلت آن غلیظ و بد شواری بر می آید پس اگر باشد با قلت آن
بر آمدن آن میباشد از شدت حرارت و افراط نفع و این در جماع از اجاع
می باشد و اگر با قضیب سستی و متعذر شود انتشار و بعد در حرکت او و پیدا شود
در و برال و خورد شدن پس و علت است از نوع فاج است که این حلقه بود

یا من بسیار و بار یک شود قضیب لا غیر پس علاج او اینست که این که از ایشانند که هر چند
 فصد کنند نفوذ نشوند و آنها را این می نامند **اگر حاصل حرکت قضیب**
 بر حال طبیعی باشد انتشار باطل و ساقطانده باشد لیکن انتشار چنانچه باید باشد
 پس اگر باشد ضعیف و قلیل بد آنکه نفع بخاری که از آن انتشار قضیب بسیار کم شده باشد
 یا من کم شده است و فرق در هر دو اینست که اگر منی بر حال خوب باشد پس می آید بسیار
 غیر از چنانکه می باید اگر انتشار چیزی این نیست که می باید به عقب اغزی منغی و امثال او
 لطن از ریاغ فقط این از نقصان نفع بخاری است نقصان این نفع یا نور است
 است یا از نور رطوبت یا از هر دو فرق در میان هر دو اینست که اگر از صورت حرارت
 پس بر اینکته می شود رجوع و خلد لطن در حرکات و ریاضت و غذای و بر او
 مسخند و اگر باشد از نور رطوبت پس بر اینکته می شود در امتداد از طعام و شراب
 اگر از حرارت قویه بود و خذ توسط از دو اگر متوسط باشد اگر از سرد و امرو بود
 بر اینکته نشود الا با حتماه آن سرد و اگر باشد انتشار تعویض ای بسیار خوب
 قوی تر و در باز داشتند و اساک طویل از جماع ضعیف یا انتشار بسیار است
 امثالی لطن از نفع پس ای می باشد از قلت منی و اما بردن و محمودان و قوط
 شهوت با آن پس اگر باشد شهوت جماع با آن ناقصه پس کید یا موده عدل
 و اگر باشد با این حراری جمیع بدن ناقص شده و نبض استن شود پس در ضعیف
 شود و اگر حواس کدورت دارد و حرکات از ادویه حس شود لطنه پس مایه

بدرمان

بود بر فرق در علت کبد و معده است که اگر در معده بود با غشیان بود و کرب
و فواق و جش و شهوت اشیا بر دیده چون فاج و حریف و طین و فحم و مانند آن
و متافوی از چیزی که بخورد و بنوشد در ساعت ثقیل بود و مشتاق بود
اندر آن از معده و اگر در کبد بود با او هیچ وجه و استفراغ حسان و صفت
بول با بیاض و ثقل و وجع در آن بعد خوردن بحدت ایم در مابین سر و پیشانی
و فساد دم در بدن تمام اگر با این ضعف انتشار حادث شده از نور حرارت
پس علاج آن بخشیم اگر باشد از نور طوبی پس تریب اگر باشد از هر دو پس
ببرد و جانی از اغذیه و ادویه گفته شود و اگر باشد از قلت مثنی پس علاج کنند
بچیزی که مثنی نماید و اگر از برد و جو مثنی باشد پس علاج کنند چیزی که مثنی نماید
باشد از ضعف معده و حکم پس علاج آن برد و چیزی است که در باب این گفته شد
از حرارت بود یا برودت اگر از ضعف مانع باشد پس با کند آنرا و قوت
دهد با ادویه میسر و غیره و عطوسات و شمومات و طیور جابه مثل بای و
و عنبر و اگر از برودت بود و بکافور و ورد و ضدل و بنفشه و ضدل خلط
و نیلوفر و اگر باشد از حرارت و همچنین اگر باشد از ضعف قلب پس اگر باطل نشود
چیز از شهوت الا شهوت جماع فقط پس اگر آن از قلت مثنی بود و قلت
استمراج آن و لذت آن پس اگر باشد از قلت مثنی و بسیار خروج آن قلیل پس
آن بچیزی که تولید و تکثیر مثنی نماید و اگر خروج آن بیشتر بود پس علاج آن بیشتر

حرکت نماید مثل ان اشیا فی لطیفه لطیفه حاره است با ان حدث بود چنانچه گفته شود
بعد و میگوید ^۳ امر است در جمیع کثرت من و سخونت ان و حرکت ان زیرا که
منه و قتی که زیاده میشود و در می شود از او ادهیمنه حرکت میکند و بر اینک میشود
و زیاده میشود از انتشار قوی می شود قوت شهوت استیاق لبوی جمیع
چه اللت منبسط و متحد میشود و استیاق لبوی نقص چیزیکه دروست چنانچه
استیاق او میباشد لبوی نقص سایر فصول و تحقیق است اینکه اغذیه بلع است
در تولید منی و تکثیر سخنان ان از او به اعتماد بر انها وفق و اصوب است
و چیزی که این ^۳ فعل میکند و غذا است که او را غلظت و متانت به و رطوبت
فضلیه و حرارت که ممکن باشد اینکه متولد شود از او ریاحی که او را غلظت
باشد پس اگر جمع شود این ^۳ چیز درش و احد پس موافق است و منعی میکند از
مستحیی چیزی دیگر با او و اگر همه چیز جمع شود در یک چیز نیامیزند با چیزی که
حاصل از تالیف این حاجت ^۳ گانه و این جمع است در و این حاجت ^۳
گانه ان حیض است و تعویض ضرر و وقت که جمع باشد در چیزی از انها و چیزی
چنانچه جمع شده است در بلاد قلا از رطوبت فضلی و متانت و نیست در
حرارت حر که پس بیامیزند با چیزی که فایده دهد این حرارت مثل چنان
و در چنینی و چنانچه جمع آمده است در اصل از حرارت در رطوبت فضلی
و معدوم است در و متانه غلظت پس فهم کنند با او چیزی که او را غلظت و متانه

فصل
در

بود مثل لحم فربه و خنزیر سمید قطیر و مانند آن دیسات که می باشد در بدن
چیزی متولد شود در و حاجت ازین سه لیس کفایت میکند در ادویه و اخذ
چیزی که باشد در و حاجت در سزا و اینست نیز که باشد دوای قوی تخفیف
تا متولد نفع اما تحریک منی و تخمین آن می باشد از ادویه و اخذ می خند
بر قوه اخلاط و جز این نیست که احتیاج این امر در ابدان باردار کثیر
اخلاط خام بیشتر میباشد اگر امکان بود منع این نفع پس اصل است
مثل حلیت که در و با قوت تسخیر نفع است و همچنین است بذرا نجره و اصل
خاصه بلوس و حرف گرات نبط و نفع و جبر جبر ازین قبیل باشد
و گاهی علاج میکنند نیز بمر و خات و مسوحات و چون که در آن استخوان
بود اعنه استخوان بود اعنه استخوان آن نواحی که در و منی است که اکثر
احتیاج لبوی این چیز اعنه مر و خات و مسوحات حقه با و شیاف با
کسار افتد که کبد آنها گرم بود و مزاج ایشان یار در که محتاج میشود
منه و بیجان و چون میخورند دوای فاعله این امر گرم میشود کبد آنها و
میرفت میشود بر علل حاره
فردیهای را شهوت کم میباشد
و قادر نمی شوند بر اکثر آن و میگویند که اینک بسیار شده می باشد
از قلت تعبت و میگویند کثرت باه ناقص شعرا چنین و عمر را اس شفا
عین است و زیاده میکند لویه و شعرا سیر بدن
جماع باغلیان

اشد اسقاط است بدتر ازیرا که موافق نبرد در حرارت در طوبت بمثل
بمثل قرع و لعاب یار کشند در خروج انزال مگر اینکه فاعل را التوق بسیار
منزل میشود بسهولت کس اینکد افراط کنند در لذت جماع هر دو
ایمان آنها تا جدی که فرو می نشیند حرارت غریزی را بسبب تحلیل از
انها در شدت لذت میگوید از آن سواری است مقوی باه است
و ان حرکت است که معورت نموده شود که از آن جماع نکند
بر احتیاج بول رجیع و نه در حالت طهر است و زنه بغیر بالغه و نه بقلک سال
و نه بعاقره و نه بر جوجه و عطف و نعیم و سهر و در مد و خمار و میث و قی و میگوید
من مداومت کردم بر خوردن عصافیر و شرب لبن بجای آب فایده
در تکثیر منق در انجذیه و ادویه غذا مانا که تو الید منی
ناید بصل است و بلبوس که ان بصل البرز است یعنی بصل کوی و جزیره
و لعاب گرات و نفع و جند قوی که ان سبزه است استاز که بند که ان
لطیف است و جزیره بطم و حمص و بیون و سرف و کماک و مدیر و حله و لوسیا
و خبز حنظل السمید قلیل الخبز جوز و لوز و لوز شیرین و مستق و بنزق
و حب صنوبر بزرگ و حب القوظم و حب الغلقل و نار جیل و حب الخضر و بند
کتان و سمسم و لب حب القطن و شکر و فایند و حل و ترنجبین و شیرین
تازه و انجیر خوش خنده و نموز و تمر و شراب شیرین لبن حلیت و سمن بقر و محوم

عسل

جملان و فراخ بسط و روشن بر این بهر طایفه که از راست که پخته باشند بیضه
باشیر و روشن و ظاهری و صفت بیضیه طیور ما و بیض عصاره فیروزه و بیض نخل
که آن یک است در میان که انرا در هند چینه گویند در شلیتاکه آن لبن است
که نیز بزند بر او این خامض که زود ادت میشود اخص است در شاد و حقی
رجاج پخته و خصیه حل و خفی حار و حقی است و شحم آن بلوغ است در این با
کیو و طیه کلها نافع است بهتر کیف که خوردند کباب سویی پخته و سفوف
کرده و قضیب گاو اما ادویه نافه بزرا خیره است و آشون و زنجبیل و بو
زیدان و زعفران و قسط شیرین و حرف لسان العصاره فیروزه و نمکات و
کلی و سقنور و دار فلفل و فلفل و تو درین و بهمنین و مورخان و خولجان
در چینی و خاقره حاصلت خشک و آبی در دالرح کرده سرد کرده باشند و
ناخواه نیز بزرا رطبه و شقاق اما اغذیه مولفه که منی را زیاده کند و
بانه بزرا انگیزد از آنها گوشت سرخ است که بر اید تا که مهران شود استخوان و
دور کنند در و حصاره گندم ریزند و این حلیت کفایه و بیامیزد در و
شیم لسیط و نار جیل و بیزد تا که جمع شود و غلیظ گردد با بخورد سمک تازه
گرم با بصل تازه یا بگرد و بیضه سمک تازه و از وی بیضه که است در از
بسی نافع است و ازین نافع تر سفیداج است بلج جلدن و لعول مثل عقبه
جزر و لوبیا و روشن گاو و طبایجات با بلیون و سرفه اصل و کراش

و حاج جلدان جوان و فرسخ که در دهنش با قند و لوبیا و سبب حبس قطن و عصاره
افضل آنهاست و همچنان است قناری که بجای نمک در روغن یا شکر کرده باشند
نافع است البته و اگر داخل کنند در صفت بریده گرم بدر فجل و بنذر انجیره و
بنذر جبرجید و توری سرخ از هر چه باشد و در سم سحوف یا نصف درم العصاره
و بکرم کند در زردی بریده تازه که در حیف بکروز تا بود در شتا و
روز یا سه روز همچنین است حلوا مثل از خره رطبه نرم و اگر بریزند فرسخ
و عصاره و قناری با نوم و بنذر جبرجید یا توری همچنین در کاغذ تر و نگارند
در اخگر تا که بخته شود و خورد نافع است و همچنین است که بریزند از دیگر سفید جوان
اسفید باج در آب بسیار تا که بخته شود و همراه شود و منحل گردد پس صافی کنند این
آب را و بیا میزند در دوشل شب آن آب بصل سفید و دریا بس مثل نصف
اصل غسل میامیزند و بریزند و باره تا که بخته شود و نخورند علی الریق و خند
النوم و همچنین است سمن فقلو و خشی مش و بزرگان بصل آمیخته و خورد از آن
قدری و همچنین است بنذر انجیره که نخورند یا خرد زیاده از بس خوردند آن
که آن کور کند نیز گویند و آن گل گندم است یا بگیرد بلیون و بریزد و بپوشند
سمن بقرویه بریزد و صفت بریده و خشبو کند یا باز بر بگیرد و بمحل جوان دو
جزو از آب اصل سفید یکجزو بریزد بر و امری و افادیه و خشبو کند و بخورد
و در چینی بار یک گرفته و بریزد تا که همراه شود و در آن خورد و صفت بریده بر

بنام خداوند

۱۶۰
بالمعنی و لئون نافع بکیر و فرائح کسمان اخضر فریه و بیامیزد محض کوفته و
بصل مقطع و تخم سه فرائح خوش بو کند بتوان خورد یا ریحیف سمید قلیل اللؤلؤ و با
لالی نور بانی نخورد پس نخورد بر و شراب غلیظ نخورد در هر اطعمه بنام بلخ
سقفور اگر نریا شد پس نمکی است که در روز بخیل و حلتیت بولون آخر نخورد
و جاجه فریه یا باط فریه یا نان سمید پس نخورد پس و آب ریحیل بشکون آخر
ببزد و جزر و جرجیر و بریزد و آب بارد و جو شانه بصل را بنریست و تخم
فرائح حنظلخته شود و بیامیزد این جزر و جرجیر و ده اب تو باست و یک کف
محض کوفته و بریزد و قطعه های خوشبو کند بکزیره و کمون قلیل و با بد
این زرده بریضه کند لئون آخر به بزد و جرجیر و جرز و ملیون بکوبد آب بارد
بیامیزد در در دمانه فرائح و عصاره فیخته و خشبو کند بدار چینی و خولجان و کوربا
رفیق با زندوب بزند و در زیر لئون آخر به بزد فرائح را با زیرت و بزور
ببزد و در دمانه و فرائح بیامیزد و با او جزر و ملیون و جرجیر مسوقه لیکن جرجیر
کتر بود و خشبو کند و به فلفل و دارچینی و خولجان و نخورد که در قوت باه
نظایر است بکیر و آب پیاز سفید و همچندان شیر تازه و بهم به بزد تا که غلیظ
شود و هر صبح و شام بقدر جوز زیاده از آن نخورد که نافع است و بهی اگر شکر
ببزد در آن داخل کنند همیشه اما ادویه مرکبه که نیکو است گرم نرا جان را
که بکیر در بخین سفید و به بزد و در شیر دو شیده تازه تا که مثل غسل غلیظ شود

بگیرد هر روز یک اوقیه ناشتا بگیرد و محض ابيض و بکوبد و پودر درین
خلیقه و روغن تاکه مثل خمیر شود و بقدر جوزه در وقت خواب بخورد بالادیان
نیز زیت باختر قدر اوقیه تا هفت روز یا بگیرد بذر رطبه و بکوبد و آب را
بگیرد و عصاره ریان را بر آتش نرم نهد تا که غلیظ شود پس بریزد بر آن بزرگ
قوت و بگیرد از آن بقدر جوزه نافع است محض قهقه شیرین چنان قوت
میدهد و تسخیر نمیکند اما آنچه نیکوست صاحب مزاج بارده همچون بلب
و بندق و نار چیل و لب صنوبر و فستق و حب فلفل و حب الزلم و حببه الخضر
مالسویه زنجبیل در فلفل نار شک مکده سله جز فایند سخبری مقداری همچون
توان کرد شربت مشن بریزد بوقت صبح و مثلاً بوقت شام همچون بزور
نافع بذر لفت و بذر جزر و بذر بلبل و بذر فجل و رطبه و هلیون و جبر جبر و
صنوبر و فلفل و زلم و تودین و لسان العصاره و شقاق و همین بوزیدان
و قسط شیرین و زنجبیل و در فلفل و حرف صفت اجزاء لوای بکوبد و پودر
و عمل بیامیزد شربت سله درم تا یک اوقیه روغن گاؤ و نیز نافع است آب
خاک معصوم و آب بلبل معصوم و آب جبر جبر تر و روغن گاؤ و عمل بالسویه
و بیامیزد و بنهند شمش بعد از آنکه بهم زده باشند یکی را با دیگری تا که غلیظ شود
دو بار پودر آسته استخرا با آتش گرم و لعوق سازد از او بقدر دوا و قیه هر روز
که بسیار نافع است که بگیرد درم در چینی و بکوبد مثل کحل و باندا از آنرا در

در رطل لبن بقره و بگدازد ساعت و بکفجه بنزند و بر دارد و بخورد قبل از طعام
 و بعد آن اندک اندک مثل آب گاه نشسته نشود تا که نیاید بزخم و طعام طبایع
 هیچ بجز آنم چنان و بنوشند بالذی ان بنزد حرف بیرون نیلوت حاجت
 بار در آنکه یا بیوت و ک نیکه محروم بسیار نشاء و اگر حرارت و حرمت محسوس شود
 لکن نماید بفسد و اسهال و بخورد مایه الشعیر و ترک کند گوشت او شرار را چند روز
 و تغذیل کند در غذا او نباید که نزد این دو ابگر در کس که بدن او پاک نشاء
 در نسبت بشکند البته قاعا که که بدن او پاک باشد و خون کم بوسا کن
 الحوت بود پس نیکوست این دو بسیار نیکوست او را صغیر از چونه
 نافع است حاجت حاج بار در ابگیر از این بود تنقیه بدن فلفل دار فلفل
 زنجبیل و قرفه و در اجینی قرنفل و خولجان مکده جبر تودورین و بهمنین و بوزیران
 ل العصافیر قسط شیرین سعد و سنبلی مکده سله اجزا بگویند و بنزند
 و بوسن یا میزند شربت و درم بذر بلیمون شقافل
 مصری زنجبیل تودورین و بهمنین و بذر رطبه و بذر لفت و بذر فلفل و بذر
 جز و بذر جبره و بذر انجیره مکده درم حب البر شادول العصافیر
 مکده بجز درم فایند سنجری چهل درم بگویند و بنزند و میامینند شربت بجز درم
 بناشتا هلیله سیاه کبابی و بید و آمله خسته بر
 آورده فلفل و دار فلفل مکده درم زنجبیل بوزیران بسیار و شیطیح شقافل

مکدی کیدرم تو درین سال العصاره فی ندر ریان بر حب فلفل سه مقش و شکر طبرزد
مکدی درم همین مکدی کیدرم کیو بندوبه پزند و بیامیزند بعل کف گرفته و سخن بقبر
بغشارند بصل بغیر او به پزند از ویگ چیز یاد و جزو از

عسل در آنش نرم تا که آب بصل برود پس ستانند آن سهد را و خورد و فلعوف بوقت
خواب و بدست این اگر باشد حرارت یا بگیرند خصیه بصل بکبر لیس بقدر و شیده دو
چیز فکند سنجری بکچیز به پزند تا که غلیظ شود شربت یک اوقیه و این احدل از اول
و زیاد می کند من و مجرب بولف است یا بستند حمض ابیض را و بجنبانند در آب
چیز جیره دردی که رسال بود بگذارد تا که غلیظ شود پس خشک کند در سایه و بساید و
بیامیزد و در روغن حب الطمخرا و فایند مثل آن و خورد از و پیش از غذا و وقت
خواب بقدری میخورد و بنوشد بالی آن سه اوقیه نیند نقاقیل

در اچینی مکدی چیز بذر انجیره عاقره قرها و فلفل مکدی نصف هر صلیت ربع چیز و بذر
چیز جیره و حرف مکدی چیز بگوید و بیامیزد بعل که در روز خلیل منی باشد

بگیرد خشک است و بگوید بار یک و بغشارند آن خشک سبز و تسفیه دهد
ازین آب خشک کوفته را بنهد در آفتاب تا که سه چند وزن آن آب خرج شود
پس بگیرند از آن دو چیز و عاقره قرها ربع چیز شکر طبرزد مثل جمیع شربت از او
چهار درم و گامای بوزن سه درم از خشک است با یک و قیه نیند زربت علی بخورند
و نافع می آید یا بگیرد کیدرم دار فلفل سحوق با پیچیزم روغن گاو میخورد بوقت

و اینست

خواب نافع است یا بگیرد حلیه را و به پزند تا تر تا که نخته شود پس تهر را بر آرد و
خاک کنند و بگویند و به پزند و بیامیزند بمسل و بخورند ازین بعد جوزه با بنید
زرب یا شکر تا بیامیزند بذر جبر حیر بهم چند آن فایند و بخورند مثل جوزه با شکر
و خورد بر آن برضه نیم برشت یا به پزند یا بکنند تهر را در شیر تا که نرم شود با شکر
بستاند خصیه در میان هفت ضراع و در میان سه لبط و عصاره فیر
هفت عدد و ضراع هفت و سفیل شوی و وزن سقنقور یک چهارم خصیل و
بیج کون سفید یک هفت عدد و هفت برضه سرطان همه را خشک نموده بگویند و
به فایند یا آب سبب بیامیزند و به پزند تا که غلیظ شود و با شکر برود از چینی
خونجان بردارند و استعمال کنند که نافع بلیع است بگیرند
جزر و به پزند مثل دراهم و به پزند در آب چون نخته شود و بریزند و غسل
چند و باز به پزند تا که کم شود ثلث از آب بردارند و بریزند در آب و جزر بود
و بکار دارند صبح و شام قدری ازین که بسیار نافع است بگیرد لغت
و جزر به پزند در زونا جمیل و لب لوز و فستق و بنذوق و حب صنوبر و حب الخضا
و فایند و آب زربت به پزند بر فون تا که غلیظ شود پس بریزد برود از چینی و
خونجان بردارد و استعمال نماید بیامیزد حلیت را بمسل و غسل
در سه رطل آب نبوشد و بخورد قبل از حاجت به دوازده ساعت و اگر
ارتب آید بآب سرد غسل کند بستن نظیر منطلق نرم و گرم نفوذ

می آرد البته چون مواظبت نماید از سودم این را در یافتن نفع در لطن و اگر نبود مغز را نغوی می آید که نمی آرد در سنگی لطن و عدم نفع و میگوید خواندم در کتاب خرب میوه که بسیار ذکر شود که گرفته باشند در وقت بهیجان او خشک کنند و بگویند و قدری از این بخورند در برضه نیمه شب که نفع عجیب و بلیغ دارد

که در وقت باه می نظیر است چوب چینی چهار جزر زعفران فلفل قرمز
سد یا قوت سرخ کهر یا زنجبیل مصطک مکدی که کوفته پیخته در غسل کف گرفته همچون
سازند از حوصله استعمال نمایند از ترش برهنه کند که قوتش را بیافزاید
وزنک او را نیکو گرداند چوب چینی بهرست جز خود مصطکی و زعفران مکدی جز سبزی و
در چینی کورنجان و جاشنه قرمز و ج فلفل و در فلفل بوزیدان جذبید ستره شیطج
زنجبیل ورق گل سرخ زیره کرمانی جوز بوا انیسون فونجان بهمس مکدی ستره شیطج
یکجز و قند سفید همچند او در غسل سله وزن شربت یک مثقال تاد و مثقال
زهر تیل سفید یکدرم سهها گاسه درم فلفل گردنه درم تخم کشای خورد
شش درم مجموع را با ایندهفت هفت تسویه باب برگ کشای داده معتقدار
ماش بند تا سه سه حسابستوان بخوردن داد بار در مزاج و مشایخ را نافع است
که این دوا قوت حیوان و نفاذ و طبعی را بیفزاید

ورق و غلیظ و قلت منی را تدارک کند و قدرت جماع را باز دارد
بگیرد سنبه لون که انرا خصیة الکلب گویند و بنا برست شنبه خصیة الشعلب و پنج

او در بار

خلدیه

او در بیار آرد شبیه پائین کلد و غنای زرد بر و کشیده بگیرند بر دو بیارش را و
 غشای انرا دو لکنند که اشتر بر خندان دارد با باران آبی و ماون سنگی کوچک
 نماید و در شیشه مطین کنند و شراب در آتش بپزند و نیز نند چند آنکه بالا است و در
 شیشه را بیدر شیشه دیگر بند کند اخن رتورت نیکو و بگل حکمت بگیرند تا بهیچ روز
 در خاکستر گرم نهند پس مچرازند و آب از شکنجه بپاشارند و صاف کنند و بار
 در ظرف فلکورانداخته تا دو ماه در خاکستر گرم نگاهدارند آبرنج و
 صاف را چنان بردارند که از در دچیزی با او نیاید در ظرف چینی کنند
 قدری سردارید در آن حل کنند و قدری از روغن دارچینی و جوز بوازد
 و در نعل و چند ورق طلا در آن حل کنند قوی تر شود نسبت از یک اشکر و
 بلوتاسه اشکر و بلو بود در شراب غمبری تا بنید زبیم حجامن

نخونی می آرد که تا که از دهر این دوار این نازند

فرو شود و قصه های مطول دارد و نباید که استعمال کند این الامر طویین
 بگیرد پوست بیدر و بلاد در را و باندا از نچه در بلو و مقرض کند با یک و استاند
 این یک او قوی و در دیگر کند و باندا از در بر اطمینان که بپوشد و بگیرد و بان
 زکریست درم بکوبند و بار یک و بریزد در دیگر مذکور و بفرود در تحت دیگر
 آتش نرم تا که منعقد شود پس اضافه کند بر آن بقدر هر او قویه و اینمذ انق و نحو نیازد
 و خوب منعقد شود بر آرد در ظرف آبگینه کند و بگیرند از آن بکرم و مضع کنند ثلث

انرا سسته تبه که قوی می آرد تا که بردارند انرا در دهن فرو نشود و نگاه باشد که فرو نشود
و حاجت افتد باین دو اصفه ان سرخ تازه سی درم و بیا میزند با و شکر درم شکر
و درم کتان بقد و سیریک و قیبه ازین مرکب یکدانق کافور با آتش نرم منفذ کند و
بخورد ازین یکدرم سکن میکند همچنان انرا

مقوی باه است بوقت
تمام صفت آب جبر معصوم هر قدر که از چهل من طینی بر آید یکجا کنند و پنج من طینی
سفید در ان انداخته بپزند تا که خود پهر ان شود صاف کنند با یکمن قند ربع من شکر
بقوام آرد چون از دیگر بقوام رسد نیم من کلاب و نیم من مید منک و پنج اوقیه آب
شیرین اضافه کنند پس اجزا را گرفته میشود کوفته و پیخته درین بیا میزند و ان است
بزخیل و شاقول و بفساج و مغز تخم بوزه مکه و درم فلفل گره درم سقنقور و پسته
گل کاوز بان گل بنفشه مکه یک مثقال غولنجان خنجره شکر مکه و درم فودرین نیمین
حرفلفل ملیون قصبه جدر بو او بسیار از هر یک چهار درم قمر نفل العصابه
پوست بیرون پسته مکه و درم مغز چغوره مغز بادام مغز پسته مغز ناچیل مکه
بصفت درم بستر خوب حل کنند و در ظرف چینی کنند و استعمال نماید

مشکوف بوزن یکدرم در شیره ابریل که در انثار باشد آتش چراغ به پزند تا که
شیره خشک شود پس مشکوف را بر آرد بادام چینی و قمر نفل و قاقده سفار و کبار
وزعفران و فلفل و دار فلفل و فلفل سفید و بسیار مکه نیمدرام در آرد پسته تا که
کند تا که بار یک شود و بپزند بقدر کنار و ششمنی شربت یک حب بود

۴

بسیار

یکم موم چهار جز روشن کاوده جز نه هم نموده در حمام بمالند و ساعتی توقف نموده
عمل کند قوت باه تمام می آرد مسموم شده که تخم خار و از گون که از اجزیه
کویند بوزن یک گرم کوفته خورد در شب اول در باده میفزاید مجرب
بسیار است بیکن را بوزن یک گرام در یک انار شیرین خورد تا که به نصف آید صاف
کرده خورد در عفت روز قوت باه تمام پیدا کند مجرب است بوضی یک گرام دوا می نگیرد
را تا برت فلفل آب ساییده میخورد نیز نافع است ایضا جربت در آب برینده
کنجک املی سرکه مخلوط نموده بر سرد کتف بمالند قوت باه می آرد مرکب است
مغز تخم خرگوزنه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو مغز بادام
مغز ناچیل مغز جوز مغز فندق مغز فستق خضیه القلوب یکم نیز جز مغز حب فلفل
مغز حب الزلم مغز حب الخضر اشفاقل مغزی سورجان خشک یکم نیز جز مغز کتوزین
لسان العواقر تخم ملیون تخم شلغم تخم کدو تخم انجیره تخم سپندان بهمن خولجیان
اقاقیلین مصطکا کاو زبان جوز بلو اقرنفل بسیار در اجینی عاقر قرحا و ج سماج
عود سنبل الطیب صندل بغیر حب الفار قسط شیرین کثیر اصمغ عربی گل کاو زبان
گل بنفشه بادرنجبویه از فر زرد که در طب شیر زرد نماید در ونج عقرنی جنطیانا
لفاح الخمل صره سقنقور بیزمانه شتر اعترالی مکدو جز و مومیای کافی و جد و ار
خطائیه فادر بنبری چند بیدستر کل لبان مکدو کبکزه ذکر کاو مغز کنجک خراطین
خشک کرده کوفته از هر یک عفت جز غنیه نصف جز منگولین جز بنیند زردیسیا

همچو داد و میجوید غسل مصفی و اگر غسل شفاقل مزنی باشد بهتر مضافا دوید
غسل و نیز در البقوام آرنده و دیده کوفته پیچیده در روغن بلیسان چرب کرده بپایزند
و در طرف بر دارند و بعد از چهل روز استعمال نماید شربت بقدر حوصله قوت باه
تمام آرد و منقعه بپزداید و ضعف و لاغری را به برد و جمیع امراض بار در اناج است
و مقوی اعضای ریه و باید که محروم از اجازین استعمال نکند اگر ضرور افتد بعد
از تنقیه تعدیل بقدر کم استعمال نماید الا شایخ را ازین دوا بیست مغز ^{دانه}
پنج گرم محروم باشد شربت تبرخین نخورد و مبرود با دانه چینی دیگر تبرخین سفید
پنج گرم زرده تخم نه پنجاه عدد شیر کاه میرت دلم حلو کرده نخورد
بگیرد سیما یک گرم تکفارش درم کافور جو دانه نیم گرم پیل در از یک گرم
بوست پنج چیتا دو درم اجزا را با یک در شهند آمینزد و سیما در آن داخل
کرده بسیار وقت از دست بمالد چون خوب مختلط شود تنفاری کافور بپایزد
و بکار دارد وقت حاجت بر حشفه طلا کند و زمانه توقف نموده چون خشک شود
بردیکی نمایند زود منزل شوند و هر در اماک آرد

چون اختیار حقنه در مملکت هنر نیست معیوب است و مردم به بلاد که راضی میشوند و این
عمل را قبول ندارند سخنهاى آن نوشته نشده و اگر کتب احتیاج شدید که آن
در قرابادین ضبط نموده اند این مختصر گنجایش ندارد اما جمولات شاید
قبول کند چون بسیار موثر است نوشته میشود و حمل منقذ بگذارند هم سرد را

یا قمر بنی زید

باقه شیاف سازند و بردارند که بسیار عجیب است آخر از سورجان شیاف سازند
و بردارند آخر قنطاریون مسحوق و زفت شمع در روغن بوسن بکند ازند و شیاف
سازند آخر از شحم حمار شیاف سازند آخر قدری از جنینت در اجلیل داخل کنند
نوطا آرد آخر شحم ماکیان و رب حب القطن و عاقر قریا مکند نصف او قیسه شیاف
سازند آخر از دهن بان شیاف سازند اما مویجات بگیرد و مراره نورد
عل منزوع الروعوت دلگند بر ذکر دلگند و حررات کثیره مسوج آخر شحم
نور را بکند ازند و در آن پنج نرگس و عاقر قریا و مویزج حل کنند و مسج نمایند
و ذکر را و احوالی انصر کسج آخر شحم کنند و از آن و روغن قطن و کفیا و این
و قضیب و سرخ مقود را که نوطا می آرد آخر بگیرد بپورق را بکند ازند و غسل
و طلا بر قضیب و سرخ و غایبه و نوطا می آرد تمام بخدی که چون سنگ
سخت شود آخر نافع است درین باب دهن بان و دهن زریق و دهن نار دین و
دهن رازق و دهن حلک و دهن خمیری زرد و دهن بوسن و دهن بلسان آمانک
رازق و بلسان نافع است و اگر ضعف قضیب برود در وقت طبع او اگر او در
در طوبیت بود پس دهن نار دین و دهن سعد نیکوتر است
بگیرد و فرقیون و چند بیدستر و عاقر قریا مکند نصف درم منگ را بپورم
در روغن زریق خالص بیامیزد و مسج نمایند و در آن و ذکر را و احوالی انصر
دلگنوی آنچه نوطا قوی آرد شمس که دلگند شحم است ذکر را با بنیر انجیره یا

بوسند قضیب ایل را و ماد انرا البتراب کهنه و طلا کنند قضیب که نفوظی می آید
که سخت سخت میشود و آخر با میز خردل را و حل کند در روغن و تمیج کند یا بسند
بورق و حلیت چون کحل باریک بود و عسل آمیخته دلگند از آن ذکر شود
انرا و باطن قدم را آخر بگیرد و مانده میرسد بخشک که در وقت بهمان گرفته باشند
و در سایه خشک کنند و سخن نماید در دهر زیبق و طلا کنند ذکر و اسفل قویین
را ذکر می که اورا فالج بود پس استاده کنند آن مرد را در آب
سرد پس متعصم شود ذکر و تشنج شود اورا علاج بریزد و الا فلج پس اگر باشد
فالج از بیروت خلاصت آن است که می باشد همیشه بخشک و ضمیر حال او در
حالت سخونت بدن اندکی حرکت ظاهر شود علاج مسخنه مثل چند بیدسته و فر
فیون و شیطیج و مانند آن نماید و اگر از رطوبت بود همیشه مسرفی باشد بیک
حال و با این غلیظ علاج آن تمیج با سیاهی قابضه که انها تخفیف بود مثل
ابهل و لعدوج و سرو و مانند آن و مدد دهند قضیب را در علاج با آنعمال جماع
چهر ریاضت او متعصم بر عضو قوی میشود بر ریاضت که مخصوصن لهور با او
ترک این ضعف آرد در روغن نخود سیاه مجرب
بستاند نخود سیاه یک انار تخم شلغم تخم ترب تخم پیاز تخم تاووره گنوی
سفید سرخ عاقره مال کلنگ قسط تخم پنبه مکدیا و انار محمود را جو کوبند
در بیست انار آب قلعفت روز بخیسند پس آتش نه مدت که چهارم حصه

مانند صاف کند و همچنین آن روغن زیت یا روغن کنجد درو آمیخته بر آن
نهند تا که آب برود و روغن بماند بکار دارد
چهارم رو

استرغای آلت بوره ارمنی سنبلی الطیب که در خردل سفید خولجان داریست
سداب زیره گاو پیله گاو پیله شیر پیاز نرگس عاقر قرقه مویز بوزن
ساوی زهره و پیله مار اجدا انکاها دارند و اجزای در شیر تازه تر کنند
که شیر در آن جزب شود اگر شیر پیش بود بهتر است پس خشک کن و بکوبد
و به نزد و به زیره گاو چرب کند و خشک سازد پس پیله را بان بیاورد
و صلیب کند و بکار دارند
در پیشانی ضفده و فزونی بسیار

بمثل سر پستان بریت به ابرو پس ضفده کلان را اگر فته به آن موضع
را بزور بشارند هر چه از آن بر آید با مستی فیل و زیاده آمیخته بر
طلک کنند که مقوی است و اگر بعد از خشک شدن جماع کنند اما که تمام آرد
که این طلک در قوت یاه فی نظیر است و هم آرد

تمام می آرد زعفران و عطر قند که آنرا مردم در تمام گوشه خشک کشیده
است می شود و سخ کوشش آدم مکتب بجز و پیله که بر کرده خنجر میر می باشد
جز بر سنگ سماق تاس و دو پیله صلیب کند و بکار دارد و به بر بیان
به پیچد نفع تمام دارد اخر صراطین که از شکم آدم بر آید چهار بار باشد کافور
چینی که آهن هندی شمش در کشای شیا فک ازند و بقدر زیره وقت

حاجت در احلیل داخل کرده بکار دارد شهرت لذت تمام آرد آخر
 بستاند فلفل و کبیریت زرد بوزن بار یک کوفته بعل سرشته طلا کنند که قضیه
 سخت کند آخر دای که چون استعمال کند انرا جل پس چاه کند ان زن که
 بسیار آرد اوست آرد بستاند سکنج و معمل بهود روز خمیل و شب محرق و شیخ
 و از زیاده کوب خنیر محرق مکدیک مثقال بار یک کوفته بار از زیاده بیامیزد
 و طلا کند و یکد از دتلمه خشک و پس چاه کند و احاده کند هر ماه یک بار
 قوت چاه را نگاهدارد لذت تمام آرد طلای جهت سترخی عاقره و طلا
 و تخم تا توره قر نفل قنط جوز لو اگه کوچکی سفید بسیار زیر تیلیا مکدیک بجز آرد
 جدا جدا کوفته و پیخته و وزن کرده در پیله شیر یا پیله خنیر که بوزن هر شا
 باشد بر سنگ سماق صلایه کنند تا سح دو بهر بر آرد در ظرف چینی نگاهدارد
 و بکار دارد
 بجهت استرخا و قضیه پوست پیچ کینه
 سفید و پوست پیچ کثیر سرخ پوست پیچ بنگ پوست تا توره سیاه گوی کوچکی سفید
 جوز بودا و چینی عاقره حاکرم که بالادی درخت آگه سیاه بیره بهیوتی پوست
 بهنگره تخم تا توره سیاه پیچ اندر این دیوچه آبی خراطین ناسپال اسپ
 السم الغار تخم بید انجیر مال کنگنه کجا بچنگانگ سیاه زرده تخم منه اجزای لو او
 جو کونجی زده در شیر بریش جوشن دهد و جعرات سازد و روشن بر آرد و بکار
 دارد مجرب است طلا و محلو که مو میای دکا ز یا حیوانی در رو خراطین حمل نموده

طالکند

طلا کند و اگر مشک خوشبو کند بهتر است حریت برار آمووی است و معظم ذکر
بدرجه کمال هیچ مضر نیست و در سبب جوار و بار در اناض است دیگر بیارد
غض را در روشن زیبن یا رو نرگس به پزد تا که مهر شود ازین روشن کفیا را
طلا کند و تا صبح با بر زمین نه نهد احواله شهرت نماید

بسیارند کبابه را مضع کند و بلع نماید آرنه ایا بستاند عاقره قره حاجه بخمیل
و در چین و کبابه یا السویه خمیر کند در آبی که حل کرده باشد صبح در وجوب
سازند و یکی از آن در وقت حاجت در دهان گیرند و اما آنچه در لذت
نمایند از اینست که تمسخ ذکر نماید بعسل و زنجبیل مزنی و جواه کند که
لذت تمام دهد آنرا ایا بستاند فلفل و دار فلفل و دار چینی و سنبل و خولجی
و رنگ مسویه و بیامیزد در عسل زنجبیل مزنی و تمسخ نماید ذکر را الی حاجت
ایا بستاند حلیت بگیرم و بگوید و حل کنند در روشن ریبون که ده درم بود
چند روز بگذارد پس بمالد بر ذکر بگیرد و خراطین و خشک کند

و سخن باطم نماید و بگذارد در دهن مسوم و طلا کند و بگذارد یک شب غسل کند
با آب و باز داک کند که تغلیظ مینماید ایا بستاند علوی را و بریزد در نار
جیلی که بر آن بپزد و خشک کند که تغلیظ مینماید ایا طلا کند قضیب بلین بسلاب
که تغلیظ مینماید ایا داک کند قضیب که سرخ شود و چون سرخ شود بیا میزد
بلین بسلاب آن و بگذارد در سینه تا که خشک شود و باز بعمل آرد و همچنان

چند تریه که تغلیظ می نماید و در آن لایم و تمخ بدین بعد آن نطول با گرم و طلا
نمودن نیرفت معضات فکر است همچنان حضور که دل نماید بگرد
پوست گوشت تازه کنده باشند و گرم باشد چون قصبه با پارچه درشت درشت
که سرخ نشود در آن بگیرند و هر روز دو نوبت عمل نمایند عظیم بود موش آبکشند
و پوست از وی دور کنند و برتابه بریان کنند تا روغن سیاه از وی بیرون
آید آن روغن را بر قصبه مالند قوی کرده اما تا ده روز اثر آن میماند محبت
در چنینی فلفل و در فلفل و زنجبیل و زعفران و مشک سنبل و مرزده
مکعبه و بکوبد و عمل کف گرفته بیاینه دو از آن بقدر خود گرفته با لاج
یبات است مدفته کبریت زرد و ابریش بود بهتر و قوی سطره بود با
هم چندان فلفل یا یک کوفته در شهد آینه طلا نماید زیاده در نم کند
خراطین را خشک کند و نرم باید پس قصبه با آب گرم بسوید و چندان با لاج
که سرخ نشود آن گاه بستاند گوشت گوشت را و تنک از خراطین سوده
را بران بپاشد و بر قصبه بنزد درار و سطره شود و باید که سه روز متواتر
این عمل کند تخم انجیره را بکوبد و با غسل طلا کند تخم سبندان
باروغن یا همین گرم کرده بر مالند منفعت عظیم دارد اما سخت میکند
پیش شیر و تخم انجیره بکوبد و با لاج مال خود آید لسان العصاره در دم در
شیر تازه نیز مخلوط کند و قصبه را هر روز با آب گرم شسته بر شب طلا کند قوت

قصبه

تفتت قوت جماع دید بیحال کبوتر را خشک کرده مسائده بارون
یا همین طلا کند بزرگ شود و قوی مجرب است قطران شامی نیم درم
بر قهقبا کند بغایت بزرگ شود قرنفل و روشن زیرت نجوشاند
و طلا کند نافع است سبب اناضوف قوت ماسکه است کبوتر است
در طوبت زیرا که اسماک تمام میشود به تحریک لیف صورت لبوی هست
که مستعمل شود بقبض و وجود استمال لیف بر اسماک محسوک پس اول جز این
اینست که میباید به حرارت چه برودت مانع از افعال و حرکات است
ویانی یعنی وجود استمال لیف بر محسوک میباید زنده بودت چه در طوبت
رحی لیف است پس نمی آید از قبض و حرارت استمال لیف علامت
حرارت است در منی چون صفت وحدت و نه در مزاج ظهور علامت
معلوم و میباید منع کثیر رقیق اما کثرت از غلبه رطوبت امارت از غلبه
حرارت مغلظه علاج آن استفرانه بدن و تنقیه از رطوبات با یارجات
و نه بهتر از اسهال است چه اسهال چنانچه اخراج مینماید رطوبت نیز
جذب میکند رطوبت را با اسفل اعضاء و تمیخ نماید خانه را بدین رطوبت
و در هر آس و نگرش در هر قسط و شراب فنجیوش و آن نیز است که می سازند از
عصه عرب بادویه قابضه و میجوشاند از آنرا لجام آید ^{عصه شب}
پس رطل و به پزند با سماق و غصص و جندار و در دو کندر و کزنبزه و صفت

سعد مکرده درم زعفران و مرو شیب بمانی مکره یک درم خبث الحدید مدبر شمس

تا که باقی ماند مثلث در صفا کند نافع سرعت انزال صفت بیله

سیاه و بلید و آله فضل و دار فضل و زنجبیل و معد و شیطرح هندی سنبل یکد پانزده

درم بذر شبت بزرگ کرات مکره چهار درم خبث الحدید مدبر نخل نمرد و خشک کرده

و بریان کرده صد درم بکوبند و به پزند و بیا میزند و عمل کفر فته در روز اول

شیرین پس داخل کند در دو درم منک و نگاهدارند در ظرف چینی و استعمال

نمایند بعد شش ماه و گاهی بسیار حدت منک که استعانت نمیکند او علیه بر تمسک

در وقت بیجیان و حرکت بک استنباق شدید بسیار اورا بسوی دفع ان سب

نفع و حدت و صرافه ان پس دفع میکند او علیه منی زود انرا از خود مکره

در وقت خروج و علاج ان خوردن جیر لیت که تبخیر و سترتیب نماید با قیض مثل

شراب خشیاش با شیر و بزر فرنج و خاض و خس و غذا مثل از او مکره

خشیاش و گاهی بسیار ضعف اعضاء و این بسیار با نقصان باه و ظاهر

علامات ان و علاج تویت ان اعضاء است چنانچه گفته شد

اگر سرعت انزال حدت و حرارت منک و استعمال این حسب النفع است و هم از تا

لیف این ضعیف است بحسب الرسل افیون در جوز بوا و تخم تاویر و تخم

و بزر بلیغ مدبر در آب خشک مکره یک درم وضع عربی و سپند و تال مکهانه مکره و جزو

کثیره او خار کوه بسیار از هر یک یک درم جزو شناسه چهار جزو جوز بوا همان قدر

که در ان ازین

که در آن افیون بخته باشند کجند سیاه نشش جزو باب حب بندند شربت بموید مجلس
طیب یعنی بختن افیون جوز را خالی کنند و از آن افیون بپر کنند و تخم تا توره رسید
را از آنچ در دست خالی کنند و جوز را در آن داخل کنند و سرانرا بهمان قطره توره
تا توره که برداشته باشند با بند کنند و در خمیر بگیرند و در نموتافته بنهند تا که بختند
بر آرند و خمیر تا توره را بپندازند و افیون را بکار دارند

که در سرعت انزال که از سردی و رطوبت بپونافع است

عاقه قره باغ بجز درم جوز بوالسیاسه ^{در چینی قرنفل} پسندند بجز درم

کجند سیاه سدرم افیون نیم درم کوفته و بخته در غسل حساب از بند هر حبوزن

دو درم تا سه روز یک حب بخورد با شیر گاؤ در روز چهارم یک حب صحیح

و یک شام بخورد با شیر مذکور تا که جسمها تمام شود و از ترشش بر پهن نماز و حب

شنیده شد که دفعه را در دیگر کلی اندازند و در سر انگل

حکمت بگیرند که خوب بند شود و دوازده پهره اش در بند و یک سیخ از این

صاحب سرعت انزال بخوراند نافع بهر قسم که باشد ضیق النفس نافع

است بستاند فریون و چند بیدستر و عاقه قره باغ و سعد

و قطه دار قفل مگد یک درم مشک درم یک بونبویه بپزند و حل کنند و

روغن سداب در کنگرانه را و حوالی آن را قاتر نافع است و دوا المذک

بخوراند و کمونی و بند الفت بریان کرده مفید بود و از ترش احتیاط نمایند

بجرب است مرکب زعفران و عنبر و لیسیم و جوز بو اکند نسیم باشد کوفته کرده
خورده و فمک است سبب با قوت جمیع است و اجتماع
باشد قوت دافع با قوت منی یا حرارت ان با استرخای عضوی

خلع

که منق در وقت کثرت در جمیع علیل آنچه از قوت استعمال است با اعتدال و آنچه از
شدت قوت دافع بود علامت ان قلت جمیع اعمال است با اعتدال و آنچه از
شدت دافع بود علامت ان قلت شهوت جمیع است و علیل ان با اغذیه و ادویه
حاره مذکوره و آنچه از قوت منی بود علیل تغذیه است با اغذیه متبینه و قویه مثل
لحم و قلیا و بطنیات و اگر از حرارت و حرارت بود علامت ان صفت رنگ است

علاج ان خوردن حس با عسل مقشر یا بزخس یا آب بقله الحما و شرب آب بارد
و اگر از استرخای اعضاء بود علامت ان خروج منی است ساعت ساعت
جمع شود در و علیل تقویت العوض با ادویه که در ان حرارت و قبض بود مثل فودرن
و همین دماندن و نافع است کثرت احتلام را قطره سرب که بر ایشان در که
بندند نافع است سیلاب منی را حجامت کمال و قتل و دلک

موضع حجامت بعد فرغ خفتن بر پهلوئی راست تعقیب احتلام نماید
و بر جانب دیگر زیاد کند انرا خصوص اسنلق خاصه خفتن بر فرس گرم تر
تواند ذکر بغیر شهوت جمیع دوام بودن ان تا زایست سبب ان
ریاح غلیظ میشود در اخصا که آنکه است در ذکر یا منی که راسخ بود در اغذیه

در این کتاب

چون گرم میشود متولد میشود و از وریاج و نفخ میشود در ذکر علاج آن است که منع کند
 از کهنه بر آن که حرکت میکند از و شہوت و بسازد ضما در از دہ روز و محل و آب
 بار و بقلہ الحما و حس و کس مقشر مطبوخ و ضما کنند بدان و خورد و بندرسن
 بار و غذای او در آج و طیور و فراتج و استعمال قند و شراب عتیق بنفشه و قند
 قضیب در کنگ بادیمیت از چیزهای یا بس
 مع قضیب فارس و
 فودج و بیج و بندرسن بندرسا آب و حب بعتہ و گل سفید السویہ شربت در دم
 آب بار
 که نباید خورد درین ناص مسهل کہ ان پیدا میکند در
 درد
 کہ استفراغ درین مرض نہ از سہ مال کنند و نہ از در اول
 لیکن بفسد و وجانیر است
 اشیا کہ باہ را ضرر دارد و
 نیمہ جا لطیف است از اغذیہ ادویہ محمل نفخ چون سداب و کبریا و فودج
 و صرمل و کمون و مرزنجوش و میا خورد مانند آن و ہمہ قوی الخفیف یا بس مثل
 شہدانہ و مغز نوب و جاو رس و ارزن و عکس و حمار کہ ان مغز سرد درخت مان
 است و ہمہ بار و بنجد منع چون نیلوفر و خلد و وردنج و کافور و بندر قوطا و ہمہ
 حامض و مر حون غل و رایت و بدتر است کہ جمع شدہ باشد در و جموضت قضیب
 مثل حصم و سماق و رمان حامض و ریاس و توت فار و سفجیل و تفاح
 و شمش خام و حامض اترج و خوردن قہوہ و ہر چه در و مانہ بسیار بود از بول
 چون خس و قریح و خیار و بقلہ الحما و بقلہ الشمانیہ و ہندیاد و کثوثہ و سق

و عن الشعب و خبازی و لسان الحمل از آنچه بسیار ضرر دارد خوردن آن بسیار است و
تخمه متواتر و جماد یا خالص مان و پیر که به پنجار سیده با و زنان نابالغ و کثرت
حمام و عرق و تعویذ ای قاطع شهرت جماع بستاند بدخس و درم و نخورد
باب بقله الحقا اخر جلد نارنج درم بذر سداب بقله الحقا درم

بکوبد و جمع کند و نخورد و درم ازین باب بقله الحقا بستاند

بذر شه دانی و بذر بقله الحقا مگر یکجور و درم و ازین باب بقله الحقا
رجال بستاند سداب فنجک است چنانرا اجزاء سوای بکوبد و

قرص سازد و شربت درم و نساج خورد از بذر شبت درم و تخم نماید بذر

فنجک در قبل یا نخورد قدر مانا یک درم مدقون بخل ممزوج یا به بذر شه دانی

و عکس هر که ممزوج و نخورد ازین خل در نیلوفر خاصیت است مفاه

منه که بوی آن و تمخ بدن آن ضعیف میکند و خوردن آن قاطع است و میگوید

زیاد آدرار اول کم میکند یا بهر آن کرده نقصان لحم آن که خورد

نشش انتقال از کافور در مرتبه در مکتب از پانزده روز منقطع شد از و باه با الکل

و شربت طعام با و بوی لیکن باضمه نماید ترضی و تخمین و

و تحسف و قطیب رایحه ترضی و بس بستاند که قیل و زعفران و میان از در

شراب قابض رحمانه و بچوشاند که چذ جوش بگیرد بس بتر کند خرقه کتان را

و خشک کند و بردارد آنرا در قبل بندش از حاجت بکروز یا دوروز یا بستاند

دانه و قافیا

ز انک قاقیا و سنبل و سعد و بار یک بگوید و اخینه کند صوفی ادران
که دران تر کرده باشند اول در شراب قایض و بر دارد و یا بتانند کحل سردار
وز جاج بگوید بمثل کحل و بر دارد یا بتانند کحل درم قر نفل بکیرم مشک
فیرا شراب بگوید بگوید اجزا را بار یک در شراب حل کند و خرقه از ان تر
کرده بر دارد یا بگیرد محض و شب بعد و ققاع اذخر و درون سوسن یا سوسن یا یک
کوفته بر دارد و اجزاء مذکوره را در آب نخته در ان بنشیند چند روز یا تر کند
خرقه را در آب شب بیا زوبه الاینه انرا در سوسن و سینه و محض و خرقه چون کحل
بر دارد مرآت قبل از وقت بر دست که قبض میکند اما تسخیر این بکیرم دکم
دانه و ان از نوعی از مازیون است و بگوید و بر دارد بکیرم و نیز بر دارد
باد نیز بکیرم که سخن است اما تخفیف این در کحل مسوق با بلع اندر از آب
مسوق یا استخی کند با آبی که نخته باشند دیگر مشک و کافور و زعفران و اطفا
الطیب و ساید و هذل و خود و قط کوفته بیخته حمل یا بر آتش گذاشته در
سخت یا ساید چنین نمایند در محض و جلتا و جفت بلوط و جلتا و قشور صنوبر
و شب بعد در شراب بر دارد اما قهیب یکم اگر باشد قبل و بد بول تخیر از انک
در قمع و داخل کند مرآت سر انرا تا که طعم دغان در دهر او آید و چند مرتبه
عمل کند و بوی خوش کند دیگر مشک کافور و زعفران و اطفا الطیب و ساید
و هذل و خود و قط کوفته بیخته حمل کند یا بر آتش گذاشته در سخت ساید

چینی نماید بسیند در وسنبل الطیب و عجب بوزن مساوی یار یک انگشت
میانین خود را آن بگلاش که دره سیالیند بادویه و اندرون بفرسند و منج داد انگشت
که هم تنگ شود و در هم خشبو در بند که سرپ بهو کا گویند پوت

بیخ آن را قدری با بیره پان قبل از وقت بیک است بخورد بی بدل است
اگر حار مزاج محتاج بسمن بود پس باید که بگوید با قلدی مقشره و حب

شیرین و میامیزند به پوز شیرین نخورد بناشتا و نخورد ما و الشعیر و ما و الرمان
تبع دهر لوز نافع است او را از غذای شیرین و خوب کثیره غذا مثل بر از صغاید
رطبه و خوب معمولیه تا بسن مثل از و حفظ که باقی و محض بخورد بسن چون

جوز رطب و لوز رطب یا لوز سفید و فندق و فایند و شکر و جبن و لحم جذا و جمل
در فیج و زجاج سمن و برض مسوق و حورامات و ان طعما سیر که از کورت زبان
و سر که و شکر میسازند ملات اخن چوب نعیمین اسفید یا اجات یا توابل

قلیل و اقلدال استغفرانه و دهنه و سکون و دیدن بر روی دوستان و خوش
رویان و ادمان حمام بغیر مکت در و عرق نکر دن در دو تریخ بعد از بخن
آب بدن و ترک حمام و مال و صریف او را قدری که طعام از و خوشبو شود

و خوش مزه شود و بر انگیزد شهوت او آنچه مزه می می آرد طعام خوردن است
شراب الا اینکه حار است اگر تنقیه بدن بقصد و سهال می نماید و نیز
مزه می می آرد رفتن حمام بر سیری و خوردن خبث بادونه و انگور شیرین بخن

بسیار از خوردن

لین و کس که معتدل مزاج باشد نافع است و او را خود سفید شیر تازه نجسانه تا که شیر را
جذب کند پس خشک کند و لیسانه از دهن و از کتک چکن و حفظ نصف جز و خیزه محمد

یکوز شکر طعم جز و دازین شور با لب از نخته الدچینر تا که لضعج یا بدین بیان از بدو
خیزه شکر و لبن و بریزد بر آب کبخته یا شند در و کمون و جو شند تا که جمع شود

نور و نرم کند فرس در مکان رطب ساکن شود و لازم سکون و آرام و لهو و سرد
دل کند بدن او را قبل طعام تا که سرخ شود اندک بر روز نخورد و هر روز در یارد

باشد شراب و شراب احم غلیظ نوشیرین بزود در شمش و نه تعویذ بر کس سنگین
نماید و نه عطش کس که اراده داشته باشد که فریب نخورد و نباشد اشریه

غلیظ و طعام که مولد لبو و ریاضت بطیبه کند و دلک معتدل نماید و طلب کند چهار
روز برفت که نافع است البته بجزب حرارت لبوی طاهر بدن و میگوید کس

بدن او بسیار خشک باشد باید که انتقال کند لبوی بلاد رطب و هوای بار دوس که
حرالین بود اهنه فریبی بغایت نقل کند لبوی بلاد دیالین هوای حار و میگوید

که اگر لاف شود یک عضو لبس طلب کند برفت که آن زیاده میکند لحم را چه جذب میکند
خون را لبوی او و میگوید که مردم رنگ گاه اراده کند حضور افریه کند و میگوید

تفتیب استوی را و چرب میکند انرا بانکه دهم و میزنند از آن ان حضور را
تا که سرخ شود نفع بگیرد با انتفاخ معتدل که متجاوز نشود پس بنهند بر آن رفت

و میگوید حضور که اراده کند زیادتی لحم او لبس طلب کند انرا و بریزد بر آب

گرم و بنفشند انرا بضر مغذی و طلا کنند بزفت و چون استغنا کنند تا آن کنند
و الا تحلیل میرود چیریک جذب شده باشد پس نفع نمیکند بک ضرر دارد دیدم
را غلام او ناقص اللبیده بود اخن گوشت ان او کم بود و علاج کرد باین تدبیر چند
روز پس قایم شد گوشت بر ران او در اندک زمان و میگوید هرگاه عضوی سرد شود
بسیار پیش چشم نباید داشت که ان عضو در یک روز سرخ خواهد شد بد که در وقت
بطور و زیادتی لم بقدر سرعت و بطور احرار است و وقت که در آن کند مثل این
پس طلا کنند بزفت و زیت مقل و قدری لوز عاقر قریا و کبریت و بیا میزد
بهر او دگ نماید و میگوید که بدن قصف لحو اخن لاشه و بار یک صفت
حرارت غریزی که باقی ماند خضت چشم نافع است که در اول عمر بسیار فریه
شود پس موت او اسر نه شود نسبت یکی یکی که مبرد ان باشد و میگوید که اگر تجاوز کند
از اعتدال پس افراط نیز ان بهتر از شمش است و میگوید که گوشت که سرد است کم
کردن آن که کبر حباب راه رفتن بد شواری و وقت باشد قادر بر استخوان باشد
و جایز نیست او را انرا اللبلا که فر بهمان را برداشت تعب و جرم و تخم
بیت و می افتد از ان در اشیا و ادویه رریه و امراض انها قویه بود و انها سوزاند
انهارا خاصه صفا و ضیق النفس بر حد و خش و حیات محرقه و مانند ان و میگوید
بسانت که میکشد انهارا ادویه سهله و اگر کشته نشود پس سبب میشود زیر اگر خون
از انها کم میباشد و بلغم کثیر و میگوید که زن فریه اگر جهل نیز در ساقها مینماید و

والله اعلم

و اگر ساق نشود غلبه میشود

اگر تر کند که اراده داشته باشد فترتها

از این ادویه و اغذیه پس بیدار او را سوابق زمان تاریخ به کند بسوی او شہوت

و میگوید که لاغری خود از سفر و تعب و جوع به پس ممکن است که غذا کند از اول امر

باغذیه غلیظه و کس نافر باشد امکان نیست در این ^{بیمت که}

حل کند باز در این وقت کند او را با آن و میگوید که سینه بریان را آرد کند

و بس مایند نفع میکند از ال را ^{دقیق سمید دور طبل مشوره}

سید بزرگ اوقیه و نصف بیامیزد دولت کند بر و عن گاؤ دولت نمایان و خمیر

کند و خمیر بزد و خشک کند و بگوید هر روز در دم و خورد باریت در و چند روز

متوالا بریزد بر خرب و مقشر این بقدر بعد آنکه باریت گرفته باشند

پس بیامیزند اقراص سازند ز قاق پس خمیر سازند و خوردند بر صبح یک و قیه

حب الخضر او بهمین زرد آوند مدحج و سیلاب و زنجبیل و تودرس و

شهرانی و خون نیز فستق و سولق و عرض مقشر و لوز شیرین مقشر و سبب مقشر اجزاء

سوا و بگوید بزد از این خمیر باریت پس بگیرند و بسازد بیامیزد در مجرب و بوزن

دو نعلت مجرب و حله مقسود آرد کرده پس چرب کند بر و عن گاؤ و معجون کند بس

شرین بخت نام مثل جوز بالین بقدر تازه در دال را بمثل بریده باب که بیشتا

معرض در این خیسانده یکشانند و در بعد خشک کند و لیساند

از روی مقسول و منط و شعیه گرفته مکس درم خمیر نمید مجفف سنین این

شربت درم خشی کس شی دم شکر شصت لوز شیرین موقشہ پنج ادرم ستاند
از مجموعہ ان بوزن شش درم و بیہ نزد شیر تازہ و دہر لوز قلیل با شرح و

بخورد قبل از حمام - دقیق ارز و حمض و سمید و بیہ نزد ازین خبز

بار یک پس بگریه و بسازد ازین و از لوز موقشہ و شکر و بیہ نزد حسابین بقدر

و بنوشد - حرف ابریش و دقیق حمض و باقی فاماخواہ مگر جز کسید

دو جز مکون و فضل مگر نصف جز و بکوبند و بیہ نزد ازین خبز در تنور

و خشک کند و بگریه ازین یک خبز سمید یا بس بکوبند و بسازد ازین چنان

یا بیامیزد در شور با سی قروح سمین و بخورد و اخر لوز و بندق و حب الخفا

و شہد الن و حب صنوبر بجزل بیامیزند و بنا دق بسازد و بخورد ہر روز

پنج تادہ و عقب ان مشراب بخورد کہ فرہی منی آرد و رنگ نیکو کند و باغ

استہ یاہ را - دقیق حمض باقی و شہرہ و ارز و بسویہ عسک

موقشہ خشی کس بقدر ماش موقشہ مگر نصف جز و سمہ موقشہ ربع جز و کک و جز

و لوز موقشہ نصف جز شکر دو جز حساب بسازد بلین لغاج و زیادہ کند بران

کک حفظ نصف جز و بخورد ہر روز از اخر یکر طل شیر یکر طل آب بخورد ہر روز

بر رفتن تا کہ آب برود پس بریزد در و یک قیہ فایند و اوقیہ روغن کاؤ و

دو ساعت بخورند و ناشتا بخورد اما چیزی کہ ہزال آرد استعمال بخورند

ملطف است بمثل قلاغلی و مکونی و بلادری و اطریفل صغیر و جمیع ادویہ

۱۰۰۰

دره و غسل کردن در آب معدنی و حماه و دخول حمام بنام شتا و تعویق
در و دلگه آب حماه متعذر بود پس در آبی که نخته باشند از زهره پنج بوز
وزاج و شب و کبریت و تمزج بادمان حاره و استعمال ریاضت قوی
قبل طعام و طعام او مزورات یا بقول دخل و اگر اشتها شود لم و نسیم
نارزد سر شود و خورد آب قبل طعام و صبر کند بر هیچ و عطش نخورد هر روز
یکبار و بیداری کشد بسیار و بنوشد شراب کهنه مسرود نخورد بر فرش درشت
و در اقباب بود بسیار و سکون در جای حاده بدن ناخواه
بذر از یانه سداب کمون با السویه و مزج خوش یا پس بوزن مکرر چ
اگر جزوی سفوف کرده بخورد و هر روز یک شقال فاما ادویه مفرده که بدن
را دگر کند شب سندر و لک و زر آوند و جنطیانا و مزج خوش و
ناخواه در از یانه و بذر کرفش که نخوردند تنها یا مرکب
است ناقص لم است فاصه اگر بعد لک بدن باشد تا که سرخ شود پس تمزج
بادمان محله بعد اخضر اخضر است تا ختن تمزج کند بر و غنچه نخته باشند
در و پنج قنار الحار و پنج خط و جنطیانا و زر آوند و نبات و جاوشیر و قنطور
یون یا تمزج کند بعد حمام و بخور ساعتی بلکه نخوابد حمام رود و بطرف کند
و آب محلل بود لک مقدور باشد آب حماه بهتر و الا کرم کند بدن را
اینکه بکنند صفت و بر کنند از آراب بریزند در آبی نمک بسیار و نگذارد

و بر و بتابد افتاب استرحمت کند دران و میگوید باید که بدانند که گرم شدن ازین
 علیحده اگر تپ آید نافع است پس اگر تپ کند ترک کند و چون تپ برود باز اعاده
 کند بان علیحده و میگوید خفیف بدن رود در ایضن میشود چه حرارت برودت او را
 اعیان می آرد و اندر میرساند و زود اثر میکند در و همچنان سهر و هم و حکم و
 غضب و د اثر میکند در و زیاده از بدن فرو بهمان شرب آب گرم
 و تعریق و قی و نوم طویل و حمام و خوردن در روزی یکبار لادنخری می آرد
 لادنخری میکند بدن را تقویت قویه نمک ساخته باشد از لحم افی
 ادمان دقیق کرسنه و مرزنجوش لادنخری می آرد زاج لادنخری
 میسازد لیکن درو خطرات که اسباب مانع

جبل در مردان و زنان یا اشرا که با حرارت که غالب می آید بر مزاج رحم پس
 می سوزد منق را یا بر انزیم که تیره می سوزد منق از برودت است که سرد میکند منق را
 بنجد میسازد بار طوری است که خشک میکند با طوری است مراقبه است و اسبابی که
 خاص است میرا به بودن قروح است در رحم یا سده یا صلابه به یا خشونت
 بار و ال رحم از موضع خود با کثرة سیم در جانی که بر تپ برودت است در نزدیکی
 رحم و چون خواسته باشند که نشناشد که از گوام یکی از انها امتناع است پس بنهند
 بر یکانه دوزن را که بول کند بر بیخ کدو یا بیخ خشخاش بر چه خفیف باشد امتناع
 از دست پس اگر امتناع حرارت با بود علامت با ان هفت روز از دم حبض است یا

الوداد و حده

بود او ان وحدة و حرارت ان علاج ان فصد است از صافن و خوردن
الشعير و عنب الثعلب و بزرقطونا و جمول برحم اغيدراج و اگر باشد از سردت
پس علامت ان کثرت خروج دم حيض و مثل ان بسوی بياض و علاج ان خوردن
دهم خروج است بماء الاصول و خوردن حبس کينج ما بين دو روز و اگر بسوی
نزاج قوی باشد پس خوردن و حمر ناما سخنر نيا چهار روز پس است و هر یک روز
یاد در روز یا سه روز و بعد ان باز بخوراند همانرا و نیز بخورد دواء المنک مثل
حمض و حقه کند باين هفته صعت و ناخواه و ابهبل و کاشم مکده نصف
طوئنت و بابونه و قطف و حله و سداب مکده حقه بریزد بر و سه رطل آب
و پیزد تا که باقی ماند نصف پس صاف کند و بستاند از ان آب یک رطل و بریزد
بروشکر چه از دهم خل استار از پنج از دهم را بریزد و مخلوط کند و حقه و تند
پس کند باين دو اشونیز و مقل و حرمل و علك و انباط مکده نیم درم و صمغ مدغنی
نماید بدان و جمول کند به نقطه سیاه یاد دهم ناردين یاد دهم پستان در
صوف و این علاج کلنیکوست و سرکه که اسقاط شود از و اگر باشد بر پس
علامت پس رحم و علاج ان نشستن بر آرنج و دخول در حمام از سحر بطو باشد
غذای او اغيدراج و سم و لبن مانع حلیب سب و اگر باشد از رطوبت پس علامت
ان رطوبت نم رحم و کثرت مدوه در و علاج ان بخورد و دهم خروج بانای
الاصول و بردارد این دو کند و کل و سنگ و قاقیا و حوض و بنشیند در انهری

قالی کرم مثل آن که پخته باشند در وسعد و سنبل و قسط و ناخواه نیز بر آرد غالب و
و طبع حار و لیکن باشد از فرج پس کمر آن جدا گانه گفته شود همچنان اگر از سینه بود
انرا احتیاق رحم گوید و اگر باشد از روال فم رحم از موضع خود و این میسب در اندام
قرحه در آن و عده است آن نیست و چون از آن کشند خود به سینه در یابد که کشیده در لیل
شده از مکان خود و علاج آن فصد با سلیق است و حمل از کثر مطبوخ و شحم بطو
دجاج که اخته باد هم سسم آمیخته بکثر مطبوخ بنهند در صنوف بر دارند و بخورد
دهم خرمه با ایارج فیهرا تمزج کند عیارت او بد هم نارین یا بد رازقی و حقه کند
باین حقه در قبل ان بن شیب با نونه و اکلید الکلک و زنجوش و حله که حقه
به برود در درون آن که به نیمه آید و کشد و بریزد بر و شکر چه از در هر خل و حقه کند با
ان و اگر باشد از کثر شحم پس عده ان عظم لطن و احتیاس در مطب علاج تهنیل بد چنانچه
نموضع آن گفته شد و اگر بزرگ حامله میشود و سقطا میشود حمل او پس این از فرط
رحم میسب یا رخ غلیظ در ویافرو آیدن از اعلی با سفلی یا فربه یا قریه و نم نشود
یا برداشتن بار گران یا قلت قبول منه و از لاق ان اسباب یا ضعیف رحم و
ملاستریا و رم در آن یا فساد مزاج منه یا صفر حلقه رحم یا انصاف به عارضه سوی
ان یا اجتماع ریاح غلیظ در آن و علاج ان در اکثر النواع خوردن دهم خرمه
برین صفت است از حرمه و یکم و یکوید و نیکو بیامیزد با او حله و زنجوش یک یک کف
بزرگ کفش و در از ریاح و انهمون مکه حقه و احدی بیج کوشن و سنج رانانه مکه قیفو یک یک کند

و نیز در آب یک نخله و نصف به پزند در یک مساعقه تا که بر آید روشن
 آید دیگر قنبه آدویه پس صاف کند و در آن خوردا زین هر روز در دم تا سه درم
 بقدر احتمال یا پنج درم هم می توان داد بیک مسکه چه شراب مزوج مسخ باد و مفتد و
 بخورد در این بویها ^{سکینه} ^{سکینه} زراوند و قونچ و جوز بود قاقده و قرقفل ^{خواه}
 و بخیل و بزرگ کفش مکر در دم کمون که باز قنقوش نخل خمر یکشنبه روز بریان کرده
 چهار درم جذبیدتر نصف درم شحم حنظل و تریب و قنطاریون و سکینه مکر پنج درم
 بگوید و حب سازد و شربت در دم تا سه درم اما بسبب در آن انصاب به
 حاره در آن و علاج آن نیز در دم رحم گفته شود ^{بر گاه رحم قبول}
 می کنند را و حیل می شود زن را منضم می شود رحم و دو امیر و در از موضع خورد
 خشک می شود ارتفاع و میریزد حیض و ثقیل می شود و میرود شهوت طوام و شیره
 شود لون و ترش می شود جشاک لسنه و بلاد و اشتها و الریدیه هم میرسد و
 احتباس بول در بعضی میزند لون عروق ندری سوی که البته علت ادراک بکر
 قبل نزول دم حیض در مزاق است و در و ظم و صداع و وضع عین ^{خشکیان} ^{قشعره}
 است ^{و النولی اگر زن حامله بودند اگر رنگ او نیک بود حرکت او}
 ضعیف بود و ندری ایمن او بزرگ شود لیبته ی حب و همچنین حله ندری و حرکت چنین
 در جانب ایمن بوده اگر با انش بود امر بضر این بود و حرکت که کوز در ماه سوم
 بود و حرکت انوش در ماه چهارم ^{اگر به پزند بیضه را یا بگویند}

پاسر دهند بشو کران از ان حیوان بچه متولد نشود و میگوید اگر استفاح کنند و بزرگ
شود بریضه ایمن از غلام در وقت ادراک بیس متولد نشود و اگر بریضه چپ
کند و بزرگ بود انوث و میگوید اکثر اولاد مشایخ و علمان انوث است و اولاد شبان
ذکور و میگوید که ذکور متولد میشود از من غلیظ و میگوید اکثر که حامل مذکور هر گاه استاده
شود اعتماد بر دست است کند و اگر از انوث بود بر دست چپ و هر گاه منشیند همچین
بر زن که زود حایض شود دلالت کند مزاج او گرم بود پس دلالت کند که متولد
خواهد شد از و ذکور چنین اگر جماعه واقع شود قبل از ظهر و حقه حبه است ذکور متولد شود
برای تخمیل ترینه علاج کند مرد و زن را بجزی که بسخت نماید و جماعه نکند
درین مدت زیاده آب نخورد بنگ خورد شراب قلیل قلیل چه اگر زیاده نخورد بزیق
منع نماید و لذت نشود البته و شراب خورده جماعه نکند و نه بر امتدادی شکم و نه بر جماعه و
می باید که قریب الوقت بود و حقه سخته و مردهات هر دو را نافع است
باید که نظر کنند در منی پس اگر به بیند که رفتن است بخورد استای با شیر حاره تا غلیظ
منع نماید پس جماعه کند و میگوید چیزی نیست که حمل مساند در وقت که جماعه واقع شود
وزن را شهوت بود و اگر نبود شهوت پس میریزد منی پس بر می آید و میگوید که بزرگی
که نخورد مراره در بقد با قلابی مصری متولد شود از و ترینه و میگوید اگر باشد عروق
بای حامله سرخ پس بچه ترینه زاید و اگر سیاه بود مادریه و اگر باشد حله بدستین آنکس
بچه ترینه زاید و اگر سیاه بود مادینه و بر آید شیر از پستان راست تر نیز آید و اگر از
چپ

بزرگ آید از

بپ آید مادشه و میگوید از مودم ستم مرتبه پس صحیح دیدم که بگویند جان
که استاده بول کند پس اگر پای راست او تر شود آنچه نرینه بود و اگر پای
چپ شو مادینه فاما آنچه مدد دهد بر چپ نیست که بردارد آن انفع
از لب بازید اخن مسکه صا بود ظهر لبس نزدیکی کند مرد حامله شود یا
نور کند دهنش آن یا خوردن یا حران در قبل بقیع یا بردارد مراره زربا
یا مراره از لب را از سر چه با وزن دو دانق دهن را درین یا بگذارد هم او را یا
عکس انباط و طی کند با دم رحم را و جان پس مجامعت یا مردی که بعد طول
طهر از آن فحاجه و تعقب ظهر و بعد ملاخنه بسیار رسیده و بیجان شست
و باید که هر دو غیرت باشند و باید که بالکنند مرد در کهای نسا را و سیرا
زیاد و چون ببیند در چشم و چهره زن ادراک شهوت اندال آن تقم
انزال خود کند اگر بردارد آن بر نجاسف چند روز مدد کند بر حمل و
مدد کند بر آن نشرشاب بقدری و خوردیم جبر جیه و بلون و اصل و ستمال
کند کون و سنجینیا لشراب عتیق یقین بر عمل متعبه تر و چند بیدستر و
بریزد جاب و شیر و حنبلان و حنبلان و قسط و سنبل و منقل در شراب حل کرده و
استان بقدر بلوط و بردارد و بسیار شهباقیل حجاجه و چهار عشت
چند بیدستر و مرود میوه ساید و قسط و منقل و می بریزد و جاب و
مکد جز و قلیل رشک و عنبر حل کند لشراب دیگر بقدر بلوط و نیز دارد

قوی حرارت شیو طاکین مار ما هیرویت مشک و چنین غشیه قدری نه سفرا
باید و بریزد برود و مطبوخ و بر دارد بصوف سبز در روز سه مرتبه
صبح و نیم مرتبه شام و نزدیک کند و بزوج بصر و دیگر فرجه محمد پیر جبل سفرا
و حماما و سنبل و اقلیل الملک درم و نصف ساج و قدر مانا مکتوب و قه
شحم اذ در حاج و معر و شمع و صفت بیض مسلوقه مکتوب و او قید دهن نارین
دو ملحق بگو بدیاری و نگذار در شحم و شمع بدیاری و بیامیزد و بر دارد بعد ظهر
صوف سماگونی سه شمع شود آخر نیکوتر است از الفخار است و غیر آن
و حل مصفح اجزای سوای بیامیزد و بصوف بر دارد در روز تجویز قوی
مد حل زینج احمد و جوزالرو و بیامیزد بمیوه سایه و مخور کند در قمع سه روز
بعد ظهر و نزدیک شود آخر میوه سایه و قنه و حب الفخار بیامیزد و حل و حب
فخور نماید بوزن درم سه مرتبه که گلاب واقع میشود چنین جبل
بسیک بند شدن فرم بعد حل و نمایان شود خون اندک اندک و چون
چنین واقع شود پس اول صورت نیریزد و غشیه شود و بر آید از رحم و بر انگشته
شود با او هر و نهج در وجه و امراض ادویه با آنکه ساقط نفویگی از آن هر دو
جانب ک نیکو مداومت شراب کند جبل را نمی نشاند

در روز

بود

که در خاست حرارت نبود مثل نقل و مانند آن ملد کند و جمل و اگر برود
قوی بود پس نخورد تریاق و میگوید چیزی برای آن نخورد ملد کند جمل را
بر میگوید آن نخورد از آن مواش نتیجه او بسیار شود اما آنچه منع جمل کند
پس اگر بردارد مرآت بعد جماع قدری از قطران یکس کند مرد در وقت
جماع بدان بردارد بعد جماع عصاره سداب و فلفل حامله نشود
که اگر نخوانند که بشنا که زن حامله است یا نه پس نخوراند او را
ماء العسل بوقت خواب پس اگر بیدار شود و معوض حامله است و الله
فلد حل کند شهمدراد را آفات تر نه چو شام و حرکت نکند
زن بعد خوردن آن اگر درو بیدار شود حامله است و الا فلد
رحم مایل است بیوه بهای خوشش دست میدارد این درد نقره دارد از
بد بود بهای دشمن است رحم قدما است زبل فیل و بندر
البنج و قنق که بگوید و سخن کند بلین افکنه اخن با دیان و بینند در جلد ایل و
بیا و نیزند بر مرآت جمل نگیرد و میگوید که گویند دیگر آن که اگر بازند
از آن نشیاف و بردارد قوی تر بود در آن قبل اگر رحم او
باشد چنین تام بود اگر ضیق ناقص و میگوید مانع حمل است اگر زن استاند
سقمونیان شحم حنظل و خبث الحدید و هر زحشان که آن بنا تیسر شید مکرر
که از افشا گویند و کرب و بندر کربن با سویه بیامیزد و بقطران و بردارد

بعد ظهر جبل بگیرد و میگوید فلفل است که منع میکند حمل را اگر بردارد بعد از آن
که اگر خواهد که حمل شود چوب کهنه هشتوزاد در جها
شنیدم از و تجربه کردم که عصاره بصل را اگر طلا کنند
ذکر را برد جها منع میکند حمل را و اگر بردارد آن را اجبار چینی نماید به
قوت قویه و میگوید طلح پیاز قوی تر است درین فعل از سایر انواع
او و میگوید که خواندم از قدما که اگر نخوردان بوزن دودانی ورق
یا ماری که آن فلفل سیاه است بوزن دودانی جبل بگیرد
مرا شخصی تجربه نموده که اگر نخورد یک مثقال مثل جبل بگیرد تا یک مسا
مثقال اما آنچه ضرر دارد جبل را سداب است و فنجک و حقیق نهی اما آنچه
در رحم در آید و فاهسد کند منع را که فشر و قطرا سیون و راریان اما آنچه
سقط اخبیه است برداشتن قطران است و عمو سداب و شحم خنظل و غیره
و شرب سداب و آنچه بر آرد اخبیه را از خوردن ابهیل است که نخورد حامله به
روز سه درم تازه روز بهر شکم سیری تا که نباید بسوی ابهیل در بول خود
و غرق کند خواهی که اینک تریت میشود و او را چون تریت خود علاج بیهترند
و نخورد دواهی حکمت است آن در جهای رجب گفته شود

ابهیل صد درم فودنج یا بس ورق سداب یک درم فوه صاغین و قدر
مانا و مشک طریح مگده درم بیامیزد در شریح تیس و بخورد صبح و شام بعد از رینه

چند روز هر چه در باب سهل ولادت و ادراک طث گفته همه تمدا سقاط
چنین است که سقاط شود از و در ماه اول یا مانند آن
بگیرد حنظل را و خالی از و دانهها بپزند بد بهر لوسن بگذارد یکشنبه روز
و نهند بر خاکستر کرم که جوشن بگیرد در همان حنظل لوسن بر کند و در وقت کند
و حنظل کند قبل از آن که بسیار عجیب است اگر نخورد آن ایشان فکر
بوزن درم بافتند بچه در یکروز و میگوید که اگر نخورد بوزن دو دانق کرم دانه
بیاقد در ساعت و میگوید که عصاره نخوریم اگر طلال کنند بر خانه و بطن باشد
کند چنین را و اگر بردارند بصوف و در خارج نماید اکثر بسبب
خلیظ که رحم بند شود و مانع حمل بود بگیرد پوست درخت بان گفته که آن نسبت
پاوسیر معروف است که از بو مادران یکدام که بچکم و نیمه درم جو کو که در
سپهر آب بچوشاند تا که پاوسیر از میانند و نیم گرم نخوراند در ایام استخاضه
و بعد از آن این فرجه بر دارد بومان در آن ربع دام یا دیان ربع دام
برنگ ربع دام اجمود بر لونک پیروز ربع دام سهیل بر و ربع دام تخم
نسبت ربع دام روغن کنجد و دوام شهید دوام روغن را کرم کرده شهید بیا میزد
و سر کند و بعد از آن اجزای مذکوره کوفته انقدر در آن بیا میزد که بپنیه از آن تر
توان کرد و بر دارند تا برفت و زواستخا از آن که بپنیه نمایند و بعد از آن بگیرد
نموت تا توره که نزدیک بر سیدن بود از آن درون خال کنند پس بپزند

یک جوز بواو نیز از اندرون خلا کند در آن یکمات افیون خوب کنند
آن جوز را در آن تا توره نهند و آن تا توره را در خمیر آرد بگیرند و در تنور
تا فته با خاکستر گرم بپزند چون پخته شود بر آرد خمیر تا توره را دور کنند و جوز
را با افیون کوفته بقدر خسته که نرسد بسیار سازد و بردارد نیز یکمات زهر
حامله شو محرب است و اگر درم رحم یا نجا شدن آن مانع باشد بگیری خربت الحاد
که بسیار کهنه بود و بار یک است ایند و قدری از آن در خرقه بار یک است بردارد
و درم رحم را و نجانیدن او را محرب است و درخت پیل اگر کرده
بر خانه بستن دافع ورم و وجع رحم است و اگر رطوبت لزجه و مانند آن در رحم
بود که منع حمل نماید بگیرد شحم بندال دو دام تنیون ساحر ربع درم تو تیبای سینر
یکمات با سیره شیا ف سازند و طولانی بر یک طرف و در شیمان و بردارد که
در تنقیر رحم بدل ندارد و کسمیه بچه مرده برابر آرد و چون در باید که شیا ف
خود را تمام کرده در شیمان را بکشد و بردارد و این دو از مجلدات قوی است
جوز نو اخلد مای خورد ماز و سمندر سو که زعفران از هر یک ربع دام نشو
دام مجبوسه را الا شیا ف یک کعبه و شیا ف در سفال آینه رسیده بر آتش نهند چون
بگذارد یکمات افیون در آن اندازد چون افیون هم بگذارد اجزا را در آن
مخلوط نموده شیا ف سازد و بردارد و بپزند در رو و حامله شوالت الله تعالی
تبخ دانه که در گندم بر می آید کوفته و میخندد در باره
محرب است

لحم و کوزه

بسته محمول کند که رحم را از پرچه در و بود پاکت سازد بعد از مجلدت لبار
 دارد اگر سوی مزاج حار که رحم را عارض شود و مانع حمل شود بستن دندانها
 و خوب از و خرقه باریک و از نیل رنگ کرده باشند اجزا او را کوفته شیا ف سازد
 بقدر خسته خرم او صبح شام ببرد تا بوقت روز هر صبح یک شیا و هر شب یک
 شیا ف بعد از آن ماسی بخورد بسیار کوفته در خرقه باریک ببرد در چون خالص
 شود و همانسا کوشینه در آب تمام شب خسته بخورد تا سه روز نافع است و

موجب مده بعد از فری
 و مانند آن را هیچ دو اوقیه
 ازین نیست که بگیرد بخاره مهوه احتی که بل مهوه و باک میکره و بر شمان
 شیا ف سازد و خشک کند و ببرد در چون حمل و تمام نشود و از خود جدا کند
 و الا خوف تمام است هم چنان است بیج بکبیره که بر شمان بسته ببرد در چون
 نمایان شود بر آرد موجب است
 سر را الجبهت مجلدت شریفه بعد از آنکه

یکماه بر حمل نگذارد بدو ماه تر سیده باشد تا سه روز در عصاره دو بهر بره را بنوشد
 که به ازین دو انیر و نیم چنانست خوردن کافور یکروز زیق و مازو
 و گل خط خیری و عنبر مساوی الوزن جدا جدا کوفته بقدر نخو فرزه سازد
 و بعد از ظهر ببرد در روز دیگر حمام رو و چون از حمام بر آید یک دیگر ببرد
 و شنبه دیکی کند حامله نشود خصیه موش خشک کرده و باریک کند زن بخورد
 در ساعت نزدیک در و حامله نشود موجب است باید که حامله بر

بیز کندی جمع اشیا و حریف در چون کبیر و زیتون خام و مانند آن و از چغیری که
آورد بول نماید چون حمض و لویا و سدر خاصه و خدر کند و محافظت نماید
از سقطه و ضرب و خوف و غضب بسیار خصوص در اول حمل و آخر آن و از جمیع چیز
پیریزد که است که موجب سقاط شود و غذا کند از اخذیه لطیف و نیکو و حسن
الکیموس تا تسکین غشیان نماید و مقوی فم معده بود چون لحوم و جاج و در راج و
جد انجور و شراب عجاز بمقدار کمتر و نخورد بناشتا از زبور فجا که حامض است
مثل رب ریاس و حصم و دیدهد اورا از این اقراض قرفل قسط جوز بومصطک
سکه و دو قاقله کبابه با سویه و بخورد یا آب تفاحه حامض یا آب فجل تا تسکین
کند غشیان را و رحم را حرکت کند با اعتدال و خدر کند بسیار بودن در بحام
و زیاده کند در خواب سبب و سکون و طبع و تخفیف از غذا و در روز خردن
غذا و سبک و کمتر خورد و بیبارگی شکم بر نکند و اگر سقوط اشتها شود و نخورد قدر
حریف چون بصل و خردل و مانند آن تا مدد کند بر اشتها و مصلح کند و مصلح
ذخورد مصل و رمان و اترج و پیریز کند از اخذیه رویه و کثرت تخلیط که
این تدابیر خلاص میکند از مرض که در حمل افتد و نافع است ذهاب اشتها را
منع معتدل از ترک طعام شیرین و شرب در کمال عتیق خاص است درین
باب یعنی باطل شدن اشتها خردل که آن نافع است جمیلی را و بشارد ثوم
را بیا میزد و بمثل آن روغن کچودیه پزند تا که برود آبی باقیماند در و طلا کند

باب دوم فمعه را

با او فمعه را و در حم را که آن نافع است در بنیاب و بهم نقرس بار در اجسام
 ریاح را و اگر عارض شود حامله را اسهال پس علاج کنند و مخفنها و قابضه و اگر
 مرضی دیگر عارض حامله شود پس علاج کنند بفسد و اسهال
 محافظت چنین نماید و وقت معده دید که نخورد بعد سه ماه هر روز سه
 کوبن و بزرگ کفش در سر که خمیسانده مکدی کوبینه یا خواه در تخمیل مکدی چهار
 درم شکر درم کوبند و بیا میرند بوسل شربت بکشتال بافت ترا که تباری
 شود از ریاح نخورد مروریدنا شفته و عاقره مکدی کوبن تخمیل
 و مصطی چهار چهار درم زرنیا درون بزرگ کفش و شیطرح قاقده جوز و ابسبا
 قرقه مکدی درم فلفل درم فلفل درم درام دارچینی بخیزم شکر سلیمان مثل جمیع
 کوبند و بیا میرند در شکر لغوام آورده یا سفوف کند شربت یک طعمه شرباب
 مخزوح یا کاندوی خوردن کل بعود بدین جای آن است بریان و ضما که بدن
 آن را بادوی مقوی اگر منقطع شود عرق حبلی ساقط شود حمل او
 خصوصاً که بزرگ بود میگوید که حامله را از چهار ماه یا هفت ماه علاج با
 میتوان کرد و در یادون آن علاج امراض آنها دشوار است و میگوید که اگر حادث
 از امراض حاده حامله را خوف بملک بود و میگوید که زنی حامله را نقسه خورد
 تدبیر خلاصت سوط است و اگر بتوان مان حامله بود و پختی او خورد بعود قط
 و یک ولد او پس اگر خورد شوندندی ایمن میباشند زکوران و اگر اگر خورد بود با

بسیار میگویند زن را که حامله شود پیش از وقت فریب شود
شود بطبع او میگوید زنی که متوسط اللحم بود و اسقاط شود او را در هر ماه
یاد در سه ماه بغیرت معروف پس او رحم او ممتلی بعبور طریاتی که شینه بعبور بخاط
و میگوید که زنان فریب با افراط حمل نشود چه بند میشود در ششم دهم رحم آنها را
علی‌الحال از ذکر کردن است و میگوید که اگر زن حامله را روان شود از پستان شیر
بسیار دلالت میکند بر اینکه بچه او صحیح و میگوید که اگر سقط شود درین حاله یا
وجه ندین یار کین یاد در عین یاد در کین پس نیت خوف اسقاط و میگوید
که اگر زنی را که حمل نماید و خواهی که معلوم کنی که عاقره هست یا نیست پس بپوشد او
بجادر و در تحت او نخور کند پس اگر برسد بوی نخورد بدید بینی و عاقره نبود
و میگوید که بر دار و نوم یکت اگر یافته شود برین نوم در دید او چه عاقره نبود
و الا عاقره است و میگوید اگر عارض شود حامله را از خوف اسقاط و میگوید
که اگر بر آید در رحم زن حامله خراج سرخ پس او میرد و میگوید اگر حامله را حیض
شود مگر نیکو در شکم او صحیح باشد که اسقاط عارض میشود از وجه
شدید و از تخمه عظیمه و کثرت حرمان خون و از شراب سهل و از احتمال دواء
و میگوید هر گاه که باشد همی و غره در وجه داعیاء و ثقل در سر و وجه در قعر
چشم پس اسقاط میشود از وجه حمل که اگر درم کند رحل مباحی پس
فما کند از بری منقره در رحل و مس کند بر و در و حضرت نخل و بنک و سر که

و باید که ترتیب لوق و ملج لوق بزیرت و طلا کند با حوض در ریش
کرنس آید طلا کند باید که حبالی خدر کند از اسقاط در
شهر ثامن زیرا که مخوف است در آن ماه اسقاط و میگوید وقتی که بفشارند
ندی حبلی را در ماه اول از و شیر آید پس کمی ضعیف است و اگر بیضه زین بر آید
صفه اگر زن حامل را چون نمایان شود در آثار اسقاط ظاهر شود
بتنا آرد سنگها را و نشاشته وضع و کثیر امتنازی شکر بر ابر همه سوخته سازد
و یک کف بخورد عمل بماند و از حدس معشقه و قشر رمان و محض واس در سر که در آب
ضماند و خانه و اگر این اجزاء را در آن جوشانده این زن کند بهتر بود
اگر زن را بعد زاییدن تر عارض شود فلفله کمی نقل در بیست شقال آب بپزند
تا که نیمه آید تمام شکر بکاهد در صبح و شب بخوراند باز در این همان قدر آب انداخته
از صبح نخساید و سام صاف نموده بخوراند و روز دیگر معلقه بنیز و دیگر بگیرد و
همان عمل کند تر آید شود مجرب است زنی را بعد زاییدن تر شد و درد
اعضا نیز داشته است حال را که هات بیل شقا کامل یافت اگر زن را بعد
زاییدن شکم کلان بماند بیخ جای جوی نمدام باد و نه گاو و خورد نافع است
و اگر زن را بعد زاییدن بر صوت مزاج عارض شود جوهر لوبان و مشک و در کوبه
بایان خورد نافع است بیروت را چون ایام ولادت نزدیک است
باید که در حمام رود در آن بنشیند هر روز یک است و تمیز بطن و ظهر نماید روشن

و نخورد از اغذیه لذیذه چون اغذیه باج و حلوا که بشکری و دهر نوز خسته باشند
چون وقت ولادت برسد تمسک بطن نماید بر دهن خیزی و زبونی کم
کیده و تمسک کند خانه را و پهلوی را و حجاب را نیز که آن موضع است باین
قبل و در بر دارد همان روغ را و پیش کند استه و بگردن نشیند و دراز
کند پایبهای او را پس بر خیزد و بگریه و جگر شدید شود طلیق در زره بند
نقش را و نیز هر کند و ببالد قابل زهر را و نمز کند پهلوی او را و ابراق
او را بسوی افضل و اگر طول کشد امر پس نخورد خوردن بای چهره که خسته باشند
بغران و خسته باشند در شحم و جاج مسموم بطا و نخورد قدری از شراب بخاز
و اگر اشربه ولادت بود و خوف شود پس نخورد از آب خسته و سمر طلیق
دیگر طلیق و قدری از روغ بادام در آن ریزند و دو مرتبه یا سه مرتبه باقی
بکند و نخورد او را بعد این از عصاره سداب و اقراص سر و اگر امر شدید
تر شود نخورد او را بعد این حلیت و جاش و روقنه زن دو درم و اگر از بسوی
نقده و کراهیت بود عمل کند در شراب بخاز و قدری غالیه و نخورد و قوت دهد
او را باماء اللحم و شراب شود و اگر متولد شود و بماند در بطن شمشیر پس عطر دهد
بکند پس بماند که بینی آنرا و ساق شمشیر و اگر نه باز اختیار کند ادویه که
ذکر زفت و مانند آن بگیرد و سوزد و جاش و شیر و کبریت و بسازد بناوق و مراد
بقه اینخته بپزند از آنها یکی بعد دیگری در مجیره و باللی آن سرپوش گذارند و

ان اولاد

در آن سوراخ کند و دودی که از آن سوراخ آید بر آن نگاهدارند فرج را بپوشانند
بجوین میت را هم بر می آرد باید که استعمال کنند این بخور را و هرگاه چنین
در بطن بمیرد یا از زنده باشد و اصفا نکند برای بر آمدن پا قوی حرکت نمود
که بسیار نافع است و اگر بعد از آمدن خون بسیار روان شود چنانکه تا پیش
ضعیف شود پس علاج کند بد آنچ در سیلان طمت گفته شد و تقویت نماید
از نادر اللجم از شراب و بویهای خوشم که خون چنانکه باید که جاری شود پس
تخمی کند به بخار مذکور و سایر علل جات که در باب احسان طمت گفته شد
و نگذارد او را بان حال بگذرد که موجب ایراض شود اگر باشد
زن را وجع رحم و عسر ولادت و عارض شود او را عطاس پس این نیکو است
میگوید بر زنی را که خون جاری شود قبل از خروج و ولادت بعهده بوجوب
بود که میگوید که کشیدند یا جلی عارض میکند عسر ولادت و میگوید هیچ چیز نضر
نیست زناز که نزدیک بولادت باشد از تقطیع قوت میکند چنین را اشکال
ادویه و میگوید که او جاب عارضه نبرد اشقا و صفت است از او جاب عارضه
نزد ولادت و میگوید خیر شدید و بر شدید و شوار میکند را آمدن را او
میگوید که اگر تخمین شود زن از استعمال خیر و شوار میشود آمدن برود و میگوید
که آن کلان ساد شوار میشود ولادت بسبب ضعف قوت آن میگوید که
اگر زن بچه زاید و هیچ خون از او جاری نشود خون مملکت است

که عارض زن را بعد ولادت و حج رحم بخوراند و در احوال از نایب
الشعیر و سم خطره که نیز یک است و میگوید وقت که بچه در شکم نمیرد بر می آید
از رحم قبل از خروج جنین رطوبات و صددیدن می باشد که در سوره
او بر صورت وقتی که نخواهد زن بهلود بگرید و در محبوس شو که جنین
قبلا بمثل سنگ و میگوید که شرب آب بیخ و آب شور و کثیر استعمال آن و
اما کن بارده عسرت و ولادت می آرد چه سخت میکند بدن را و میگوید که
نیاید خون نفاس بر خیزد او را در شدید پس فصد کند صاف را از زون
در دم می آرد چنین میگوید اگر آید شود موی و موی و موی و موی و موی
باعث نکند که کثیر می آید آن موی و موی کوی بدین ضلای بر می آرد چنین
و شحمیه اش هم حظل و قطره و وزن سداب با کس مکرر در مردم می آید
و در باره بقرطل کند بر غایت سره و حوالی آن خون جاری
شود در حال بگریه و عسرت و قشر زمان و عسرت و اسهال و بجز شازده
در آن مبتلاند و تخمیر کند این اجزای را در سرکه و آب شیرین و ضا کند بر رحم
اصح اگر ورق خطی را به پزد و قدری از سم و عسل با آن کنند
و بخوراند هم ازین طلا کند سهیل و ولادت نماید و شحمیه را بر آرد و اگر بعد
ولادت استطلاق بطن عارض شود بستاند بلبه سیاه و سمن بقره بکوبند
کند یعنی نفوف که باغی چند روز نافع است

کند در رحم از آب

کند در رحم از آب حلیم یا آکتان بعد ترنج بدید در دوا دمان ^{دیگر}
و نیکوست او را که بستاند در خور دجا و شیر و مر را اما شور با سویه و
باز از این بد بسط بر دارد و میگوید اگر به بندوزن بر زن این خون
بدنافع عسر و ولادت اگر عارض شود جملی را قبل از ولادت
وجه در خانه و بطین سان باشد ولادت او را اگر عارض شود وجه در ولادت
کند عسر و ولادت میگوید اگر عارض شود در ایام نفاس همی وجه در رحم
این نشانند او را در آفات که است بسیار از آن بخوراند او را ما و الشعیر
مرات کثیره یا ثقل شود بر او استرداقوه منیاید و بر طبت بدن میکند
منع کند او را از خون را که تدبیر نیکو و میگوید ادمان بو کردن بو بهت
خوش عشرت ولادت می آرد و میگوید که هیچ دوا فوید از این شریف
ولادت که بستاند حلیمت نیمدم ورق سداک یا بس درم هر درم و این
یک شبت بوقه تا یک و قه آب بهل صبح یک شبت و شام یک شبت و میگوید
که تریاق اربع نیز بر می آید خین و شمید را میگوید که جو عشرت و ولادت
بخساندن را بر قفا و نهند در زیر رحم او خیری بینند و دور کنند
یکانه صاحبان او را و بر کنند ز او رحم از آب سداک یا طبع این یا
دیگر خیری یا طبع بهل حاجت بس زرق کند بویست باشد زن آریا
اضافه نسع و نصف طفل و انبوه آن طویل بود بقدر طولانی و باید که بار یک

این بوزیر که فرم چهار موضع همیشه تا جدی که میفرستند مثل زرد
 آوند بد شواری میرود و خوراندند زن حامله را بعد آنکه شروع ماه نهم شد
 هر روز بناشتا بوزن سه درم دهد لوز و پیریز فرمودم از غذا ^{خلیفه} ای
 و طریف و جامه قاضی و فرمودم که نخورد طعامهای نریم و چرب از آن بود
 تا زما که تمام طلوع نمود و گفت قایل که باینکه سهولت ندیدم که میزاید
 موبود بسیار در نظامه برآید مفرط سبب افراط طمط ضعیف
 قوت ناسکه بود با حدت هم ورق آن با کثرت آن با اخراج و اکل در
 رحم باشد و قدرت آن صفت لون در بود ورم قدیم و شهرت اشیا در
 مثل فحم و طین و مانند آن وی است که مودی با استقالت خود خلیج اما آنچه
 قطع سیلان کن بطن مختوم است و آب بقایه الحقا و جلنا ریانه خورد یک قح
 حلیه طبوخه شراب قاضی که باشد یک ثلث شراب و یک ثلث آب حلیه و یا بخورد
 قشور جوز هندی کوفته و بیخته خورد سه روز هر روز یک درم بخل مزوج یا به
 پزد خوب بلوط شراب قاضی که خیسانیده باشند در دانه ریت تا که بگیرد و
 آن استعمال نماید یا بخورد دقاق کند و قاقیا بخل مزوج استعمال کنند
 محاجم بغیر شرط در زیر پستانها او کفغ بلوغ دارد و نیز نفع عظیم دارد که بعد
 آن خورد خبث الحزید مدبز بخل یا شراب قاضی و قشور کند و بخورد این
 شراب قبل از طعام و بعد طعام و قویتر ازین خوردن اقراص کهر با است که صفت

ان در باب اسهال

ان در باب اسهال دم گفته شده و همچون چینی نافع است درین البته و اگر
باشد در و اثار حرارت پس فصد با سلیق نماید و خوراند هر روز نذر البیخ
و در انق تا سلسله و انق تا ثلث درم و هم وزن آن مسکه یا نخورد و صوف تنور
مسحوق باب حب برالش و نیز نافع است که بکیرد کحل و جلد روتنکار ضایع
ملکی بکیرد آب مورد نیز موصوف و ترکند صوف را در آن آب آید صوف را
در اجزای مذکوره و بردارد انرا در ایمایل النها و بکیرد کند و جلد روتنکار
کحل و قاقیا و شب یا السویه بار یک یک بکوبد و بردارد و طلا کند باد خانه و غیر
یا ضا کند قطن را و ظهر البغری اللاس گفته اند سریشم کفش که آن نشاط
شته یا بلبل دقیق یا بگذارد و حوض ابلین بردارد اجوف بنشیند در
اب قیوم که پنجه باشد و اشیاء قابضه فرجه جند قرطاس محرق اقا قیوم
حصاره حیثیت در و و حوض و طین مختوم و افیون اجزاء مساوی با هم بود
سایده استعمال کند و اگر دشوار شود امر پس حقه کند زیر رید آنچه گفته شد
در اسهال دم و حقه کند انرا در قبل و بخورد همه حامض و قابض مثل اسهال
و حصه میه بدراج و فراج و تخوم صید و اگر باشد چینی که سیدان کند حوض
پس حقه کند حقه مای حاده اگر باشد ف صفر نقش نمود بود
زنی را نرف الدم بود در هیچ علاج نمانی یا حقه کرده
اور از آب ان الحن بند شد خون او و خلاص نیست از آن مرض

بسته بزر آوردهن حریض ابا ز دارد پوست و بریضه
لبوز و بار یک بگوید و کند و مصطک مکنسیم اولس وارید و مرجان بار یک
صلبیه کرده مکده شعیر آرد جو یکدرام از سفیده چهار بریضه و آب نیز درو
کرده باشند مجوسه را خمیر کند و در قرص سازد و بر تابه به پزد چنانکه خوشتر
شود و لبوز و بگوید در شور بای گوشت بز که از آن پنجه باشند بنامش بخورند
پوست بریضه با خوردن نیز نافع است نافع سیلان حلت

بگیرند فاخته را ذبح کند و سر را دور کند و در دمای انرا خشک کنند و بگویند
و با شتر اید بند بعد از آن در گلاب بعد ان در شکم ان مصطک مکنس
پز کرده شکم انرا بدزد و کباب کند و بر و خشک چرب کند و در دشتی که از او
بچکد انرا بجعلتی در ظرف بگیرند و ان کباب را در ظرف مصیون دیگر سفال مطهیه
اندازند و سر انرا محکم کند و تنور تا فته نهند تا که خشک شود که بتوان کوفت
بسن بار یک بگویند و در دم ازین در آب تکم کل بدیند که حبت طمت بیناید
و ان روغن را بر موضع کرده با مالند بچه اسویا بچه کوشش اقع کند
و شیر که در حوصلا باشد انرا بغشازند و بوزن ده جوید بد کثرت حلت را
باز دارد و در کل کوفته در زرده بریضه نه مخلوط نموده بدیند
یا بشتر که اهد در و سر کرده باشند بعد انکه سهیل کوفته چند روز در اوست کنند
پوست نارنگی در آب پنجه بدیند نافع است که پوست نارنگی خورد را در آب

بگردد

شیرین به پزند که دو شلک برود تا بهشت اولس از آن میتوان داد
سرخ در سر که جوشانده بر فرج بندد حیض را باز دارد همچنانست سر که بر تابه
گرم کرده باشند بخاران بقبل دادن سریشم را در آب حل نموده و
نوشته آرد با قلا در آن آمیخته بر پشت طلا کند صمغ و سرمد را بر
دارد و منع کند گیاه است در هند که آنرا جو کوک می نامند شمره آنرا در سایه
خنک کرده بمثل شکر آمیخته یک کف دست نخوردن دهد حیض به بندد و پوست
دخت سیل را با آب سائیده نخورد نافع است دیگر نالکیس از دو ماشه تا شش
ماشه باد و نه بخورد و نغذای بر باد و نافع است دیگر چند برگ سدا
سهاگن را در آب بایده و صاف کرده بخوراند نافع است و مجرب را دارد
باحتیاس طبع حرارتی میبوست در رحم یا توشه بدیاریها
بالافراط فزیهای یا تنگی عروق رحم یا ماشور باشد در رحم و علاج آن
فصد صافن است و حجامت بر ساق و نهادن محاجم بر خانه بلد شراط
و بشن در ارفاقه و خوردن اصول بخار و بیسز و مکدی منتقال بام
العسل یا بخورد جوا و شیر و افشندین و قشور سینه یا السویه بکمنتقال یا بفرنج
نهری یا آب فوه صافین یا بخورد نیم درم چند پیدستر با سنج قدر دو
او قید دوا و در طبع نافع مردان هم در وقت که بند شود در اینها
منه بیارد افشندین و شیخ تر و تر و سدر خشک و شکر است و تین مکدی

یکم بگوید همرا او بریزد بر آن خمر یا مثلک و آب ید تا که مثل بر هم نشود و خورد
در آن زن تا سه روز و هر روز دو درم و استراحت نماید سه روز همچنین تا که
نزول کند خون و نیز سردار در خورد مرو با آب از یاز و کرفس و خورد و بیخ
سوسن همانگونه دو درم بمای العسل که سه اوقیه بود و اقرص مره نافع بلبل است
صفت آن هر سه درم مرس بنجد درم ورق سداب یا لبس فودنج و مشک طرا
مشیح و فوه و حلتیست بیخ و جاد شیر مکر دو درم با آبی که چخته باشند در و ابهل
فراخه و نافه که اگر احتیاج است از نصف یا لبس و اکندر و فودنج مکر چهار
درم ابهل ^{بخت} درم سداب یا لبس درم زریب منق از لحیمیت درم بگوید
و بیامیزد و بمرات بقرو استعمال نماید شیا ف قوی عروق خباری خشک
جزوز لکار یکم بگوید و بیامیزد درم کما و بردارد و قوا ما جذبید است
قطران بصوف یا بردارد بیخ سوسن همانگونه با آب که است بنطه اما از
ادویه مفرده که در ارطه نماید فوه است و سقر ادا سارون و شور و
سیلیه و دارچین و سمن و میوه یا لبس که دریند انزال الوبان گویند و فشتیج و فر
فیون و جذبید است و ثونیز و فودنج و حاشا و دوج و ایرسا و فقاج از فر
و طبع در آن شوی سیلیه و در ارطه می نماید درم جوز که خوردن از آن کسرم
با آب سداب هم چنین است خوردن جوز و سداب کوفته و غذای شور بای
توتیای سرخ و قشبر که آن قسج از کبجک است و خورد آن که قدری سداب

در دوا

در دیو صفت دوائی شریف مد رطلت لوبیای سرخ و حلب یا بیکر کفیل
بجز دم سدان با بس سه درم فوه بجز دم به پزد در سطل آتاکه یا ومانند
یک سطل افسان کند و خوردن رطلت نیم گرم دوائی که چون خورد عاده قوی شود
و اگر حیض زن بسته باشد در ار که جذبید ستر و ج و آسون و بندر کفیل کند
یک گرم بگوید و خوردن شراب مخمر و شیاف نافع فجاج فستق و غیره رطلت و ستر
رطب جبر الونیزی سامی بیکر طلع جابیزه استعمال نماید فرجه نافع جذبید ستر
و شکایت میزد در رطلت و ستر و تر کند در آن صورت بردارد آخر قوی آسون
و قد مانا و ناخواه و بوزن زراوند و فودج یا السویه بگوید و بیا میزد در
نارین و بردارد صوف اختری صفت کرده خرق سیام و پنج مفضل
بیا میزد بعد کوفتن با آب شیاف سازد و بردارد که نرمی آرد اول رطوبت و
بعد خون و اگر رطلت استغنی لون بود و بیک حال نماید دلالت
کند بر اینکه محتاج است به تقیه و میگوید اگر زن را و الدم چون خون او جاری
شود قی الدم دفع شود منقطع حیض پس مسخر شود خون از پیش پس این نیکوست و
میگوید که بخورد رطیب جذب میکند دم را بسوی اخراج ازین روی نافع است
احتیاس مخصوصا اگر صدایه بود نافع تر است و میگوید هر زنی که حامله بود
و زهر ضو و در پستان او شیر باشد پس دلالت کند که رطوبت او منقطع شود
اگر باز در شیاف از فرقیون و بردارد همان عمل اندازد کند

سورسقاطه لا کند تا جدی که گویانز و اللیم باشد میگوید هرزنی که بطبع مردان
باشد پس حیض او جاری نشود چه شبیه باشد بمردان از ولعت عروق و قلت دم
کلیه منقطع می شود پس ضعیف کید با اشتراک بعضی اعضا و علیان
و علیان مخصوص است

اگر زن را معتاد بود بوی خون رفتن از نوایم
یا از عاف پس خوف نیست اگر حیض شود و غم طست یا کمتر شود ادویه
ادرار طست می آرد همه اینها بحیض منع است در اکثر و میگوید که اول وقت
حیض تمام ده سال است آخر چهارده سال اول انقطاع حیض در ۳۳ سال
و آخر آن نماندست سال و اقل ایام دوران دو روز است اکثر هفت روز میگوید
که بعضی تفاحری میگویند زنی را که حیض بسته باشد اگر بخورد شکله او را قنچت تا
سه روز هر روز سه اساتیر نباشتا پس ادرار میکند طست این

باشد احتیاج طست اندسه که افتاده باشد از قروح رحم پس علیان صحت
و است که نمیرود و علیان ان بضادات است بستاند گلغنه که از گل
بنفشه خسته باشد یک اونس و در چینی دو درم زعفران چهار جوا ب شرب در آن سهام
بیامیزد و بخوراند ایضا حیض کند و این یک شربت است مر یکدام و چند سیرت
ده جو وزن در شیر همره و بنند و این یک شربت است فوه لصابین
قد سفید مکر یک اونس میگوید در سه حصه نماید و یک حصه از آن بخوراند و عبرت نماید
و اگر افتخار نشود بهتر و الا سه بار استعمال نماید و الشو چون بر سوخته زیاد

از آن بخوراند زنیها

از آنجور اند در آبهای مفتوح مجرب است تا او تربیت دو جو در شور بای مرغ بیدار
در آب شاهتره یا در آب سناکی انفتاح حیض نماید مگر یکدرام تخم کرفش
جذبیدستره در چینی مکدیست چون که در جو کوفته و پیخته در آب کرفش پیزند
از صبح آن بیت عدد یک صبح و یک شب نام بخوراند فوه الصباغین
زراوند کرده مکدیست درم عارلقون در چینی مکدیست درم زعفران بیت جو
کوفته در آب مرده حب از شربت یکدرام بابکم خمیره نان بقدر
جو زده همانقدر نبات مصری بهم آمیخته بناشتا بخورد تا سه روز پنج
کرفش فوه الصباغین مکدیست و اولس نخورسرخ اگر لویا سرخ بجو بهتر و کوه در
سه رطل آب بجوشاند تا به نیمه آید صاف کرده یکدرام در چینی نیم درام
زعفران اضافه نمایند و بشهر در قوام آرد شربت یکدرام اولس تا سه روز
پنج روز قبل از استیخاصه ببرد و در ایام حیض هم میتوان داد حفظ نظر
در انفتاح داخل عظیم دارد هم چنانکه شربت مرده که از بر کرده که آن
مرزنجوش است خسته باشد و عرق بار سرد بسیار نافع است تا یکماه مداومت نماید
قدی در چینی بران افزوده بستاند سپرزگاو و پارابازد و در ظرف
چینی یا کانس بنهند که نصف سد و یکدرام اولس در چینی بار یک کوفته و نیم اولس
نیم کوفته و زعفران دو درام و نیم بران افزوده اگر شربت نکوری مهمتر و الا
عرق آن قدر بران بریزد که بالا آید سرانرا بنده کرده در با بند که سر از آب

باید شد انداخته تا هفت بهر آتش هدا تا که سپرز خونت نخته شود پس آن شراب
را صاف کرده نگاهدارد و پیش از استعمال به بجز و زنجیر انداخته شربت میخاوس
که حیض بسته را می کشاید مجرب است و نه زنگنه بچوش در انفتاح حیض قوی
است همچنان زنگنه میان و زنگنه فردا مولفانافع است دواى قوی
و نافع تر است از تریاق فاروق یک انس هر یکی خمر اولی در چینی دواوس
رخفران نیم درام کافور و درام اجزاء را بدون تریاق کوفته با تریاق مویخته
در ظرف چینی کند و شراب آن قدر بر سر آن کند که بالا نهد بالاست بر
خاکستر کرم بپزد که خون نخته شود و جوش نماید پس صاف کند و نگاهدارد و
اولس ازین شراب یا قدری زنگنه بچوش یا زنگنه میان هر صبح که بخورد
دهد نافع است در اکثر امراض رحم جاوشیر کند رکندش خود میخاوس
از بجموعه با هر چه بیشتر بخورد انفتاح نماید در احتیاس نفاس جلد
از تخم کرفش و رازیانه و پرسیاوشان و مشکطراشع و صنیات بخورد خون نفاس
بسته را بدارد ورم و قروح در رحم بسیار اگر از حرارت
و علامت آن التهاب است و صداد و وجع خانه و اگر در مقدم رحم بود
هم باو باشد و اگر در موخر بود طبیعت قبض باشد علاج آن فصد باشد در گریاس
و خوردن آب الشعیر و مطبوخ بخیار شنیر پس خوردن قرص کالنج و طلا کند خانه و حوالی آنرا
و قطره او خاصه و بطلد تا که نکور شد در علاج او رام حاره و تریب نماید بعضا

اعطای با علی بنو

وطلسمات ممکن بود چون حرارت ساکن نشود و بهیئت فرو نشیند و از در چیزی
نماید سردارد و حملات ملینه مثل مرهم و یا حلیون بدو بسوس حله کرده بردارد
یا کوبیده شحم بطوط و منساق ابل یا منساق بقرو فصل بزم در عرقان تریده بیضه
قشوی و در دروغن بذر تاد و دروغ بسوس یا بسوسه شیر آب کم کرده تا بکمل
بر بردارد که بسیار نیکوست در تسکین وجع و تلتیس صلابات از حمام بنشیند در
طنج خلیبه و بذر کتان و بابونه و اکلیل اللک اطراف کمرش بمغده یا موفه
دوای که تسکین درد کند و ورم رحم را نرم کند به پزخ شش منساق سفید را در
عصیان تا که میراث خوب پس صاف کند و نکند در در آن درمانه ابل بلدان یا شجلی یا
شحم او را یا شحم زجاج و به پزخ تا که خلیط شو و بردارد صوف و اگر در و شدید
بود پس باندازد در و قدری افیون و مرو لبان مکه بگردم و اگر جمع شود دم
علاسه این بخش است و ضربان پس ضمار کند خلیبه و دقین جنطه مطبوخه یا انجیر و فایده
و بیامیزد در و قدری انور حمام تا که نفع یابد و سایل شود مده پس اگر جاری شود
چون نظر کند که اگر می آید خون از موضع قریب و صاف باشد نفع و بد بود میشود
این را تحقیق کند از اثرات پس باید که بستاند صبر دم الاخوی و عنبر روت کند
و استعمال نماید و اگر از موضع در می آید پس حقه کند از حقه تا که مذکور شد در باب
اسهال دم و اگر سود کند مده بسوی فشانه و بر آید با بول پس بخورد آن بول و بذر
بطنج و کتیر و نشته و شرکه و اگر نفوذ کند بسوی اسهال مستقیم پس بخورد آن آب عذرو و در

۱- و چون در مانند آن و اگر آنچه بر آید بوجوه نفس حفته بجهنهای مذکوره در باب
فروج اصابه اند که حفته کرده باشند بماء العسل و اگر با سیلان مده و جمع
شدید بعود و درم صلب محبوس شود پس این سر طالت است متفرج پس خدر کند
از مسکن آن یا او جز خار و حفته کند بر هم اغید باج بالوعات بسوزد ار
تا دن و دست سرب آید تا که رنگ او بگیرد از آن حفته کند و فصد باقی
نماید و بر نیز فرماید او را از آنچه مود بود بود ابو از تو ابل اما نیز
ترک کند هر خراج سر طالت حقی را و علاج نکند نیکوست زیرا که اصحاب آن اگر
علاج کنند زود هلاکت میشود و اگر علاج نکند باقیمانده مدتی

بمان علاج خروج مقود است الا اینکه ببنزد رحم را و بستن شدید و بفرماید او
همیشه با استقا و بالاداشتن هر دو و اگر بنهند محاجم بر تئین و فصد باقی
بوجوه کفته اند که رحم تمامی بر می آید و این دیده شده و چه امکان

دارد که اگر تمامی بر آید باز جای نخواورد بنشیند در آب گنخته
باشند که در خطم و کمر که نرم شود و پس مالد بر حوة خطم و صفت بیضه
یا با کتیرا و لعاب حب سفیر جمل و بقر لیسه و یا برون بنشیند در آب قم

معنی احتناق الرحم مع الرحم است بنقل نسوی فوق یا میل او
الیست ترخای پکی از جانی پس افتد زن بمثل مرده و نبض منقود میشود و نفس
نیز و کله حق بمود و است با افتت می آید بعد کرد و وجه دوم می باشد

۱۹۰
ای در احوال و بر این احتیاس طمش است مدتی دراز با متلاشی
ترک جمیع علامت آن قبل از نوبت کسل است ضعیف در ساق و جرج
و نقل در اسفل سره و احتیاس چینی که میخیزد میثوا از ناحیه سوی فوق
پس باطل شود خواست حلوة و غار فن مشغول شوی در غنصل ساق یا حمة
کفین چون نزدیکی با قافت آید بر می آید از قبل رطوبت و غار فن میشود
در اکثر با و از چون در صرع و سپاه میشود بول و میثو چون ماء اللحم علاج آن
در وقت تابستان غلت کند یا با دل کند یا با دل کند و بدو به بند و با
و بنند بر لیسان او محاجم عظیم که در هذا اثر امارا گویند و جبر کند قابل
خود را بد هر حلق و دو خد و غه کند بدان فم رحم را و فوج کند در بینی او کند
پس یا بلویست که آن تمام کو بر کفالی است و گرم کند سنگ او می باشد میوس
او را بر بخار این بدار و فخور و سنج نیاود و او اللکم و جوارش کموز با آب نیکوش
و مطبوخ و علاج کند بد آنچه گفته شد در خش و نبوید هیچ چیز خسته بود چیزی نماند
همول کند و لیره او طلا کند و لویه ها بد و بشود چون چند سیر و کبریت و
شاخ موخته و مانند آن و چون با قافت آید نظر کند اگر احتیاس طمش بود پس علاج
کند چیرگی گفته شد در ادرا طمش و اگر از ترک جمیع اگر ممکن بود جمیع فرمایند و اول
بفرمایند قابل را که با کشت بخار و فم رحم را تا که رطوبت از او بر آید و بر این ملاوت
نماند و فخور در او مارا مفضل من چنانچه گفته شد در باب او اگر بر خیزد او را و او

یعنی تدبیر کند محفل و محرم و حلال است با طما سویه و بفرماید که کردن و خوردن
بگند نخل اقبیل و خوردن یک شقال و هر و حمر ثابات پنجگانه و نافع است اورا چون

نخاج و بعد تنقیه بخوراند در هر خرد و بهاء الاصول
رازبانه و از خرد ویرنجاسف و انیسون و مصطک و حلبه و خشک و به پزد و بکار
دارد یا بگردد و جاش شیر بکند و چند بیدستره و انقبس و بخورد یا اثر قوی و اگر احتمال
فصد کردن باشد پس فصد صاف نماید و حجامت برپاشند و بعد ازین
بخورد ایابج روشش اگر این مرض حامله را حادث شود فصد نکند و نه سهل

بلکه تمسح با دمان منحنه نماید مثل دهر کوسج یا ان یا با این دهر
بستاند دهر خن بگرطل و حب الفقد و ثلث او قیه سدر و سیلخه مکد ثلث

او قیه بگوید و بریزد در دهر و بیامیزد در افتاب و اگر احتیاج در شتا افتد
بزد در دیک مضاعف و اگر خواهد که قویتر شود لیس فزاید بر و فرقیون و چند

بیدستره و حاقه قرها و فلفل و حب الفاز بحسب احتمال مزاج علیین
که عطا کس بکشد یا احتیاق الرحم را

که علقه که نامیده میشود بفضد
النفس معروفه با احتیاق الرحم گاهی عارض میشود در آن نیز قدرت از اجتهاد
منج چون ببیند انسان بر آن با قند بغیر التواد فصد نفوس او

پس او نیز همان علت بفرماید اورا اجماع
حادث میشود احتیاق
الرحم خواری ریزد درم حلق و میگوید که عارضه احتیاق چون عارضه بکشد است

الدرا تکی یا نیا

الذات که نمی باشد یا او غلیظ بیند چنانچه می باشد با سکنه و حب سکنه را چنانچه
و درین مرض حساس می باشد که هر چه در آن حالت شنیده شد یا دارد و میگوید
که احتیاق الرحم است از خشک که خشک می شود و حب سکنه را چنانچه
سینه نیانافع تر است که درین مرض لکه بردارد در آن بقدر جندق بدن
سوسن فصد کند صاحب احتیاق الرحم اگر چه در جانب شد از ساعد
که آن بدست جمیع علل ارحام را احتیاق را بعد قویست چنانچه
نافع است و میگوید نه آن مجده در اسفل سره در احتیاق الرحم قوت عظیم دارد چنانچه
میکند رحم را با اسفل و لکه ازین تدابیر با افاق نماید پس بغیر است در حلق او برو
آرد و غیره همچنان دغان اطفا و الطیب بسیار نافع است و قطره روغن کبریا
نموده در افاق آرد و معمول از روغن جسته هم چنانست بحدوث رجا
و میرسد چنانکه متولد میشود و جمع میشود در صفای رحم ریاچ باره غلیظ و بند میشود
و اگر بعلیج او بردارند او میکند استقا و عارض درین مرض همه عارض محل الا که چنان
و اگر حرکت کند نقل میکند از جایی بجای و چون بگذارد نه ماه برمی آید لکه در طبات
و ریاچ غلیظ و گاهی متولد میشود چنانچه در شدت قطره که صورت نبود او را و غلیظ
ازین علیل آن است که انتظار کشند تا وقت حرکت چنانچه پس اگر حرکت نکند علاج میکنند
با اشیا و محله معروفه بعسر است یعنی دلالت از اجزای شمیه مثل تمر صفت این دو امر
و جاشیر مالونیه خوردن آب که فشرده از این معصومی و خوردن او را سینه چید

شربت متوالی که از دو غده می دهد و از آن یا بر دار ققاج که شرب و بذر آن وزن
دو درم و سداب و فوج نمش آن و طلا کندرجل مرد قضیه خوبی در القطان و جاع
کند با او و نافع است شرب آب که خمی شانه باشد در و سسم یا بخورد زراوند و جوج
و ابهیل در شامه قوقه مفوده یا مولغ یا بر دار در است منظور یون دقیق یا
بخورد و فلفل بابی یا مطبوخ و نخورد لوبیا شفاف نافع رجاء و ولادت و
بردار چنین زنده تن یا مرده بستاند و بر جاشیر و خربق یا با السویه پیانیز
و بهرات لثور و شیسازد و بردار و نافع است در اکیس دارد چون خوردن با
حسل با قوخلج شسته و ولادت برای سکتة رحم زرشنج نرغ و گوگرد و دفع
باب ساییده طلا کند خارش و ورم در دفع است

میشود در لیجان ورم حار حامله آن حمرت لون لیجان و حرارت طمس خلیج
آن است کند اسبغول را با تخم چینی ساده و آب سرد کند و ضماد کند یا بگوید بر طاهر
زنده را و به بند بر آن یا خراطین را کوفته به بند و همچنان یا ضماد کند بک
محیض باب غلبه و دید الواد اگر ورم بارد بود عدست آن را برودت ببرد
رنک پس بگوید کمون و بیامیزد با آب کزفش و طلا کند نان کزفش
کرده و کوفته و بیخته دارد وجود در حله و خطی عمه مساوی زعفران نیم جبر زرد
بریضه رشته ضماد کند ضماد دیگر آرد وجود آرد با قلدی بندی آن نشاید آرد با قلد
آرد کس آرد ماش سیاه طیس موم اجزاء سوای بر و کل جبر کند و سرکه و آب

دقیق زنده

رقیق کرده بر آتش همد تا که غلیظ شود بر خرقه خیسانده بر پستان بندد نافع
است البته اگر پستاند او را قی خطمی تازه و بر آتش نرم کند و بکوبد و ضماد کند
گیا هیر در پستان که اثر آنها و پات گویند بر ورم پستان عظیم
فایده عظیم دارد اگر بر درخت کس آب آسائیده ضماد کردن نظیر دارد
که بر سرطان اگر نیند هم نفع کند پیر زن را ورم پستان عارض شود و
کرده از بیج دو فایده نشد از همین ضماد بر گها صحت تمام فیت و اگر ورم جمع
نمود پستان تخم حله و تخم کتان کنجاره کنج بیج کوس سبزه ساید که پیر تر کین
بزنظرون در این بیج اجزاء و لوی موم در و آن مقدار که حاجت بود موم سازد
و ضماد کند و اگر بسته شود ورم پستان و ورم شود سرخ کرد پس ضماد کند بر که
ضماد کند بزرگان مدقوق مسوق نخل کرم لاجو که ضماد سازد و اگر ورم حله شود
ضماد بدقیق با قناد و اهلل الملک بر دهن نخل یا میند و با ضماد کند اگر
شیر در پستان بسته لاجو و لوم کند و ضماد کند بدقیق خشک یا بزرگان یا حله
یا ما و العسل یا مسطحون و سمن و عسل و مرض بکند شدی را البته و تکمید با
الفی و آب کرم نافع است البته و هم چنان در این اثر آب
زیاده میکند منفی را زیاده میکند سر را نیز پس بیخ زیاده میکند شیر را نیز گاو
و شیر مرغ یا بزرگان زیاده و بزرگان طبع و شبت بزرگان چهره و شور با از کسب
و دقیق محض و جنط با سر که در و انداخته باشند در و قدری از راز زیاده

که شیر را بیفزاید نذر از زیاده و نذر رطبه و نذر شبت مگدده درم شو نیز چیزی کم بود
و خورد و خوف از دوده درم و خورد و شور بای بر او از دقیق سمید و این دوی
برای صاحب مزاج بارد است و اگر مزاج او حار بود پس بد بدتر بخوبی معصوم و در
اما ادویه که شیر را زیاده کند بزرگتر است و بوزیران و تودوس و نمانخواه و بزرگ
شبت و از زیاده بتر و بد رطبه و حله و بزرگ گرات و بزرگ جند قوه و نذر خیار و
بزرگ قنار و نذر بطبع در مانع و خروید و الهان و سماک و مایع و شو نیز و باد روح و
ماء الشحیر و خشک شش سفید و سفیج که خوردند فرادایا مولفان اصل حساس از بدین
بگیر و کندم و جو و از زیاده و خشک شش سفید و این و شور با و بیزد و خوف
کردن شیر تخم شلغم تخم اطمینان تخم ترب تخم کند نا تخم پیاز آرد خورد تخم از زیاده و تخم
اجزاء او از سفوف سازند و صبح و شام درم با شیر مداومت نمایند و بلبلک
ان نخورد شیر خیسانده نخورد خوردن شیر شیر را بیفزاید چه است
اگر خواهند که منقطع با کم شو و ضلالتانرا بدقیق با قله و دقیق
حله بآب و روغن گل یا نخورد سداب و فنجک مگدده درم و همان عمل میکند
و اکان و کمون که بگویند و بیامیزند بعل و حل و ضلالتانرا با طلا کنند
مرد اسبچ یاد هر الوداد یا بگیرد کمون و سداب حبلی و بزرگ خورد و بیزد در
آب و خورد و هم پستان طلا کند و هر دو اگر حرارت بود بعلاب نذر قطن نباید
که طلا کند بر پستان ادویه قاطون بنی اللعبدانکد و شیرده باشد شیر را نیکو و الل

نخورد درم

بمخمش در دو دم و قروح حادث شود اورا طشت قطع لیس کند

باد روج قطع میکند لیس سیرا که نخورد شیر از او اگرستان

مملو بود اسیر و ثقیل شود چنانکه این را رسد از و لیس بگوید بقیع را با قدری نمک

طین و صفا کند از و به بندد و جذر و زنگار دارد و میگوید که خراطین اگر کوفته طلا

کند بستان پاک کند از آنچه در و بود هم چنین است سحر کرم کوفته طلا کند و بخت

مربات فویج تری با نیشون و پیر سیاوشان و بگوید عار را و نذر که فوش و

قافله کبار و آب سلبق مقصود مسلوب و در آن شور و کند و کبریت سماز

السلق طلا کرم حکمت قطع لیس بدقیق با قلا و نذر باد روج با

اب باد روج و دیدم القطار بخت و میگوید اگر غلیظ شود شیر یا منج چنانکه بر آید

بمنزل پیز بار بسته لیس طلا کند تدین را تا خفین را با گرم و بنشان در

آب گرم که بسیار نافع است گلاب بسیار در بستان شیر بغیر حمل و اکثر

این لیس قطره طشت بویس که بر باد با القطار طشت در وقت آن ازین خوف

نیوا که در رشتان بود پس از در حوض بنماید منجر قروح شود اگر در بستان حکم عاقد

شود لیس لیس که انگوری که در و اجیره خیسانده باشد لیس شود بقیع که فوش که گرم

بوجود می کند بر کابل و گلاب شقاق حارض می شود ثدی را و لعل و فدی از اس

بگوید فمیلیا و کندر مالویه بویند هر دو را می آمیزد در در و گلاب و طلا کند بر شقاق

فاما آنچه منع کند تدین از سهود یعنی افتادن و خضیر از بزرگ شدن است که

که بگوید کمون را با آب خیار کند و به بند و بخرقه که تر کرده بخل و آو تاسه
روز و آنکندیش بشاید یا بگوید بصل کوسن سفید بیکه و آب خیار کند و به بند
تاسه روز بشاید و بکار دارد این تدبیر در به راه سینه مرتبه تاباید
شب بید هم در رو سج کند بر هر روز یا بستاند طین بیکه و بعضی سحر حق
و بیامیزد بصل طلا کند و بگذار در بشوید آب بار و وصل کند در به راه
سینه مرتبه که منع کند پستان را و خصین را از بزرگ شدن و نیز
منع کند احتلام را و طشت او نبات اشقار را با شکر محیب بستاند آب شوکران
و بیخ و لعاب زنبق قطونا و مرتک بعضی سفید باج رصاص و افیون و خل
کهنه و اقراص بسیار و عذای حبت طلا کند و اکثر کند در شراب آب
و تر کند شراب البقیه گلکین نفع میکند شدی ذکورد و وقت احتلام
و بست باقی ماند و بست که زیاد میشود مثل پستان زنانی علاج
ان چاک کردن است بر آوردن چنانچه بر می آید آرنج سلیقه را و باز
می دو اند و اند مال بینماید المرار و همونماه مکون فی الراس اکثر بهاماده
حاده بوقیه آوردم سودا و رویا انجره حاره یا لب
از انجمله خراز است و رب الب ماده رطب است فاسده که
بند میشود در ظاهر جلد و چون این ماده کشیف شعوا دامیند بوده علاج
ان استغفرانه است بفسد و آسهاک شستن سر از ان خیار مطبوخ و آب

کلی

سلق معصوم با قدری از بوره یا بدقیق حمض با قند و طبع اصل السوس
در شکر دیگر بلیوس سرد در از را حلق داریم و تدبیر سر بر شکر شستن بر بوقت
صبح با این اشیا غسل نیکو و دقیق مخصوص در دم دقیق حله و خاله و بوق
خیزد و حاج ابریشم و خردل مکنه خردم خطم ده درم است کند نخل نم
قلیل و آب بگوید سر را ازین غسل اخیزد و قطنان بر میان کرده و کوفته ربع
رطل صغیر از نصفه رطل کثیر از نصفه رطل حاج بدقوق ربع رطل میامیزند
در حمام بکار دارند و اگر ازین تدبیر باقی ماند بمالد بر شکر و سرکه و در است
کنند شست بطن خشک نشسته که رنگ آن مایل بحمرت بوه لوی از

ان رطبت است که سایل میشود از و صدید و سبب ان رطوبت است چاره
و نوع دیگر ان یا بسبب ان رطوبت حریفه است که در هر دو نوع ^{طبع} سنگا
در کله بر جلد اعضا علیج ان اگر رطوبت بوه نظر کند اگر علیل قوی بوه
ممتلی پس ابتدا بخصد کند از رنگ قیضال بعد از ان از رنگی که خلف ازین است
و بعد از ان فصد بعضی رنگی که در سر است از انها هر کدام ممتلی بوه و حاجت
بر نقره پس بخوراند و او مسهل بحسب احتیاج و ضرور سپر پذیر فرماید و در از افت
غلیظه مثل لحم لغیر و لحم صدوق و قید و مال و تمر و غذای و میجره که سخته باشند
از جو و بصل و کراث و نخوراند او را لحم طیر و زرده برینده و سماک صفا پس
فصد کند بعلج سر که که تدبیر کند سر را بدی شریج و بیاید بر ان ورق کون

اگر برون یا ورق کوسن سماگون یا سحر بلسان یا طلا کند مقل محلول نخل آب
البان مسح یا سخن کند عس او بیامیزد بد هر دو و خل و طلا کند
با دام تلخ عصف اخضر با بید نخل خفیف و بنهند در شمش تا که سر که سرخ شود طلا کند
بریزد بر آب بخاک سخن نخل آن خل و به بزد تا که گرم شود و بشوید از
ان سرا و بشوید بعد ان با بسلق در آنچه قلع نماید سعفر را رطبه را است که
دلگ کند نخل و ملاح و اشان سبز چند مرتبه که خشک میکند البته اگر مرین شود
پس طلا کند با این ضماد بلخ و زجاج و لبوز و در و اکبریت و تراب
زیبق و عصف و سبز و سر و و مردار کسج و زراوند بگوید و بیامیزد و نخل نمرد
و در هر نبرد و طلا کند و اگر باشد سعفر سفید یا البس لازم کند عسل را افزاید
رطبه استحمام یا عنب و سقوط کند بد هر سه القمع و در هر روز جلوه بنفشه و
مانندان یا یکوبید سلطان زنده را با مرزنجوش و بشارد و از رطبه و سقوط
کند یا سقوط کند با رطبه سلطان در و سر و نیلوفر و اگر غلیظ شود پس
با بهر تا که خون جاری شود و بیاید و دمای حار تا که بیخ او کزده شود پس
علیج کند بر هم سبز که ساخته باشد از مر در سنگ نخل و زیرت و مرقوق
و اگر باشد سعفر اطفال را البس شتر طازند و در زیر کوشش با طلا کند سر آنها
بهمان دم و بخوراند بر صده او را سقوف بلبله و انیسون و شکو و اگر باشد
ممتد قویه فصد کند و بخورد و صطخنیق و ایارج و بفرماید بر بدیز و تر که جمل

استعمال ریاضت
حلبان محروق و حنا و زراوند و مردار سنج و شوره زرد
و بکوبید و تر کنی و مخل و نمز و در و طلا کند و اگر با کوه سعفه در روی و با شوره زرد
انچه نفع کند او را از زمان حمام است و انکس آب فاقه بر روز فصد کند
جهت اینجسپانند ز بویرد یا حاکت تینکو تا که جاری شود و از خون و دلت کند
بنام و سرکه و طلا کند بر و نریم سرخ و نافع است او را طلا کردن بصابون نگردد
تا که مرض کند انرا این سوید با آب گرم و تکرار کند یا مداومت نماید بعباره بقله الحقا
و انچه نافع است سعفه را از ادویه مفرده که طلا کنند مفرده یا مجموع شیا و یا میست
و غصص و حوض و محروق و بوق و و در لوز مر و خل و مر و کبیر بری و در و در
و سفیداج و شمع سفید و تخم بریض و بول بقر و حمر بل و زرنیخ و زرنبار و نوسادر
و تخم حنظل و سفید محرق و بصل و کبیر و ورق بطن یا لبس و محروق قصب یا لوزن یا کز
و کبیر لیمان و ورق زیتون و قطران دیدم سعفه تر که طلا کردم
بر و قرطاش محرق و در خرکد اخته و به شد از آن که حرف تنور و
جز و ملچ یکبار یکساییده لبر که طلا کند نافع است البته سعفه را در به جا که با
و قروح را در دیده و خرف را بجزر نیمت مثل این چیزی

میان هر دو است که در دایه الثعلب افتادن موست تنها و در دایه الحیه
افتادن موست یا پور و شکل این مسطبل هر میا شیبان فساد و رطوبت
است که غذا میکند انرا اموی مال پس اگر فساد ان کمتر باشد حاد است میشود دایه الثعلب

و اگر یا افراط بود اء الحید و فساد این میشد یا از خون غلیظ یا از صفرا و حر
 یا از سودا و عفن یا از بلغم عالم و این مثل اینست که تلخ باشد یا شور که خشک میکند
 نیاست این میکند از نمویا از زیاده شدن علاج آن نظیر کند انمکلاز را که
 عارض شده است پس اگر سرخ بود از خون است و زرد بود از صفرا و اگر سیاه
 بود از سودا و اگر سفید بود از بلغم و جوید این را از سون و رمان مزاج و تدبیر
 مستقیم و چون دانست شود که از خون است فصد قیفال نماید پس بخوراند
 طبع خیار شنید و بعد از آن از ایارج فیهرا و اگر دانست شود که از صفرا پس بخوراند
 طبع بلید اول بعد از آن ایارج فیهرا و اگر باشد از سودا پس طبع انصیمون بعد از آن
 ایارج فیهرا و اگر باشد از بلغم پس حبتین پس ایارج فیهرا و در هر ماده بخوراند
 و در نه روز یک شربت از ایارج فیهرا و باید که درین وقت غذا کتف و
 سریع الهضم مثل سفید بایج و سبب ملخوم طمیر و حدابریزید از اغذیه غلیظه مثل
 لحم بقره و خور و لحوم صید و مانند آن و از امتداد طعام و شراب و منع کند از
 اکثر ریاضت و عبور و تعب با علاج موضوعه نفی پس اگر سرخ بود از کثرت
 پس علاج آن سهیل است و اگر در سرخ شود پس بقدر دیر آن و اگر سرخ شود هر که علاج
 نپذیرد پس چون خواهد که علاج کنند پس حلق کنند بتوره ما بموسه لیکن از توره
 رو بقوت پس بلید و غیره را و در کتف دلت نیکو تا که در در کند عروق بموضع
 پس عمل دهد بعد دلت یا از بلغمش مطبوخ و طلا کند بر و حفض و بگذارد دیگر

درد در کتف

روز و یک شب و چون صبح شود بشوید از آب آبلیم تر و طلا کند برودید بران
و اگر دیر سخ شود طلا کند از حبه بوری یا جلد سمک شده و ورق تین تاکه رخ
شود پس بنهند بر و سلق مطبوخ لشراب بایین یا بس محرق لشراب حل کرده
حل کند شور کند روخته را در سلق مطبوخ و طلا کند بایس
مسحوقه را و بخل و طلا کند یا طلا کند شور بنذوق محرقه و اصول قیفیه
و نافع تدبیر دیدم لوز مر با دیدم خرمه و نافع است او را دکت لصل پس
تدبیر که نخته باشند در وقت صوم و برسیا و شان و فودج خوبا بون در آب نخته
و صاف کرده پس در شرح به نزد تاکه آن برود

سویرو یاند از زنبده البحره درم بوری خردل و کبیریت ثانیاً که ان
صنع سدای است و فرقیون مکه واحد درم موسیج و درایج مکه یکدم
و طلا کند بزیت حقیق فاما ادویه مفرده دافعه از الشقیق فرقیون است
و حرف خردل و خل و زبده البحره و خربق سفید و بوری انجرو و بزره جبر و
درق سدای و محروق قصبه زراوند و اسنان و بصل و ثوم و کبیریت
منظف و نوشادر و موسیج و قطران ذرفه لوز مر در ماد کتان و ربار
طلق الحامض و بوزیر الشا و شحم در شحم ضعیف و شحم اسد مر و فلفل و هر چه که
حار و لطیف بود و نفاذ این چیزها چون طلا کند مفرده یا مولفه باخل
یا بعضی ادیان حاره چون زیت و دهر خرمه و دهر خار و مانند آن نفع

میکنند نفع بلوغ اگر لفظا پیدا کند در آن مکان پس تا آنکه شرم بطرد و دجاج و یا بر هم آید
باج و بگذارد و در آن چند روز اصحاب را در تغلب را اگر عارض شود

دوای در با آنها میروید اشعار
لا یشغی است درین مرض خوردن

ادویه چار که آن میگرداند جلدر آن بحالت صلوه که آن کل است

ایا چ فیهرا درین حالت اصلی قرار داده است که متفرغ میشوند از علاج

همه اقسام و آن است که اگر با از صفرا با خون پس بیامیزد با او قهونیا و

غاریقون و اگر باشد از سودا مخلوط کنند با او خربق و افشمنون و اگر باشد با از هم مخلوط

کنند با او شحم حنظل و فرموده است در همه انواع این مغزها از ایا چ و میگوید که

مفیدترین شرط میزند آن مکان را پس لاکت میگرداند بنشوم و خل و مله و فستقین

شدید این مجرب است که خطا نمیکند
علاج کردم بسیار مرتب با اسهال

بغیر آنکه علاج کرده شود انموضع را و صحت تام یافتم و میگوید علاج کردم کوشش را

که علت داشت بقطر که آن نوعی الکاه است و قوی فرمودم او را در پنج روز و در نوبت

با ایا چ و رفس در اول نوبت چهار مثقال در نوبت دوم بیس مثقال قبل

از خوردن خورائیده بودم او را این دوا صبر قهونیا و مله و حنظل و

بجواره افشمنون و شحم حنظل مله یک صحت یافت که تخیر به کردم لعل را

ازین یافتم او را معنی از غیر او ملبوس قویتر از او است بعضی میگوید که سر او را

پوشیده نگاهدارد روز و شب که سر او را کند که نفع بلوغ دارد

غفلت از اولی فکر

غسل را درین مرض خالصتر شیخ و در کشیدن روغن کبریا که در اول شرق می آید
که بردای الثعلب مالذ نافع است در روغن کبریا نیز الفص و میگوید برای منع شفاط
شعیر را در چوب جوز مخلوط نموده بر سر مالند یا پدیه بلوک یا پدیه خنزیر بر سر مالند
یا سیر و خسته در شهرامیخته بر سر مالند مجربات کل که بل را بدست مالند و آید
که از ویر آید بردای الثعلب مالذ نافع است دیگر کفک سیاه که انرا جهانبانو گویند
یا زینور سیاه که انرا بهونرا گویند در روغن کهنه بریان کنند تا که بسوزد پس
روغن را صاف کنند و بر مالند بردای الثعلب مجرب است دیگر خسته اکول در
پتان خسته روغن بر آورد و مالند و دیگر دندان فیل را بهی بسوزد که در دوش
بیرون نرود پس خاکستر انرا در شهرامیخته بردای الثعلب مالذ مجرب است در انبات
شعیر اگر اراده کنند انبات اشعار در موضعی پس باید که در آن موضع را به
ب کپنکار که زرد میروید یا زرد موراجون بیامیزند در حل و در آب سببها
هم نافع است و بیامیزد در روغن فنجیل یا روغن خرم و در شحم و نیز نافع است
با سر که حل کرده طلا کند و قویتر این است که کجی کنند شویند را و طلا کنند برت
یا ستانند زبده البحر و ماد قصوم و بیامیزد در زیت کهنه در آن موضع را
و بخوراند او را نیز صیف با اعتدال و تدبیر آرد و مایل باشد بخین معتدل
دواد که میوید و یاند هر بان اوقیه ذرات سرد در کرده و باز و ماد و کرده
بلوید و بیامیزد و در روغن زنگور و در نظر کرده بر آتش نرم نهند و بخورند

داده باشند تا که غلیظ شود و بردارد و بقدری مشک و عنبر خشک کند و در کنگر
تا که دانه های بر آن ظاهر شود پس سیر وید اشعار البته اشعار متولد شود

از بخارات که بر تفع می شود بسوی سر بیشتر و بسوی جلد از فصول اخذیه پس یادام
که این بخار گرم و حریب باشد غلیظ قوی بخواه متولد شود و از آن سیاه بوجود
سرد باشد آن بخار و ضعیف بود و غلیظ شود و وقت که تقدم شود آن بخار حادث

میشود از اوضاع اخنص **هسته تجرین** بمن گفت که هیچ چیز در انبیا

و تطویل آن ایلیغ ندیدم از هر سیاه و شان و انرا اگر در غشولک داخل کند

سوارا دراز کند و باید که بسیار و شان تازه باشد و اگر کهنه بود قوت آن نیز در

رفته جرم آن و میگوید در انبیا حاجت لیستان نیست بنفق را بریان کن انرا

چنانکه بتوان کوفت پس بیایند بد به فنج و طلا کن نفع است

بجهت انبیا بسوی سر و در لیستان مکن انگیزین او خاکستر تخم فنج و بیای

میزد در روغن سم ابرض که در هر جا که مالی موی برویاند **شام**

ایرض بگیرد شام ابرض که رنگ او سبز باشد در روغن کنجد بر آتش نهند تا که خاکستر

شود پس در شیشه کرده در افتا نهند که بیست روز و یکبار دارد از مجربات **روغن برفیه**

ده درم مکن خشک کلام آب آملده درم بهم آمیخته به نزد که آب بود و درون **نویانند**

روغن را منعم نگاهدارد و مالند نافع است باید که هر روز در مسه تین بنالد دیگر

گل کدیل نیز در انبیا شمر نافع است در ابطال شعر اگر خواهی که ابطال مکن

کلی بی انرا

بس یکس انرا و طلا کن بران یزد قطن و خل بسیار بر تبه یا بنج و افیون و خل
یا بون صفار و اجاسی یا از خون سلخفاط یا طلا کند بعد بر کردن بروختن
که بخته باشند در و عصابه که ان جانور است چون شام ابرض یا بخته باشند
در و فبعد یا طلا کند چند پیدستر و غسل بسیار بر تبه و انچه میرزد موسوی ایدر
انچه است که کوفته بد هر دگ نماید و انچه منع انبات موسوی خانه را نظر نماید
تار ز راه دراز اینست که بتانند قیوم لیا و اسفیداج رصاص یا السویه یکجز
و شلصف جبر باید یا بنج پیز مایه به پز در زنج را یا خل و طلا کند و
مدامت نماید بسن طعی خروج موم نماید بک منع از انبات میکند مجرب است
برای موسوی ابط که نکند خوب طلا شخم در اج و دگ کند بران دگ تا شخم
چند مرتبه که کم میکند بر مرتبه تا آنکه باقی نماند هیچ موسوی رو میدن او البته
هر عضوی که سرد شو بسیار یا بس نمهر و دراز و شو چون ابدان ^{خضبان}
و یکویه انچه ذکر کرده از حال صفار به در منع انبات شعر در و نه است
زنی را که موسوی لحیه بر آید می باید که در ادرار طست او کوشند تا مکن
بود فصد در قدم و سرد کند مزاج او و طلا کند موضع را بعد کردن با اسفیداج
رصاص و قلقند و افیون و بکوبد و طلا کند بلعاب سبوز و اگر برسد از نرسد
طلا کند بروختن مدامت نماید بس نمیره موسوی در ان جار است
بس افکنده که بره را یا سرکه آمیخته صفا کند بعد آنکه موسوی را اثر اشیده باشند بنوره

یا اجسته دلگه و اگر کنده باشند بهتر است منع انبات نماید و بتکرار استعمال کردن
و اگر قدری افیون و کافور بر آن افزایند مانع و بسوی ارزیزو باید و مکیوید
شیر که قریب العهد بود ولاده میریزد موراج مثل شوره و اگر مور کنده
بمالد منع انبات نماید اما جهت تکثیف بگیرد حله

و کتان مکده و شقال اقا قیو غصص و کندر و ایرسا مکده پنج شقال همه را با یک
بکوبد و مخل بساید و طلا کند بر سر بود آنچه تر قیق کند طلاست بدقیق تغیر و با
قلا که سبز بوق و نظرون و زبده البج و کنش و خر قیق و پنج جا و شیر میفرود
و مولفه اربان غسل است به لیده سیاه و آب تر و آب

سلق و دقیق نخود و لبورق و آب خنظل و مراره لغو یا طلا که در بصر
مسحوق منقوعه در آب بود که طلا کند سلق در حمام لبس کند و تندی
بد هم مورد و در لادن و در شقالی النعمایا دهر آمده یا بشوید با یک
سلق مطبوخ که حردل در دو نخوسول نافع و ورق ازاد درخت بسیار و شان
و سرد آمد آس بگیرد و ورق اس رطب یا با لبس مطبوخ بگیرد و رطب

نیکوست بیا میرد یا بگیرد هر سه و دیگر طل شراب بخار و نیم او قیه و لادن
و شب نخساند لبس به پزند با ش نرم در ظرف مضاف تا که سرد است روشن
بماند لادنی نخساند یک او قیه لادن را در دیگر طل الکسانه
روز لبس به پزند در ظرف مضاف تا که لادن حل شود بردارند

بمادران و نانی الغان

دورق شقایق النعمان سرخ و خشک کند در سایه و لب ایند و پیریزند و پیریزان
دوا قیودر بکیر طل دهر آس در افتاب بنهند تا سه هفته بگیرند
دوغی و آس و قشور شجر جلوبویر یا با الشویه پیریزد آب تا که بکیرد قوه انزاس
باندرد در و مثل ان دهر لیزج و به پیرد در ظرف منضاخته که برودات
بگیرد حب الغار و لادن و قشتین یا با الشویه سخت نماید و در ظرف قویه
کنند و خمسانند در روز سوم و یک هفته پس بخالد تا که حل شو که مویراوی
کند و دراز نماید در و شقایق و دورق اس و پرسیا و شان و سنبل و معد و بندر لقی
و بندر کرفش و آمله پیرد در سه رطل آب تا که باقیمانده نیم رطل صاف کند و پیرد
بر و یک رطل خمیری و به پیرد تا که میرد و پیرد در دوا قیودر و اقا قیودر مثل این رماد
در ماد قشور درست صغیر و تدبیر کند از ان هر روز تدبیر
کند بهر آس در صیوف بد پیرد درین درشتا و میگوید که حذر کند از ادمان
و اطلیه قوی البیرد خا صدر ک نیک تر سینه زله داشته باشد که بر
شود و انرا قوی گویند و آنچه از پیشش سرزود انرا صلع گویند لاکر صلیانرا فستق علاج
ان اسنان است و اگر کلان سال ابو صغف و آنچه مولد ابو للعلاج است آنچه از
سرخ شغوف علاج ان بدستور علاج دوا الشعلت است شکافتن مویا بسبب
میوست است که خال بر بر طبعی که خذ انی شغور و خورد علاج ان ترنج بد پیرد است
که باب است کرده باشد و غسل مویا بلعوان بندر قطن و دورق سوسم و خطمی همانند ان

و بادمان حمام اگر ازین فایده بیند پس آنچه از تدریس سخن گفته شد بکار دارند
اگر باغبان بهیچ حال بود زیاده نبود بعلیج بکشند و اگر مفرط بود بعود
اسهال بمطبوخ بلیه تنقیه نماید و ادرمان اطلیه که در تقویت گفته شد بکار
دارند بگبیره شقایق سرخ و آنرا و قشور با قلابی تر مکه بکوبند و خمیر
کنند و خل بنهند در شمشیر هر روز تشویه بدخل استعمال نماید آخر بگیرد
شوره و مردار سنگ و بریزد بر و شش چندان آب بنهند در شمشیر تا سه روز
ببصاف کند آب چنانکه هیچ ثقل با او نماید و تر کند در آن صوف را اگر سیاه شو
ببهره و الا کوشن آن مردار سرخ و شوره دیگر در آن اندازد و سه روز در آن بنهد
و باز صاف کند و صوف در آن تر کند چون سیاه شود درین آب بخزند حنا
و برک نخل را و صاف کند از آن ذوق سیاه بکند مورد آخر بگیرد شقایق ^{النعان}
رطل شاد قه روج او قیبه بنهند در شمشیر و سر او محکم کند و دفن کند در محل ناکه
آب از جد الثوب بر موی بمالد که چیزی دیده شود و باید کرد که نشود موی نماند
و پیریز را از آنچه مورد سفید کند چون در مرغ غنچه در سن و یا همین استعمال طبع
بخور خصوصاً از نادر و در دو کافور و عوب و خوف غسل مواز آب گرم سفید
میکند مورد و از آب در سیاه میکند خضاب و دیگر سر که انگور بی هسته شقایق
گاوه و صد مثقال آمله و هفت بیست مثقال بلیه کابلیه بنجابه مثقال بوسه از آن ^{شقایق}
کوفته و بیخته در سر که و شیر خمیر کرده در ظرف لبر و سر سوسن این هر کرده در زمین

سنگ

منزل در کتب

نفاک رفتن کند تا جمل روز و اگر زیاده بگذارد بهتر بر آرد و در حمام بر آن مالند
 و در دست تریج نهند بگینند هر گاه که تریج سیاه نشود نشود که موها سیاه شود و در
 ماند خضاب بگیند خاکستر اطین و برک انجیر سیاه خشک کرده و کوفته در روغن خیار
 شیرین حل کرده بر موها بپینند تم سر و در شراب سیخ نبات آبله و سرکه سرخ و
 بیاقینند و موهای بان بسوزند سیاه شود خضاب آب و ما زود در روشن
 بریان کرده با اندکی نوشادر کوفته در سرکه در پوست گوسفند سیاه یا سرخ
 جوشانده باشند اندازند و آن سرکه را بر او مالند و تمام شب نگاهدارند خضاب
 دیگر بگینند انار تازه و سبزه سرش بر دارند و خالی کنند و سیاه در آن بر کنند و
 سران باز کنند و در غده پیچند و در جای گرم نگاه دارند تا که انار پویشیده
 بود در ظرف ابر داشته ابر حل نمایند و در تن خشک یا تیل کبچ مخلوط نموده بر
 موها بمالند که سیاه شود و کس مورد سیاه کند بگینند جو زندی و سرانرا دور کنند
 و مغز انرا بیرون آرند و هر ده درم از آن مغز با ده درم آمله و ده درم براده
 ابر و نیم درم بوره از منی بسایند و در میان آن جو زیر کنند و سرانرا انجیر بند کنند
 و حمام انرا در محل حکم کرده در میان آتش نهند تا یک ساعت بخوبی پس از آتش بر آرند
 و روغن که از آن بر آید بر موی مالند سیاه شود خضاب دیگر بگینند پیچ درخت کپوره
 که انرا در غنمی کادی گویند و انرا از ان درون خالی کرده آده ابر در آن بر کنند
 و در تن بهمان پاره پیچ بند کرده میت دیگر و نگاهدارد و بر آورده در پیچ کپوره و

پیک اندازند و دفن کنند بهمن دستور تا سبب مرتبه و اگر زیاده کنند بهتر بر می آید
اگر از ویسته انرا نگاهدارند در روشن خشم بود بر سویه های مانند سیاه شود
مجر است بگیرند شنبلیله و کبک آب نارسیده دو جزر پنج زرد
دو جزر آب تر کنند چندان که آب سنگ انگشت باله است دو سه روز نگاهدارد
و آب صاف از بالا بردارد و همان مقدار اجزای مذکوره دیگر اندارد و سه
روز دیگر گذارد و آب صاف بردارد و در آن پیرنه فرو برد اگر زود پیرنه بریزد
ربع وزن آن روغن کنجد درو آمیخته بخوشاند تا آب و روغن بماند
روغن مذکور بردارد هر گاه که ازین روغن بر بدن مالند زود مو بسته
و دلگه در آب مذکور بریزد یکبار اجزای مذکور دیگر بر آن افزودن تا سه
روز نگاهدارد و امتحان نماید از و برایش نگاهدارد و بعضی همان آب بر
بدن مالند و موی می سترد لیکن باید که زود بشوید که بسوزد
اطریقی صغیر بقدر حوزه نافع است و به پیرنه از آب سرد و بسیار آب بخورد
شراب صرف نافع است خوردن ایگامه و بقیلی جماد بسیار نافع است
باقی تدابیر موی که در تطویل و تسوید گذشت نافع است البته آب را در
ظرف ابر بر کنند تا که سیاه شود و از آن مورا بشوید نافع است البته
زوفای یا بس دو درام زعفران سه درام مشک سفید پانزده درام
سوف کمره بر روز و درام خورد رنگ روی چون گل شو

از فلک خازان

ارتفاع بخار است است خلد لافاسه است از معده بسوی روی بسیار دفع
می شود در آن خاصه جو ایل را از کثرت فضول مجتمع که در آنها می باشد از انقطاع
طبیعت علاج آن اگر مایلین بحرث بود فصد کند پس بطبع آفتیمون بسیار چسبند
ببزرگ فنجیل یا بادام تلخ و دقیق یا قلاب تخم بطبع و ورق معصفه فخور اند و در تمام
راحت بر منشی باید زد و پلید سیاه اجزاء و سوازی نجیل نصف جمع شد
مثل جمیع بیشتر چهار درم و اگر سیاه باشد محتاج است با اسهال متواتر بطبع
افتیمون لزیم مایه الجبن و طلا کند با اطلیه قویه چون بند جبر حیز و تراویق
و فلفل و بوق و زرنیج زرد و زرا آوند و مویزج و کبیرت در این و قشور
و سلیمه و عاقر قرحا و بوره و قسط و بندرا نجره و مشک ترا مشی و قردمانا و راه
بق و جوز السرو و خردل و مانند آن این نسخه بس عجیب است پس
بار یک نماز گرفته دم این را بجای این بگیرد و بیق و در دم بود موقت سه درم بکشد
زیبوق را در بادام از دست کردن پس بگوید با او تخم خربوزه و طلا کند و بگوید
تا یک هفته و تجدید طلا نماید هر ساعت تحقیق میوه و کلف در دفع
کلف بپوست بر ضد بوخته ایشان کوف دریا کند بپوست عسل آرد با قلاب
مایه لای چینی آخربوزه فوفل اجزاء و سوازی با آب صلیب کند بطبع و نگاه
دارد و اگر بیضه موریم با آن بیفزاید ز فواشر کند اگر اخربوزه بیضه سریند
در سر که ساییده طلا کند بجهت کلف زنان البتن چون ناف طفل را که در

وقت بریدن جده اشوبه کلف بماند از ایل شود در عت مجرب است طلاک
افه انزروت بوفید بچندم کثیر البفید ۳ درم نرم بگوید بدو در شیره کاه و طلاک
کلف میرود اما نمش نقطه های بود در ج و سایر بدن بر آن

ان دیج بویکی بلو بخانی در بک اند فانه سودا است بسوی ج جلد و دیج
را علاج نیت و صمیم لبرخی مابین بود و گاهی کمی بریزد و گاهی زیاده شود
ان فصد قیفا است پس خوردن طبع اقسیمون و لازم کند ما و الجبن و طلاک کند موض
را با این طلاک شو نور مقشر بوزن بزر فجن میانیزد بلو عار صبح حله و طلاک کند

بعد تکمید بات گرم یا بعد خروج از حام یا فضا کند بها بون و حون تغذیه
شویید و باید بد هر لوز و باز احاده کند بر و باخل کند شوق را در ر که
و طلاک کند یا نقل را در لوار حله و طلاک کند اما خجلان جمع مال است علاج ان

بتانند فودج جلی و لباید در باض یا در صلابه رصافن نخل و طلاک کند یا
بگیرد قشور کردی شیرینی و لباید نخل و ضاد کند و اگر این نرود بگیرد
زر خیزد و دو چیز و کندش بکیر و بهما نیز در آت طلاک کند باید که هر طلاک
بر کلف و نمش و جملان و بهق و غیره ان طلاک کند بعد حمام نماید یا با آب گرم

نقل نموده در بهق
بسی بهق ابرض احسان و بلغم فاسد
در سیج جلد و به بهق او بود علاج ابرض نخورد حب مختصره و بلغم مثل این
حب بلبله گابی دو درم ترید درم غسل قدری که چون شود شرب سیج درم

باز از فضا یا با آب گرم

یا از بعضی ایاریجات به پریز از مولد بلغم نسیل لبین و آنچه از این سازند
سنگ و لطیف و مداومت نماید بر اطریفل صغیر و دخول حمام و طلا کند شش طبع یا فوه
نیل یا طلا کند ایابون محل طلا بالدی طلا در نمزش و بعد که طلا بود تنقیه بود
و طلا در کبر قوی شش طبع و بزرفیل فوه کند شش خردن با السویب بیامیزد بخل خفیف
و طلا کند در نمزش ایابون سیاه را فهد اکل نماید اولاد پس خوردن طبعی است فستقون
سیار تبه و مداومت کند برین معجون هلیله سیاه کابلی آفتمون کوفته در
زیب دانه بر آورده بیامیزد نخوز از آن مثل خر نوزه و به پریز از مولد بودا
و غذای لطیف بوسه انضیام و مداومت کند حمام و عرق کند و همه تبه بیامی
غولیا بسیار نافع است طلا بر این همق سیاه شش طبع فوه مکرر و جز در این سخن و
زاج مکرر از یک چهار جز بیامیزد بخل که در سرد کرده باشد قطعه ای بزرگ کرده
تا که سیاه شود و طلا کند مجرب است یا بگیرد بار افی و جز وضیت که آن سوهارا
سجی کند بر عوه اندر مطبخ و طلا کند که نافع است هر دو نوع هر دو طلا کردن
به حسب الثقل نیز نافع و بهی سفید خشت که نه در سر که ساییده طلا کردن نیز
نفع کند همچنان است بسیار با عمل مخلوط نموده
ابریض است که شکل بهی در اکثر مدور می باشد صغیری باشد یاربیاغ و
موه های بز بهی سفید بسیار در سطح جلد می شود و برص در قعر می باشد و برص
افتدای افضح حمیه است بدم بلغمی لزج و این خارج می شود از خطای بدم

میشود از آن و برص ابتدا میکند صغیر پس وسیع می شود و گاهی همی عمیق
میکند لوی برص اگر علاج نکند علاج آن اگر بیمار را برداشت بجمعه فرمایند اول آن
بخورد آب تخم بون در هر صبح و یا بوفار یا ثیادریطوس و غذا با گرم و خشک و قلیل
بخورد و شرابی نختیق و استعمال کند تریاق یا بلادری او به برهیزد از این
و آنچه از وب زرد و تمد بقول هم در جهاد نبوشند آب مکه بخندد و آنچه از مچون
نافع است صفت آن و ج دار فلفل و هلیله و خلک و روم و کندر

وزر آوند و حرق الفار اجزا لواء بیامیزد بعسل و شربت و درم
هلیله هلیله آمله افشیمون دو فواکند بخدرم قرقره دار فلفل و فلفل مکد
چهار درم جوز لواء حرقه و شطرح مکد و درم بعسل مچون سازند شربت
و درم و طلا کند موضع را بشیطح و کینج و مویز و نظرون و در آن اجزا
سواد بگوید به آمیزد در طبع فوه و کند موضع را بپس و در کند و طلا
کند طلای دیگر قوی بزر فحل و شطرح بندی فوه و صبع و قسطا بحری کند
در قمار بالسویحی کند نخل شقیف و طلا کند یا او در تمش طلای قوی هم نخل
و طیب ایشان قصاصین رقی دقلی و در دقلی مویز و زکوره و بوردق
اجزا لواء بگوید به پزد و طلا کند طلای دیگر قوی و سحج او را بگیرد شطرح و در نخل
تردد قلی بوره عینر مصفا بالسویح بیامیزد بیول صبی یا نخل شقیف و بنهند در
نمس چهار روز و اگر خشک شود زیاده کند در آن از بون یا سرکه دیگر لیس شود برص

تواند

بجول با سرکه پس طلا کند
ذکر کرده است محمد بن زکریا که قباد الملک
از چین صیحت یافت ورق مازریون و بوره و خربق اسود و فلفل سیاه
سرکه آن قدر که بنوشد آنرا تا که مهر شود پس بریزد در او ذراتی که در اج و براده
حدید و نظرون و زبده البخر تا که غلیظ شود پس نشوید موضع را به نظرون و طلا کند
بر بر در تمش چند مرتبه و نشوید تا ممکن شود احتمال آن پس لقاطات درو
پیدا شود یا سیلان کند آنرا و چندین بگذرد تا که خشک شود و بارها داده کند
طلای دیگر از با سویه که مستقیم بالله ساخته که او بر عمل است از این شفا یافت
بتانزد و بهر سود صالح و آن روش را سیاه است دخول غراب و خون گوز و خون
شقیقین که بقول این بر طار بو تیمار و بقول صاحب بهند بپرنده از برای
بکبوتر که متقار و بچهای سرخ دارد و آنرا در بند کوهلا گویند خون غشتر آن که
برین چهار پاد دارد آنکه باشد که سبکس را می خورد خاصه سوف او خون کبوتر
چنگلی و خون فاخته و خون لحفاط بری مکذیم او قینه هم را بیا آمیزد و بگذارد
تا که خشک شود پس بگیرد آب حنظل و صبر را عتیق مثل آن را بر آب رطب
مثل آن سرد او آغز دل رطب و آب و زرق فجل و آب ثوم رطب مکذیم و کاهمه
اینها بده رطل بر سرد در دیگر کنند و بیا آمیزند با و فلفل سیاه و دار فلفل بمخل
و خردل و ثونیز و جزیبیدسته و عاقره قرها و کندش و نفسیا و قرنفل و سیله و مازز
یون و سیخ قسار الحار و خربق سیاه و جوا شیر صوص مکذیم او قینه بپزد با بهار

تا یک شلک باقی ماند پس صاف کنند در آب کینه نهند تا که خشک شود در آب بپزند
 بر آن خونهارا به پزد تا که شلک رطوبت خود تمام و در حقایقیر را یکی الکا بدارد
 پس بگذرد آب حنظل رطوبت آب سرد در طرب و آب بصل و میسایران شراب محقق
 و آب زنجبیل از هر یک دو رطل یکجا کنند هم را در دیگ کنند و بیامیزند در و
 حلیت بد بو استخار و محروث در شیر غار در نخیس و کبریت مکه او قید و نصف
 و به پزد تا که دو شلک برود و یک شلک بماند و صاف کنند در آب و بیامیزند در
 آن خونهای را و سایر ادویه را در باون و فسقید میداده باشند تا که بخورد و اما
 و هم آب را بگیرد در آن و طلا کنند در حمام و اگر موضع برص صغیر بود اول که
 کند پس علاج نماید تا صحت یابد یا طلا کنند عمل بلاد را که قرصه شود در آن بخورد
 کوشش برص را پس علاج نماید با دیرند کوشش برص را پس علاج کنند بجز بید انبات
 کم کند با و و سم کند انرا بجمه بالواد که برنگ بدن باشد و شور و در و
 حوی و مفره و فوه و شلک کنند برص چند مرتبه کوفته و بیخته نخل آمیخته چنانچه
 بر و پس نکند انرا برنگ بدن او و بیامیزد این را برنگ است روز جامع آخر
 نه و عفت خام و زنده البخر بنرف بیامیزند و طلا کنند بعد غسل موضع که می باید
 تا بهشت روز اما برص که پیدا می شود در موضع مجام باید که طلا کنند در آن چنانچه
 را بعد قرصه از حجامت بک طلا کنند چند روز قوه صنع و شرطج در اسقم
 سایده باید که فرو برد روزی را در برص که بسیار عمیق بود و در

اگر این علاج

بر آید خون خالص پذیرد اگر بر آید رطوبت بخیخ خون سریش للخللج است
 خللج برص در ابتدا اسنان است و در آخر صفت کس با اندک موضع
 از روی سرخ نشود تا است و اگر در سرخ نشود کهنه و اگر سرخ نشود از رنگت
 للخللج است باید که استعمال کنند در خللج برص بادویه سه هله برقی
 و لبن چوبه بزاج و قوت که نیز بهاله استمال قویه اگر چه بر می رود خلط موله
 این خلط را لیکن کم میکند خون را نیز در روح را هم کم میکند که درین خلط محتاج
 اند بفران هر دو هم ضعیف میکند قوی را که با او رضم میشود که نافع است
 برص را طلد کردن بخون مار سیاه و مالیدن با آن و خوردن لحم افصح و میگوید
 که هر که برص که کثیر الانبساط و قلیل الدم بچو و نرمن بچو و سحر ارفع میگوید
 که شنیدم که من اعتماد میکنم در خللج برص برادر از بغایت
 اعتماد منع میکند خوردن بلادی را که آن برص می آرد و میگفت این را
 و میگوید برص که در دست و پا باشد بر او خدر است و هر تر جیر که واقع
 شود در موضعی که در آن موی باشد میگوید که هر گاه که ظاهر شود از برص
 این فشار در اطراف گنیم تلخه نخورد هر روز از او یک قدح لبن بسیار موافق
 است و زیاد شدن نمیدهد و این عجیب است خون برش بر برص مالیدن کم
 گرم بسیار نافع است اخر کیریت اصفه و ابرص و زیت و خل و شل طلد کرد
 برص و قوبا جبر انافع است اگر بوزند خاقه الحار را و بیا میزند در شیر و طلا

کنند برص قلع میکند انرا باذن الله تعالی

که برص برص انگیزند

انرا باغ سفید دوازده جزو فراغ زرد چهارده جزو از شوره چهل چهار جزو در
قرص عنیق تقطیر نماید و بعد آنکه موضع برص از پاچک صحرایی دلاکسره باشند
تا که سرخ نشود و این بشراب بر سر نه بران با نردان پوست میر و پوست
نیکومی آید از شکیانی دوازده جزو زرشخ زرد نه جزو شوره
نه جزو خبث حدید و بقول تو تیبای هندی شش جزو نرارت بکنند و در
عمل نمایند و باید که بعد پوست در شدن از زوشن تلخ بران موضع بمالند

کریم کرده مجرب است برای برص سفید که لا علاج نبوده و صفا کردن
کبکچ که انرا در هند جل سلی گویند از برگ تر تازه ان بسیار نافع است
ابله کرده قلع برص نماید آخر پوست سبج انچه صحرایی بنجد رام باد روح اخن
با انچه بنجد رام پوست سبج مذکور را در شیره بابنجی سبز بچوشانند تا که شیره تمام جذب
شود و در سایه خشک کند و با تخم بابنج مذکور بکوبد و سفوف کند بوزن چهارده
بات سبک از ترش و رنگ بر سبز نمایند تا چهل روز در او دست نمایند که ابلا در قلع

برص نماید و بعضی ابلی ابله هم شفا شد مجرب است که برص برص
و اسود را قلع کند قوبا و چرب برین را دفع سازد پوست نارچیل صد مثقال
امله معشده مثقال شیطریه پنج مثقال زهر یک مثقال اگر تند خواهند یک مثقال و
نیم و تخم ترمندی دو مثقال و نیم و تخم بنوارده مثقال پوست نارچیل را برابر پوست

از نردان

جو زیاده پاره کند و با هم ادویه ناکوفته در دیگ گلی کند و اصل را داخل کند و
بطریق معروف شوق بکشد تا که صفت بار آب بر پوشش بدل شود و بر آرد
در ظرف آبگینه کنند و پیر منند بر موضع میمانند و اگر در شوق بر از آن با آن
کند قویتر شود و بعضی در شوق کشیدن بر از خشک را داخل کنند و مجرب است و
از آنها در ابتدا بر ص نافع است و مجرب است **سبب علم فساد خون**
است و غلیظ و جمود آن در عروق و تنگی آن از اخذ غلیظ موله و او را در خون
جدی میشود که صلاحیت غذا در رونی نماید و طبع آن سوی اعضاء ضعیف
نمی تواند کرد از رداست آن پس اگر کند شود در بدن و بدترین آن که از امر آن
صفر باشد و اگر در ابتدای معالجه وی کنند امکان دارد که بصلح نیاید
چون مستحکم شد و در اعضاء قروح بهم میرسانند و شکل اعضاء بر فاسد
کرده پس لا علاج است هر گاه بیند که ابتدا کرده چشمها آن اسپیدی رنگ
روی کموده گرفت و کجوه صفره شروع شد و عروق او بسیار بد بود گردید
در وی منفخ باشد مانند کسی که نریا کرده باشند و ابتدا کرده با انفجار
و اشعار حاجت بخش افاز شود تا از کجده ام باید کوشید علاج آن فصد
است از آن کحل ایمن و از زرک خلف او بیند و واجب آن لدا و لدا است
اهد چند روز و بفرمایند خوردن لبن چنان و اگر در وقت صارتواند نمود روز
خوردن یکبار همان بیشتر است و اللذان پاکیزه تا همان بیشتر خورد

و اگر نیکو است بتواند سر بر بخورد و گوشت شیر خواره جدا و حملان و اسفند باحت
ذخورد شراب قیق کشمیر المزاج و برودت محام هر روز بناشتا که رفیق شوخ
پس فصد کنند از دست چوب احتیاج چند روز و غذا کند در آن روز یا بجز
گفته شد و برودت محام و همچنان بخورد طبع آفتاب چون چند مرتبه متوالی و احتیاج
در آن میان و حذر کند در تعویض آب و به پیریز از غذا تا که به پیریز در آن
صاحب این نحو لیا لازم کند مایه الجبس و شکر و تدابیر است مسمی که دارد و در آن کف محام
بدقیق با قلا و حصص آب سلق و آب حلیه بپورق و کند زنجبیل و اشنان و کبریت
و بسیار بنشیند در آب فاتر بسبب تمیخ کند به هر خرمه و به بنفشه و لبن و برآید
و قوط بلین ف و در بنفشه و بخورد روزی یک بار و در هر خرمه از آن چند روز
بر شراب مایه کشمیر المزاج یا حصیر و سفید شکن مصلح و آنچه نیکو است در اعلیت
است که بخورد و بقدر زینق یا غسل و سخن یا بد از آن ده قیر است یا شراب
که او قیه بود لیکن چون مستحکم شود این علت پس علاج بل افامی است یا بد و او
که معروف است به بزرگی که قائم مقام بل افامی است و بل افامی نیکو است از
بستاند افامی مایه کوهی مایل به بیاض از نگاه که در روح سبز و
بعوض آب بر آید اگر در سینه گوشت او مایه بود آدم را از خون آن علاج بهر
که هرگز نرود و در آن نمیدرین بریزند سردم انرا یک ضربت در کند این در
جوف او بود و اگر در وقت بریدن خون از او بر نیاید و اصطلاح کنند انهم بقا

در کف
بهر روز

پس قطع برید کنند انرا بسوزند با آنکه و در یک کنند و بریزند با او یک شوت
و قدری تخم لجان بریزند در آن و نیز است قلیل و محض و اگر کثیرتر چه بریزند
سبکتر شود و بریزند تا که مهر شود و بریزند در و چمن سمید و شور یا به بریزند و خوردند
و از گوشت او هم بخورند اگر سس شود ان خوب یافت کفایت میکند و ابلاب از اعاده
کند برین تا که سر شود و یافتند و منقح شود پس منفوس میشود بدن او تمامی جلد میشود
پوست از گوشت و می افتد چون پوست مار چه از شان گوشت افتد است
که بر می آید و فضالت از بدن بسوی جلد و این است که متولد میشود از فحل بسیار
در بدن که در کیموس روی باشد ازین جهت نباید که خورد انرا مخدوم تا تنقیه نکند
بدن را بقصد و اسهال گوشت افقی بید سیاه و شیطرح مکره درم
دار فلفل بخورد هم پیش از این اغذیه بر سفید در دم و نیم بگوید و بر روشن گاو و خربزه
و عمل همچون سار و شربت از یک شقال تا در دم بعد تنقیه بدن و باید که در وقت
گوفت زهر در و بینی خود را محافظت کنید و بخار او در در و بینی نبرد و گهای
دانه میکند مخدوم را در تمام بدن او مثل یا فوخ و شول الر کس در مقدم و
سوزن و اصل حنجره و صدخین و قفا و مفاصل بدن و در جلیس و ظهر و بطن و صدر
هر علتی که محتاج بود بقطع یا لط یا شرط یا تا که یا غیر ذلک
پس باید که اول تنقیه بدن نماید از ان خلط پس استعمال کنند انرا و نیز میگویند
که اگر افقی در خمیر بر دو مهر شود در ان و خورد از ان مخدوم چنانکه واقف نشود

پس درم میشود و بداند و می افتد جلد او و خلد ص می باید لیکن که لیکن
قبول کند که درم افغی را دور کرده در شراب کند مخدوم را
نقل بشهر گرم گرم کردن نیکوست و میگوید که همه چیز مخدوم فاسد میشود
لطفه الله مولود شو سالم نباشد از جذام که باید که مخدوم صابر
بود در علاج که است که در اول نفع ظاهر میشود در اخر ظاهر میشود نفع عظیم
که علاج کردم مخدوم را باین علاج و صحت در بغداد روزی
اینست بگیرد بلیه جهل کابلی و بسایند با پنج شقال اقیقون تا به شقال
بیامیزد در شمش یا زیت بنفش با قدر شریک شقال هر روز بناشتا
علاج کردم جواز را که روی او کرده شده بود و مو زخمی شروع
کرده اول فصد نمودم و اسهال بطبع اقیقون و حبوب محرجه بود ادرام
و مداومت فرمودم محام و آب زن و غذای مرطبه و راحت دلام چند
روز با حس غذا و باز اعاده نمودم با اسهال و همچنین جهل تدبیر پنج ماه
بسیار کرده رستن اشعار و رنگ روی شکو شد و چشمها صاف شد
و نزدیک بصیرت تام رسید بعد این منقطع شد تدبیر من دیدم او را
بعدش ماه که صحت تمام شد و میرفت بر همان تدبیر که ازین دیده بود الا
اینکه سهیل میگفت الا با الجین و میگوید که تجربه نمودم که کی را در علاج جذام
نفع بلین است و میگوید که گوشه فقد در جذام نفع عظیم دارد چه نقوش است و میگوید

بطنه را

که جذوم را سرد و کردن و آواز بلند کردن نافع است در علاج تحت الصوت
و میگوید حصیان در و راندن از راه جذام نمیکنند و این جهت علاج جذام است
حصی کردن که این مزاج را رطوبت میکند جسی نمیکنند ابیر ^{علاج}
جذام اگر بعد از علاجی نرسیده باشد که آن افتادن اعضا است به این
که بگیرد ورق خنایا بس که قوی در پیر او قیبه آب پزند تا که ریح بماند و
کرده یکوقیه شکر سفید در وحل کرده یکبارگی بخورد چهل روز برین راه
نماید جذام زایل شود صحت یابد مجرب است و تکررات در استعمال آن مفایده
بلوغ ظاهر است زرنیج مقتول در دفع جذام نظیر است ^{بیرات آید}
بگیرد زرنیج زرد و توتیای سبز و شوره قلمی بکند و هفت اوقیه اجزا را جدا جدا
کوفته بهم بیا میرزد در بوتیه میارزند که کفایش در بسته و با احتیاط تمام خسته
باشند که هم نباشد و در کوزه کشیر بیان نهد و بمنفعه جذام دفع دهند تا که بوتیه
سرخ شود پس اجزا مذکوره در قاشق آهنی که دسته دراز داشته با قدری
گرفته در بوتیه تافته بریزند و از دقان آن خود را نگاه دارند و چون از آن ^{استعمال}
مانند قدری دیگر بریزند تا تمام زخمت شحوان زمان سرد کند و هفت اوقیه شوره
قلع دیگر بر آن افزوده بکوبند و همان عمل کنند تا نه مرتبه و بر تبه هم هفت اوقیه
شوره کوفته یکبارگی در بوتیه بریزند و بکف آهنی حرکت میداده باشند تا که سفید شود
و آن نقشها با در بخوری در آنها ^{سرد است}
سرد است جهت جذام بوزن سه گندم

زده نیل بران بماند خلج ان وضع بلاد است تا که فرج شود پس خلج قهره کنند
بسی قطه و ضرب ضما کنند بوزق مورد و ورق رمان با

سایده با ضما و ورق که تپ با ورق فنج را طلا کنند در

سینج بدیم و رد با خنجر سمید با ترم کوفته و اگر ایار حدی بود طلا کنند در
سینج مزله و سینج قصبه و دقیق حمض و عظام و از زرد بطنج مقشر و حالبان

و قسط بلعاب حله و لعاب کتان شحم ان در اثنا جدری

بدل است و چنان استخوان آدم با آب بوده طلا کردن

اماد حسن و نور است که ظاهر میشود در پنج ناخن به شده در درضیان که بر می

انگیز اند از خلجه و جمع تر و پمیر سدا تا البط و اریه و براب ماده حاده است

کوخته میشود با او و خلج ان تنقیه بدن است بعضی که مدتی گذشته باشد

و با اسهال صفر پس طلا کنند موضوع را با دویه مخدره و نیکولین است

که بگذارد از فیون و پنج نخل و طلا کنند بران چند دفعه و اگر این مسکن نشود

محتاج شوند بسوی نفع ضما کنند به ورق سرو و سحوق بلین مغز یا بلین این

یا بعضی ضما که نفع دهد یا ضما کند بخردل و قدری شوره و باللی ان بر گران

به بند که زود نفع میدهد و دو امیکند بغیر و در این هم خلج کنند

و نمی نامند انرا سیان الفا رب ان ماده سودا و است که میریزد بسوی او خلج

ان اسهال بود است و تر طریب مزاج و ضما کنند بر ناخن از نمک گیس و مصطط و شویب

انرا نیک یا ضما کنند

از آنکس یا ضا د کند بحرف و نمک یا الحوم و محتاج و موم
رافعا د کند بسبع تا سه روز پس بشاید و اگر نرم شود حرکت داده است کند و الله
باز بموم بندد در آن پس طلا کند بخل و ثونیز یا مد و سریش در
خونخل یا ضا د کند بعنصل و در محل طلا کند به بندر چه چه مرخ خل
مراره بقریا طلا کند بعوض و شمشیر لاطا اما میاض لطفار بگیرد بزرگان و عدله کوفته
بعل و شمع یا میزند و ضا د کند زرنیج زرد و حل یا شمشیر لاطا و دقیق حله
بلوط یا نیرفت رطب بسیار مرتبه پس طلا کند بران آنچه ناخن رافع
ناید چون مرهم در حلیون که نرم میکند ناخن را پس ضا د کند بمر و جواهر شیرین
کوفته که مثل مرهم شود و ضا د کند یا بگیرد زرنیج سرخ و زرد و درم لوز مر و صمغ البطم
یا السوه و به پزد و طینج نرم تا که بقوام برق برسد و ضا د کند و بگذارد تا سه روز
یا بگیرد سمس سياه و قردمانا و ثونیز و خردل و ناخواه و بندر چه چه مرخ و درم لوز مر
در آن ده درم لباید نخل و بیامیزد یا ضا د کند بمو بزرخ و زرنیج صلبی و خل
و آن در نوب است یکی از آن نرم و دیگری صلب که آنرا مسامیر گویند و بسیم
بلغ غلیظ است و سبب صلب بود او علاج آنها به بیند که ماده آنها منقطع شده است یا نه
و بر می آید پس اگر بر می آید تنقیه بدن کند از بلغم یا سودا پس علاج در نوب است یا اینکه
دلگ کند بوق موم و تریا بگیرد و غذا لطفیف بفرماید فاما در صلب طلا
کند بر زرنیج زرد یا زرنیج و بنهند بران یا بنهند حل طلا در که آن قلع بمناید

نصف بادام را دو پاره کرده بر تالیل بمالد پس کپان
بر آن بنزد و بر مسامیر نکند و برگ نان که بعد از آن یک بار یکسایه به بند
نافع است جعل آب یونان بر تالیل طلا کنند بر کند تالیل را
و قویار او نیز همچنانست خون رک و بول رک هلیه بلیه آله را
جو کو کبره در ضربه بند و در آن نگاه دارد در عتبت بیامیزد بمالد
مغرب است عقید از سبور بود بگذارید بند
باز بند و غصه گرفته و بیخته در راون تا که مستوی شود بر کند در شقاق
یا بگیرد دروغن اکراه و بیامیزد با او از فته و به بند از اندکی تا که غلیظ شود
و بر کند در و یا بگیرد در و شمع و دلت کند با آب نیز بخوشد و منق و بقرو
کثیر او غصه و پهنه برود که ازین به شود پس بداد در آب گرم تا که تر شود پس بر بند
و این دو ابمالد به بند در سنج محق کل را در یکر طریقت تا که غلیظ شود
در و یکو قیه میزند و نصف او قیه کثیر او بگوید در راون استعمال کند یا به بند
سرطان تهری در دهر خل و طلا کند یا بگوید بخود را و بیامیزد یا فجل و طلا کند
نافع است او را بخضاب بخنک خمیر کرده باشد یا آنکه چینه باشند در و حصرل گاه
شقاق آن قدر که شمع میزند که محتاج شود به دختن و اگر شقاق عام بود در دست
و یا بگذرد و جمع بدن پس علاج آن بنوشد در دهر خل تا یک هفته هر روز بیست
شراب رفیق مایه آب است بیض رفیق بعد از خوردن مطبوخ افستیمون باز

نصف بادام را دو پاره کرده بر تالیل بمالد پس کپان

بخورد در یک هفته دیگر و ترطیب بدن نماید یا غذیه و استحمام با آب شیرین و
تخم بادام مرطوب و بنفشه حضور در آبی گرم بچته باشند درون خانه تا بلبید
موسم را دور دهد و در روز وفای تر و شحم بطم صغیرن شده و کثیرا و عذاب
ب سفر جل بگذارد موسوم و در هر تخم را و بریزد و در باقی را و بگوید در آن
تا که مسوی شود و مسح کند بان

لباید عصفور العسل و
طلد کند یا در وی زیت و عدک البطم و شحم بطرا جمع کند و طلدا سازد یا
عصفور چون چون کل عدک البطم و مصطکی در وفای طلدا کند بر آن
شفاق در شینغان سه با و پوست مغیلان سه با و گل سرخ یک با و
شکر فیه تولد اجزاء را کوفته و با میزند و مقداری از آن کوفته در ظرف
گلی انداخته آن به آن بریزند تا مقدار دو انگشت بالدا لیستد و بچوشانند و نیم
گرم دست بار در آن آنگه از نو بماند تا یکبارش این عمل کنند برین منزل
تا سه روز عمل کند نافع است و البته تعارض بر روز الشفاق مغز تخم
بوزه بچندرم مغز تخم خیارش بچندرم مغز تخم هندوانه سه درم مغز بهمدانه
ده درم لاجورد مغسول سه درم نشسته و درم صمغ عربی یک درم کثیرا نیم
درم مصطکی رومی یک درم کوفته بلعات بسجول قرص سازند هر یک یک درم
شربت بقره و دیگر شفاق و دست و بار اصابون لادنوری با آب سائیده
در شفاق پیر کند و صبح شام با نیم بشویند و دیگر آن که گشتن مکان در دفع

چها جننی بدل است و مجرب و اگر شقاق لب اینرا سازند پوست اندازد برضد
 مرغ را برود و چسباند شقاق لبهارا که از حرارت میبویست بود
 مغز تخم بطنج هندی با سائیده نفع عظیم دارد و اگر درم مزمن باشد چون
 قندوان که میرت یکوش رنگت سپید طلا کند عاجل النفع است
 بر شرب تدبیر کردن نافع شقاق پاناس است و سوط کردن و پنبه در دهتر
 کرده در ناف نهادن نافع شقاق لبها اما عشره را به پیچند نیز قدومه
 ناسته و بران بول کند چند مرتبه که محتاج به علاج دیگر نمی شود
 خرقه در کلاتت کرده بستن نافع و الا در ام سفید اما نفاطه
 عک که از سقطه و ضرب افتد طلا کند حوض و اقا قیاد یا طین از منی اما
 عقه یعنی خراش از موده و کفر البوزند و عمل کفش را بسازند بران بعد
 اندک کرده باشند بر و غش گل بستن و قمل رطوبت
 فاسیده است غلیظ از مقدار محرق قیلین پس بر نمی آید از شام و
 می باشد قولدان در محرق جلد نه در سطح آن و اکثر آن واقع میشود
 در صفر از خوردن اینها مخالف کثرت تعویض و سنج و قلیت حمام
 و نرم تورب احد علاج آن تنقیه است و طلا کند سر را یاد در هر حاله باشد
 بصیر و مرد و بورتی در حمام و ساعت نگاهداشتن و شستن با آب که
 بخته با در و ورق آس و ورق صنوبر و اگر صندل و بویگر و بورتی و

لکاتی و فنی

سماق و خربق سیاه مکه درم سهونج نصف درم پنج خماض سه درم بگوید و
 بیا میرد نخل خمر و بشوید و با او سر را بیدان را طلاء کند زین موقوفی یاد
 در دیابا میزدوزق از او درخت که آن بقراس است یاد فلی که آن کثیر
 در دیو و تمسک نماید بدان یا طلاء کند زینج سرخ را با سهونج و کندش و
 بوق درخل و نگذارد تا که برود بران ساعت لیس بشوید با کرم یا تنجر
 کند جامه را بکنش یا ترش یا ورق از او درخت و قطیا بشوید سر را با آب
 نظرون و طلا کند زینج زرد که گل سرخ حل کند زینج را در آب
 لیمون و بمالد انرا بر شیمان و ان شیمان را در کمر بندد هرگز قمل در و متولد
 نشود مجرب است صاحب این علت ترک کند خذای
 غلط و کرم بدن یا بس که او را خاصیت است در تولد قمل
 و حکم و خضوف و ضعف همه را از رطوبات حاذقه غلیظ است ال
 بعض احد است از بعضی هر چه نفع میکند دیگران نیز
 عارض میشود و صفة و جهت و قوت شهورت طعام و لذتی بدن و ضعف
 قوت و ان بر شو صفا و جو و سوزاننده چنانچه از فرو
 بردن سوزن میسوزد و این را کرمی دانند نیز گویند و این در هوای
 حار و بلدان گرم بسیار است و ان منهل صفت است و سکون در مکن بارده
 و بالبدن ماورد و خل و طلا کردن بلطینج که انرا خاصیت است درین و اگر

نمود وقت آن پس طلا کند مفرغ تخم هر لوزه بانگ گل و بشوید موضع بخل و نافع
است در اثرات استره یا بگردد عروق و مفضل بگویند و پزند و بیامیزند و
بخل و روغن گل که منفوت غطیم دارد یا حصارا در سر که طلا کنند و حمام روزی است
صبر کنند و غسل کنند بار عروق قدری کافور یا آب کشنیزه بجند درخت
پان را بخل ضدل یا با سائده طلا کنند و در خضوف از ایل کند و کیهی
است در پند که انرا سر بهونگی گویند در آن جوشانده از آن غسل کردن
نیز نافع است که انرا در پند داد گویند و کونتا نیز نامند و
اگر در یا بوجوب این دم محرق است که مستحیل میشود بسوی سودا و علاج آن اگر
داخل لحم شود طلا کند بسمن یا زبد یا شحم و حاج یا بط یا شمع و دهر یا صمغ
اجاص یا کتیر یا صمغ و صبر بعد از آنکه فرستاده باشند بر و خلق فاما اگر
داخل لحم بوجو محتاج است یا تنقیه بدن او و الاطبخ اضمیون و لازم کند
ماء الجبر و طلا کند با اطلیه قویه و از آنست که محل کفد اشوب را بخل و طلا کند
بر و یا بگوید کندش و عروق با آنی که محل کرده باشند در اشوب یا طلا کند
بقرمانا نافع خن یا بگوید عروق و رامکی صمغ و طلا کند بخل یا اطلی کند
بدر فخل بخل یا اطلی بمیعه اطلیه با خن طلی کند عروق یا حاض زهرج
یا اطلی کند تر و ودخان قشور جوز یا بس یا خن و اگر شدید بوجو قویا
بمکن درم احتیاج افتد بسوی چیزی که قویتر از آنها بود و آن است که

از طلا کنند مفرغ

شرط از مندرج را و بی شکر و دمای حاد تا که نخورد گوشت آید و بر او
 ظاهر شود و همچنین سرخ پسته کوبیده هم قیر و روغن است در قوبا که بماند بر
 روغن گل و صمغ شکر کوبیده که نخلت پاشند در صورتی که یا بذر بطبع یا طلا
 کوبیده و زرد از بر و خطاطی نخل اما زرد از بر جمع زرد است و آن نوبی
 از کبک است و نافع است و نیز زرد است و کبریت با قند با قند و کندر
 و بوق باز را تخم کوفته با سمن مثل مرهم بگذارد تا در روز یا سه روز تا
 که سرخ شود پس صاف کند روغن خرقه و طلا کوبیده قوبا بکوبد و پنجم مخصوص
 مشک کبر از بول بقور و سکر خرقه از خرقه و به پزند تا که نرم شود مخصوص
 بساید و طلا کوبیده خرقه و قلع می نماید یا طلا کوبیده با و خلاف یا خرد
 دهم لوز اگر قوبا جدید شود کفایت میکند او را در طبیعتی
 که سایل شود از کندم چون نکاهد ازند او را طریق جدیده و او کرم
 کرده بالاد او نهند چنانکه حرارت بکندم برسد و این را دهم الحنطه یا
 نیز زخل و طلا کند که قوبا را دشمن است بادهم باید که در خانه
 صاف قوبا باشد دهم نیشاد نافع است لوبان مرصه قوبا
 و جرب و خرقه که از پوست نار جیل و تخم پنوار بگیرند می انکه میایند نزد
 قوبا را از ایل کند و مقل به که حل کرده قوبای که بر قوم باشد و انرا لوبان
 گویند نافع است و دود خود که انرا در بند جوزه گویند نافع است این

در آن پنج میل تر نیز نافع است و وجوده مارچیل همچنان است

خساقبل از هر یک جز فلفل و سوناگا از هر یک جنس تو تیا می سبز یک چهارم
سکه طلا نمایند جرب بد نوعی است رطب یا لیس یا لیس با احد

دم است و تغیر آن بسوی رطوبت نبرد که بنزد میکند شام را آب بندم

موصوفه را فوطه را و باقی می نماید تحت خل مثل آنی که بنید میشود در جاب
و نقیر میشود از حال خوب برای از تناول اغذیه مسخنه مفتده دم می باشد

چون بل و کواهیج و تو ابل حاره و لوم و فصل و شراب عقیق حروف و تعب

بین خوابی یادفع میشود از صفرا و اخیدن و قلت استحام و تقاسف و بیخ

فاما یا لیس کفایت میکند علاج بحام دوام نمودن و دلکوت با الی است

و دقیق نخوبان بوی رن یعنی تغراق و اگر باشد لیس امر غلیظ لیس فصد کند

بر قدرت جرب و نخورد طبع بلید در ماه چهار مرتبه و لادم کند ما

الجهن و طلا کنند بطلاهای که خسته باشند از میوه و کندش و زین بقول

و روغن گل و بخورد غذایای جرب است بسیار مخرج اما رطب استعمال کند

بغض و مطبوخ و طلا کنند بجز بوق و کندش و بوطون صباغنه اخنه بوتره

زرکران و مردار سیخ و قسط و خبت فصد و بخورد غذایای تر نرس

بستاند بلید زرد پنجه درم سنا و شاهتره مکن و بخورد مایه آن

چینی دو درم افشیمون چهار درم خشتین افشیمون سه درم گل دو درم بنزدند یا

در آن پنج میل

سازم لبفایح سمس درم به نزد بغیر اقسیمون در سه رطل آتانه بماند و ثلث
رطل بیامیزد در واقسیمون و فرو آرد از نار و بمالد و صاف کند و درم
تربخین بان بیامیزد و نخورد چند شربت متوالی یا نخورد آب صبر شاهتره تر
تنها بشکر چند روز
بلید زرد یکدرم صبر یکدرم قهوه نیان ربع درم
گل سرخ ربع درم و این یک شربت است

را بلید زرد و سیاه یکدرم صبر هفت درم قهوه نیان پنجدرم بگوید به اجرا
را یکدیگر یک سحی کند قهوه نیان را بر فرق آب شاهتره و بیامیزد در و ادری
و بگذارد که خشک شود و باز بسفینه دهد او را آب شاهتره دو بار یا سه بار و
خشک سازد و حکت و شربت از شقال تا درم

بلید زرد را جو گو کرده در آب تخم شانه در ظرف آگینه و بنهد در
شش در وقت گرم و بگذارد تا قوت او تمام بر آید در آرد و صاف کند و نقل
دور کند و بنهد در شش تا که خشک شود و بخورد این پنجدرم تا ده درم بشکر و
کبابه میخورد این خوف را بمثل آن بلید کابلی واقسیمون و اسطوخودوس
و لبفایح که نافع است جبر را و جمیع امراض سوداویه و کبابه میگیرند بلید
کابلی و ترید واقسیمون را و همچنان بیسازند پس صاف میکند آردی
ریزند در و صبر و غار بقون و چون قریب کسی می آید امراض سازد با
یا باندق و میخورد آن را بمطبخ با مای الحبن

بعد فصد و اسهال بگیرند رجا ص پازره عدد نمزندی ده درم شکر طبرزد
ده درم و بریزد بر آن آب جوشان دو ثلث بطل یکذارد یکتوبیالید و صاف
و بخورد و اگر جوشانده نخورد بلیع است و اکثر می افزایند بر آن سنا مکی شاه
تره می خورد هر روز چهار اوقیه بلید زرد شاه تره مکه
نصف جزو شمش مقداری که در و چون سازند و می خورد

اور الزوم باو الجبن با بلید و شکر
بلید کبابی و بلید و آمله و بزرگ مکی یکیز ریزند و جزو بیامیزند بقند و قرص
سازد و بخورد ازین هر روز درم تا سه درم و برای اسهال از ده درم
تا بیست آنچه رنج میکند چرب که کهنه بود است استانله عنغ نخورد صبر
منقح در آب هند با تا سه روز و ترک کند تا سه روز و باز احاده کند
و شربت از صبر منقح از یک درم تا یک مثقال فخورند تا که خورده ده مثقال و اگر
در روز از پانچ بیافزاید بلیع بود و اگر بسج انجامد بعد خوردن این نخورد
دیگر لوز زیاد بشرح بازیت تازه مغسول و اگر استغفر اند زیاد شود
نخورد سولون شعیر با سولون حنظل و شکر با آب ابرج امضوب از غذا
از تواردها مفید و بقول باره و کوم چرب بنهل الشهضم بخورد کثرا
کثیر المزاج چند و عذر کند از اغذیه مالک و حریفه و تو ابل و علس و
کرنه و باد نجان و لحم قدید و صد صقیه طلا البر بطن سبق مقبول

افعیما و ان فی

افقیما و ورق دفلی و کندش دفلی و مردار سنج بگوید و بیا میزند و طلا کند
بهر که انگوری و روغن گل و بخوابد و بعد آن بروز حمام غسل کند و تمزج نماید
بخل و اسنان سر بعد آن بارد و باز تمزج کند بدین و در بر آید طلای آخر
که نظیر این نیست حتی قلع ثانیل میکند خست الخدید و
کندش و آس یا بس و زراوند طویل دفلی و نحاس محرق و زینق مفتون و اسنان
قضاری و خضر الکحل ابض و مرنگ و دوده مهنج و کبریت اخضر و زربنجین و
غصص و زنجار و سفیداج و حب البیان با السویه بگویند و بیا میزند و بر روغن گل
وزیت زعفران و روغن عصار
بوق و ملح و قسطا و کندش بگوید
و بیه ساید مضمون درم خل غرود هر و در مقدار اما سنگ و طلا کند در حمام و
بگذارند در است و غسل کند
میه ساید و در هر و بگوید
در ساق تا کج جمع شود و طلا کند و نباید که طلا کند بر سینه معده هر دو ای که در
او زینق ابو
مردار سنج و زجاج زرد با السویه حتی کند بخل
یک مفتون در افتاب بس بردارد و طلا کند یا بگیرد کبریت و بساید بخل و
طلا کند یا بگیرد نو شادر و ملح و زجاج زرد شوی بساید بخل و در هر و در
و طلا و اگر تقیر شود بگیرد در اللس و قشور رمان و قلع کند و بیا میزند بخل
و در هر و در طلا کند یا طلا کند از ورق آس مدقوق و تونیز و زینق مفتون
با سر که روغن گل یا نجسانند ورق دفلی را در خل مشکبانه روز بساید

تا که بر قوت او بستاند پس صاف کند و به پزند بمثل آن ده سرخ تا که سرکه برود
و روغن مانند کنگر و تمسح نماید یا بگیرد را میران چنین و خست فخذ و قیل مدار
سینج و سرق و کدش یکدیگر مفره سه چیز یا نیزه دخل و طلا کند ^{دیم}
شخصی که جرب داشت خورد ده سرخ با شکله ^{سینه} روز هر روز یک گل و خلاص
یافت تا جرب که بخوراند نیز اشا بهتره و شیر او خورد و
میگوید ^{میگوید} شد بعد تجربه که جرب و کوفه محتاج است بتعود ^{دیم} آن از اغذیه پاک
تعب است و میگوید اگر نافر اجرب جلدش شود بفر ما در احمام عمیر گرم ^{میگوید}
که بترسد از اطلیه حاده که اکثر مردم کردند و هلاک شدند برای جرب
رطب و البس بگیرد تو تپای و مردک سینج و سر و زینب و زینب و سر را برایش
بیا تمیزد و با اجزای دیگر سخن نماید در روشن گل و سر که حل نموده طلا کند شخص را
جرب شدید شد و اطباء از معالجه آن عاجز و حالته داشت که شربت روز خاد
مان او بشغال چنین او بخاریدند و تمام جلد داشت نبرده لبو و خون از قارش
خواب فته لبو از حیات منقطع نموده چون بنده بنمود بود و بگو کل که جای ^ک
بنمود است رفته چون بود فقیر اشناج داشت فقیر را رفاق او لبو ^ک
ضرد داشت بهمین طلا خارش او در اقل زمان بر طرف شد و جلد او ^{منقشر}
شده می افتاد و شفا کامل یافت در اخر روشن می یابیدم به شد با دن الله
تعالی بگیرد طین از منی یا مختوم ^ک درم کافور و زعفران ^ک کند

نصفه ای پانز

نصف درم بیا میزدنخل و آب عصفیر مطبوخ در روغن بادام و دیرورد
و طلا کند بسیار متبیر یا بگیری در زمان حاض و بیا میزدنخل و بوق برده
بر او بی به پزند تا که غلیظ شود و طلا کند در حمام بیا میزدنخل و بوق بعد
طبخ او یا بگذارد و حوض را بخل نمزد و طلا کند و بگیرد آرد عدس و مغز و
لت کند در خل و دیرورد طلا کند با خل و دیرورد در آرد که فشرده معصور طلا
کند با آب سلق و آب ملونخیا و آب حاض و خاکه سمید معجون کرده نخل و دیر
باقلا و حوض و آب ریاض و در وقت شو عصفیر در حمام طلا کند و قویتر
در کس حکاک آب قشور جز تر است. با آب که بخته باشند در و حلبه با شحم حنظل
یا بگیرد و نوز و عصفیر و آب نخل خمر و بنهند در افتات تا که خمیر شود و طلا کند
یا بیا میزد و اگر حکاک در خمیر بود و ن سیر بدل بگیرد شیا و ناستیا و
اقاقیا مکو جز صیفی جز نوشادر ربع جز به نشسته مثل جمیع بیا میزد
و داخل کند و طلا کند و اگر با حکاک در قبل یادیر سحقی کند شربیان
و قطران مسادی و حمول کند بگردم ازین در صوف یا خرقه یا به پز حلبه
و بندگتان در آرد غسل و تر کند در آن خرقه و ببرد و اگر با حکاک در چشم
رفان بنهند بر و بیاض برین مضر و بجای و در وقت نشسته و ضماد کند و
برود در حمام و آب فاتر بر سر او بریزد و اگر با حکاک در انگشتان و این در
هوای می باشد را بام خریف و با انقفاخ می شو پس بریزد بر و آب حلال

و بنهند انگشتان را در آب سلق و تمزج کنند به همان و مانند آن و اگر زیاده
 بود رضا کنند به تیس مدقوق باز وقت مایه لبصل و شراب اگر باشد که در
 دهن و می باشد بنوا این پس در حالت به چنان حکام رود و طلا کند بوق
 درم و شحم حنظل نیم درم فذل سرخ دو درم نشسته درم و یکوبد و بیافیزد
 بخل نفیف و بهر رود و طلا کند و اگر حکاک یا شری اطفال را پس حجامه
 کند اگر شش نایه باشد پیش شویدا و را با آبی که نخته باشند در و نیلوفر و در و
 بنفشه و شترمرغه و خوراند صفرا طبع بلید و قدر قلیلی از رازیان و نقاد
 کند بکفین و تر کند چاه و لگده ساد باشد حجامت کند و آب بنفشه خوراند
 و آریطان و مر و خیار و بقلا الحقا و میع خبیر نف و مال با که در و
 سر به نوکها چخته باشد غسل کردن یا شستن عضویرا که در و حکاک بود بخل
 النفع است ان بخارها بسیار زینت که حاضر در خون
 یا از کثرت هم یا از ملغم بورق که مخالف چون بوج پس اگر از خون با بیجا
 ان در روز اکثر بوج و رنگ ان سرخ بوج و در طفلان و جوانان بیشتر بود
 علاج ان در اول فصاحت یا حجامت اگر حبیبی پس نقویه فواید لازم اند
 و اگر طبیعت قبض و اگر محبت بوج آریطان فرما بر سبب حاضر و نقل و تقصیر
 کند از غذا بر حل زیت بد بهر و لوز و زرنیر یا ج بد بهر لوز و لیم و زجاجه
 ما فریض و مرصوص و حصه میه و تفاحیه در با کسینه از دجاجه و جملان و

و در انوار

جد اشیر حوره پس اگر باشد امری قوی پس نخوراند طبع نهمید و لازم کند اقوام
کافور آب مان تر و غسل کند یا آب د و اگر التهاشید بگوید بگوید و آثار
را بغش و لغشار دو بریزد بر و شکم طبع زرد و خوراند نفع میکند و را خوردن لغش
بدر قطن یا اجلا بیا بیدر حله از هر یک درم که طول کشد امر خوراند و با
قدری از شخص مسوق بخل مزوج سسته روز و اگر ازین نفع نرسد بخوراند قوی
بنج بگیرد بنج دو درم شکم بخیزد بگوید هر یک را جدا جدا بیا بیدر
و خورد در سه روز بنامش تا و اگر باشد احوال نفع صیغهای هند ما و ما خوب
الثعلب و اگر حدوث شری از بلغم بوسی بویس علاس ان اینست که در
شب غلبه احتفاک او اقل بویس درین نتیجه بداده باشد وقتی که بخار زد و
ان مایل بیاض بود و علاج ان نیز فصد کنند که بر آید ماده این مرض یا خون
بخورد مطبوخ که در وترید و سفاج بود و در هر ماه دو بار توره کشیدن را
که در و صبر و حتم غنظل در ما و دل کند بعد این بخند و خل غم و خورد و لور و ده
درم جلین شکری بوزن یک درم نیمون با کبار یا نخورد سولش و غیره یا کفش
نافع است آب جوز سر و طکت خورد از و یکا و قیه تا یک درم صبر تا بگوید قرطم و غیره
با خل غم حامض بخورد مقدار سه درم و نافع است او را بجانة لزوم ما و الی و عداد
او اطراف مسلق مطرب یا کام
و قوه ان اکثره اطفال
بود علاج ان زنده البقره را در طبع کرده برتش نهند و اصل السوس را در خراشیده

در آن بریان کند هفت لور پس یا سفیداج و بیاض برین قدری کافور
بر هم کند و یقار دارند نافع است و بگیند قمر نفل و فلفل و توتیا و گل مغیلاک
و برگ شفتالو مکنید درم چاک سقز و رسوت از هر یک دو درم خنابین درم
حناراد آت کند تا که آسوخ شود هفت نموده برگ شفتالو را در آن بپزند
و صاف کند اجزا را کوفته و بنفشه یا ان بیاض نیزند بجز فلفل حساب ازند و روز
بر آید پور در سه روز و بیاض لور یک مرتبه بد مجرب است
گل مصفر و ضد کرم و خنابو کور نموده ماد و درم در آن بچشاند تا
به نصف آید دایه اطفال را بخوراند و قدری طفل را نیزه و از گل مغیلاک و مغز
تخم خیارین شیره کشند نیز نافع است و در ضربه راده فلفل هر روز بخورند تا نافع است
و اگر خندان یا فرط نبود تنهار سوت هم طفل را نافع است
امانند و نمیرد اندک با بشور صغار و حکم و حرارت در تنم و خرقه
شدید و زود متفح و متفح النساء بهر ساند و سبب ماده حاره ^{اصفا}
مخالط خون که تحت جلد است در شروق دقیقه علاج آن اسپهال صغرا نماید بطبوخ
پسیده و آفر که و طلا کند حوالی موضع متفح را با این ضماد و ضد کرم و فلفل
و شیاف نامیشان و سفیداج رصاص و طین ارمنی و طین بختوم مکنید کرم و
قشور بروج و انیون مکنید نصف جزو بیاض نیزه بآب از ده پیتمه و بندوق در
وقت احتیاج بگلد و ککه انگوری قلیل طلا کند و بر قرص بر هم سفیداج طلا

کند و در متفح

کند اگر متفرج نبولین بر تمام بدن همان طلا کند و اگر باورم حمرة و فصولی اعظم
بوفصد کند اول بعد از آن تدبیر فلک و کفار در ازند و غذای یار در دهد و از هر چه
پیر این فرمایند و ان حکمت است و همیشه که عارض میشود در اخصا شدید
که طاق آن ندرود نماید و بعد از آن پیدا میشود نقاحات مختلفه از آن وقت
و این کثرت است و وحدت آن علاج فصد است و خون بسیار اخراج کردن
و بعد از آن تدبیر ترید با این که نخوراند ما و الشعیر و ما و الخیار و ما و لطین نهدی و قح
و لعاب بند قطونا و غذا که شکله اشفا ناخیزه سر تنقید بدید هر لوز و خون آن بله شود
سیلان کند از آن خون و صدید پس ضما کند بر هم و نگذارد که آب در و باز
جمع شود و طلا کند طین از منی یا آب که خوشت کهنه با سر که طلا کند در دوزن
مرض فایده تمام دارد هر گاه که بوخته شود در اول امر در کند
بگلاب است که خرقه در آن تر کرده بروینند و چون گرم شود مگر بدل کند و هر گاه
که اسکن و نهمیت طلا چیزی را که منع کند از بقیه مثل زربگیر و عدس و گل
سرخ و صیغ و پیرزنا که مهر التوح و بیامیز زیاد قیق الشعیر و بیاض برض و در و در
و سخن کند ما که نرم شود و طلا کند و بران موضع خرقه تر کرده بگلاب یا آب سرد
نهند بیخ دوای دیگر منع کند از تفرج گل خطی و عارض بلخبازی عارض از بند
گرفته پیر زیات که مهر التوح و پیر زیات که مهر التوح و پیر زیات که مهر التوح
از اسفیداج و آب کتبه نرود هر در و تا که مستوی شود و مثل سرهم و طلا کند خرقه

وینهند بر محتاج میشوند در علاج احتراق بسوی او و بیعتد از جلد و بغیر اینکه
تسخیر داشته بسیار تر بدشطن خفیف الوزن که طلا کند با آنکه که و اگر باشد
احتراق عظیم و بسیار قوت بموافق کند فصد کند تا ماده انصاف نماید بسوی او
و متفرج شود علاج کند بر هم اغیراج و اگر فرقه غلیظه بود و ساکن نشود بر هم شوره
بستاند نوره سفید صنف و اندازد در ظرفی که در آن آب بود و در آن آب
انرا تا که قوت نوره در آب آید پس بگذارد که نشین شود پس آن که از بالا بر آید
در روز و عن آن کس از روغن گل ساخته باشند و بنزند که چون مرهم شود پس خرقه زین
تر کرده بر سوخته نهند بآب بگیر بریزند بر آن نوره و دو ساعت بگذارند و حرکت
دیند آصاف بگویند بهین وجه چهار مرتبه پس بیا میزند در ده و در خام تا که مستوی
شود و بکار دارند و اگر وجه شدید بود در وقت در ی کا فور بیا میزند و آنچه تسکین
کند پس در دلت کرده و فرقه از آن تر کرده و اگر در فرقه حرارت نبود پس
کند بگرات بدقوق چون خواهد که خشک کند باین دو اشع محرق شدن و جنوط
سنگه غیره با الیه محرقه و جلا محرق مکدر درم بگوید سخن نماید و زور کند بر آن
موضع بعد آنکه تر کرده باشد که این بدل ندارد ازین کار بسوزد و عظام و جاجه
و بساید پس در بریزند و نهند بر و با طلا کنند بر و بیخ کاغذ مضروب در این جا
بگیرد و حدس نقش و راکد و محصف و هید اصف و بگویند و بساید و بریزد بر و بیاض
بریزد و در بنفشه و بنزند تا که مستوی شود پس طلا کند بر فرقه که آن و نهند بر او اگر

باید که کمی نکند در ازین مفرط طبیعت چون صیف و اشتا جنین کونیکی
تری چیزیکه اینه کند از طلای خالص است که منقذ که نین شود و این آبله میکند و
زود به میشود خند کند در کی مخارج اخصاب در و غسل و
رباها و شیرین تر است مکان مفاصل و میگوید که اگر دانه موضعی را که خون از جگه
باشد باید که بسیار سرخ کند مگوی را که اگر جنین باشد که در قشر غلط نمی آید و
بند نمینود در حرارت انچه خشک البته دانه را بردارد آرد کند است
بابت بیت یا چیز کوفته یا کفش یا مخ بر اورام باد است یا صفر
یا لود یا بلغم یا تریخ یا ما و اصفر اگر باشد از خون رنگ ورم سرخ بود و جمع
بافه بان بود و تمدد و ملغمس و اگر باشد از صفر یا با او خرقه و التهاب بود
ملغمس گرم بود و نجیب و اگر از لود بود صفت بود و ملغمس سرد باشد و رنگ
بسیای مایل بود و اگر از بلغم بود خوب بود و انگشت در و فرورود و رنگ او سفید
بود ملغمس باشد و نمی باشد یا اورام سوداوی و بلغم و جمع اگر که بود از رو
خلط و عادات در و ظاهر باشد از رنگ ملغمس و جمع بک استمان غلظت است و سینه
بر ورم طلک درون حکم حد دارد برای کسی که در تپله بسیار بر آرد در روز
سه شنبه نظام طلوع شمردان سه جهان را در رشته کشد و بران بعد گهری
روزی که شش پنج است در پابند منع دنبل نماید و بر گل ملغمس بر ورم
بسیار نافع است اما بسبب جمع در اورام ملغمس است که عارض میشود در خون

که سینه بود غلیان و احراق پس بخیزد وضع تا که تسکین یابد و غلیان ^{میشود}
قتیح وقت که میوز و تخفیف می باید در وفا ماضی بان پس آن مخصوص ^{نور}
در قهر کم بود و آنچه در جلد بود ضربان با او نبود مثل در می که در حرمت بود ^{بوی}
خون یا صفر بود فصد کند اگر در بدن اخلاط دارد بود ^{العروق} و مرخص بود ^{باید}
از استفراغ پس با سهیل و غیره مایه تا که بدن او پاک شود و غذای ^{نیک}
از او پیدا شود و سهیل از طبع پلید و آرزو که در این تاخیر نکند و بعد این ^{طلد}
کند موضع را اگر در ابتدا بود بطلد های مبرده که در نزد کوشد در علاج ^{تقر}
کرم و اگر فایده نکند بیامیزد در آنها ادویه مخذره مثل افیون ^{و بینه}
و ضاد کند از اوراق بیخ زرد و لعاب خبز جواری و ضاد کند بعد ^{مقشر}
مسوق باب کشان نیز تر قندی کافور انداخته گاهی درم ازین ^{بیشتر}
و ضربان و سهیل ^{بسیار} گن نمیشود و باورم در کم خوب بود مثل اصول ^{کوش} و ابطل
و حالین پس ^{تر} ک طلدها و مبرده را استعمال کند ^{محدثه} و منضج ^{مثل} این
دو انزرد و نیز کتان خرد و حمام بیامیزد همه را در غیر و ضاد کند با و با
مویز منق از بجم و نمک مثل ان بیامیزد و ضاد کند با مرهم ^{داخل}
کند یا بگیرد طین و بیزد و سخی کند و بیامیزد در و قدری از راتینج و ضاد ^{کند}
یا طین را با خردل بگوید و ضاد کند و تدبیر کند از دهن کوش ^{با} در گمان و
بدان ضاد کند و جالینوس ^{کوش} که اگر خراج ^{عظیم} بود و ضربان ^{کوش} تو ^{کوش}

دو انزرد
و نمک

که فرو نشیند اول این که جمع شود پس نکند ارد میبرد و از او علاج کند مضمضه و
چون لب نباید و وجع و التهاب است معمول شود بعلل از مجاری که تسخیر نکند
و اگر غفلت رود درین خوف است که عضو سیاه با صفت شود و درم آنچه
تحلیل نغیر تسخیر نماید ضمار است از دقیق شعیر یا شولق ان بخل کز بزره
که ان دو امیر که مینماید حضور از این که سینه شود یا سیاه باید که اول
علت این را بفارزند ارد که ان بدنه عظیمه آرد و اگر بد شوماری کشد
شکل و وجع و التهاب دلالت کند بر نیک در بدن خلط غلیظ و سرخ و اگر
خلط بر آید از خودی و نگر در اعضا باشد باید که درین وقت طلا کنند
به بذر قطونا مضر و نخل اگر از این فایده نشود بر آرد از ان زمان مضمضه
یا حلق پس ضمار کند بان صفا و بعد از آن که در دقیق شعیر و در شوماری
عذب بکند درم از فیلوچ بنجیه درم به پیر دما که لغوام آید ضمار کند و اگر
عضو مایل شود خضرت مالواد و بدن را پاک کرده باشد ضمار کند بعد
مسحوق مطبوخ بوسل یا دقیق یا قلع مخلوط بوسل و اگر درم مایل باشد
شود یا صد بود باوی باشد ضمار کند یا اینکه بستاند مقل لب و اسهول سرد
اجزا الواد و نرم کند بگوشت در ما و ن یا در کوسن یا در میان لبین دراز
لعا حلبی و لعان نیز گمان مثل این بگوید با او تا که بستوی شود و ضمار کند
و اگر باشد در جلد ضمار کند از محلها و چها و اگر عضو عظیم الحسوف درم

دشوار شود بر مقدار حسن او در بخا بیاید که امالت ماده کنگ نغصد و اسهال بخیر
بر آرد و سودار او اگر شد و درم بلغم یا از رخ بخاری چنانچه متولد میشود از
بدن مویحت منقح میشود و این چنین رخ اگر بند میشود در بعضی اعضا حاد
میشود از و اختلاج و اگر بند میشود در روده حادث میشود از و قولنج و اگر در
جوف بند میشود حادث میشود از و استسقا این طبی و مانند کرده است

این رخ را نجو و بس که رقیق هوای صاف و جوهر را که بهضم طعام و تدبیر
بدن از دست شمال خلیج این درم است که نظر کند اگر حادث شده است
بعقوبی که مزاج و سلسله مشغول شود با او و متوجه شوند بسوی سفید
و اگر بعد سکون حمیات طبی حادث شود و یاد را ابتدا بوجوب
کندخل خمر را بدورد و گلاب و آب اسود قدری بوزق و ترکند از این فرجه
با اسفنج را و نهند بر آن و ببندد و انرا بر باطلسی خفیف باضا کند
بار ماه گرم بسوزد خوش گرم را و بریزد بر یاد آن آن کند از
یک شب نسی صاف کند و بیامیزد با اوخل و ترکند در خرقة و ضما کند و ببندد
بعضا به اگر متخلل شود کند بدید حار و سلی که کنع علیضا کند از ورق
طرفایا ورق آسن با ورق رباطل کند بطین ارمنه و خل و تدبیر
لطیف نماید و حذر کند از تم و انکار آصع طلای حید صبر و مرو
واقایا و شیاف نامیشا و سعد و طرفان و طین ارمنه و بسازد شکل بند

و طلا در غنای آن

در طلا کند بخل و آب بکشد و نفع میکند نهادن عضو در آب مع و آنگونه
آب سرد و شمع و انخال با یکدیگر بار دو اگر این ورم در عضلات بود پس بگوید
از ورق کمرنی قدری در کتشم در سفیداج و سخی نماید و ضا و کند و اگر
برسد بر شش بیستمه سخی کند بر و هنر بخل و بند بر و گمان مستد می دارد
از ورم و بر و حجی می آرد لکه لپشور در بدن غلیظ خون بود
نفس کند و اگر مانع باشد حمام نماید و سهیل به لید زرد و سنا و شاهانه
و دواوست نمودن بخشنانده و اجاص و غناب تمهندی و کم خورن
حلویات و ترک شراب شیرین غلیظ و اختیار غذای حار و قابضه
چون حصریه و سماق و ریاسید و تفاحیه و کباب و قریض و هلدیم و
مصر و مانتدان و اگر شراب نخورد باید آب بسیار مرموع بود و بر موضع
غذا کند در اول از میردات مذکوره و خون در وضبان شروع کند و نفع
مذکوره در ورم حار و چون نفع یابد و دلیر کند در انفعی ربط کند ایمن
بشکافند و بشارند تا که بر آید آنچه در دست پس طلا کند بخوالی ان مرم
سفیداج و بر نفس مل مرم غسل بگوید و غنر روت و مثل
ان غسل بیاینزد و بران بنهند و گاهی می پزند غسل بران که غلیظ شود و بر
بپاشند غنر روت بپاشند و که پاک میکند صراحت او قهر صرا و بر می آرد
قهر ابلق و چون پاک شود مل اندمال میریزد زود و اگر در کتند مال

علاج کندیم شیت لحم کندر و عنبر و دم الاغوس و زرا و طریل

اجرای او را که سخی کند هم را و پاشند بر جراحات و قروح و به بندد و او بگیرد

مرد این سنج حق مثل کل یک او قید و سیریز در وسطه او قید زینت و به بندد

تا که حل شود و چو حکایت میداده پاشند پس بگیرد کندر و عنبر و دم الاغوس

و سیریز و زفت یا بس از هر یک دو درم و بیامیزند در آن به پزند تا که غلیظ

شود و استعمال کند و اگر در موضع نورش بود و بکار دارد مرهم سفیداج

یا این مرهم مردار سنج سنج حق بخیزم بگوید و با زین مثل تا که نرم شود و حل

کرد و بر آن بیفزایند دهن و در سخی کنند تا که غلیظ شود و باز تقیه دهند

از حل دیگر و دهن دیگر با آنکه مثل مرهم شود پس سیریز در و بخیزم سفیداج

با قدری کافور سخی نموده و استعمال نماید که این مرهم نافع است جراحات

و قروح حامیه را و در زمان و مزاج گرم استعمال کند نگاه

که در مل و قروح فجل و خشک بود شمع و زیت و عسل و زفت یا سوره بگذارد

و استعمال کند و اگر خواهد که انفجار کنند بغیر این پس بگیرد و حل بلاد

یکبجز و زفت اطلب بجز هر دو را در ظرف ایس کرده گرم کنند و حرکت

سیداده پاشند تا که خوب آید و سیریز در مل بنهند و دو سه بگذارند که خورد

ان موضع را که سیر و نهاده پاشند یا بگیرند کوره غیر مطف و بیامیزد شمع

نهند بر و یا بگیرند صابون را و بگویند و بروینند که اگر

فایزات ۳۱۲

خواهند که با به شکافند پس اسفل دل شکاف کنند و باید که در طول بدن
شکافند الاما و فی الراس که در عرض شکافند چه بیرون در آن موضع در
عرض افتاد است و اگر خراج عظیم بود پس باید که در و لوی بر نه آرد که در آن
خون غش است پس قلیل قلبین بر آردند خصوصا اگر بیمار ضعیف بود
جراحت که در موضع خطر بود باید که وانگند با به بطلک میخیزند بادویه
و بگوید خراجی که صنوبری شکل بود که سر او باریک است و اسفل او مدور
اسم از آنچه منبسط بود و میگوید خراجی که موی حوالی او بیافتد آن قروح
خسبیه و میگوید اگر ظاهر شود خراج سرخ نمایان شود و در خراج پس
منقلب شود و ریه سبوی این بد است و اگر در داخل بود بعد از ظاهر شود
در خراج نیک است و میگوید که خراج با پس مرتب است به بدن صیح و خراج
رطب قریب است به بدن سقیم و میگوید هر خراجی که در گرده او حرکت بود
به نشانه است ماکه نمیرد و حرکت در او اگر آن حرکت باقی ماند زود سخن
شود و میگوید که اگر خراج در سر بود و تب کند و در روز چهارم و یا هفتم
یا یازدهم از زور ظهور پس این بد بود این دوار استخوان
کرده اند اصحاب تجارت که در انبات کم قوت عظیم آرد حتی اگر استخوان
برهنه شده باشد بر آنهم گوشت می آرد این را برای راس می نامند
دقاق کند و بیج نولس سمانگوز و دقیق که سنده و زرا آوند

طویل و لخم اصل جاوشیر و لبست که داخل میکنند درین قیماهی منخول

این دو التهام میدهند و اصیر را و میر و یانز گوشت در آن و آن

اینست مختصر و نه درم اشق دو درم کند و بنزد و در بخار مکر یکدر سه می نمایند

و بکار دارند و میگویند که من علاج کردم با این دو الواصیر ^{عشره} ^{عشره} در آنکه توقع

بر او نبوده و از او سه کرده و میگویند باید که تغافل نکند در علاج دما میل

که لبست جمع میشود و همه اینها در یک موضع و خراج عظیم میشود

که خراجی در پهنو بر آن مادر لعن بهم رسد بود خست پند را با

نکت ان به بند بر طرف شود مجرب است آنها نیز که در کس دوباره

کرده و بر تاب گرم نموده بر خیار که در مل به بند یا پندیده آنرا کوفته در

آب خسته گرم گرم بر خیار کنند و اگر ضعیف خورد را بر دل سفید بندند

زود بر طرف شود سفیدی برضرا بر برگ بان طلا کرده و گرم نموده

بر خیار که بند بر طرف شود مجرب است بر کضم تازه را پوست دو کرده

و گوشت او زرد جو کوفته باشند و بر دل بندند و در هر موضع که بود

از وی تحلیل برد و اگر شکار هم بر و افزاید قوی او و در تحلیل کلیت در

بند بنفشه رنگ آنرا در بند کویل گویند و اوراق سرانرا ساییده بر خراج

عظیم ضما کند که فعل مجرب در امز میل ابا ساییده بر او رام دما میل

ضما کند نفع عظیم دارد مرصه که چون منست حکم شد لا علاج است

در اینها

در ابتدا اگر تدریجاً موافق برسد امکان دارد که زیاده نشود و اگر تفرج بود
بیرزد و اثر لحوه بر آن مریض که چست بدیخه های بسیار فرورود و عروق آن موضع
سبز شود و در احصای عروق پراکنده شود و می باشد در اکثر درسیان و
در دم در زکوة و در احصای و احلیل و وجه پس کردن و چون منقرض شود نه های
رحم غلیظ باشد و منقلب بسوی خارج سرخ لحوه یا سبز است که در ابتدا برابر
نخود لحوه زیاد می شود و یکدیگر مثل الطبع شود و اعظم از آن و گاهی در مواضع
نفس ملغ می شود و لیکن میکش غلیظ را و اگر شق کند بجدید فایده ندارد و
منقرض می شود و اگر در موضعی باشد که ممکن بود قطع کردن تا بیخ او اندک کردن
و گاهی موافقت می کند در ابتدا فصد کردن اکل و اهمال متوازی با طبع
اقشیمون و اجتناب از غذای مولده بود چون جگرش با دخیان و تخم
و جنس و شبنم و شراب سیاه غلیظ و مانند آن باشد غذای او از لحم مملک و دجاج
و خدر کند از او و بی ساده که آن خون را سیاه می کند بر ضحادهای سرد
بکار دارند مرهم ابيض منع از تفرج نماید البته و این مرهم نیز نافع است
حتی و اگر منقرض هم شده باشد استاز الفیداج سه بر طتیای معول
بالسویه می کند و در روغن گل و آب قلته الحما یا حنظل الثعلب یا عوب
بدره طونا یا آتش به یا آرز خیاب به حاضر باشد که این مرهم بسیار نافع
است در وقت که خوف تفرج لحوه چند نرای سرطان کبر

متفرق شنیده باشد بگیرد لغات کندی و لبان و اسپنج مکرر
 طین تخوم یا ارش و صبر و مکرر و درم بگویند و به پیرند و طلا کند بدین
 ورد و اگر متفرق شود نشسته و سفیده و کندر و صبر و گل ارغنی
 هر هم کند بدین ورد و بنهد بران و اگر یا لبس بود و اگر رطوبات بسیار دارد
 خشک بران باشند اسهال باید کرد مرآت کثیره تاده مرتبه
 لبی و بران طلا کند اگر متفرق بود بخار چار یا دو ارحاد امکن که خورد
 بیخ انرا سرطان باطن به میشود سرطان درسا
 بیشتر بود لب اجاده ابدان آنها و قبول حصول در زبان رسیده بسیار
 در گوش دی سرطان بود متفرق زنجار سرد می باشد بران
 انرا خورد و به شد اینم الفحالی و سایرند ابیر جذام این را تافع است
 لازم کند جوی برتر کف باغی آب اجتناب از غذای غلیظ
 و حوضه و استخوانه بخورد و اسهال بکنم را بیدار کند در حال موضع باد و
 مینند مثل مخماد و بجهاد و مانند ان لبس یک تحلیل بر در مثل هر هم و یا حلیون
 رس که از شان او است تحلیل و جدت حرارت غیر زنی لبوی مضموم کرد
 او است بگیرد در در سبب چون مثل کحل و پیرند در طین و در او
 و نصف زیت بران کند و در تحت اش فرود نرم تا که حل شود در این
 لبس و او قیة لغات علیه او قیة لغات بکنان او قیة لغات خطمی در ان پیرند

در زبان
 در گوش

زجوب باید تا که با او خلط و مثانه آید و بر دارد و اگر بیفزاید وقت
 و پنج نوس جانگونی و زراوند مکدر و قویتر شود ^{یکبار در سه}
 نقل و پنج استار اشق و دو استار جاوشیر و سه استار کند و چهار استار
 مردار سب از هر وقت دو دو استار شمع رطل و رانیج چهارده استار زراوند
 سه استار زیت شش رطل سخن کند یا پاره و حل کند صمغ را و بکند از قند
 و شمع را تیغ را در زیت پس ضرب کنند همه را تا که هم نم شود و استعمال کند
 قوی التحلیل سخن کند در اینج باب نیزند مثل ان رستیا
 غلیظ شود و بیامیزد و بقدر زیت کف خردل و ضرب کند تا که غلیظ شود
 حل کند اشق را در خل خمر تصیف و بیامیزد و بعسل و بکارد در دیانرم کند
 دلق و طلا کند معشر الصمغ و بیامیزد با او ز شیخ و طلا کند بر مغز و بر
 خیار بر نهید یا بگیرد ورق و فلی را و بر دتا که مهر شود پس بگوید و خاک
 کند یا بگیرد بغیر یا غیر و بیامیزد و بخل خمر و گل کوفته تا که مزوج شود و خاک کند
 که حجیت یا بگیرد احتشای بغیر که خشک بود اهنه یا چکد شتی و بیامیزد و بخل
 خاک کند اگر بول اشتر که در صحرای میخیزد فیتل از آن تر کرده در خاک
 فرستد بعد آنکه منوشده باشد نفع بحد دارد ^{بگیرد در شاخ ابل را}
 و بسوزد و بخورد از او هر روز دو درم تا یکماه چنان نیز بود و مجرب است
 این بر هم خنایر و سیمه تحلیل صلابات بغایت نافع است ^{بگیرد}

خردل و کفدر یاوز راوند طول و تخم انجبره و کبیریت زرد و مقل و اشق
از هر یک دو جزو رایت عتیق دوازده جزو او دوی را نازک را بسیند
که مثل بخار شود مقل و اشق را در زیر حلقه و دو جزو شمع زرد گداخته
اضافه کنند و ادویه بر سر آن بزنند و میمانند تا مرام شود و نگاهدارند
چون خواهند که استعمال کنند یکجزو از این مرام روغن گل و یکجزو زرد مخلوط
کنند و اگر دل عظیم بود و سر النضج یا القلکه کخته نشود و تو له از این مرام
ضمیم میکنند یا د و تو له گل خلع و برگ آن که ساییده باشد که خوب باشد که نظر
خمیر شود و درین مرام اضافه کنند در میمانند و قهقه که گرم باشد می بندند که
بنایت عجیب است در سر حوت یعنی که کار یکماه در سینه روز میکنند

اطراف غدهای و نواز است نمودن اشترخانی را بر این بزنجبیل و موش میوی
بر آورده باشند خشک کرده و کوفته در اطراف غده ساینند طوریکه لایق دارند
و بخوراند خنای را نافع است بفتح بلین و کجه با موش موصوف پنج عدد
و جلیا سیب عدد در روغن کجند انداخته در افتاب نهند و در ظرف شیشه مهر
چند روز با بسیار بر و بگذارند بهتر بود خنای را منفجر بنده از آن تر کرده بپند
که زودیه میکند سفیده بیضی نه و سرکه انگوری در کهرل و دسته سر کینه
تا که چون مرام شود خنای را بجزر است و هیچ چیز در خنای را منفجر بهتر از قهقه
ندیدم که با آب بوده طلا کنند بر و پانک میکند و با میسازد بمزاجه در کجیه

اندر او نه روز

آدر و خش خشت ادر خنار زین غیره منجر اثر عظیم است آماده قرطاش فرنگی و آماده

اسفند در شراب انگوری خوردن اثر عجیب است و آن تخم زرات نامی است

چون حرکت دهند حرکت بریزند در عظیم و صغیر مختلف شود و از خوردن باطنج

نبت آن تخم است بود در مضم علاج آن تا که صغیر بود با او به می توان علاج

کرد مثلا عمل کنند اشق بخل قیفون ضحا کند بر آن یا ضحا کند بر بادا و اصل

که نرفت بر وزیت آمیخته بر هم با سیقون قوی الغسل است درین بگیرد

زرنیج و شم بقره زرف با جز او را یکی کنند بکوفش و استعمال نمایند و چون عظیم

یس علاج بدون اشق شربت که در مقدم عنق بود و اثر در اثر

کله کوهیند از فساد و آبهای بعضی بلاد بیشتر بود که این دو را می چسبند

فلفل سیاه و فلفل سفید و دار فلفل و فلفل مویز و دار چینی و قرفه و خولجان و

لوشاد و بذر قنابری و قبیح مکه جز بگوید و بپزند و بیا میزند در نیم چند

جموعه شکر و چون کند بر شمشاد فوق و بنادق زنده و هر چه استعمال

نمایند و سر را مایل بخلف بدارند و یک بنا دق در دهان بگیرند و بسته

است آن تر ابلغ نماید و پس نکند تا که بیخ بنا دق بکارد آید که می

گذارد و مسله کردن را البته چنانکه باقی نماید از اثری **رماد**

اسفند و رماد کاغذ فرنگ من و کل یک او پس در شراب انگوری که از مایل

ترس باشد نیکو بود و در بسیاری حل کرده نگاهدارد یک تخم کبوتر از آن

سزای بخورد و در وقت خشت بران ببالد و در هر طرف شود و هر طرف را از هر سال
 ششلیخه در مقدم کردن بود و هر گاه باد بخان و طرد مسخی بخورد بمشانه سزای میگرد
 که نفسی در شوارگ شده و زبان از زبان بیرون می آید و روی او اما سزای
 گرفت در هفت روز شفا کامل یافت بگیرد و شکر یک بجز بوز
 غیر مطوع دو چیز کوفته بهم آمیزد و در آب حل نموده طلا کند سزای مطلق اما سزای
 همه از حرم بلغار در گلوبتی فایده عظیم دارد
 بقدر بنذوق بود کم و زیاد ششلیخه و چون از انکه این سزای بر کنند بزور
 شدت فرو نشیند و باز خورد کند علاج آن زیر کند بقدر شدیدی قطع سزای
 مستدیر بران بنزد بسیار شدیدی تا سه روز وانگند و اگر این دفع نشود
 باز خورد کند از این سزای اما عقده که انرا در نیند گتیا علاج آن بریدن
 است با هر بار از غسل بلادر پس علاج مجربم که انرا در فاس
 کفکرت گویند و آن در میر که عارض میشود که داخل او موضعی که ریخته میشود
 در ماده و آن را در میله گویند و آنچه از این حار بود اگر انرا جگویند
 بقول صاحب بحر الجواهر و اعلی میگویند که در سینه و میر که کبیر مستدیر الشکل که
 جمع میشود در ماده و گویند که آن در سینه کثیره اللغزاه و مضمون کتاب اخن
 من میگوید که در سینه باورم میباش و بلادرم فاما انی بلادرم بویب آن
 ضعف مضمون السوی التمرای یا از کثرت اهل یا تنادال غذیه غلیظه یا

سزای

ضعف معده و جگر با هم و غم یا فکر طویل که متولد میشود در وقت مزاج باردی این
سرد میکند غم معده را این ضعیف میشود و جمع میشود از تخم رطوبات غلیظ تر چه در
میباشد و میشود از این رطوبات در گرده احتشام میشود نفس الموضی و طول
مکث رطوبت در وقت غیره شود سوی ان رطوبت یا بسوی میاضی انرا
کوبند یا بسوی صفت و ان غلبه کوبند یا بسوی لودا و انرا خضبه کوبند
و بعد ان متولد میشود در ان رطوبت اجسام صلبه مختلفه که نمی باشد از جنس رطوبت
بلک از جنس سایر اجسام صلبه مثل برکسته باجر و اسقار صغیره و کوره
استخوان و باره صوف و زیرمای سنگ و ابل و حص و طین و فحم اخفت
و خشک و بعضی شدید التزیج بود و بعضی لائز و چون این دیدید در ابتدا بود
با و رام میشود علاج ان بچینه تخیل بر دو پراننده کند تر باق افامی
و شتر و ایطوس و امر و سیاه و چون رسید می شود محتاج نشوند به نسخه دیگر
او را هر روز بوزن دو دانق از صبر یک دانق از لبلب که یک مویز شود و انبخار
یابد بدهد و این دو ایند قطن نا بجزرم بزر و هفت گرم بذر خبازی و بذر
خطمی مکه چهار گرم صمغ و کثیر او نشسته و بذر بطنج مکه سه گرم طین ارمنیه
درم بگیرند و بیامینند و بخورند از ان سه درم بارد و قدری از زرد و سر صبح
و شام غذای او بعد ان بخار این خوب می باید از ز مغسول و ف و مکه جز و جو
مغز نیم کوفته نصف چیز به بزد و جو و سرخ را تا که بخت شود پس بیامینند و قدر

زخم ان

از خیال و نرسد به نبرد و بریزد بر و صبح و بخورد اگر دیدم با درم و جمع بود
علاج تکمین از است و چون تکمین باید علاج کند چنانکه تحلیل کند و بر آنکه
کند آنچه که ذکر رفت و چه نیز تکمین و جمع دیدم درم نماید و می کند از اگر
عظیم بود این دوا است بندر و بندر خیزی و بندر خطم و کتیرا مکه و کتیرا
بگوید و جگر کند بدید لوز و دهن غبغبه بخوراند هر روز بنیشتا سه درم از این
و اگر باشد دیدم در اسافل پس حقه کند بر عود حله و بندر کتان و پیر سیاه و
و کتیرا و صبح و صفت برین دیدم لوز . باید که در علاج دیدم رعایت
قوت کند که از آن تنقیه میشود و مامون می ماند از غش و میگوید بگو شخص که
دیدم داشت عظیم و علاج کردم به بطور و بنهادم بر و ایشان که منفر کند مثل
بورق و مانند آن و صیحات است . ان قوتها اینست که منبسط درم
که شوق بسیار نمی باشد او را و میکشد سر این را در خفقان با او می باشد
بسیار شست می افتد علی را و می هم با او باشد و چون نفخ می یابد و رسیدن میشود
و قوت و روشن بسیار بهم میرسد در دو بیت الف خون حاد و فاسد است
علاج آن اول فصد است پس صفا و لزوم ما و الشعیر و اخذیه بارده و بر قرص
مرام کافور و مانند آن طلب کردن . علاج کردم این را از مردار سنگ
طلبی و زرد گل و مولفی آمد و نیز خیر است از بر کسی باب سینه طلب کردن
ناض . این عفونت بود که خون را بگوشد و بسوزد و درین

علاج آن لوز

علاج آن تقویت دل است دفع حرارت نخرید از ترید بدوا غذا و نمک آن اما
از دوام مثل قرص طباشیر و قرص کافور از غذا آرمان به ترش و حاض اثر و
تفاح در این حاض و شمشیر بادیه مثل ورد و بنفشه و نیلوفر و از نمک آن
ر بودن در خانه که در روغن بود و لطیف و تفاح و ورق خلدی کرم در آن حبسیده
باشند بر موضع ورم شتر طازند و خون روان کنند با کرم که منجذ شود و ^{نخفت}
بکار دارند تا خون قلیل بر آید و اگر ممکن بود با هر شکافی که بر می آید در او می کشند
در هوای که ظهر طاقون بود اول در اصلاح هوای خانه کشند
بهترین تدبیر درین باب این است که در حین سردی در خانه باشد یا کرم کشند
بسیار در خانه نگاهدارند یا ضد این دود را جوی گویند و در سر که تر کرده
در خرقه بندند و پوسته ششها و نمایند در خانه که کبوتر باشد
طاغون در آن خانه اثر نکند و چیزهای بالائی صفت نافع است تا جیل دریا
و جد و اخطای و فادیه مخفی خصوص جواهر صره که درین باب نظیر و شمشیر ندارد
در علاج دیگر مجرب ^{علاج آن سوختن است که به شوق لحم رسد}
یا می باشد بروای حاد و در که داخل کنند بطین از منی داخل و چون سیاه
شود که شمشیر لوق بر آن نهند و بعد از آن تا که می افتند سیاه و بعد از این
باز احاد کنند تا که گوشت با آن ظاهر شود پس بشویند لیکه در آب و علاج کنند
یا نبات لحم و اگر دانند که باید که از لقره یا مس در آنند کند

سبب ادا اخلاط نفوس و انتقال آن بسوی کفیتی که تون
از آن قمل اگر در ظاهر بود و در اگر در باطن بود و اگر نبرد شود در سرفی که در سبب
چم است متولد میشود از آن این علت زیاد هم میرسد در ساقین و کفایت
در مواضع دیگر هم بسیار حادث میشود در بدن حاره قلیل السماء و در
میشود در عضو قبل از خروج به سبب آنکه بر می آید در رشته خلط آن
منع میکند از حدوث آن حبه اعظم مخفیون است و قویا و این معجون
بلید کبابی و بلید و آله و زنجبیل و تربد و قنبیل مکدیج و مکوبد و بیا میزد و نمک
ان فایده شربت درم که این معجون را خاصیت است درین حالت
کند شراب البته و نگذار جمع بقول را و فوکه ان و بلد را که متولد میشود از آن
رشته و در اوست کند تریتین بقدر حمام و چون پیدا شود بلیغ
آله در عضو بخوراند او را یک روز نیم درم صبر و در روز دوم و سوم دو
درم و طلا کند نیز از خمیر که باطل میکند انرا البته و چون ظاهر شود باید
که به سبب آن قطره از سر که در آن یکدرم بود که میکند انرا بغل خموز و
برای آید و اگر در آن بود چیزی را قطع کند و باقی را به بند بر همان قطع
سرد و جزد کند که قطع شود از اصل که اگر در آنی قطع نشود متعلق شود و
اندرون او و درم پیدا میکند و قروح عفن لیکر آهسته آهسته تا که کشیده شود
همه بسبب ضما که از دقین صفت و صفت بیض و دیگر در و اگر از بیض منقطع

نور از انرون

زود اندرون زود بشکافند و بر آرزو بسنج کنند بمرهم
برابر بخورد و قند سیاه حسب تجویز انداخته و در رشته تمام بیرون آید
یا باز را دوباره کرده یکبار از اندرون خارج کرده بر رشته بندند
رشته آید گوی ^{نخ} سرخ را در دهن رشته داد بر آید ^{چوب}

یکبار را جو کوب نموده مکرر بسایند و در هفت نام آن بچینانند و صبح
حالت نموده بخورد که در وضع بنام اینها نافع است دیگر به برابر مومیایی
پوسته اعن یا بسنگ کفار و خراشیده بگیرد و صبر قوطری و قند سیاه
پوست صبر را با یک کوفته در قند بقدر کنار گوی بندند و بر شوک گاو
فرد بر خوب است دیگر گل سفید که از آن گری گویند بوزن یکتا که در پنج

درم آب حل نموده بگذارد که ته نشین شود آن صاف از باله برداشته بخورد
همی حرارت است خفیه که مستعمل میشود در اول منتشر میشود
بواسطه روح و دم که در شرائین است تمام بدن بس گرم میکند بجهت که ضرر کند
در افعال طبیعت و این ضعیف که بسا از مرض دیگر نباشد یا عرض مرض و انجمن
احتباس عالی او است همی نوم از که اول گرم میشود روح که در قلب است
بس تمام بدن بسبب از سبب بادیه و این در اکثر سبب و نوع آخر میشود و دو
همی سخن و آن است که اول گرم میشود و رطوبتی که در ویست پس شول ^{خلط} میشود با
بس گرم میشود تمام بدن که اول گرم میشود جرم قلبش ^{مشکل} میشود

در مثانه الاجزا و رطوبات اصلیه باطنیه پس نشانی طوبات می نماید بتدریج
و از آن همی با حاده میباشند یا مزمنه اما حاده انرا گویند که اشتها را وقت
بود و در خطر بود احد الحوز و نبود و اشتها او تا چهار روز بود و یا حاده
بود و اشتهای او تا هفت روز بود یا حاده قلیل الحدت بود و اشتهای او
او قریب بود در خطر حاده با احد الوجود او بود و اشتهای تا چهار روز
یا داده قلیل الحدت و اشتهای او چهارده روز است یا داده مزمنه و
انتهای او تا بر یک روز قوتی تا بر شش ازین که نگذارند مزمنه است
اما حرارت نحریدیه که منبعث میشود در دل بسبب که اولی و حکم شود نفس
باید ز بس تمام بدن اما بدنه مثل تعب مقطر و شربا قوی یا بسیار باطل
نکته در اخنک یا در هوای گرم یا در هوای بار یا در خول در است
البرد یا درم حار یا سقط یا ضربه یا وجع شدید و در بعضی اعضا یا
از اغذیه کثیره الغذایا غلیظ مسدوده یا قوی الحرات یا تخمه یا اختلاط
متوازن یا طول ملکث در حمام یا استحمام در رات غیر موافق یا ترک حمام
اگر عادت شود یا در چهاره یا اکثر در غذا یا از کام و نزل یا
تاخیر در وقت غذا اما نفس از مثل غصه و هم و سحر و فکر چون کما
باعث حرارت بندگرم میکند روح را و باعث را می شو که می روح
بت را که چون مادی نیست بقای او بسیار بنحو ازین جهت او را می

در این

یوم کویند و مدت نکست ان اقل است چهار ساعت و اکثره سه روز چون
باسی بکشد جمعی بوم نبود و بجز ان ان به بخارات بود از مسام و او را روگاه
از بی لطیف و این در حالتی بود که بدن پاک بود از کیموسات قیابا بعضی اما اگر در بدن
کیموسات بود روی با قیابا غفونت مشغول میشود بان اگر کم میکند خدظ از اس
اگر دم بود تری مطبقه یا سونوخش شود و از صفرا و بلغم بلغمی را از بود او می
و اگر حرارت زیاده مستغل شود و مشغول شود و کرم قلد و نکند از در طوبات یا
و هم را این دق شود بقول بعضی از رساله اگر جمعی منجاوز کند شعور است جمعی
یوم بر می آید و تری بیکر میشود یعنی غفی و دق و علامت انتقال جمعی بوم جمعی
اینست که ان خلط بغیر طریق بود و بدن بعد از انحطاط شود پس منتقل شود
اگر منتقل شود بعضی علامت هر یک ظاهر شود پس جمعی غفن با ایتان چهار ساعت
دموی صفراوی و بلغمی و بود او ای اما دموی اگر ان غفونت دم بود مطبقه
و اگر غفونت و عملیان دم شود و نوزاد خس و نیز از جنس غفن است اگر ماده ان غفن
نیست بیکر اهل این علم متفق اند بر اینکه انرا غفن نامند زیرا که هر تپیی که اولاً
خیزت شود در اخلاط جمعی غفنه است و اقسام دموی سه است متناقص که هر
روز از آنچه باشد و در افاق که هر روز بیک حال ماند و نر اید و نه زاید که هر
روز زیاده شود و جمعی صفراوی باعث است ایست باعث لازم است و لازم
یا محرقه یا غیر محرقه و همه این یا خالص است یا غیر خالص بسیار از صفراوی

غلیظ الجود که مختلط شود یا ببلغ اخلاط المزاج و ازین مخالف میشود
 شرط الغ میباشند از دو ماده همزه از یکدیگر در نیکت شرط انور است
 دو توله و گاهی اطلاق بر هر دو بر می آید که از ببلغ فال میباشند و نواحی قلب
 اما از نوادای و اکثر دایر میباشند و انرا ربع گویند اما ببلغی گاهی ناید میباشند
 و گاهی لازمه و از جمله حمیات عفن بتبی میباشند در و با طهر دمیشاد و ظاهر
 گرم و تینی است که از دمیشاد با طهر گرم و ظاهر سرد میباشند این از صفه ادوی
 اخلاط که مستعمل میشود از مخلی و متخلل نمی شود از ان چیز که نخستین نماید خارج
 بدن را انتشار اما حمیات که میمانند انرا دایر مثل حمی و سردس ماده انها
 و قلیل و غلیظ میباشند من ندیدم در غیر خود چنین تری و سوج اکثر
 گوید که سرخس بسیار دیدم اما حمی و قندهر قبه ان است اگر افنای رطوبت
 او نه نماید در درجه اول است و اگر افنای رطوبت ثانیه نماید در درجه
 ثانی و درجه سوم را معنی گوید اضاف ان مد اخلاط است
 از آنکه دخل یکی در دیگری پس دخل کند بعد اقله و دیگری با مشار که
 ان میگردم معا و است که مرکب می شود از اجناس متعارضه یا از جنس
 از جنس با اضاف از نوع و کلا باین بسط است چون اجناس
 دانسته شد بداند اسباب چه یوم اسباب و احدیت است سابقه و امیرا
 نمیکند مناقض و برزیه تکثر و گاهی اینجای رزی شروع و لغزش بره لیکن همیشه

ناقص الی بند دره

ناقص الالبندرة لیکن زایل میشود هر وقت جمع احوال نفس او خفیفه بود و احوال
استغفار غیر لایحه میباشد بول روز اول نفض بود و نفس و نبض بعد از انقلاب بحاله
طبیعی می آید عرق یسوق طبیعی مانند در سوی و مقدار و اگر بسیار باشد بوی
تند دارد و دلالت میکند که جمیع غیر دمی است و بعضی شخص هم با استعمال میکند لیکن
در این مخطات که حادث شود از نوع استجمام است بعد از خطا
ان و نشستن در ملک وسط جایی که رحمت مانند حرارت آنجا نازی برساند
در ملک و در این رفتن آب خفت بسیار بر بدن ز تخن که عرق نشود پس
و کردن روزه بنفشه مالیدن و باز در این رفتن و بر آمده باشد باز روشنا
بنفشه مالیدن و بر آمدن از حمام و تغذیه از بقول و فواکه بارده رطبه و غیره
از حاده و اگر مقدار بود شراب کم بخورد و اگر حادث نبود شربت کلاب
فند نخورد پس خوردن بنهای حامضه مبرده تا آب شیدالبردی چیزی و
بعد چیزی و بعد از خطا استجمام رود و غذای سرد صغیر آب آبلان برینا
ترش کرده نماند از ده بنفشه و طبع کنه یوم چون بر خیزد و باز استجمام رود و اگر
با این ثقل و تمدد در سر بود فصد کند یا حجامت استمال کند اثر فواکه و اگر
حادث شود از طول ملک در تمس بگیرد کلاب جزو دهم و در نصف جنه
خل مخمر و جیزه هم بیا میزند و سرد کند و بریزد بر سر او قدری بعد قدری و غیره
تر کرده بر سر نهند و بعد از خطا استجمام رود و آب خفت بر سر نیز در خوردن

تغییر یاب گرم نشسته و شکر در آن انداخته برنج یا نوره سرد کرده و باید که غذا
 بعد از غذا نخورد و اگر در طول مکث در هوای بار بود خلج آن دلت است بجز در
 ابتدای صبح با نخطاطا و اگر رقیق و بعد از نخطاطا برود در حمام گرم تا که عرق جاری
 شود و چون عرق کند تدبیر کند بدین فاستر تا که خوب جابر شود عرق و غسل کند
 و بر آید و پیش بدینرا و نه پی بر تجاوز که باز عرق بعد از خوردن طعامهای ^{لطف}
 اندک و نبوشد شراب حرف اگر باقی ماند باز حمام رود و اگر حادثه تعویذ
 بود که حادثه شده باشد در بعضی اعضا از سقطه یا ضرب یا غیر آن بر دوش
 باید که فصد کند در جانب مخالف به تبرید اس ورم نماید چنانچه در باب اورام
 حاره گفته شد و حمام نرود و شراب نیشد تا که آن ورم مکی شود و در سهال
 طبیعت کوشد و غذا نای سرد بدهد و اگر حادثه شود از وجع بعضی اعضا نظر
 کند در سبب العوج که آن ورم گرم است تا که خلط با خلط اندام با کثیر عمده
 یا علیه پوسته بر آن عضو یا لوی مزاج حار یا بار یا ماده یا نای ماده پس فصد
 کند در از آن به چنانچه گفته شد در باره یک چون همی تکیم باید از کون آن
 و چون تکین نیاید استخام خفیف نماید و غذا نای که وصف کرد شد هر چه بر یک
 اگر حادثه شود از تناول غذای بسیار از آنچه حادثه شود یا کثیر الغزای
 یا اغلظ خورده شود علامت آن ثقل لطن است و تعدد آن و جشاء حاکم
 قرار در شکم فایده نیاید که انتظار باک شدن بدن از جرمی کشند زیرا که این

در این کتاب
 در این کتاب

لوع حمی لوم است که باقی میماند روزی بسیار و شبیه می شود کمی مطبوخ لیمو
باید که اسهال کند از آب فحی که بخورد سبب گنجین و غذای او مایه شیر بود فقط بلکه
الرفاقه کشنده است و چون پدید که حمی قدری تخفیف یافت حمام روزی
بسیار در حمام باشد و در آب فاتر کشند و آن فاتر بر بدن بریزند و در کما
نمایند بدتر اینچنین است و غسل کنند و بر این دو اعاده تدبیر کنند از اسهال
باید که و نموشانند گنجین بخورد که با لاشن جو چون تخفیف یابد حمی حمام بود
و بسیار در پیش کشند در آن بهر مقصود که در حمی نقصان یافت باشد لیک در مرتبه
اول باید که رفتن در حمام به بسیار خوف و خدر بود در بدن بسیار شدت
فرد و سختی آب اگر عارض شود در حمام شسته پس بر آید زود از حمام
چو این عارضه دلالت میکند بر حمی بعضی تدبیر حمی لوم و این نوع مدار حمی اگر
توقف شوی در عمل کنی در اطلاق به بطریق اولی و لطیف غذا و تریخ
استحمام بغد نقصان حمی متعلق شود غیر اینکه منقل شود کمی سفید اگر واقع شود در زمان
خطا انتقال کند کمی بختی ماده مطبوخه و اگر حادث شود از تناول اغذیه و
ادویه چاره باید که چون انخطاطا بریزد حمی بخوراند او را مایه شیر قوی
مناسب بعد انخطاطا در آب حمام و اطلاق بطریق نمایند از اجاص تریخ
و شکر طریز و کورد گنجین شکر می خورد از آنار و فواکه و مانند آن و خدر
کند و بهتر است از هر چه گنجین نماید زیرا که این نوع خاصه که از شرش است بود در

منتقل میشود و حیات بعضی بادی سبب آن خطای علیل یا طبیعت بود و اگر
حادث شود از تخمه قوی و این حادث میشود در وقت که جنابا او خالی بود
بعید نیکو یا او جنابا حاضر بود پس اگر محقق این امری اطلاق بطن افتد حاجت
العلیج نبود زیاده بر نیکو تحریک نماید اگر کم و استحکام کنند لیل غنڈا با غنڈا
که در ثوار بود فسادان و میرده بمثل اینکه خسته باشند در حرم و سماوی و حب
الرحمان و مانند آن و شرارت ترش نیز و اجتناب کنند از قوی و کم دیدن در
تمرد از سهر و حجامه و اگر طبیعتی باشد با اطلاق نماید از چیزی تا که گفته شد و اگر
باشد بعد از ثقاب همی چیزی در موده او که مستعد قد بود و عمل در میان
این است که یافته شود افضل در اعجاز بطن پس تحریک نماید اگر کم و قوی کند و
اگر باشد افضل در افضل بطن احتمال شیاف نماید و وقت که برسد از تنقیح موده
بحالتی که در ویافته شود جنابا در خازنه ثقل و نرسند در موده و نه خشیان
پس استحکام نمایند پس غذا دهند و خواهر نماید و ترک نمائند چند روز در اعجاز
شود از خلف نمند از با شرع شالیس اعانت نمایند بعلیج که گفته شد در باب
و اگر انخطاط یا بدی پس بفرستد او را بحکام و غذا از یک چیز بهمان موده در آن
و اگر حادث شود از بسیار نشستن در حمام و عداوت آن عطش شدید است و انظم
و نفس علی جان و وقت که انخطاط بر میزد همی در آن شراب و اقرار از حین
سزورات از ثقلان بارده و بفرماید او را افضل در آن کم و اگر حادث

و از آن است

نود از غسل کردن در آبی محکمت نمثل را صید یا بلجیه یا جدیده یا کرب
به یا نوشادر و مانند آن خوشتر است در سطح بدن می نماید و قبض میکند مسام
علاج آن این ترجمه
که در آخر کتاب این نوشته

تذکره المعاجین و اللجوارشات و غیره با من اللادویه المکره التی تصح
الامراض فی حضور برادر العیس نافع است انرا شیتا فی الفردیا و کوز
سقوط مر آن را نقل الراس را نافع است نقویه ایابج چیزیکه تغیر در
خست یکی است بعد از بار در من را نافع است سو طیه شیتا که انرا ایابج
هو نقل اطلنسانند و ایابج از کاغابرس شبادر لیطوس ایابج و ایابج طعمو
و اقراص کواکب و زعفران درین بر وجه طلا کردن که بیضه را هم نافع است
تقیق را اقراص کواکب و زعفران درین بر وجه طلا کردن و سوف و نقویه
ایابج همچون هو و مولس تقویا ایابج از کاغابرس شبادر لیطوس و اثرش
غیر لسیان و حفظ دهر الفردیا جو اثرش بلادر و شیتا سو طار مسطاطا
سوف و اثرش غیر و حرم ز نوش و تریاق و ایابج فیقرا البوسواس و الحزون
و سیر و لیطوس و تریاق غرزه تریاق غرزه کمی سلسا و راهرن و ایابج
طعمو و دوا المنکفا صیدیه معموله از جهت سودای و الفردیا معتدل نموه
و همچون لبا اهنه را سنج چیریکه قوت دهد و اس را تریاق است و سودای
طوس و حاصطی قون کنندی صید را با تریاق مشر و لیطوس و تریاق غرزه

و برفاق اربعه مطر او شلش و تریاق شنبه بچون بچون قیصر و کلک بکنه خضو
 جلسانرا و شبادر لیطوس ایارج عیار یوس ایارج شنبه دو المک شنبه و
 تلخ و ایارج فیقر او خل محصل و شنبه بچین تریاق و شربو لیطوس و
 تریاق غرزه و دهن کلک بکنه و استرخا در تریاق و شربو لیطوس
 و تریاق غرزه و تریاق اربعه و دو المک شنبه و تلخ و القریا و دغزنا
 و ما مریج و ایارج شنبه و جوارش غنبر حجاب و مرد بص شاد و ایارج جالیوس
 الاشقی و فیرفیون و ضمیری سوطه علس ایارج فیقر او حون شلشاد
 دو المک شنبه و در القریا و جوارش غنبر و جوارش شنبه و ایارج طعم و حجاب
 ح البر و مله و شربو تریاق و شربو لیطوس و تریاق غرزه و سوطه ارجوارش
 جوارش شنبه را سوطه ارج دهن کلک بکنه دهن زعفران ایارج جالیوس
 ایارج طعم و وج العین سوطه ایارج فیقر او دو المک الحامی و العین ایارج
 از کاغذ تیسری ابتداء و الذون اقراص کو اکب دهن تار دین بار در اصل
 محصل و شنبه بچین ان اگر قرصه در کوش نبود سوطه اسنجه بچون
 نبش اقراص کو اکب در متاکل بچون فلاسفه شنبه بچین محصل و خل محصل
 خون را و منظم می سازد همورا نسوا و استرخای ان را شلشاد و شربو
 درین بار بچون فلاسفه و ایارج فیقر او و ارام حلق و او جاهه انرا بچون
 دو او المک و فیبا و اللک و او جالیوس که علل قیصره انرا نافع است چه نیز بکنه

فصل در تریاق

قوت دل دهد تریاق و مسرود لیطوس و تریاق بخرزه و تریاق ربه و نرگ
دار و نوقل از و همچون کندی و تریاق شبنم و همچون یا قوت از شبنم و همچون
جالیئوس و حواریش غنبری و حواریش خفقان و تریاق و مسرود لیطوس و شلست او
تریاق شبنم و همچون قیصر و میه و شراب تعلق شیری و همچون مشک شیری و تریاق
دوای الملک و مسرود لیطوس و کل علاج چیزیکه پاک کند و آید صدر را دوای
جالیئوس و حرکه در میا میراد و است و لعوق لثوم و اقراص لیطوس با جوش
عسل و شراب زرد فاجو حبه الصند و القطن و ان رالعوق بطین غل غنصل
و کینی و حبه المیا میر القطن و صورت را تریاق و مسرود لیطوس و نفس و همچون
قیصر و زینک حبه الما میرز و در خمر تا و دوای الملک الکرم و دوای الکبیر
و فلونیا دوای قباد الملک ربه و نفس انصاب و حبه قطن و غل غنصل و حبه
ان غنصل و نفس افراسخوش سوز او حله ربه و صدر و سر اسفراوط و
قوة و تریاق و مسرود لیطوس و تریاق بخرزه و حال نرسن مسرود لیطوس و صفا
و شلست او دوای الکبیر و در مسندی و جوق و خنخاش و قرقش و خنخاش و نفث الدم
و قرف و نرگ ان و اقراص جالیئوس خصوصاً در عده و اقراص لیطوس
ناخن و حبه و جوق و خنخاش و قرف دم و نفث ان و دوای انجدان میرد الکبیر
دهر شربت حواریش جوزی شهریاران روغن خنک حبه در سایر مرض است و صبح
و چون هر روز دوای جنطیانا با مرهم فرمانا که نه اقراص غافقین ماء الاصول

واقراص العتره و معجون منکب الارجون و اناثا نایا معجون تر مسن با کلنگ در دوا
الکریم دواء القسط فلونیا کلکلیج نسوف عاراقراص حب الخافه شاد لکونیا
بلخصل غنصل رادوا و الکک حب صحنون کندی مرخم شم غنصل و بلخ مرهم
دوا اللبدون دوا الکریم دوا المنسوبت بحالینو کس جزئی و معجون
الحدید و جوارش بحالینو کس جوارش در چین و نسوف عبادیه هزار کبد الکریم
دار و مقولت البنته تریاق شیح معجون منکب سحر القردیا الحنه نافع و جویع
جگر است همه درم کبدر دوا قیوما طیب اقباص نیز بار یا بل قراص راوند
اقراص آرو بیون صلابت کبدر اقراص راوند جوارش انجان صلابت
کبد و طحال را تریاق و مشرد و لیطوش و تریاق نخره و دوا الکریم دوا
الکریم الکریم استرقاء و ابتداء انرا تریاق و مشرد و لیطوش و معجون هر دوا
قیوما رکاعا اپس سوی المزاج انرا قرفیون و نخر و حب قرفیون و نسوف
کلکلیج بخشش و دوا الکبیر و ابتداء سوی المزاج را امر و ستا و دوا
الکریم و قرص انبیر بار لیس و دوا قیوما و مای الاصول حب کلکلیج و جوزی و شکر
یا ران محبوس و اصلاح خون به نماید جوارش دیگر معده را دوا
قیوما مرهم که بر لی ضعیف کبد و ضعیف معده است جوارش خورد و سخا با خذال
بلخ نسوف خطبه الیه ضعیف معده را که بارفاد بود جوارش جوزی و قتیله اصلاح
فان سماند استرخا معده که با فاد بود هر البوسما و معجون بهور موش

دوا الکریم دوا

دواء اللکرم دهر انحرما و الاصول و تریاق مشرود و لیس و تریاق شمشیر و جوارش
عذبة اقرص کواکب دفع میکند از ان فضول رحمت کله لایح ایارج فقیر
کمزله معون کیدی نقوح ایارج منقعه معده است و سون برنگی خل غصص کجین
غصصی میبشیرا سبب شراب کبشری برای عارضه جل نهی و ایارج است
البتة جوارش جالینوس اصطخنیون جمیع اطریفل و خبث الحدید و غیره
و استرخای ان را اطریفل کبیر و اطریفل خبث و سون عباد و دهر حیات
حرارت معده را به از شراب خصرم چیزی نیوت معده را جوارش خود
معدل است و دهر دامون و دهر قطا و دهر شقایق جوارش الخندان
جوارش قبحوس قند الیون و جوزی و شهریاران و اطریفل جوارش
طالیسفر طبع معده را ایارج فقیر احبندی فقط اطریفل زوف
عباده و حج معده را معون روز معون تری دواء الجنطیانا و الاصول
ایارج اندرون ماخس جوارش فلانلی جوارش شهریاران مرهم القردیاما
حزندی دهر و دواء القوط جوارش جالینوس معون بود کوش حبت لوج
الجوف فهاد فیلف لیس و دواء اللکرم معون فوج ریاج معده را الوطرایه
بزرگ در و جوزی اطریفل کبیر زخم ناردین ورم معده را اقرص انیرباش
اقرص عافان زخم مصط صلبت معده زخم مصط شهورت را و جوارش
را و کله لایح نقوی است شهورت کبیر ابرابر کبونی چیزی نیرت برضم را تریاق

و بشرو د ليطوس و همچون فلادغه همچون قيص و جوزی و غیره جلی خصوصاً ممکن
اطراف کبیر و همچون منک و سنجینا و کون و جوارش غنبره سفوف از ليطوس و جوارش
جوارش حب الخضر و جوارش یا قوت لیمان و غیره آنج منزی فواقی را همچون قيص و کون
است الیدرید و شراب لغنی و قرص با زریون و غنشیان را اقراصی را ليطوس
خس همچون ^{مندی} خصوصاً بلغمی را سوداوی را و شراب فواکی که خصوصاً صفرا
و اقراص نمید و شراب لغنی و شراب تقیه و شراب اجاص و عظم مغز طرا شراب حصص
قرص کافور قرص طباشیر اگر باشد چنانچه حاصل کونی اقراص کواکب و فلذ
فلی طحال را الوطیر را سرد سیاه کلید همچون نیرا الفرد یا جوزی و خرمای
مشک نندسه ماورد و دوا الکرم دوا الکبیرت بهر ابوسمی همچون
با قوت شیخ بتاید ليطوس ایار شیخ مریم قرمانا سفوف اقراص شیره برد
الاسماح بنفق امعاب اصطخیقون کندی حرمی مکی و قونج و پیش طبت
از سطلون کل کلید بهر ارشاه در بهر خرمای و بهر قرص و نوش شهریاران نمک
و دافع درد فلونیا شفی و صفر جلی و جوارش مندی و جوارش قيص با بلین طبعیت
ایارچ فیقر همچون مندی شراب اجاص از حب شیخ طبرج بقدر کم و اقراصی اخرو
مچون یوم و سه لک اخلاط مغز حب اصطخیقون از کندی حرمی کرم سودا
حب شیخ ایارچ جالینوس حوا فریتون جذت میکند از جای دودار این
و جوارش فلیغ یون حوا کرم قيص شهریاران حوا این حوا حرمی سه لک از ليطوس

دوا الکبیرت
دوا الکرم

مسردیطوس و سفر جلی مسک هم کندی شراب خضم صفرا و نفوس صفرا
و قنوجوش شراب و نفوس اسطوخودوس شراب تقاح شراب نعناع شراب کترین سفیر جلی
قرص جلنا قرص طباشیر قرص بزور یا اماطون عشره اسهال دم المده راقص
با سفر اماطون اقراص جلنا و قرص کهر با و قرص انجبار قروح اللها و سح انما
ترباق و مسردیطوس و ترباق مغزه معجون ترمس اقراص سح اللها اما نالیاد و قبا
دو المدا اقراص جلنا راقص و با سفر اماطون اقراص بزور معوض اقراص بزور
موض شدید را مقلبتا غیر زلوس دهن نار دین زحیر را مقلبتا معجون
بو اموش اقراص بزور اقراص جلنا راقص ماز لیون نفوس برضیه ترباق
جوارش آبی سلمه جوارش حبه الخضرا و جمع مقعد و غن کاطلیج بلو اسه جوارش
منک معجون خب بهمه عطسه اللها نفوس مقلبتا ناده سندی او جاب کلیه
و المثنه ترباق و مسردیطوس ترباق مغزه ترباق سح اللها و ایارج
و کالج جوارش انجبان نافع برودت سرد است انچه قوت میدهد سرد و
اقراص کالج است دهن خرم و جب برد کلیه و اقراص امیری جوارش و انچه
درد انهار نافع است معجون بو اموش و اء الکرم معجون کالج و جوز زله
و دهن میوه و نسجین دو سینا ید منقی کلی و مثنه نیادر یطوس و مسردیطوس نفوس
و ایارج نسجین جوارش غنبره و انچه سرد در نافع است اقراص کالج است شراب
مثنه را ایارج جالینوس اطریفل خب الحدید و اطریفلات دیکر بول الدم

و المدة معجون كالكج و اقراص كالكج مسلق البول و القطية معجون فلاسفة و سليشا و
 ايارج جالينوس الحصات تير ياق و سرود ليطوس تير ياق هرزه اهر و سياد و
 و دوال الكيريت حب المساهر که نيز می آرد در يک رابا يول قرص ادرطوماش
 الرحم و ديه و ديه ناردين و ديه کلکلانج و هر نار ياج رحم کالکج اوجاه
 رحم را مسکنا و القديا و هر نار ياد مهرج فلونيا فيروز توس يارج از کاه
 عايس قناد و فيل فيوس و داء اللکم فرزه احتناق الرحم کلکلانج و خل
 محصل صلابه الرحم دواء اللکم ديه زعفران فسادت را اصلاح ميدهد
 نيار ليطوس کلکلانج اقراص بزور معجون خبث بر اسی خواص و حفظ جنين
 سوف تير ياق سرود ليطوس حفظ جنين نمايد و سليشا و فقطاء ايقاني
 و فيروز نوش و اقراص اوجاه مفاصل و کوس و عرق النسا و توطير و
 و سليشا و فلاسفة و معجون هر س القديا معجون بزور ايارج از کاه قاس
 شيار ليطوس جوارش خونيا و ضداد و جوارش مندي جوارش قصير خصوصاً
 در نفوس ديه ميه سخن مفاصل است و دفع میکند از ان فضول را حقه و
 عرق النسا را جوارش که برای بنم است و اوقباد اللک ايارج نيقا
 ديه را ماشاد ديه فيغلاد ديه کلکلانج خصوصاً که از رياج بود و شيطج
 و ج الظهر ايارج از کاه قاس حب نجاب و نند ديه را مساه ديه کلکلانج
 ديه اوقربون حب شيطج و حب انفر کلکلانج جوارش مندي معجون خبث جز

برباحته وجح حوتين حسب يطبخ نخب شين قرص او فربون معجون هو اموش
ذكر الادوية التي لسمن البدن وترطبته تنغره وتقمية الزبيب
وخروب الغرنجك والورد والتارنك وطاليفر والاشقاق والفاقل
والشيرة او الصمغ العربي يوقد لوخذ اليها شيت مثقال فيقح اياها العسل الفاني
منه المنزوع الرخوة ويوقد منه على الريق شربة وعلى السبع شربة
مثقال مرتين بالنهار يستعمل في وسط النهار واكل الخمر الشيراج ملين
او ماء الوبيا الاحمر لمن لا يمكن الخمر فان غذاه الغذاء البهيم والاصح
مع هذه الادوية ذكر الادوية التي تنزل البدن وقد تبين محبة في عاقبة
والملح الهندي والخيزرانج وماء العقب الفارس والاشنتين والاشق
والجد الققد المحرق والشايتيرج والنفثج اليابس المرق والمقل السود
يوقد من اليها الشيت مثقال اذا كانت بدة المجبة اللان فيعين
بالعسل واستعمل يومين او ثلاثة لان المرين ذلك من شهوت اللان
لرح له ذلك في البطن الذي تعبدى به نخبه الشايتيرج والاشنتين فانها
لا يكمل ان يوقد الاشهوة اللان الا المرارتهما ذكر الادوية
التي تنفع من حكة الفارضة في الرحم والاختلاج والافذية والذئبة
صاحبها اليابس النارين وورق السرو والنسرين والنيروف واليابس
وورق السرو والحرمي والحمر للزور وخرنوب بنط والياسمين اليابس

يؤخذ من اليه شبت مع الين فيصق ويسخن ويعجن منها متقال بدين
الزيتون تخميه المرأة ليفرجه في وقت الذي كثرى فيه جفها
المتقال الاخر يعجن سماء الباليوج المقليل ويطلى سرتها في وقت امساكها للدواء
والذي يخرج قد انشك حتى يعلم ان البول قد قهر ما وكذا الذي في شرتها
اذا خرجت الذي لم يكن يجب ان يمنع من شرب الماء الكثير قبل ذلك
سدينقته ذردر البول بطول مسنها الدواء ذكر اللادويه التي يرفع سيلان
الرحم احد الجوانت ثلثه ويصعد الاثنته الاثنته والاسبيل والسقويون
يون والشمسون والحاماد والذخيرة يؤخذ من اليه متقال محتمل في ثلث
مرات بان يمك عنها الحامينا م عليه الى اخر الليل يتوزع شرب الماء
بسرور البول يخرج من الغد واليا وغيره ذكر اللادويه التي تقوى ظهر
المرأة وتردد في حلتها وتقر ما بنز الكرش بنز اللرات وترار الحجد
قوة والحمض اللسود والماء قشيشان والفضة والحمل والحرف والخبز
يؤخذ من كل واحد من هذا جزء فذوق ويعجن بعسل الفايق منزوع الكوة
ويرفع في النار حجاج يستعملها اعادة كل يوم ربع متقال على ريق يفعل
فانه ما جعلنا ذكر اللادويه التي استعمالها النساء والمدركات بشره الشعر الذي
على الكسبي ارجامه من ومنع من انبات ثمانية الكرش اللاصفر والذنب
رايح واما وخطب الكرم والراسق المحرق والرامك ونوى اليعور المحرق

والزود اوق

والزوفرا محرق والرمان والقلقطار والبربر النخج لوخذ من كل واحد
جزير يدق ويسحق ويخلط الجميع بالبطيخ بطلين ماء الملح حتى يرجع الى رطل ويطبخ
فوقه اربع رطل دهن زنبق وتمر بين في الادوية وارضين وانا زجاج
لبشره الموضع شرطا خفيف ويطلى عليه من هذه الدوا ويقطع الدم ثم
يطلى عليه والدم قد القطع مرتين او ثلاث مرات في ذلك اليوم وشرط
عليه الدهن بماء حار ويعاد عليه ارباع البود الكايب فانها تخرج ماء و
ضعاة الادوية التي من في قلبها شق فرحت قلبه اخرت من طبع
العشق اما بادرنجبويه اليابسة والسان الثور اليابسة واللوا والمايران
والمرجان جوز والمر بنجوش والصعقة فارسي والعو التي وهذا لوخذ من
اليها وزن مثقال فسحق ويعجن بماء التفاح الساك ويستعمل على الرين فان
الطبع شديد احد او العشى مبرح فليخذ من كل واحد وزن مثقال و
يعجن بالعسل سروه الرحوه سحقها واخلها و لوخذ من كل يوم على الرين مثقال
فانه يبرئ ذلك ولطفية ذكر الادوية التي يمنع الرياح ان تخرج في النوا
واليقطت بالاصطرا بنز الكرفس الرومي وبنز الكرفس الباربي والنيون
و بنز ازياج اليابس و بنز شبت و بنز الشا حصرم و بنز الكرفس الجبلي
والجعدة والفراسيون لوخذ من اليها درهم فندق و بسحق و بسحق و بسحق
يمنع ما ذكرناه ذكر الادوية التي يسهل خروج الزح لفتح واللا يمكن الاكل

